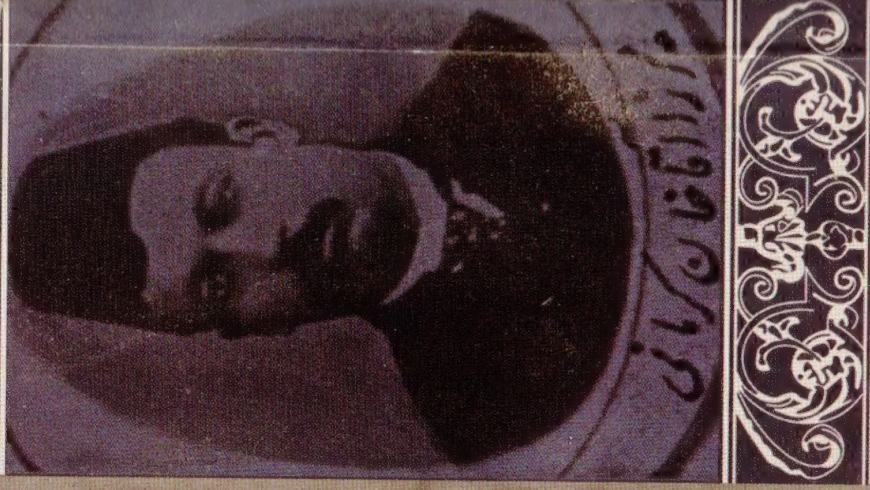


تاریخ معاصر ایران

تاریخ مکتوم

نگاهی به تلاش‌های سیاسی فعالان ازلی
در مخالفت با حکومت قاجار
و تدارک انقلاب مشروطه

سید مقصد نبوی رضوی



تاریخ مکتوم

نگاهی به تلاش‌های سیاسی فعالان
ازلی در مخالفت با حکومت
قاجار و تدارک انقلاب مشروطه

سید مقداد نبوی رضوی

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
فهرست نویسی
یادداشت
یادداشت
موضوع
موضوع
موضوع
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتاب شناسی ملی

: نویی رضوی، سید مقداد، ۱۳۵۹.
: تاریخ مکتوم: نگاهی به تلاش‌های سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک
انقلاب مشروطه / سید مقداد نبوی رضوی.
: تهران: پردیس دانش ۱۳۹۳.
: ۳۳۶ ص
: مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۵۸
: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۰-۰۶۰-۵
: فیبا
: کتابنامه: ص ۲۶۹-۲۸۲.
: نمایه
: نگاهی به تلاش‌های سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک انقلاب مشروطه.
: ایران- تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۳۴-۱۳۲۷- علل و منشأ
: بایه - ایران - تاریخ
: ۱۳۹۲ ت ۲/۱۴۰۹ DSR
: ۹۵۵/۰۷۵
: ۳۳۴۷۹۰۶



تاریخ مکتوم

نگاهی به تلاش‌های سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک انقلاب مشروطه

نویسنده: سید مقداد نبوی رضوی
طراح جلد: پردیس خرمی
چاپ: طلایه آفاق
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
چاپ اول: ۱۳۹۳
حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵
تلفن: ۸۸۹۵۲۹۷ - فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱
همراه: ۰۹۳۶۹۵۰۰۱۸۲
سایت: www.shirazehketab.net
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

با یاد دانشی مرد ایران شناس،

استاد ایرج افشار

که این فصل از تاریخ ایران را

هم «مکتوم»، و هم «مغشوش»،

می دانست. .

فهرست مطالب

۹	یادداشت دبیر مجموعه
۱۳	مقدمه‌ای تاریخی
۵۳	فصل نخست: «هنایش خرد» در «آثار و مآثر» شیخ هادی نجم‌آبادی
۸۹	فصل دوم: روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت
۱۴۱	فصل سوم: «دربار شاهی» و قتل ناصرالدین‌شاه
۱۸۵	فصل چهارم: فروزندگان مشعل مشروطیت
۲۱۷	فصل پنجم: «زندگانی ملک‌المتکلمین»
۲۶۹	کتابنامه
۲۸۳	تصاویر و اسناد
۳۱۱	نقشه‌ها

یادداشت دبیر مجموعه

در تاریخ تلاش و تکاپوی ایرانیان برای پشت سر گذاشتن دوره‌ای از فروپاشی و اضمحلال که در خلال جنگ‌های ایران و روس به مرحله‌ای رسید که چشم فرو بستن بر آن دیگر بیش از آن میسر نبود و می‌بایست کاری کرد، انقلاب مشروطیت به عنوان نشانه‌ای از به‌ثمر نشستن آن کار و آن تلاش و تکاپوی یک‌صدساله، جایگاه مهمی دارد.

بسیاری از صاحب‌نظران، این پیشامد و ترتیبات جدید حاصل از آن، نظام پارلمانی، تفکیک قوا و غیره را به‌عنوان یک نقطه عطف اساسی در سرنوشت ملت ایران و گامی دیگر در مسیر بی‌بازگشت تجدد و ترقی تعبیر کردند.

البته تحولات بعدی و دشواری‌های کار به‌تدریج نشان دادند که لزوماً مسیر بدون بازگشتی در کار نیست و در این‌گونه تحولات جز ماحصل فکر و عمل نسل‌هایی از سرآمدان جامعه نتایج دیگری نمی‌توان انتظار داشت.

آنچه در این مجموعه تحت عنوان تاریخ مکتوم، نگاهی به تلاش‌های فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک انقلاب مشروطه ارائه می‌شود اقدامی است در بررسی فکر و عمل یکی از مهمترین و در عین حال ناشناخته‌ترین گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌مدخل در تهیه و تدارک آن دگرگونی‌نازرگ، یعنی نقش فعالان بابی / ازلی ایران از سال‌های پایانی عصر ناصری تا

به‌ثمر نشستن انقلاب مشروطه.

در میان بسیاری از علاقمندان به تاریخ معاصر ایران این تصور حکمفرماست که هر نگاه تازه‌ای به رخدادهای تاریخی مستلزم دسترسی به مجموعه نو یافته‌ای از اسناد و مدارک تاریخی است؛ گویا تا آن لحظه تمامی داده‌ها و دانسته‌های موجود مورد بررسی قرار گرفته‌اند و هر نگاه جدیدی موکول و معطل است به فراهم آمدن داده‌های نو.

تاریخ مکتوم در این عرصه بر رویکرد متفاوتی استوار است؛ تمامی آثار و نوشته‌هایی که در این حوزه مبنای بحث قرار گرفته‌اند - با تمامی نکات و جوانب مستتر در آن - از دیرباز در دسترس پژوهشگران قرار داشته‌اند و در نتیجه و با توجه به دیدگاه فوق‌الذکر شاید بتوان گفت در این بررسی بیشتر از نکات و جوانبی سخن در میان است که بنا به دلایلی ترجیح و تمایل عمومی بر نادیده گرفتن آن‌ها قرار داشته است.

بحث بابی‌گری و مشتقات آن به‌رغم اهمیتی فوق‌العاده در چارچوب تحولات سیاسی و فرهنگی ایران معاصر در مقام یک مبحث تاریخی، بنا به مجموعه‌ای از دلایل، هیچ‌گاه به‌نحوی شایسته و بایسته مورد بررسی قرار نداشته است. پاره‌ای از این دلایل به جدل‌های برخاسته از باورهای مذهبی و تعارض بابی‌گری با اعتقادات عمومی جامعه برمی‌گردد که باعث شده بخش مهمی از مباحث موجود در این زمینه حال و هوای ردیه‌نویسی داشته باشد. ولی این تنها دلیل محدودیت مورد بحث نیست؛ دیدگاه‌هایی نیز که شاید در قید و بند دفاع از اعتقادات عمومی نبوده و سعی داشته‌اند فارغ از باورهای مزبور بدین مقوله بپردازند در این تلاش با ناپایدها و بایدهایی از نوعی دیگر دست به گریبان بوده‌اند که آن نیز در نادیده ماندن بسیاری از جوانب و نکات پنهان و ناشناخته‌ی تحركات منجر به انقلاب مشروطه مؤثر بوده است. جدی گرفتن نقش ازلی‌ها در فراهم آوردن زمینه‌های این دگرگونی به‌رغم

تمامی تلاش‌های به‌کاررفته در پنهان نگهداشتن این امر - موضوع اصلی تاریخ مکتوم - نوع نگاه تاریخی متعارف را در این حوزه با چالش جدی روبرو می‌کند؛ آن‌که برخلاف تصور رایج مبنی بر شکل‌گیری نوعی رویارویی قطعی میان «سنت» و «تجدد» در این اثنا، برآمدن یک نیروی «لانیگ» در مقابل یک نیروی «وایسگرا» و قس‌علیهذا - لااقل در مراحل اولیه کار - بخش مهمی از این نیروهای متجدد و نوخواه، بیشتر بر اساس آموزه‌های مذهبی خود عمل می‌کرده‌اند تا آن آرمان‌های متصور در بخش مهمی از گفتار رایج در باب زمینه‌ها و علل انقلاب مشروطه؛ گفتاری که سعی در پنهان نگهداشتن این جنبه مذهبی و فرقه‌ای از انقلاب مشروطیت دارد. بخش مربوط به اعتقادات سیاسی / مذهبی برخی از فعالان این حوزه، از جمله میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که در این بررسی مورد توجه قرار گرفته است موضوعی نیست که بتوان به‌سادگی از کنار آن گذشت (صص ۳۷-۲۹).

البته همان‌گونه که راقم این سطور نیز پیشتر در یادداشتی دیگر در همین زمینه متذکر شده است، دانسته‌های ما در این زمینه هنوز کم و اندک است و در نتیجه‌گیری از این داشته‌های نسبتاً کم و اندک نیز باید تأمل کرد و جانب احتیاط را نگهداشت.^۱ هرچند که این تذکر و تحذیر از اهمیت بحث و لزوم به پرداختن به آن چیزی کم نمی‌کند.

کاوه بیات

۱. بازگرد به کاوه بیات، «رستاخیز بی‌سرانجام» در جهان کتاب، سال هفدهم، شماره ۶ تا ۸، صص ۲۱-۲۹. نقد و معرفی کتاب رستاخیز پنهان: بازگشایی نسبت به آیین‌های بابی و بهایی با جریان روشنفکری ایران، نوشته‌ی تورج امینی (استکهلم، ۲۰۱۲)، که در فتح باب این نگاه جدید نقش اصلی و اولیه دارد.

مقدمه‌ای تاریخی

سیر دعاوی سیدعلی محمد باب

سرزمین ایران، در سال ۱۲۶۰ق. با رویدادی مهم روبرو شد. جوانی تاجرپیشه، به نام سیدعلی محمد شیرازی (متولد ۱۲۳۵ق.)، خود را نایب امام دوازدهم دانست. این شخص، گرایش شیخی داشت،^۱ و به درس پیشوای وقت شیخیان، حاج سیدکاظم رشتی، حاضر می‌شد،^۲ و او را «معلم» خویش یاد می‌کرد.^۳ سیدعلی محمد، چون خود را «باب امام» می‌خواند، به «باب» معروف شد،^۴ و پیروانش نیز «بابیان» خوانده شدند.

روایت‌های باب و پیروانش، نشان از آن دارد که شیخیان، بر اساس تعالیم پیشوایان خود (شیخ احمد احسائی و جانشینش، سیدکاظم رشتی)، ظهور موعود اسلام را نزدیک می‌دیدند.^۵ در صورت پذیرش این روایات، و نیز

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۱ تا ۱۹۳.

۲. محمد بن سلیمان تنکابی، قصص العلماء، ص ۶۸ و ۶۹.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالآثار خصوصی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴. پیشین، ج ۲، ص ۱۲.

۵. سیدعلی محمد باب، الصحیفة فی شرح دعاء الغیبة، برگ‌های ۵۷ و ۵۸؛ میرزاجیحی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع، ص ۱؛ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ و...

توجه داشتن به پراکندگی شیخیان منتظر ظهور در ایران و عراق،^۱ یکی از اسباب مهم رواج سریع دعوت باب دانسته می‌شود. هجده نفر نخستین پیروان باب - که «حروف حی» نام گرفتند، و نزد باب مقامی ویژه داشتند^۲ - همگی، از شاگردان سیدکاظم رشتی بودند،^۳ و بسیاری از گروندگان سال‌های نخست دعوت او نیز به آن گروه تعلق داشتند.^۴

البته، باید دانست که برخی از بزرگ‌ترین مخالفان باب نیز از شیخیان بودند. به عنوان نمونه، ملامحمد ممقانی، حکم قتل باب را صادر کرد،^۵ و حاج محمدکریم خان کرمانی هم آثاری در نقد دعوت باب نگاشت.^۶ او، به روایت بهائیان، پس از وفات سیدکاظم رشتی، پیشوای «اغلب شیخیه» بود.^۷ باب نیز او را «سفیانی» خواند.^۸

باب، در آثار خود، مردم را به شکلی همه‌جانبه، به یاری امام دوازدهم فرامی‌خواند. این یاری‌رسانی، باید از مجرای خود او - که باب امام بود -

۱. اسدالله فاضل مازندرانی در جلد سوم تاریخ ظهور الحق، به تعداد زیادی از شیخیان بایی شده - که منتظر ظهور امام بودند - و در نقاط مختلف ایران و عراق اقامت داشتند، اشاره کرده است.
۲. واحد اول، در ادبیات بایبان، به این معنی بوده است: «به مناسبت عدد ابجدی حروف واحد - که نوزده می‌باشد - مراد، هجده نفر مؤمنین اولیه‌ی متجلی‌شده از نقطه‌ی مرکز، که با خود حضرت، نوزده، می‌شوند.» (سید علی محمد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص ۱۱) باب، در یکی از آثار خود، نوشته: «همان حروف حی چهارماده‌ی اول ظهور، اقوی بودند از هزار و دویست سال گذشته‌ی فرقان.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۸۶)
۳. شیخ مهدی بحر العلوم کرمانی، حاشیه بر ترجمه‌ی تاریخ باب از زبان روسی، ص ۶.
۴. میرزا حسینی بهاء الله، در نامه‌ای که برای شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی (مشهور به آقاجنی) فرستاده، به این واقعیت اشاره کرده است: «یا شیخ! فکر نما، و به انصاف تکلم کن! حزب شیخ احسانی، به اعانت الهی، عارف شدند به آنچه که دون آن حزب، از آن، محروم و محجوب، مشاهده گشتند.» (میرزا حسینی بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، ص ۸۸)

۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، ص ۴۹۴.

۶. آثار حاج محمدکریم خان، در نقد باب، بدین قرارند: «ازهاک الباطل» (۱۲۶۱ق.)، «تیر شهاب، در رد باب خسران‌مآب» (۱۲۶۲ق.)، «الشهاب الثاقب فی رجم النواصب» (۱۲۶۵ق.)، و «رساله، در رد باب مرتاب» (۱۲۸۰ق.).

۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۸. عزیمت‌خانم، تنبیه الثائمين، ص ۱۱۲.

انجام می‌شد. به عنوان نمونه، در نخستین کتاب پس از دعوت باب - که «تفسیر سوره‌ی یوسف» نام دارد - نوشته‌های او، آیات فرو فرستاده‌شده‌ی خداوند بر امام دوازدهم یاد شده، و در ادامه، آمده که امام، آن آیات را بر «عبد خود» (باب) نازل کرده، تا حجت خداوند بر جهانیان باشد.^۱ در فرازی دیگر، باب، بنده‌ای که از سوی «بقیه الله منتظر»، دارای بینات است، خواننده شده است.^۲ همچنین، نوشته شده که آن کتاب، «آسمان‌ها و زمین را با کلمه‌ای که برای «حجت قائم منتظر» است، پر کرده است.»^۳ آثار باب، در آن سال‌ها، اشاره‌های فراوانی به امام دوازدهم - که زنده و غائب است - دارد.^۴

دعوت باب، در ایران پیروان زیادی یافت. این واقعه، برخی عالمان روحانی شیعه، و نیز حکومت قاجار را به واکنش واداشت. به سبب تکاپوهای بایبان، و نیز برخوردهای مخالفان ایشان، سه جنگ بزرگ، در مازندران، زنجان، و نیریز روی داد. بایبان، در آن جنگ‌ها به سختی با نیروهای دولتی جنگیدند، و ایشان را مدت‌ها سرگردان کردند.^۵

دعوت همه‌جانبه‌ی باب به امام حی غائب، و زمینه‌سازی برای ظهور او، تا سال ۱۲۶۴ق. ادامه داشت.^۶ اما وی، در آن سال، زمانی که در زندان ماکو

۱. سیدعلی محمد باب، تفسیر سوره‌ی یوسف، سوره‌ی ۱، برگ ۱.

۲. پیشین، سوره‌ی ۹، برگ ۱۳.

۳. پیشین، سوره‌ی ۵۹، برگ ۹۶.

۴. در کتاب «تفسیر سوره‌ی یوسف»، فرازهای زیادی درباره‌ی امام دوازدهم، دیده می‌شود. (سیدعلی محمد باب، تفسیر سوره‌ی یوسف، سوره‌ی ۵۶، برگ ۹۲؛ سوره‌ی ۶۰، برگ ۹۸؛ سوره‌ی ۷۲، برگ ۱۲۰؛ سوره‌ی ۸۶، برگ ۱۴۳؛ سوره‌ی ۹۸، برگ ۱۶۵؛ سوره‌ی ۱۰۸، برگ ۱۸۵؛ و...) باب، همچنین، در آثار دیگرش چون «صحیفه‌ی مخزونه» (برگ‌های ۱، ۳۵، ۳۶)، «صحیفه‌ی بین‌الحرمین» (برگ‌های ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، و ۱۶۲)، «صحیفه‌ی عدلیه» (برگ ۱۳)، «کتاب الفهرست» (برگ‌های ۱ و ۲)، و ... نیز خود را باب امام حی غائب منتظر، که فرزند امام یازدهم شیعیان است، دانسته است.

۵. نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، صص ۲۵۷ تا ۲۶۳، ۲۷۲ تا ۳۰۹، ۳۰۰ تا ۳۹۸، ۳۹۹ تا ۴۲۸، و ۴۷۹.

۶. اجتماع بایبان در صحرای بدشت، به سال ۱۲۶۴ق. انجام شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۴۸۱) باب، کتاب بیان فارسی را - که سرآغاز دین جدیدش یادشده - در همان حدود زمانی نگاشت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، صص ۱۹۳ و ۱۹۴) بنابراین، زمان شروع نگارش آن کتاب را سال ۱۲۶۴ق. باید دانست.

اقامت داشت، به نسخ شریعت اسلام پرداخت.^۱ باب، در این دعوی جدید، خود را «قائم آل محمد»، و «مظهر ظهور الله» خواند.^۲ او، خود را قائم آل محمد می خواند، اما قائمی که با قیامش، قیامت اسلام رسیده، نه قائمی که با قیامش، جهان را به عدل و داد می رساند! همچنین، خود را مظهر ظهور الله می گفت به این معنی که خداوند، از زبان او، به شکل مستقیم و بدون حضور فرشته‌ی وحی سخن می گوید. باب، خود را همان «شجره‌ی طور» می دانست.^۳

این دو دعوی جدید، با آموزه‌های اساسی دین اسلام، ناهمخوان بود. مسلمانان شیعه و سنی، بر اساس روایاتی که از پیامبر اسلام رسیده بود، به «مهدی» از خاندان او، اعتقاد داشتند.^۴ در این میان، شیعیان اثنی عشری، بر

مبنای روایاتی که از پیامبر اسلام و نیز امامان از خاندان او داشتند، مهدی را امام دوازدهم، محمد بن الحسن العسکری - که در سال ۲۵۵ق. ولادت یافته، و زنده است - می دانستند.^۱ مسلمانان - و از جمله شیعیان - بر آن بودند که مهدی، تجدیدکننده و قوام‌دهنده‌ی دین اسلام است، نه آن که آن را به شریعتی تازه، تجدید کند.^۲

مسلمانان، همچنین، پیامبر اسلام را خاتم پیامبران، و آخرین ایشان، می دانستند، و به رسولی الهی پس از او - به‌ویژه، با دعوی ظهور الله - باور نداشتند. از همین روی، برخی پیروان باب که او را نماینده‌ی امام غائب منتظر، و زمینه‌ساز ظهور او می دانستند، با ظهور دعوی جدید باب، از

۱. به‌عنوان یکی از عالمان شیعه که در این مسیر، به پژوهش پرداخته، به شیخ صدوق (د. ۳۸۱ق.)، می‌توان اشاره کرد. وی - که خود، از محدثان بود، و مشایخ حدیثی خویش را با چند واسطه، تا امامان شیعه می‌رساند، و پدرش نیز از عالمان و محدثان بزرگ شیعه در عصر غیبت صغری بود، و با نابیان امام دوازدهم مکاتبه داشت - در یکی از آثار خود، روایات بسیار زیادی را درباره‌ی وقوع غیبت در آیین‌های الهی پیش از اسلام، و نیز خیردادن امامان شیعه، از رخ‌دادن غیبت برای امام دوازدهم، جمع‌آوری کرده است. (نک: محمد بن علی بن بابویه القمی، کمال‌الدین و تمام النعمه، فصل‌های مختلف) در میان آثار جدید که با نگاهی تاریخی، به موضوع ولادت امام دوازدهم، پرداخته، به کتاب «در انتظار ققنوس: کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی‌باوری»، می‌توان اشاره کرد. نسخه‌ی PDF این کتاب، در بخش کتابخانه‌ی وب‌گاه www.toraath.com موجود است.

۲. در یکی از روایات شیعی، در وصف امام دوازدهم آمده: «يقوم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء جديد» (محدثاقر المجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۱) پیروان باب، عبارت‌های یادشده را تأییدی بر آیین جدید باب، دانسته‌اند. (به‌عنوان نمونه، نک: میرزا حسینعلی بهاء الله، ایقان، ص ۱۴۶) با این حال، در همین روایت، و مانند آن، ویژگی‌هایی برای مهدی موعود، آمده، که با باب همسانی نداشت (مانند: و علی العرب شدید). گذشته از این، روایات بسیار زیادی موجود است که همین ویژگی تجدیدکنندگی برای امام دوازدهم را در همان مسیر اسلام یاد کرده است. در این روایات، امام دوازدهم، تجدید تعالیم فراموش‌شده‌ی اسلامی را صورت می‌دهد، نه آن که دینی جدید بیاورد. به‌عنوان نمونه، در یکی از دعاها - مشهور به «دعای عهد» - در وصف امام دوازدهم آمده: «و مجدداً لما عطل من احکام کتابک، و مُشیداً لما ورد من اعلام دینک، و سنن نبیک» (او، تجدید احکامی را از کتاب تو که تعطیل‌شده‌اند، صورت می‌دهد، و استوارکننده‌ی آئی است که از بزرگان دین تو، و از سنت‌های نبی تو، رسیده است.) (محدثاقر المجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۶) با جمع این روایات، که همگی، از تجدید و نوکردن سخن می‌گویند، دانسته می‌شود که این ویژگی امام دوازدهم، به نسخ اسلام ارتباطی ندارد، بلکه به تجدید آنچه کهنه و فراموش شده، اشارت دارد. برای بررسی جامع این روایات، جلد‌های مربوط به حیات امام دوازدهم، از کتاب «بحارالانوار»، بسیار کارگشاست.

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲. سید علی محمد باب، بیان فارسی، باب اول از واحد دوم (صص ۱۲ و ۱۵)؛ باب هفتم از واحد دوم (صص ۳۲).

۳. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص ۲۰۲.

۴. برای بررسی تطبیقی میان دیدگاه شیعیان و اهل سنت، درباره‌ی مهدی موعود، نک: لطف‌الله الصافی الگلپایگانی، منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر؛ فتح‌الله نجارزادگان، بررسی تطبیقی آیات مهدویت و شخصیت‌شناسی امام مهدی؛ و مهدی اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت. باید دانست که برخی بزرگان اهل سنت، به «امام محمد بن الحسن العسکری» - که زنده و غائب است - اعتقاد داشتند، و برخی از ایشان، حتی، از دیدار با او، سخن گفته‌اند. دانشمند متنبع شیعه، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، در یکی از آثار خود، به تفصیل، ایشان را شناسانده است. (نک: المیرزا حسین بن محمدتقی النوری، کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، صص ۱۳۷ تا ۲۳۱) به‌عنوان یک نمونه‌ی قابل توجه، از عالم مشهور و اندیشه‌ورز سیاسی اهل سنت، صاحب کتاب «سلوک الملوك»، فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی (د. ۹۲۷)، می‌توان یاد کرد. او، پس از ظهور دولت صفوی، به هرات و ماوراءالنهر گریخت، و در تحریک ازبکان و عثمانیان به جنگ با صفویان، آثاری نگاشت. با این حال، صاحب کتابی است که در آن، به شرح «صلوات چهارده معصوم»، پرداخته است. او، بخش مربوط به «محمد مهدی» را با عبارت «اللهم صل و سلم علی الامام الثاني عشر»، آغاز کرده، و به شرح اعتقاد مسلمانان درباره‌ی مهدی، پرداخته، و سرانجام، با آوردن دلایلی چند، در اعتقاد به مهدی، خود را با شیعیان اثنی عشری، هم‌مسیر، دانسته است. او، حتی، روایت شفا یافتن اسماعیل هرقلی، توسط امام دوازدهم را - که در میان شیعیان، مشهور است - نقل کرده، و «از شوق آن جمال» غزلی نیز سروده است. این کتاب، همراه با مقدمه‌ای تحقیقی درباره‌ی مؤلف، به طبع رسیده است. (نک: فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی، وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم، صص ۲۷۱ تا ۲۹۷).

گرددش، پراکنده شدند.^۱ با این حال، دیگر بابیان، دعوت جدید را پذیرفته، و دین اسلام را کنار گذاشتند. ایشان، باب را مظهر ظهور الله دانسته، و نوشته‌هایش را به چشم آیات الهی می‌نگریستند.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر - که آن زمان، زمام حکومت ایران را در دست داشت - از آن روی که شورش‌های بابیان را به ضرر مملکت می‌دید، به سرکوب همه‌جانبه‌ی ایشان پرداخت.^۲ نورالدین چهاردهی - که با برخی از پیروان صبح ازل دوستی داشت - نکته‌ای بسیار مهم در این باره آورده است:

این ناچیز، از بزرگان ازلی‌ها و بهائی‌ها شنیده است که باب و افراد حروف حی، همگی، درصدد تغییر رژیم قاجاریه، بوده، و به‌جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپاشدن حکومت بیان [کرده] بودند، و اگر میرزا تقی‌خان امیرکبیر نبود، مسلماً، به مقصود خود می‌رسیدند.^۳

امیرکبیر، سرانجام، به کشتن باب فرمان داد. بر اساس آن دستور، باب، در روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ق، در تبریز، در حضور جمعی از مردم کشته شد.^۴

میرزا یحیی صبح ازل (۱۲۴۷ تا ۱۳۳۰ق.)

باب، در سال پایانی حیات، اطاعت از جوانی نوزده‌ساله، به نام «میرزا یحیی نوری» را بر تمام پیروان خود واجب کرد. بنا بر آنچه بابیان (ازلیان) روایت کرده‌اند، میرزا یحیی، در سال ۱۲۶۵ق، نوشته‌ای برای باب فرستاد، و مورد

۱. به عنوان نمونه‌ای مهم، از ملا عبدالخالق یزدی می‌توان یاد کرد. او، از شاگردان شیخ احمد احسائی بود، و نزد باب، چنان مقامی داشت که باب، او را سومین شاهد از شاهدان چهارگانه (شیخ احمد احسائی، سیدکاظم رشتی، ملا عبدالخالق یزدی، و ملاعلی برغانی) بر درستی دعوت بابت خود یاد کرده بود. (سیدعلی محمد باب، الصحیفه فی شرح دعاء القیبه، برگ‌های ۵۷ تا ۶۰) با این حال، وقتی دانست که باب، خود را قائم آل محمد دانسته، منکر شد، و جمعی را در تهران، از باب برگرداند. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۷۳ و ۱۷۴).

۲. نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۸۴ و ۸۵.

۴. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، صص ۴۹۰ تا ۴۹۷.

توجه ویژه‌ی او قرار گرفت،^۱ و پس از آن، در سال ۱۲۶۶ق، از سوی باب، «مرآت» خوانده شد،^۲ و از جانب او دستور یافت تا کتاب «بیان» را کامل کرده، و آیین او را حفظ کند.^۳

از سوی دیگر، باب، چون سلسله‌ی «مظاهر الهیه» را بی‌پایان می‌دانست، به ظهوری پس از خود نیز قایل بود. صاحب آن ظهور، در ادبیات باب، «من یظهره الله» (کسی که خداوند او را ظاهر خواهد کرد)، خوانده می‌شد.^۴ باب، همان گونه که خود را نسخ‌کننده‌ی دیانت اسلام می‌گفت، من یظهره الله را نیز نسخ‌کننده‌ی آیین بیان می‌خواند.^۵ او، از پیروان خود خواسته بود تا «ظهور و لقاء من یظهره الله» را انتظار کشند.^۶ مرور آثار باب که بعد از نسخ اسلام، و در سال‌های دعوی «قائمیت» و «الوهیت» نگاشته شده، نشان می‌دهد که یادشدن من یظهره الله، یکی از مواد اصلی آن آثار است.

صبح ازل، پس از کشته‌شدن باب، بر بابیان ریاست یافت، و این ریاست کلی را تا سال ۱۲۸۰ق، حفظ کرد. از آن سال به بعد، به سبب داعیه‌ی من یظهره الله برادرش، میرزا حسینعلی نوری - مشهور به «بهاء» (بعدها: بهاء الله) - ریاست کلی او افول کرد.

ادعای بهاء الله، در روزهای پایانی اقامت وی و صبح ازل در بغداد (ذی القعدة ۱۲۷۹ق.) آشکار شد،^۷ و در سال ۱۲۸۳ق، بروز تمام یافت.^۸ اختلاف‌های دو برادر، در تبعیدگاه‌های بعدی ایشان (اسلامبول و آدرنه)، حالت جدی‌تری

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۰.

۲. به نوشته‌ی بابیان، «مرآت الله» یعنی «آیینی خدا»، که «از نام‌های خود نقطه‌ی بیان، و حافظین آیین او، در هر زمان، [است] که مرآت اول را میرزا یحیی صبح ازل، مقرر فرموده، و من یظهره الله را هم به همین نام، خوانده.» (سیدعلی محمد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص ۲).

۳. عطیه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۴.

۴. سید علی محمد باب، بیان فارسی، باب دوازدهم از واحد چهارم، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۵. پیشین، باب هفتم از واحد دوم، صص ۳۰ و ۳۱.

۶. پیشین، باب هفدهم از واحد دوم، ص ۷۱.

۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۲۶۴ تا ۲۶۸.

۸. سید مهدی دهجی، رساله، ص ۳۶.

یافت، و سرانجام، در سال ۱۲۸۵ق. به تبعید جداگانه‌ی آنان به عکا در فلسطین، و فاماگوستا (ماغوسا) در قبرس، انجامید.^۱ جمعیت بایانی که دعوت جدید بهائی را نپذیرفتند، پیوسته رو به کاستی داشت. این روند، سرانجام به بهائی‌شدن بیشتر بایان انجامید.^۲ آنانی که بر تعالیم باب باقی ماندند، به سبب جانبداری از صبح ازل، گذشته از عنوان «بابی»، به نام «ازلی» نیز شناخته شدند. صبح ازل، حدود ۴۵ سال در شهر فاماگوستای قبرس اقامت داشت، و از آنجا با پیروان خود در تماس بود. وی، سرانجام، در ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ق. در آن شهر درگذشت، و در بیرون آن به خاک سپرده شد.^۳

نهان‌زیستی بایان در دوره‌ی قاجار

با کشته‌شدن باب - که به دستور امیرکبیر و با حمایت ناصرالدین‌شاه صورت گرفت - دشمنی بایان با خاندان قاجار - که ایشان را «رجعت بنی‌امیه» می‌دانستند^۴ - عمیق‌تر شد. صبح ازل - که اینک در مقام مرآت باب، و حافظ آیین او، رهبری بایان را عهده‌دار بود - در آثار خود، از «آن امیر شقی» با «نهایت دشمنی» اش یاد کرده، و نوشته که «عاقبت، به جحیم ابدی و نار لم‌یزلی داخل گشت».^۵ در نگاه بایان، «میرزا تقی‌خان و ناصرالدین‌شاه و سعیدالعلماء بارفروشی»، در «درجه‌ی اولی از نفرت و لعن قرار داشته،

۱. جمعیت اعداء و قاتلین اثمی هدی به‌شمار می‌آمدند.»

در سال ۱۲۶۸ق.، گروهی از بایان به رهبری ملاشیخ علی ترشیزی - که یکی از پیروان برجسته‌ی باب بود، و از سوی او، لقب «اسم الله العظیم» داشت - به کشتن ناصرالدین‌شاه اقدام کردند، اما ناکام ماندند. پس از آن سوءقصد نافرجام بود که شدت عمل همه‌جانبه‌ای بر بایان سایه افکند. اعدام بسیار خشونت‌بار منسوبان آن حادثه، سبب شد تا نام بابی، با حکم اعدام یا نزدیک به آن مترادف شود. برخی محققان، آن شدت عمل دستگاه حکومتی ایران را طرح مخفی انگلیسیان، برای تفرقه‌افکنی بیشتر میان مسلمانان و بایان دانسته‌اند.^۲ در این میان، یکی از پیروان باب، جلوی توپ گذاشته شده، و با شلیک گلوله، پاره‌پاره گشت! دیگری نیز شمع‌آجین شده، و همراه با شمع‌هایی که در میان زخم‌های بدنش می‌سوخت، در شهر گردانده شد!^۳ یکی از آثاری که این سرکوب سخت، بر بایان باقی گذاشت، آغاز «سنت نهان‌زیستی» در میان‌شان بود. به‌روایت فاضل مازندرانی:

... پس از حوادث سال ۱۲۶۸، به‌علت شدت تعرض دولت ناصرالدین‌شاهی، شناختگان این حزب، در ستر و خفا زیستند، و غالباً، مبادرت به اجهار عقیده نکردند، به‌حدی که بی‌خبران پنداشتند که کسی از

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۱۲.
۲. این دیدگاه، از سوی احمد خان‌ملک ساسانی، ارائه شده، و به پژوهش بیشتر محتاج است: «... در اوایل صدارت میرزا آقاخان (۱۲۶۸ق.) که شاه، از باغ سلطنت آباد، سواره، بیرون می‌آمد، چند نفر بابی، با طیانچه به شاه تیراندازی کردند. شاه، خودش را روی گردن اسب خم کرد، و یک تیر، چهار پاره‌ی پشتش را خراشید، و کاری نیفتاد [انگلیسیان] برای آن که شکاف میان مسلمانان و هم‌میهنان منحرف را بیشتر کنند، و برای استفاده‌ی خودشان، اقلیتی را در برابر اکثریت به وجود آورند، به میرزا آقاخان صدراعظم دستور دادند که بابی‌ها را به فجیع‌ترین وجهی به قتل رسانند. با این رفتار وحشیانه، شکاف مابین اقلیت و اکثریت، عمیق‌تر شد» (احمد خان‌ملک ساسانی، دست پنهان انگلیس در ایران، ص ۱۰۱).
۳. برای شرح ماجرای اعدام بایان، نک: میرزا محمدتقی‌خان لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواریخ (سلطانی قاجاریه)، ج ۴، صص ۳۸ تا ۴۲؛ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۸۴ تا ۱۰۰.

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۹.
۲. سید مهدی دهجی، رساله، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.
۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۵۰.
۴. درباره‌ی این اعتقاد آمده: «بایان، دولت قاجاریه را رجعت بنی‌امیه می‌خواندند، و مصداق اخبار صادره را به مخالفت و مقاومت‌شان تفسیر می‌کردند، و لعن‌نامه‌ها در حق ظالمین‌شان، مانند لعن‌نامه‌های صادر از ائمه در حق بنی‌امیه، خصوصاً، در آثار قدوسیّه [= آثار محمدعلی قدّوس (هجدهمین پیرو باب)] صدور یافت، و خبر زوال‌شان را مانند زوال بنی‌امیه به‌دست بنی‌العباس، متداول می‌داشتند.» (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۲۲۵).
۵. میرزا یحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع، صص ۸ و ۱۰.

مؤمنین برجای نیست، ولی در ستر ستر، امر تبلیغ جریان داشت^۱

بعد از ظهور دعوت استقلالی میرزا حسینعلی بهاءالله در سال ۱۲۸۰ق. و بهائی شدن تدریجی بیشتر بابیان، گروه اقلیتی که بر اعتقاد بابی خود باقی مانده، و به ازلی نیز مشهور شدند، همچنان بر سنت نهان‌زیستی پای فشردند. ایشان از همین رهگذر، توانستند در تاریخ معاصر ایران، نقش‌هایی گاه بسیار پایدار داشته باشند. توصیف میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله تبریزی - که با صبح ازل و بهاءالله دیدار کرده، و برخی از پیروان‌شان را می‌شناخت^۲ - سخنی کلی، اما بسیار کارگشا، در نشان‌دادن این سنت است:

[پیروان میرزا یحیی صبح ازل،] معتقدات خود را به نامه‌های متعددی که از طرف باب و میرزا حسینعلی برای میرزا یحیی صادر شده است، تأیید می‌کنند، و این نامه‌ها اکنون، نزد صبح ازل موجود است. آن‌ها، به همین نامه‌ها بر بطلان خلافت بهاء استدلال و استناد می‌کنند آن‌ها، به دین اسلام تظاهر می‌کنند؛ [در ظاهر،] از باب و بابیان تبری نموده، عمل به تقیه می‌کنند؛ نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، در ظاهر، به تمام واجبات دین اسلام عمل می‌کنند. بهاء و پیروانش را تکفیر می‌کنند. آن‌ها را در ظاهر و باطن لعنت می‌کنند.^۳

گذشته از توصیف‌های عمومی و مهم دیگر که به شرح نهان‌زیستی بابیان در دوره قاجار پرداخته‌اند، نمونه‌های بسیار زیادی را می‌توان یافت که مصداق‌هایی برای این قضیه کلی می‌توانند باشند. میرزا یحیی صبح ازل، چنان که خود نوشته، از جانب باب دستور داشت تا خود را حفظ کند، حتی اگر هیچ‌کس در جهان به او نگرود!^۴ بر همین اساس بود که وی، در بغداد،

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۲۳.

۲. میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله تبریزی، مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، صص ۸ و ۲۹۷.

۳. پیشین، صص ۲۹۷ و ۲۹۸.

۴. میرزا یحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع، ص ۸.

مخفیانه می‌زیست، و برادرش، میرزا حسینعلی، را رابط خود و بابیان قرار داده بود.^۱ ملا محمدجعفر کرمانی - که از بابیان نخستین بود، و پسرش، شیخ احمد روحی، نسبت دامادی صبح ازل را یافت - در کرمان، کرسی فقه و اصول داشت، و در مسجد خود دفن شد!^۲ ملا محمدجعفر نراقی که از سوی صبح ازل، مرجع بابیان کاشان بود،^۳ گاه که با هجده‌ی مسلمانانی که از تکاپوهای نهانی او آگاه شده بودند روبرو می‌شد، بر فراز منبر، به گونه‌ای سخن می‌گفت که مردم عادی، او را یک شیعه‌ی اثنی‌عشری راسخ تصور می‌کردند. او، همیشه سفارش می‌کرد که: «دوستان و احباب، در کمال مستوری و بی‌صدایی، سلوک و رفتار نمایند، تا منجر فتنه نباشد.»^۴ این بابی بلندمرتبه، از سوی صبح ازل دستور داشت تا در مسافرت به عتبات، همه‌جا، به شکل شیعیان رفتار کند.^۵ برادر او، ملا محمدتقی نراقی، هم که از سوی صبح ازل، مرجع بابیان نراق تعیین شده بود،^۶ در تهران، امام جماعت یکی از مساجد بود!^۷ میرزا نورالله (فرزند صبح ازل)، در رشت طبابت می‌کرد، و در ظاهری اسلامی، «با علمای آنجا، مراوده‌ی تام» داشت.^۸ او - که عمامه‌ی سبز به سر می‌گذاشت^۹ - حتی نام خود را به «میرزا محمدحسن طیب رشتی» تغییر داده بود!^{۱۰} حاج میرزا هادی دولت‌آبادی - که در سال‌های نوجوانی به

۱. نک: ملا رجعی قهر، کتاب ملا رجعی قهر، برگ ۴۴.

۲. شیخ یحیی احمدی، فرماندهان کرمان، ص ۲۱۹، بخش پاورقی. برای توضیح بیشتر درباره‌ی ملا محمدجعفر کرمانی، نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «آخوند ملا محمدجعفر کرمانی و عارفان کرمان»، ص ۹۱.

۳. سید مهدی دهجی، رساله، صص ۶۱ و ۷۲.

۴. این معنی را فرزند او، شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، در کتاب «تاریخ جعفری» شرح داده است. (شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۱۶ و ۱۸)

۵. شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۲۴.

۶. سید مهدی دهجی، رساله، ص ۶۱.

۷. شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۹۹.

۸. سید مهدی دهجی، رساله، ص ۱۸۹.

۹. شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۱۳۶.

۱۰. میرزا مصطفی کاتب، رونوشت نامه‌ای از کرمان، بخش «مکتوب جوف».

بایان پیوسته بود،^۱ و بعدها از طرف صبح ازل لقب «اسم الله الودود» داشت.^۲ در اصفهان، صاحب مسجد بود،^۳ و ریاست مدرسه‌ی علمیه‌ی جلالیه را در دست داشت.^۴ حاج شیخ هادی نجم‌آبادی هم - که در میان روحانیان معروف تهران شناخته می‌شد - در جوانی، به اعتقاد بابی روی آورده بود، اما با همان سنت نهان‌زیستی، توانست در تهران به شهرت رسیده، و در صحنه‌های فکری و سیاسی ایران دوره‌ی قاجار قدم‌های مهمی بردارد.^۵

بایان، از شدت هراسی که نسبت به شناخته‌شدن داشتند، گاه، ایمان خود را حتی با فرزندان‌شان در میان نمی‌گذاشتند! سخن‌گفتن با فرزندان، تنها به زمان رشد عقلی ایشان مربوط می‌شد. نمونه‌ی این رویکرد را در شرح احوالی که میرزا مهدی امین (داماد صبح ازل) از خود آورده، می‌توان دید.^۶ وی، زمانی که به سن رشد رسید، دانست که پدرش بابی بوده است. پس از آن بود که توسط پدر، به بایان پیوست.^۷

جامعه‌ی آرمانی بایان

بشارت‌های باب به گسترش آیین بیان، و تشکیل پادشاهی بیان

باب، در آثار خویش، برای وضعیت عمومی پیروان خود در آینده، سخنانی دارد. به‌عنوان نمونه، وی، در برخی از مهم‌ترین آثارش، مانند «بیان عربی» و

۱. ناصر دولت‌آبادی، پادداشت درباره‌ی حاج میرزا هادی دولت‌آبادی.
۲. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سیدمهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، صص ۴۰۴ و ۴۰۵.
۳. شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۶۷.
۴. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، صص ۴۰۴ و ۴۰۵.
۵. نک: فصل «هنایش خرد، در آثار و آثار شیخ هادی نجم‌آبادی» در همین کتاب.
۶. سعیدخان کردستانی - که با برخی بایان برجسته دوست بود - میرزا مهدی امین را داماد صبح ازل یاد کرده، و کتاب «دلیل المتحیرین» او را بهترین کتاب استدلالی بایان (ازلیان) در نقد دعاوی بهائیان دانسته است. (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۷)
۷. میرزا مهدی امین، دلیل المتحیرین، صص ۱ تا ۲۸.

«بیان فارسی»، درباره‌ی گسترش آیین خود در جهان، و نیز ظهور پادشاهان بابی و حکمرانی ایشان سخن گفته، و دستورهای صادر کرده است. بایان، از آنجا که آثار باب را آیات خداوند می‌دانستند، این گفتارها را خبرده‌ی خداوند درباره‌ی پیروزی‌های حتمی خود در آینده می‌دانستند. برخی گفتارهای باب، درباره‌ی گسترش آیین بیان از این قرار است:

نگارش کتاب بیان با طلا

«عن قریب، همین آیات را به اعلی علو ذکر نموده، و بیان‌های هزار مثقال ذهبی تمام نموده، و به آن افتخار کرده، و خود را منسوب الی الله دانسته.»^۱

ساخته‌شدن زیارتگاهی برای فرزند باب (احمد)

«خواهد رسید به یومی که محل طین الله احمد، در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد، و محل صلوٰة مصلیان گردد، چنانچه الان در مکه ظاهر است مراد از این امر، این است که ارضی که به انتساب به ظهور جسد او، این نوع مرتفع گردد که آن محل، محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او، چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه‌ی مدله بر تکبیر او!»^۲

دستور به پادشاهان بابی بر باقی‌نگذاشتن غیر مؤمن

«ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لایجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین بر هر صاحب اقتداری، ثابت بوده و هست من عندالله بر این که نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را.»^۳

۱. سید علی‌محمد باب، بیان فارسی، باب سوم از واحد دوم، ص ۲۲.

۲. پیشین، باب اول از واحد پنجم، ص ۱۵۱.

۳. پیشین، باب شانزدهم از واحد هفتم، ص ۲۶۲.

شرح چگونگی قصرهای پادشاهان بابی

«هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد، سزاوار است دو بیت بنا کند به اسم من یظهره الله، و محل خود قرار دهد، و عدد ابواب اول، از نود و پنج، متجاوز نشود، و ثانی، از نود، تا آن که سر حقیقت در جماد هم سرایت کرده باشد.»^۱

دستور بر چگونگی تاج پادشاهان بابی

«اگر پادشاهی در بیان برانگیخته شد، بر او واجب است که بر چیزی را که بر سر خویش می گذارد، نود و پنج [جواهر] که بی مثل و مانند است، قرار دهد.»^۲

دستور بر مشورت پادشاهان بابی با عالمان بابی

«هر پادشاهی که در آیین بیان برانگیخته می شود، باید از ساکنان قلمرو خویش، بیست و پنج نفر از عالمانی که شایسته اند تا «مطالع حروف در کتاب الله باشند، برگزیند، شاید در روز قیامت آیین بیان، که روز ظهور من یظهره الله است، به او ایمان آورده، [و به او] یقین کرده، و دین خداوند را یاری کنند.»^۳

و

نگاه بایبان به بشارت‌های باب

در متون تاریخی نمونه‌هایی را می‌توان یافت که نشان می‌دهد پیروان باب به این بشارت‌ها توجه داشتند. نمونه‌ی نخست، آنی است که سعیدخان کردستانی از میرزا مصطفی کاتب یاد کرده است. کاتب، یکی از بایبان بسیار فعال بود که زندگی خود را با نسخه‌برداری از آثار بابی می‌گذراند.^۱ همسر دوم باب - که از ازلیان مخالف بهاء الله بود، و بهاء الله او را «داهیه‌ی ده‌م»^۲ «دجاله»، و از «اعداء الله»، و از «انفس خبیثه‌ی کاذبه‌ی مفتریه» خوانده بود - مدتی در تهران، در منزل کاتب سکونت داشت. یکبار که این زن (عمه‌جان)، کاتب را از خود رنجانده بود، او، با سعیدخان درد دل کرد:

... یاری، با این تفاسیل، تعجب نبود که میرزا مصطفی، به من شکایت آورد، و از دست عمه‌جان، داد و فریادش بود که: «این زن، مقتنه است، و فتنه در میان دختران من می‌اندازد، و لابد شدم به او بگویم: «بابا! از جان من چه می‌خواهی؟ و در اینجا، تا کی می‌مانی که موجب فتنه در خانواده‌ی من بشوی؟! وای بر مردم بیچاره، در آتیه، یک‌روزی، روی قبر تو هم قندیل‌ها خواهند آویخت، و شمع‌ها روشن خواهند کرد، و برایت زیارت‌نامه‌ها تألیف کرده، خواهند خواند! دیگر نمی‌دانند تو چگونه زنی هستی!»

تفسیر سعیدخان از سخن کاتب، گویای ایمان او به بشارت‌های باب است:

شاید میرزا مصطفی مطمئن بود که باید دین باب، لااقل، در تمام ایران تسلط تامه پیدا کند، و دوهزارسال هم دوام داشته باشد. به این جهت، البته باب و سایرین و عیال [و] آل آن‌ها، محترم شمرده خواهند شد، و مردم، به زیارت‌شان خواهند رفت. من، قدری به میرزا مصطفی تسلی دادم، [و] گفتم: «زن پیری است. تا به حال، به او محبت زیاد کرده‌ای، حال هم

۱. برای آشنایی با میرزا مصطفی کاتب، نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «میرزا مصطفی کاتب»، ص ۱۳۴.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۱. پیشین، باب نهم از واحد هفتم، ص ۲۴۹.

۲. سید علی محمد باب، بیان عربی، باب یازدهم، صص ۵۸ و ۵۹: «ان یبعث ملکاً فی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس و تسعین عدداً مما لم یکن له عدل و لا شبه و لا کفو و لا قرین و لا مثال».

۳. پیشین، باب ۱۱، ص ۵۴: «کل ذا ملک یبعث فی البیان یتخب من سکان مملکته عدد الکاف و الهاء من العلماء الذین هم ینبغی ان یکنون مطالع الحروف فی کتاب الله لعلهم یوم القیامة بمن یظهره الله یؤمنون و یوقنون و دین الله ینصرون».

کوتاهی نکن. صبر داشته باش. بهزودی خواهد مرد!»^۱

نمونه‌ی دوم، گفتار سید هدایه‌الله شهاب فردوسی است. او - که ابتدا از بهائیان بود، و سپس، به ازلیان پیوست^۲ - در یکی از مقالاتی که - در نقش یک محقق مسلمان - نگاشته، و به شرح تاریخ و باورهای بابیان و بهائیان پرداخته، چنین نوشته است:

[سید باب،] امت خود را بشارت می‌دهد که این «بیان»، به‌وسیله‌ی طایفه‌ی موی‌زردی که از اقصای نقاط شمال ایران ظاهر خواهند شد، و از روحانیان است مسیح خواهند بود، و بر همه‌ی عالم مستولی خواهند گشت، در همه‌ی جهان رواج خواهد یافت! و با این حساب، بقایای معدود بابیه، به خیال خود، در انتظار ظهور این طایفه‌ی موی‌زرد از روحانیان امت مسیح هستند که آیین از میان رفته و فراموش‌شده‌ی ایشان را در عالم رواج دهند!^۳

نمونه‌ی سوم، توصیفی است که یکی از نویسندگان مسلمان - که گروهی از بابیان (ازلیان) را می‌شناخت - در سال ۱۳۲۳ ش.، به‌دست داده است. او، پس از بیان برخی از احکام باب - که به زمان غلبه‌ی بابیان مربوط است - نوشته:

[بابیان (ازلیان)،] برخلاف رویه‌ی بهائیان، به تبلیغ و تشکیلات مذهبی عقیده ندارند، و معتقدند که به‌موجب وعده‌ی سید باب، عن‌قریب، عموم مردم، در مقابل دین و کیش سید باب سر تعظیم فرود خواهند آورد! در این صورت، لزومی ندارد که بیهوده، خود را به زحمت بیندازند، و مردم را تبلیغ نمایند!^۴

۱. سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، صص ۲۶ و ۲۷.

۲. زندگی‌نامه‌ی خودنوشت قمرتاج دولت‌آبادی، صص ۷ و ۴۰.

۳. سید هدایه‌الله شهاب فردوسی، حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی، ص ۴۱۵.

۴. محمدحسن بروشکی، اثبات بی‌اعتباری کتاب اقدس، ص ۵۳.

نگاه کتاب «هشت بهشت» به جامعه‌ی آرمانی بابیان

کتاب «هشت بهشت»، یکی از آثار مهم بابیان (ازلیان) است. این کتاب را بیشتر بابیان نگاشته‌ی میرزا آقاخان کرمانی می‌دانستند.^۱ دیگرانی، آن را اثر شیخ احمد روحی،^۲ و گروهی نیز آن را حاصل کار آن‌دو بر یادداشت‌هایی که میرزا آقاخان، از درس‌های حاج سید جواد کربلایی (از پیروان نخستین باب) فراهم آورده بود، دانسته، و احتمال داده‌اند که میرزا آقاخان، سهم بیشتری در آن داشته است.^۳ این پژوهش، با توجه به نامه‌ای از میرزا آقاخان کرمانی به ادوارد براون، نظر سوم را برمی‌گزیند.^۴

این کتاب، در شرح احکام آیین باب، و نیز دارای نقدی کلامی-تاریخی، بر دعوت استقلال‌ی میرزا حسینعلی بهاءالله است که با ادبیاتی سخت به نگارش درآمده است. بهائیان، کتاب «هشت بهشت» را در شمار آثار سیاسی بابیان در زمان مشروطیت دانسته‌اند:

... این مفسدین [یعنی، ازلیان،] دست از کار نکشیدند، تا نائره‌ی انقلاب در ایران افروخته گردید، و به یکی از مقاصد عمده‌ی خویش - یعنی ضعف و اختلال سلطنت - نائل آمدند. و پس از آن، در طهران، به تشکیل مجالس

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، مقدمه‌ی ناشر، ص الف. میرزا مصطفی کاتب، در نامه‌ای به ادوارد براون، بر این موضوع تأکید کرده، و دلایلی نیز آورده است: «... در این کتاب مرسوله، چون هشت بهشت را نسبت به تصنیفات مرحوم حاجی شیخ احمد روحی داده، به نظر حقیر اشتباه است، [و] مال مرحوم میرزا آقاخان است، و دلایلی که دارم، این است...» این نامه‌ی چهار صفحه‌ای، اکنون، در مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، نگهداری می‌شود.

۲. محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ج ۸، ص ۱۸۶.

۳. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، مقدمه‌ی ناشر، ص الف.

۴. در میان نامه‌هایی که شیخ احمد روحی برای براون، نوشته، و او آن‌ها را در نسخه‌ای از «هشت بهشت» قرار داده، به این موضوع اشاره شده است. آن نسخه از «هشت بهشت»، با شماره‌ی F.53، در مجموعه‌ی براون، در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود. براون، براساس این گفتار روحی، بر شیرازی‌ی کتاب، نام سید جواد کربلایی را به‌عنوان نویسنده، نوشته است. زمانی که بابیان (ازلیان)، کتاب «هشت بهشت» را چاپ کردند، تصویر این نامه را در ابتدای آن آوردند، و به‌درستی، آن را به خط میرزا آقاخان کرمانی یاد کردند.

سریه، موافق دستورالعمل کتاب «هشت بهشت» پرداختند، و اجزاء انجمنی که به اصطلاح کتاب مذکور، «سر مستسر» نامیده شده، عبارت از ازلیان بودند که هریک از ایشان در انجمنی از انجمن‌های سری، ریاست یا عضویت داشتند، و پیوسته، آنان را به مخالفت و ضدیت با سریر سلطنت، و القاء فتنه و آشوب مابین دولت و ملت، اغواء و تحریک می‌نمودند....^۱

این گفتار را - بدون توجه به لحن تند آن - در مجموع، باید گفتاری مهم و درست دانست.^۲ با این ترتیب است که آگاهی از نوع نگاه «هشت بهشت» به جامعه‌ی آرمانی بابیان، در تحلیل تکاپوهای ایشان می‌تواند کارگشا باشد.

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در این کتاب، فصلی درباره‌ی پادشاهان بابی - که در آینده به حکومت خواهند رسید - دارند. ایشان، در ابتدای این فصل، برخی از «اشارات و بشارات» را درباره‌ی آینده‌ی درخشان آیین باب، آورده‌اند:

در بیان تکالیف ملوک و اولی‌الامری که در دین بیان ظاهر می‌شوند؛ و احکام آن‌ها مشتمل است بر هشت ماده. ولی، قبل از ذکر آن مواد ثمانیه، پاره‌ای کلماتی از اشارات و بشاراتی که متعلق به احوال ملوک ارض است، در اینجا ایراد می‌نمائیم:

خداوند، در کتاب وصیت، اهل بیان را بشارت می‌دهد که بعد از انقضای یک قرن، صدسال، یک‌نفر از اولاد وحید، سلطان معمره‌ی ارض خواهد شد؛

و دیگر، بشارت می‌دهد فتح الف و لام را به‌دست اول ملوک بیان؛

و دیگر، بشارت می‌دهد انقراض دولت قاجار را قبل از انقضای هزار

ماه از دین بیان (لیلة‌القدر خیر من الف شهر)؛

و دیگر، بشارت می‌دهد ذلت اعداء الله را قبل از انقضای شصت و پنج

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الظاء عن حیل الاعداء، ص ۴۳۴.

۲. نگارنده، امیدوار است تا تفصیل این گفتار را در کتاب «دوره‌ی طلایی مشروطیت» بررسی کند.

سال از ظهور بیان، و [نیز] نصرت و ظفر اهل الله را؛

و دیگر، در قیوم الاسماء، خبر می‌دهد به این که خداوند، بر دولت روم اخذ شدید خواهد فرمود؛

و دیگر، بشارت می‌دهد رواج دین بیان را به‌دست روحانیان از امت انجیل، که موی زرد دارند، و از اقصای بلاد شمال و مغرب ظهور می‌کنند، و بر همه‌ی روی ارض مالک و مسلط می‌شوند.

و دیگر، بشارت می‌دهد به شیوع علم و آداب دین در میان اهل مشرق، بعد از یأس عظیم که: خابت انفس الشریین.^۱

با توجه به این گفتار، دانسته می‌شود که بابیان (ازلیان)، در انتظار آن بودند که بعد از گذشت صدسال، یکی از نوادگان سید یحیی دارابی (ملقب به «وحید اکبر»، و رهبر بابیان در جنگ نیریز فارس)، به پادشاهی بزرگی دست یابد.^۲ همچنین، بر آن بودند که اسلامبول (ارض الف و لام)،^۳ به‌دست نخستین پادشاه بابی فتح می‌شود. باور ایشان، آن بود که سلطنت قاجار، پیش از گذشت هزار ماه از ظهور آیین باب، از میان خواهد رفت. در نگاه ایشان، پیش از گذشت شصت و پنج سال از ظهور بیان، «ذلت اعداء الله» و «نصرت و ظفر اهل الله»، باید به‌وقوع می‌پیوست. ایشان، همچنین، خشم الهی بر دولت روم (به‌احتمال، عثمانی)،^۴ و رواج آیین باب، توسط روحانیان موی زرد مسیحی را انتظار داشتند.

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۱۶۱.

۲. ملا رجبعلی قهیر، این پیشگویی را خطابی از باب، به سید یحیی دارابی - که «وحید اکبر»، لقب داشت - یاد کرده است. (ملا رجبعلی قهیر، کتاب ملا رجبعلی قهیر، برگ ۷۶)

۳. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در جایی دیگر نوشته‌اند: «ارض الف و لام، عبارت از اسلامبول است.» (میرزا آقاخان کرمانی، و شیخ احمد روحی، حکمت نظری، برگ ۲۳۹)

۴. شیخ احمد روحی، زمانی که همراه با میرزا آقاخان کرمانی، دستگیر شد، و در طرابوزان به‌سر می‌برد (ارمضان ۱۲۱۳ق.)، در نامه‌ای به مادر خود، سلطان عبدالحمید دوم (پادشاه عثمانی) را «خونکار روم» یاد کرده است. این نامه، در مجموعه‌ای که با عنوان «نامه‌های شیخ احمد روحی کرمانی»، با شماره‌ی ۱۰۷۲۲، در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری می‌شود، موجود است.

نویسندگان «هشت بهشت»، پس از اشاره به آن بشارت، به احکام ملوک بیان رسیده‌اند. در نگاه ایشان، آموزه‌های باب، بیانگر آن است که سلطنت استبدادی و نظام جمهوری، جواب‌گوی اداره‌ی جامعه نیست، و تنها، باید به سلطنت مشروطه نظر داشت. ایشان، پس از بیان آنچه نقاط ضعف این دو نظام می‌دانند، به نظام مطلوب خود رسیده‌اند:

سلطنت مستبده، و قوه‌ی جبریه، مظهر جبر است، و حکومت جمهوری، مظهر تفویض. و این هردو، مذموم و ممنوع. لاجرم، امر بین الامرین، که در [کتاب] «بیان» حکم به آن شده، این است که باید قوه‌ی دولت، با قوه‌ی ملت، دائماً، متساوی، و در برابر یکدیگر، قائم و برپا باشند. و باید، شخص رئیس در احکام خود معصوم و مصون از خطا و زلل باشد، اما، در احکامی که حق اوست، نه در احکام خصوصیه و جزئیه، که باید به مشورت و اکثریت آراء پیش برود.^۱

بر همین اساس است که در نگاه ایشان، حاکم جامعه، باید الهی باشد:

حکمت و سیاست، هرکه باشد و هرچه باشد، چون به تقدیس و ملکوتیت منسوب نبود، نتواند به‌طور مطلق، جهانی را منتظم بدارد، و این طرح مقدس، اساس امپراطوری کل عالم است؛ یعنی باید در امور کلی - که مناسبات و مدخل آن‌ها، عقل مجرد است - تفرد، از برای عقل سلیم باشد و بالذات. افراد عقول جزئیه را اطاعت آنچنان مبدأ کلی، فرض عین و وجیه دمت خواهد بود، که: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم».

و سزاوار نیست تقدیم مفضول بر فاضل، و جاهل بر عاقل، و جبان بر شجاع، و ضعیف بر قوی، و جزئی بر کلی، و ناقص بر کامل، و عقل مستفاد بر عقل فعال، و نفس خامد بر روح جوال. لهذا، سلطنت، سزاوار مرایای الهی، و عقول مستکفیه، و ارواح قدسیه است که اشرف ناس، و مبادی عالی‌ی فیض، و اساس هرگونه سعادت، و منشأ نیکبختی و حیات

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۱۶۲.

عالم وجودند. و غیر از آن رئیس حقیقی - که روحاً و جسماً، اشرف و اقوی و ارفع ناس است - ریاست و سلطنت، حق کس دیگر، به‌حق واقع، نیست.

و اما، در امور جزئیه، که مناسبات آن‌ها، تجربه و حسیات است، امر به شورا و کنکاش، و اجتماع عقول جزئیه، و اکثریت آراء جمهور، و تلاحق افکار فرموده‌اند (و امرهم شوری بینهم) بالبدیهه، این‌گونه حکومت، بهترین اساس و اقسام سلطنت است، زیرا که حاوی رتبتین و جامع فضیلتین است، و همدی منافع سلطنت مستبده و حکومت جمهوری را داراست، در صورتی که از مضار و مفاسد آن‌ها برکنار است.^۱

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در گفتار بالا، با نگاه به تعالیم باب، سلطنت را حق «مرایای الهی، و عقول مستکفیه، و ارواح قدسیه»، که «اشرف ناس، و مبادی عالی‌ی فیض، و اساس هرگونه سعادت، و منشأ نیکبختی و حیات عالم وجودند»، دانسته‌اند.

در شرح این گفتار، باید گفت که در آیین باب، برترین مقام، از آن «شمس حقیقت» (صاحب آیین، یعنی خود باب) بود. پس از او، «مرآت» قرار داشت. مرآت، در نگاه بابیان، مانند خود باب، صاحب وحی بود، اما در مسیر آیین باب، نه به‌شکلی مستقل. صبح ازل، نخستین مرآتی بود که در نگاه بابیان، از سوی خداوند، مبعوث شد تا تعالیم باب را ادامه دهد. باب، در یکی از آثار خود، گفته که تا پیش از ظهور من یظهره الله، نوزده مرآت، مبعوث خواهند شد،^۲ و در نبود مرآت‌ها، بابیان، باید به «شهداء بیان» (عالمان

۱. پیشین، صص ۱۶۳ و ۱۶۴. اصل: بر کران است.

۲. ملارجبعلی قهیر، کتاب ملارجبعلی قهیر، برگ ۲۲. عبارت باب چنین است: «... إن ما دامت الشمس مشرقة کل بضائها مستضيئون و من بعدها لو یطلع بمنله فإذا أنتم بمنله مهتدون و أنتم بضیاء الله مستضيئون إلی ان یکمل الواحد. فإذا ینتهی الامر إلی الله ان یا اولی الآیات تصیرون فان الامر بلغ إلی الله و لایحب الله ان یظهره الا فی یوم من یظهره الله انتم یومئذ فی نصر الله لتسارعون» منظور باب از واژه «واحد»، عدد نوزده است، و نشان می‌دهد که تعداد مرآت‌ها را نوزده‌تن، می‌دانسته است.

بابی برجسته) مراجعه کنند.^۱

با این توصیف، دانسته می‌شود گفتار بالا، که سلطنت را از آن «مرایای الهی» دانسته، به «مرآت»هایی که از سوی خداوند برانگیخته می‌شدند، نظر داشته است. صبح ازل، نخستین مرآت بود، و آن زمان، زمام پیروان باب را در دست داشت. این دو نویسنده‌ی بابی، در ادامه، از حق صبح ازل در این مسیر، سخن گفته‌اند:

عدل حقیقی، ترتیب حقیقی است، و ظلم حقیقی، خطا در ترتیب است که وضع الشیء در غیر موضوع له باشد. در این صورت، چقدر ظلم خواهد بود که اشرف موجودات، و عقل اول، و نور ذاتی، و روح قدسی، و مبدأ کاینات، و منشأ اصلی، که حق او ترتیب حقیقی و ریاست بر کل موجودات است، و به منزله‌ی قلب عالم و روح آدم می‌باشد، امروز، به حسب ظاهر، در ادنی ارض و بدترین نقاط روی زمین، محبوس و مسجون باشد، و انواع مصائب و بلیات و محنت‌ها، از هر طرف، بر وی جمع آمده، دشمنان داخلی و خارجی، اطراف او را فرا گرفته باشند! البته، در این حال، عالم از اعتدال حقیقی افتاده، انقلابات شدید به عالم روی خواهد داد، امثال وبا و طاعون و خسف و زلزل و قحط و غلاء و موت فجأة؛ و امراض گوناگون و جنگ‌های خونریز و شورش‌های فتنه‌انگیز، عالم را آسوده نخواهد گذاشت.^۲

روشن است که این گفتار، به صبح ازل نظر دارد. او بود که در نگاه پیروانش، «اشرف موجودات، و عقل اول، و نور ذاتی، و روح قدسی، و مبدأ کاینات، و منشأ اصلی» بود، و «ریاست بر کل موجودات» حق او بود، اما، در

۱. ملا محمدجعفر تراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۷۵ و ۱۷۶. تراقی، گفتاری از باب را - که به این معنی اشارت دارد - آورده است: «ان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و ان اظهر الله بمثله ذا حجة ینتهی الیه و الا الامر بید الشهداء فی البیان الذین عن حدود ما نزل فی البیان لایتجاوزون الی یوم من ینظره الله».

۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

«ادنی ارض، و بدترین نقاط روی زمین» - که همان قبرس باشد - «محبوس و مسجون» بود، و روزگار سختی را می‌گذراند.

این دو نویسنده‌ی بابی - که هر دو، داماد صبح ازل نیز بودند^۱ - در ادامه، دیگر بار به این حق پرداخته، و از «صاحب ولایت مطلقه‌ی کلیه» که «سلطنت صوری در دین بیان» با اوست، سخن گفته‌اند:

سلطنت صوری در دین بیان، حق کسی است که قوه‌ی نبوت را با قوه‌ی حکمت، متحد کرده، یعنی، صاحب ولایت مطلقه‌ی کلیه باشد، و خداوند - سبحانه - وعده داده که در ایام چنین پادشاه حقیقی، زمین را بر از عدل و داد فرماید، و جمیع خیرات و برکات آسمانی و سعادات دوجاهانی را بر روی اهل زمین باز نماید، [و] کمترین ملک سلطنت او، از ماه تا ماهی باشد، و بر جن و انس و طیر و وحش و دیو و ملک، فرمانروایی کند.^۲

ایشان، پس از این گفتار، به بیان برخی وظایف پادشاهان بابی رسیده‌اند:

۱. فراگیرکردن «صلح عمومی»، جلوگیری از خرید و فروش سلاح‌های جنگی، و برداشتن رسم اسارت و برده‌فروشی، و ...^۳
۲. نپذیرفتن «فدیه و جزیه» از «منکرین و معاندین دین بیان»، و کشتن هر که «به مشعر فؤاد و توحید» نیامده، تا با این «قتل عامه»، «صلح عامه» حاصل شود، و «کل روی زمین»، در «مشعر فؤاد» وارد شوند؛^۴
۳. قراردادن «پنج قطعه از زمین» به عنوان «سواد اعظم، و معموره‌ی بزرگ و نمونه، و بلد الامین، و رضوان نعیم»، و افزودن سه قطعه‌ی دیگر به آن‌ها، برای آن که «جنات ثمانیه، تمام و کامل گردد».^۵

۱. مهدی پامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۲۵۵، و ...

۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۱۶۶.

۳. پیشین، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۴. پیشین، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۵. ایشان، آن سرزمین‌های هشت‌گانه را همراه با سبب برگزیدگی آن‌ها یاد کرده‌اند: ۱. فارس، چون «مطلع شمس حقیقت» (محل ظهور باب) است؛ ۲. آذربایجان، چون «مغرب شمس حقیقت» (محل

۴. جلوگیری از سکونت «غیر از اهل بیان» در آن هشت وادی؛^۱
۵. ساختن «بقاع حروف حی و حروف دالّه بر این امر»، به شکلی «عالی اساس، و رفیع البیان، و مستحکم الارکان»، و آراستن آن‌ها با «هرگونه زینت و زیب و آرایش و نور»؛^۲
۶. وجوب پناه دادن به کسی که «مصدر جنایت» بوده، اما «از خوف مجازات بدان بقاع نوریه التجا و استغاثه کند، یعنی پناه بدانجا ببرد».^۳
۷. ساختن «عمارتی بسیار رفیع و محکم و منقّه و مزین، به منتهی درجه‌ی عظمت»، با «تجملات و اثاث و تفریحات و و تزئینات»، به نام هریک از «ملوک بیان»؛^۴
۸. نوشتن کتابی از سوی هر پادشاه بابی، در شرح «آثار بزرگ و کارهای عمده‌ی خود»، و وصیت به وارث خود، که آن را به من بظهره الله برساند؛^۵
۹. تشکیل مجلسی در «هر بلد و هر مرکز»، با حضور «سفراء و مبعوثان هر دولت، و منتخبین آن مملکت»، تا «به‌طور مساوات در میان سکنه‌ی آن حدود حکم کند، اعم از اهالی یا اجانب».^۶

کشته شدن باب) است؛ ۳. خراسان، چون محل قیام ملا حسین بشرویه‌ای (اسم الله القیوم) و ملا شیخ علی ترشیزی (اسم الله العظیم) است؛ ۴. مازندران، چون محل ظهور ملا محمدعلی یارقروشی (اسم الله القدوس) است؛ ۵. عراق عجم، چون محل ظهور سایر حروف حی مانند قرّة‌العین و ... است؛ ۶. روم ایلی (اسلامبول، ادرنه، یونان، و بلغارستان)، به سبب توقف صبح ازل در اسلامبول و ادرنه؛ ۷. شام، به سبب عبور انبیاء پیشین، و نیز کشته شدن سه تن از بابیان (از جمله، سید محمد اصفهانی) توسط «بدترین خلق خدا» (بهاء الله و اتباع او)؛ ۸. جزیره‌های دریای مدیترانه مانند قبرس و ... به سبب اقامت صبح ازل. (نک: میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۱۷۳ و ۱۷۴)

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، صص ۱۷۲ و ۱۷۵.
۲. پیشین، ص ۱۷۵.
۳. پیشین، ص ۱۷۶.
۴. پیشین، ص ۱۷۷.
۵. پیشین، ص ۱۷۸.
۶. پیشین، ص ۱۷۸.

با این ترتیب، دانسته می‌شود که باب برای پیروان خود آینده‌ای روشن را نوید داده بود. ایشان نیز به آن آینده امید داشتند. آینده‌ای که در آن آیین باب فراگیر می‌شد، و پادشاهانی قدرتمند در آن پدیدار می‌شدند. در این میان، به نظر می‌رسد که نگارش آن بشارت‌ها در کتاب «هشت بهشت»، نقش مهمی در آگاهی بابیان از آن‌ها داشته است.

لایه‌های زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دوره‌ی قاجار

با توجه به آنچه آمد، می‌توان دانست که بابیان (ازلیان)، و از آن جمله، کسانی از ایشان که بر ضد حکومت قاجار تکاپو داشتند، آینده‌ای روشن را پیش روی خویش می‌دیدند. ایشان، براساس تعالیم باب، مطمئن بودند که پادشاهانی خواهند یافت، و توسط آنان، بر دشمنان خود، پیروز خواهند شد. با توجه به بشارت‌هایی که در کتاب «هشت بهشت» آمده، و نیز با تأمل در سیر تکاپوهای فعالان بابی ضد قاجار، تأثیر دو بشارت از آن نویدها را در افزایش تکاپوهای ایشان می‌توان دید، گو این که بیشتر آن بشارت‌ها عملی نشد. نخستین بشارت، به «ذلت اعداء الله، و نصرت و ظفر اهل الله» باز می‌گشت، و دومی، به «انقراض دولت قاجار» اشارت داشت.

بشارت نخست: ذلت اعداء الله، و نصرت و ظفر اهل الله

پیش از این گذشت که در کتاب «هشت بهشت»، آمده: «[خداوند،] بشارت می‌دهد ذلت اعداء الله را قبل از انقضای شصت و پنج سال از ظهور بیان، و نصرت و ظفر اهل الله را».^۱

در ادبیات باب، واژه‌ی «بیان»، هم به تمام آثار او، و هم به‌طور ویژه، به

چند نفر را کشته بود، ولی آدم خوش طینتی نبود، و خیلی خیالات در دیگ خیال می‌ریخت. از جمله، خیالش این بود که: «بعد از آنی که مشروطه، استقراری پیدا کرد، ما، حضرت ازل را به طهران دعوت می‌کنیم، و بعد از ورود، مسلماً، او سلطان می‌شود!»^۱

این گفتار، با تمام آنچه از متون بابی آورده شد، همخوانی دارد، و باید مورد پذیرش قرار گیرد. میرزا احمد حامدالملک شیرازی، از نوادگان ملا محمدعلی حجت زنجانی (رهبر بایبان در جنگ زنجان) بود.^۲ وی، همچنین، نسبت دامادی با میرزا نورالله (پسر صبح ازل) داشت،^۳ و برای دیدار با صبح ازل، به قبرس نیز رفته بود.^۴ وی، سرانجام، از تکاپوگران بابی ضد قاجار بود، و در میان اعضای «انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده»، جای گرفت.^۵ در این پژوهش، درباره‌ی نقش اساسی اعضای این انجمن در شکل‌گیری جنبش مشروطیت ایران گفتگو شده است. بنابراین، کسی که این گفتار را - که با اندیشه‌ی سیاسی بایبان همسانی تام و تمام دارد- برای آن بهانی گفته، یکی از تکاپوگران بابی ضد قاجار - که با دوشخصیت مهم بایبان (حجت زنجانی و صبح ازل) نیز نسبت داشت- بوده است.

بر همین اساس است که سخنان مهدی ملک‌زاده (تاریخ‌نگار ازلی)، «رباره‌ی «آزادمردان ایران» که «برای طلوع صبح سعادت در تکاپو بودند»، به‌شکلی عمیق‌تر فهمیده می‌شود. باید گفت که «طلوع صبح سعادت»، همان

دو کتاب «بیان عربی» و «بیان فارسی» گفته می‌شد.^۱ در حالت نخست، شروع نگارش بیان، آغاز دعوت باب، و در حدود سال ۱۲۶۰ق. است،^۲ و در حالت دوم، شروع نگارش بیان، حدود سال ۱۲۶۴ق. است.^۳ بنابراین، بایبان، بر آن بودند که پیش از گذشت شصت و پنج سال از سال ۱۲۶۰ یا ۱۲۶۴ق.، به «نصرت و ظفر» دست یافته، «ذلت اعداء الله» را خواهند دید.

در این مرحله، برای محاسبه‌ی شصت و پنج سال، دو حالت، وجود دارد. محاسبه بر اساس تقویم هجری قمری، و محاسبه بر اساس تقویم بیانی. در حالت نخست (سال = ۱۲ ماه در حدود ۳۰ روزه)، به دو سال ۱۳۲۵ و ۱۳۲۹ق. می‌رسیم.^۴ در حالت دوم (سال = ۱۹ ماه ۱۹ روزه) نیز به حدود همان دو سال می‌رسیم.^۵

با توجه به آخرین حد زمان پیروزی (۱۳۲۵ یا ۱۳۲۹ق.)، و با نگاه به نوع حکومت در آیین باب (پادشاهی مشروطه مرآت)، و نیز در نظر داشتن این که مرآت آن زمان، میرزا یحیی صبح ازل بود، سخن یکی از بهائیان معاصر با مشروطیت را می‌توان پذیرفت:

[در واقعه‌ی نبرد مجاهدین با نایب حسین کاشی،] نه نفر از مجاهدین کشته می‌شوند که یکی از آن‌ها، حامدالملک بود که ازلی بود، و بسیار آدم متهوری بود، و در واقعه‌ی به هم خوردن مشروطه و خرابی مجلس،

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، صص ۹۸ و ۹۹.
 ۲. این، از آن روست که برخی آثار باب، که در نگاه پیروان او، آیات الهی بود، پیش از شروع دعوتش نگاشته شده است، مانند تفسیر سوره‌ی بقره. (نک: ابوالقاسم افغان، عهد اعلی، ص ۴۵۵)
 ۳. بیان عربی و بیان فارسی، در زمان زندانی‌بودن باب در ماکو نوشته شدند. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، صص ۹۸ و ۹۹) باب، از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی‌الاول ۱۲۶۴ق.، در ماکو بود (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۶۹، و تمام بیان فارسی را آنجا نوشت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۲، ص ۱۹۴)
 ۴. ۱۲۶۵ = ۱۲۶۰ + ۶۵ و ۱۳۲۹ = ۱۲۶۴ + ۶۵.
 ۵. این از آن روست که نسبت (۳۰ × ۱۲ × ۶۵) به (۱۹ × ۱۹ × ۶۵)، با ۹۹۷۲۳/۰ (نزدیک به ۱) برابر است.

۱. حاج آقا محمد علاقتند، تاریخ مشروطیت، صص ۴۱۹ و ۴۲۰.

۲. عطیه روحی (نوهی میرزا نورالله)، بر روی نسخه‌ای از یک تاریخ که به جنگ بایبان و حکومت قاجار در زنجان اشاره دارد، نوشته: «تاریخ وقایع زنجان، از روی نسخه‌ای که یکی از اهالی زنجان نوشته، و پیش نوهی جناب شهید [یعنی ملا محمدعلی حجت زنجانی] که والدهی میرزا احمدخان حامدالملک مرحوم (شوهرعمه‌ی من [و] داماد آقای نور)، بود، [نگهداری می‌شد].»

۳. عطیه روحی، شجره‌نامه‌ی نوادگان صبح ازل.

۴. ناصر دولت‌آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۲.

۵. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

«ذلت اعداء الله» و «نصرت و ظفر اهل الله» بود که به پادشاهی صبح ازل می‌انجامید، نه صرف تأسیس نظام مشروطیت. این بشارت، اکنون، به حد پایانی خود (۱۳۲۵ یا ۱۳۲۹ ق.) نزدیک می‌شد. بر همین اساس، تکاپوگران بابی چون میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، «آزادی‌خواهان»، یعنی دیگر تکاپوگران بابی و یا هم‌مسلمانان‌شان در مخالفت با حکومت قاجار را در باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده جمع کردند، تا با تمرکز بیشتری به فعالیت بپردازند. تکاپوهای ایشان، سرانجام، به نقش‌آفرینی اساسی در تکوین جنبش مشروطیت، و نیز دخالت در پیشرفت آن، انجامید. باید گفت که ملک‌زاده، همین وعده و بشارت را در نظر داشته، اما به سبب روش نهان‌نگارانه‌ی خود، نخواست به مقصود خویش را آشکارا بیان کند.^۱

بشارت دوم: انقراض دولت قاجار

دیده شد که در کتاب «هشت بهشت» آمده: «[خداوند] بشارت می‌دهد انقراض دولت قاجار را قبل از انقضای هزار ماه از دین بیان (لیلة‌القدر خیر من الف شهر).»^۲

پیش از این گذشت که بابیان، خاندان قاجار را «رجعت بنی‌امیه» می‌دانستند، و «خبر زوال‌شان را مانند زوال بنی‌امیه به دست بنی‌عباس، متداول می‌داشتند.»^۳ در روایات شیعی، در تفسیر آیه‌ی «لیلة‌القدر خیر من الف شهر»،^۴ درباره‌ی هزارماه از دوران حکومت بنی‌امیه، سخن به میان آمده

است.^۱ باید گفت که بشارت بابی بالا نیز به سبب همان اعتقاد بر بنی‌امیه بودن آل قاجار بود، و دیده می‌شود که در پایان آن، به آیه‌ی یادشده نیز اشاره شده است.

برای به دست آوردن زمان این بشارت نیز ابتدا، همان دو معنی بیان را باید در نظر گرفت، و دو سال ۱۲۶۰ و ۱۲۶۴ ق. را باید نقطه‌ی آغاز قرار داد. سپس، با بهره‌گیری از دو تقویم هجری قمری، و بیانی، محاسبه را باید پی گرفت. در حالت نخست، هزارماه، در حدود هشتاد و سه سال هجری قمری، بوده، و در حالت دوم، در حدود پنجاه و دو سال بیانی است. با این حساب، به چهار عدد می‌رسیم: ۱۳۴۳ و ۱۳۴۷ ق. (با تقویم هجری)،^۲ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۶ ق. (با تقویم بیانی).^۳

دیده می‌شود که ناصرالدین‌شاه قاجار (قاتل باب)، در پایان سال ۱۳۱۳ ق. کشته شد،^۴ و سلسله‌ی قاجار نیز در سال ۱۳۴۴ ق. جای خود را به سلسله‌ی پهلوی داد.^۵ بر همین اساس است که گفتار دیگر همان وقایع‌نگار بهائی را نیز می‌توان پذیرفت. این گفتار، درباره‌ی هدف غایی بابیان از کشتن ناصرالدین‌شاه است:

از روضه‌خوان‌ها، یکی، آقا سید جمال [واعظ اصفهانی] نام داشت؛ و یکی، حاجی میرزا نصرالله [ملک‌المتکلمین]. هردو از اهل اصفهان، و هردو از معتقدین به یحیی. با پسرهای حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی [یعنی حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی‌محمد] همدست شده، و در عقب مرام و

۱. به عنوان نمونه، نک: السید هاشم الحسینی البهرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، صص ۷۱۲ و ۷۱۷. ذیل آیه‌ی «لیلة‌القدر خیر من الف شهر».

۲. $۱۲۶۰ + ۸۳ = ۱۳۴۳$ و $۱۲۶۴ + ۸۳ = ۱۳۴۷$.

۳. $۱۲۶۰ + ۵۲ = ۱۳۱۲$ و $۱۲۶۴ + ۵۲ = ۱۳۱۶$. با توجه به مجموع تفاوت اندک میان سال‌های ۲۶۱ روزه‌ی بیانی با سال‌های کمتر از ۲۶۰ روزه‌ی هجری قمری در مدت ۵۲ سال، پاسخ، با توجه

به بیانی‌های شمارش سال به تقویم بیانی نیز همان حدود ۱۳۱۲ و ۱۳۱۶، خواهد بود.

۴. فهرست‌ها را عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۱، ص ۹۳.

۵. همان‌جا، ص ۷۳۷.

۱. نک: فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین» بخش «تهیه‌ی انقلاب، و مجمع آزادمدران»، ص ۲۴۰.

۲. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۱۶۱.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۲۲۵.

۴. سوره‌ی قدر، آیه‌ی سوم.

اعتقاد مذهبی ... خیال کردند که اگر سلطان کشته شود، سلطنت به ازل می‌رسد. [لذا] تیر به ناصرالدین‌شاه زدند.^۱

دخالت اساسی تکاپوگران بابی ضد قاجار در کشتن ناصرالدین‌شاه، در این پژوهش، به تفصیل بررسی شده است.^۲ با این ترتیب، باید نتیجه گرفت که آن تکاپوگران، شاید بر آن بودند که ممکن است کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه (قاتل باب)، زوال سلطنت قاجار (رجعت بنی‌امیه) باشد، چرا که با در نظر گرفتن هزار ماه بیانی، زوال دولت قاجار باید در همان حدود زمانی رخ می‌داد. نمود این باور را در گفتاری از میرزا آقاخان کرمانی - که از ارکان گروه کشتندگان ناصرالدین‌شاه بود - می‌توان دید. وی، این نامه را در ذی‌الحجه‌ی ۱۳۱۱ق. (دوسال پیش از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه)، برای میرزا ملکم‌خان - که صبح ازل، او را رجعت عیسای مسیح خوانده بود^۳ - نوشته است:

بنده، آنچه یقین دارم، نهایت، دو سال دیگر، عمر ایران بیشتر نیست، و مطلق، تغییرات کلی در وضع آن به هم خواهد رسید. درین دوسال باید همت کرد، و کار صورت داد. تمام اشخاصی را که امروز، از هرجهت، فریفته‌اند، و هر یک، به راهی، خواه از جهت رجا، و خواه از جهت خوف، ساکت و صامت نشسته‌اند، به دو سال نمی‌کشد که حوصله‌ی اینان، از سر بیرون خواهد آمد، و یک دفعه، بلوای عظیم و هرج و مرج بزرگی، در مملکت روی می‌دهد. از آن طرف، تمام عمال و رعیت و مباشرین، به‌قسمی فقیر و پریشان و گدا شده‌اند، که یقیناً تا دوسال دیگر مجبورند یک‌دفعه به حکومت جواب بدهند، و ابا از دادن مالیات بکنند، زیرا به هیچ وجه از دست‌شان بر نمی‌آید مالیات را ادا کنند.

این را که عرض می‌کنم، از روی خیال و خواب نیست، از روی

۱. حاج آقا محمد علاء‌الدین، تاریخ مشروطیت، ص ۴۱.

۲. نک: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه».

۳. برای شرح این موضوع، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، فصل مربوط به حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

معلومات یقینیه و اخبار جوهریه‌ی مطابق واقع است... باز همین است که عرض می‌کنم. نهایت عمر این اوضاع، دو سال است! مطلق، از هم خواهد پاشید... آب به جوی آخر است. این ته بساط، چیز کمی مانده است که برچیده شود....^۱

بر همین مبنا، آگاهی عمیق‌تری نسبت به آنچه میرزا رضا کرمانی (قاتل بابی ناصرالدین‌شاه)، در مسیر راهش به تهران، درباره‌ی آینده‌ای روشن، برای یکی از بابیان بادکوبه گفته بود، حاصل می‌شود: «به‌زودی، روزگار بهتری خواهد رسید که «م. ک.»، چنین امر فرموده است!»^۲ (این احتمال جدی است که «م. ک.»، همان میرزا آقاخان کرمانی باشد).^۳

می‌توان حدس زد که تکاپوگران بابی، چون در محاسبه‌ی آن هزارماه وعده داده شده، تقویم بیانی را مبنا قرار داده، و به آن حدود زمانی رسیدند، ناصرالدین‌شاه را کشتند. اما، چون دیدند که سلطنت قاجار به اضمحلال نرسید، تقویم هجری قمری را مبنا قرار دادند، و از قضا، توانستند همراه با دیگر صاحبان نفع در زوال سلطنت قاجار - و ازجمله، پادشاهی بریتانیا - به آن هدف نیز دست یابند، و «بنی‌امیه» را از صفحه‌ی روزگار برچینند.

بر همین اساس است که نامه‌ی میرزا حسن رشیدی (فعال بابی ضد قاجار، و عضو انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده) به رضاخان سردار سپه، معنی دیگری می‌یابد. وی، ضمن نامه‌ی خود به سردار سپه، نوشته: «اگر حضرت اشرف - روحی فدا - این اولین قدم را بردارد، بالقطع، قدم چهارم را بر روی همان مسندی که آرزوی همه‌ی نیکخواهان است،

۱. نامه‌های تبعید [= مجموعه‌ی نامه‌های میرزا آقاخان کرمانی به میرزا ملکم‌خان]. صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۲. و. ا. کاساکوفسکی، خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ص ۹۳.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی مسیر حرکت میرزا رضا کرمانی از اسلامبول به تهران، و نیز گفتگو درباره‌ی اعتقاد بابی او، نک: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه».

خواهند گذاشت!^۱

نمود این واقعیت را در بخشی دیگر از همان نوشته‌ی سیدهدایه‌الله شهاب فردوسی - که از بابیان (ازلیان) بود - می‌توان دید:

باب، در آثار خود - بر طبق نقل کتاب «هشت بهشت» - وعده داده است که قبل از انقضای شصت و پنج سال از ظهور او، در ایران، حادثه‌ای پیش خواهد آمد که بایه عزت خواهند یافت، و دشمنان ایشان خوار خواهند شد. و این حادثه را بابیان، مشروطی ایران می‌پندارند.

و نیز، باب، گفته است که قاجاریه، رجعت بنی‌امیه هستند ... [لذا] قبل از انقضای هزارماه از ظهور او، منقرض خواهند شد. بایه، این موضوع را بر ظهور شاه فقید، که سبب انقراض قاجاریه شد، تطبیق می‌کنند.^۲

با این ترتیب، می‌توان دریافت که بیشتر تکاپوهای آزادی‌خواهی بابیان - و به‌ویژه، مشروطه‌خواهی ایشان - پلی‌گذار برای تأسیس یک سلطنت بابی، با پادشاهی نخستین «مرایای الهی»، و نخستین «صاحب ولایت مطلقه‌ی کلیه» بعد از باب، یعنی میرزا یحیی صبح‌ازل، بوده است. ایشان، به‌دنبال آن بودند که با برقراری نظام مشروطیت، نفوذی پیدا کرده، و پس از آن، صبح‌ازل را به ایران بیاورند. پس از آن، چون بشارت بر «نصرت و ظفر اهل الله»، در همان حدود زمانی - که آخرین حد شصت و پنج سال بعد از ظهور بیان بود - داشتند، بر آن بودند که او، پادشاه ایران خواهد شد. با این توصیف است که دیگر مبارزه‌های ایشان در عصر قاجار نیز باید در همین مسیر معنی شوند.

رویکرد مبارزاتی بابیان در عصر قاجار

توصیف‌های کلی از تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)

در میان متون و اسناد تاریخی، توصیف‌هایی کلی درباره‌ی رویکرد ستیزه‌جویانه‌ی فعالان بابی (ازلی) نسبت به حکومت قاجار دیده می‌شود. نوشته‌ی یکی از مأموران سیاسی بریتانیا در ایران، که - در ضمن، گفتاری از میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان در شرح تفاوت رویکرد سیاسی بابیان (ازلیان) و بهائیان را دربر دارد - بسیار مهم است:

همه‌ی دشمنان دولت ایران، از فرصت مخالفت با شرکت تنباکو برای پیوستن به یکدیگر به منظور سرنگون‌کردن دولت ناصرالدین‌شاه، بهره‌برداری کردند. بین این دشمنان دولت، فرقه‌ی بایه را نباید دست‌کم گرفت. امین‌السلطان، با دقت برای من شرح داده که: بابی‌ها، به دو شاخه تقسیم شده‌اند، که یکی از آن‌ها بهائی‌ها هستند که بی‌خطر می‌باشند، و از هرگونه دخالتی در امور دولت خودداری می‌کنند؛ در حالی که شاخه‌ی دیگر، موسوم به «ازلی»، خواستار نابودی تمام تشکیلات موجودند، و به نیهیلیست‌های روسیه شباهت دارند.

حضرت اشرف، نامه‌ای را که توسط بهائیان [ایرانی] مقیم بمبئی، خطاب به او، نوشته شده است، به من نشان داد که در آن، آنان، نسبت به ناصرالدین‌شاه اظهار وفاداری [کرده]، و سید جمال‌الدین و پیروانش را محرکین این آشوب، و بی‌وفا شمرده‌اند.^۱

این گفتار، نشان از آن دارد که دستگاه حکومت ناصری، به‌خوبی نسبت به

۱. بهی‌کدی، تحریم تنباکو، صص ۱۴۳ و ۱۴۴. تصویر و متن این نامه را ابراهیم صفائی، در یکی از مجموعه‌های اسناد خود آورده است. (ابراهیم صفائی، اسناد سیاسی دوران قاجاریه، صص ۲۸۳ تا ۲۸۸). البته، باید گفت که صفائی - به احتمال، به‌سبب شهرت بهائیان، به «بابی» - نامه را از بابیان یاد کرده. ولی از شرحش - که به همکاری سیدجمال‌الدین و «زلیان»، اشاره کرده - روشن است که نامه از بابیان می‌داشته است.

۱. پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۱، ص ۱۲۹، سند شماره‌ی ۲۹.
۲. سید هدایه‌الله شهاب فردوسی، حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی، ص ۴۱۵.

بابی است، یا منتسب به آن‌ها.... آنچه هست، این فرقه، در این هنگامه، دخالت تام دارند که احدی نمی‌تواند منکر شود، برای آن که در تغییر رژیم، منافع صوری و معنوی آن‌ها، بیش از ایام مشروطه است، چنانچه در مشروطه، بیش از استبداد بود.^۱

نمونه‌هایی از تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)

با مطالعه در منابع تاریخی عصر قاجار، برخی تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) را - که گاه به‌صورتی کلان در جامعه‌ی ایران اثرگذار بود - می‌توان یافت. این تکاپوها، بدین قرارند:

۱. تلاش نافرجام برای کشتن ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۸ق.)؛
۲. همراهی با میرزا ملکم‌خان در فراموشخانه (حدود ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ق.)؛
۳. ادامه‌ی همراهی در تکاپوهای سیاسی ملکم‌خان، تا سال‌های مشروطیت؛
۴. همراهی با شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان، برای دستیابی به پادشاهی، و خلع ناصرالدین‌شاه (دهه‌ی ۱۳۰۰ق.)؛
۵. همراهی با سیدجمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) در نخستین مسافرتش به ایران (۱۳۰۴ق.)^۲؛

۱. همان، ج ۹، ص ۶۸۰.

۲. با توجه به نامه‌هایی که در مجموعه‌ی استاد سید جمال‌الدین در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی موجود بود، و نوشته‌ی منسوبان او در اسدآباد همدان است، دانسته می‌شود که خانواده‌ی او، در آن قریه ساکن بودند. (مجموعه‌ی استاد و مدارک چاپ‌نشده درباره‌ی سید جمال‌الدین مشهور به افغانی، تصویرهای ۷۱ تا ۸۱) این پژوهش، از آن روی که سید جمال‌الدین، در آن زمان به «افغانی» مشهور بود، به همان شهرت او، یادش می‌کند. البته، باید دانست که یادداشتی از سید جمال‌الدین، در همدان مجموعه هست که او، در آن، خود را از سادات افغانی کتر، یاد کرده است. (مجموعه‌ی استاد و مدارک چاپ‌نشده درباره‌ی سید جمال‌الدین مشهور به افغانی، تصویر ۲۳) استاد فقید، زنده‌یاد ایرج افشار، که تنظیم آن مجموعه را برعهده داشت - آنچنان که در مقدمه‌ی آن مجموعه، با ذکر احتمال نوشته، و خود نیز یک‌بار برای نگارنده از روی یقین گفت، با جمع این دو گروه یادداشت‌ها، سید جمال‌الدین را افغانی الاصلی که خاندانش به اسدآباد همدان آمده بودند، می‌دانست. البته، روشن است که برای نتیجه‌گیری دقیق درباره‌ی این موضوع - همان‌گونه که در مقدمه‌ی آن مجموعه نیز آمده - هنوز جای تحقیق و پژوهش باقی است.

رویکرد تند فعالان بابی (ازلی) آگاه بوده است. این رویکرد، در زمان مشروطه، و بعد از آن نیز ادامه یافت. نموده‌ایی از آن تکاپوها را در روزنامه‌ی خاطرات قهرمان میرزا عین‌السلطنه (برادرزاده‌ی ناصرالدین‌شاه) می‌توان یافت. او، درباره‌ی تکاپوهای بابیان مشروطه‌خواه، نوشته:

این بابی‌ها، دو طایفه و دو تیره هستند. قسمت عمده‌ی آن‌ها، بهائی، و بعد از میرزا حسینعلی، عباس افندی را جانشین می‌دانند. جماعت دیگر، برادر میرزا حسینعلی، صبح ازل، را خلیفه، یا امام، یا هرچه که نمی‌دانم، می‌دانند. با هم، بد، و بسیار ضدیت می‌کنند. بهائی‌ها، مردم بی‌آزار ساکت معقولی هستند. ازلی‌ها، بلوایی، آشوبی، از قتل و غارت مسلمین پروا ندارند. بلکه می‌گویند واجب می‌دانند. روزی که اعلان مشروطیت ایران شد، ازلی‌ها، سخت دنبال کردند. چنانچه نطاقین آن‌ها را دیدیم، [و] روزنامه‌نویس‌های آنان را شناختیم. درحقیقت، آنچه به سر مردم آمد، از جانب آن‌ها بود. تمام آن‌ها، میان مردم افتادند، [و] کردند آنچه را که باید کرد. اما بهائی‌ها، دست از پا خطا نکرده، داخل هیچ انجمن و کنکاش و روزنامه و منبری نشدند....^۱

عین‌السلطنه، در زمان تکاپوهای جمهوری‌خواهانه‌ی رضاشاه نیز به بابیان - که به نظر می‌رسد اعم از ازلی و بهائی باشند - توجه داشته است:

در این نغمه‌ی جمهوریت، بابی‌ها، برای آزادی خود - که البته در جمهوری بیش از مشروطه می‌شود - و برای انتقام از قاجاریه، جد و جهد وافق دارند، چنانچه از بذل جان و مال مضایقه ندارند! بیشتر این هنگامه، به‌توسط آن‌هاست. جهودها هم مسرورند. در میتینگ‌ها [و] اجتماع‌ها، از همه زیادتر جمع می‌شوند.... دبیراعظم و علانی و خیلی از بهائی‌ها [و] دیگر، دور و ور حضرت اشرف را گرفته، و روز به روز بر عده‌ی آن‌ها در وزارت جنگ افزون می‌شود. جسته‌جسته می‌گویند خود رئیس‌الوزرا هم

۱. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۲۸۶.

۶. دخالت در شورش بر ضد امتیازنامه‌ی رژی (۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ق.)؛

۷. همراهی با سید جمال‌الدین، در مسافرت دومش به ایران (۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ق.)؛

۸. تکاپو بر ضد ناصرالدین‌شاه پس از اخراج سید جمال‌الدین (۱۳۰۸ ق.)؛

۹. همراهی جدی با سید جمال‌الدین در جنبش اتحاد اسلام (۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ ق.)؛

۱۰. نقش اساسی در کشتن ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳ ق.)؛

۱۱. دخالت در نهضت مدارس جدید، و نیز روزنامه‌نگاری در عصر مظفری (۱۳۱۴ تا ۱۳۲۴ ق.)؛

۱۲. نقش اساسی در تکوین و پیشبرد جنبش مشروطیت ایران (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ ق.)؛

۱۳. تلاش برای قدرت‌یابی ظل‌السلطان، در سال‌های مشروطیت (۱۳۲۵ ق.)؛

و...

با این ترتیب، دانسته می‌شود، بابیان (ازلیان)، با آن‌که - به سبب شرایط روزگار، و بعد، از جهت عدم تبلیغ^۱ - از نظر جمعیت، رو به افول رفتند^۲، اما، از میان‌شان، تکاپوگرانی برخاستند که در عصر قاجار کارهای مهمی صورت دادند.

۱. علی‌محمد فره‌وشی (مترجم همایون) - که از بابیان بود، و دو نوشته‌اش، مبنای فصل چهارم این پژوهش است - در این زمینه نوشته: «از این طایفه (بابی‌های اولیه)، عده‌ی خیلی مانده، و کتب و نوشتجاتی هم که در دست داشته‌اند، به مرور زمان، از بین رفته، و کمی باقی مانده است. به علاوه، این طایفه، به قول خودشان، برعکس بهائی‌ها، به امر صبح ازل، از تبلیغات و تکتیر عده، ممنوع بوده‌اند، ولی در آزادی‌خواهی، جزء نفرات اولیه بوده‌اند، و در مشروطیت ایران هم متحمل زحمات بسیاری شده‌اند.» (علی‌محمد فره‌وشی، شرح حال میرزا یحیی صبح ازل، مقدمه، ص ۴)

۲. برای مطالعه‌ای هرچند کلی و محدودی درباره‌ی جمعیت بابیان (ازلیان) در عصر قاجار، نک: Peter Smith, A Note on Babi and Bahai Numbers in Iran

سنت نهان‌نگاری بابیان

باید دانست که بابیان (ازلیان)، در نگارش مهم‌ترین منابع تاریخی نیمه‌ی دوم سلطنت قاجار دخالت داشتند. ایشان، بر اساس سنت نهان‌زیستی و کتمان عقیده، بسیاری از واقعیات را به شکلی خاص نوشته‌اند که برای همه قابل تشخیص نیست. دانستن حقیقت آنچه ایشان بیان کرده‌اند، با مطالعه‌ای تطبیقی، و سنجیدن آن نگاشته‌ها با آثار و اسناد دیگر - که بیشتر، خطی و چاپ‌نشده هستند - امکان‌پذیر است.

با بررسی منابع تاریخی جنبش مشروطیت ایران، دانسته می‌شود که اغلب منابعی که اکنون بیش از سایر منابع مورد توجه پژوهشگران است، حاصل کار تکاپوگران بابی (ازلی) ضد قاجار است. این منابع، بدین قرارند:

۱. حیات یحیی، اثر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی؛

۲. واقعات اتفاقیه در روزگار، اثر شیخ محمد مهدی شریف کاشانی؛

۳. خاطرات حاج سیاح، اثر حاج محمد علی سیاح محلاتی؛

۴. تاریخ بیداری ایرانیان، اثر میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی؛

۵. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (و تاریخ انحطاط مجلس)، اثر شیخ احمد

مجدالاسلام کرمانی؛

۶. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، اثر مهدی ملک‌زاده.

همچنین، باید از ادوارد براون - به عنوان دوست و همراه صمیمی بابیان (ازلیان) -

یاد کرد. او نیز با نگارش کتاب *The Persian Revolution of 1905-1909* - که

به نام «انقلاب ایران» ترجمه شده^۱ - شاید در همین گروه قرار گیرد. اهمیت

این منابع در آگاهی از تاریخ جنبش مشروطیت ایران، بر هیچ پژوهش‌گری

۱. ترجمه‌ی مورد توجه این پژوهش، توسط احمد پژوه (میشر همایون) انجام شده، و به سال ۱۳۳۸ ق. (از سوی «کانون معرفت» به طبع رسیده است).

پوشیده نیست. بر همین اساس است که دانستن لایه‌های زیرین داده‌های تاریخی آن منابع، به آگاهی درست‌تری از فصل مهمی از تاریخ ایران می‌انجامد، و باید مورد توجه ارباب تحقیق قرار گیرد. نگارنده، پیش از این، به تحلیل مختصر این منابع پرداخته است.^۱

درباره‌ی این پژوهش

پژوهش حاضر، بر آن است تا با تحلیل برخی دیگر از متون بابی (ازلی) - که با روشی نهان‌نگارانه نوشته شده‌اند- تصویری کلی از تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)، در سال‌های پیش از مشروطیت، به دست دهد. فصل نخست این تحقیق، «هنایش خرد»، در «آثار و مآثر» شیخ هادی نجم‌آبادی،^۲ با در نظر داشتن کتاب «هنایش خرد»، اثر شیخ عبدالعلی بیدگلی، به تکاپوهای شیخ هادی نجم‌آبادی، نگاهی بسیار گذرا دارد. فصل دوم (روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت)، بر اساس کتاب «روزگاری که گذشت»، اثر عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی، بر تکاپوهای برخی فعالان بابی (ازلی)، از زمان ظهور باب تا سال‌های پس از درگذشت میرزا یحیی صبح ازل، مروری دارد. این فصل را - که به یک بازه‌ی زمانی هشتادساله مربوط است - باید کلی‌ترین قسمت این پژوهش دانست. فصل سوم («دربار شاهی» و قتل ناصرالدین‌شاه قاجار)، بر آن است تا نشان دهد که حادثه‌ی کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، تلاشی گروهی بود که بیش از همه، به‌دست بابیان (ازلیان) به اجرا درآمد. در آنچه این فصل به‌دنبال آن است، کتاب «دربار شاهی»، اثر میرزا علی‌اکبر ارداقی، جایگاهی اساسی دارد. فصل چهارم (فروزندگان مشعل مشروطیت)، با توجه به مقاله‌ی «آزادمردانی که مشعل مشروطیت را

۱. نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۱، بهار ۱۳۹۱.

برافروختند»، اثر علی‌محمد قره‌وشی (مترجم همایون)، به بررسی تکاپوهای سیاسی و فرهنگی فعالان بابی (ازلی) در عصر مظفرالدین‌شاه پرداخته، و به مشروطیت رسیده است. فصل پنجم (زندگانی ملک‌التکلمین)، نیز کتابی با همین نام، اثر مهدی ملک‌زاده، را مورد توجه قرار داده، و تکاپوهای آن فعال برجسته‌ی بابی (ازلی) را بررسی کرده، و به جنبش مشروطیت رسیده است. این پژوهش، به‌عنوان مقدمه‌ای بر بازخوانی تحلیلی تاریخ سیاسی-فکری عصر قاجار، به‌عنوان نقطه‌ی عطفی مهم در رخدادهای ایران معاصر، می‌تواند در نظر گرفته شود.

«هنایش خرد»

در «آثار و مآثر» شیخ هادی نجم‌آبادی

الشیخ عبدالعلی بیدگلی کاشانی (زنده: ۱۳۲۰ ش.)

شیخ عبدالعلی موبد بیدگلی، یکی از فعالان ضد قاجار است که از زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه تا دوره‌ی مشروطیت، تکاپوهای سیاسی داشت. از ویژگی‌های او، دوستی نزدیک و ارادتش نسبت به حاج شیخ هادی نجم‌آبادی است. بیدگلی، چنان که در ادامه آمده، زبان رمزی شیخ در محافل عمومی‌اش را می‌فهمید، و این، خود، از جایگاه ویژه‌ی او نزد آن استاد حکایت دارد.

بیدگلی، در نجف و تهران درس خوانده بود، و پس از آن، در «انجمن‌های مردمی آزادی‌خواهان» حضور می‌یافت.^۱ کسروی - که نگاه خوبی به بیدگلی داشت - درباره‌اش نوشته: «در نجف می‌بوده، و درس می‌خوانده، ولی، بی آن که مایه‌ای اندوزد، به ایران بازگشته بود، و در آنجا، گاه در دبستان‌ها آموزگاری کردی، و گاه خود را به امیربهادر بستی، و شاهنامه برایش درست

۱. حسن ارفعی، زندگی‌نامه‌ی خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین)، ص ۶۰.

گردانیدی.^۱

آنچه از شور و شعف بیدگلی، هنگام انتشار خبر کشته شدن ناصرالدین شاه نقل شده، قابل توجه است. وی، در آن هنگام، بیتی سرود، و برای برخی هم مسلکان ضد قاجار خود خواند:

زدودم ز ایرانیان عار و ننگ عجم زنده کردم به تیر فشنگ^۲

بیدگلی، در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه نیز تکاپوهای سیاسی داشت. بنا به نوشته‌ی میرزا یحیی دولت‌آبادی، پس از عزل میرزا علی خان امین‌الدوله، و تجدید صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان، «جمعی از بیداران و تجددخواهان»، مجالسی مخفی داشتند، که بیشتر، در مدرسه‌ی رشیدیه برگزار می‌شد. ایشان، بر آن بودند تا برای صدارت دوباره‌ی امین‌الدوله کوشش کنند. دولت‌آبادی، اعضای این گروه را «تجددخواهان واقعی» یاد کرده است. کسانی که در آن محفل بوده، و در خاطرات دولت‌آبادی یاد شده‌اند، عبارتند از: میرزا حسن رشیدیه، سید حسن کاشانی (حبل‌المتین)، شیخ یحیی کاشانی، و میرزا محمدعلی خان.^۳ در فهرست دیگری که از مخالفان آن زمان امین‌السلطان به دست داده شده، و این کسان نیز در آن هستند، نام بیدگلی هم دیده می‌شود.^۴

این فعال ضد قاجار، مسیر تکاپوهای خود را همچنان پی گرفت، و در زمان مشروطیت، به طرفداران آن جنبش پیوست. زمانی که جنگ میان محمدعلی شاه و مشروطه‌خواهان، در اطراف مجلس، به آستانه‌ی وقوع

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ج ۲، ص ۸۳۲. کسروی، در ادامه، نوشته که شاهنامه‌ی امیربهادر، حاصل کار بیدگلی بوده است.

۲. برای آگاهی بیشتر، نک: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین شاه»، بخش «اطمینان گروه کشتندگان، از کشته شدن ناصرالدین شاه»، ص ۱۶۳.

۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۴. حسن نراقی، نخستین شاعر آزادی خواه ایران، ص ۱۴۷؛ اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسوئری در ایران، ج ۲، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

رسیده بود، بیدگلی، در میان کسانی بود که اطراف مجلس نگهبانی می‌دادند. او، پس از شروع جنگ نیز به کار خود ادامه داد.^۱

پس از شکست مشروطه‌خواهان، بیدگلی، به رشت فرار کرد، اما آنجا دستگیر شد، و به دستور حاکم رشت، چوب خورد، و زندانی شد. پس از آن، همراه با میرزا علی اکبر ارداقی (نویسنده‌ی کتاب «دربار شاهی»)، به بادکوبه رفت، و به مشروطه‌خواهان آنجا پیوست.^۲ در بادکوبه، مسؤولیتی مهم به او سپرده شد:

محمدعلی شاه، در صدد گرفتن وام از دولت روسیه (تزاری) برآمده، و مشروطه‌خواهان بیم داشتند که اگر پولدار بشود، بر مخالفین خود چیره شده، و سخت تر آنان را خواهد کوبید. و از طرف دیگر، جراید انگلستان، روسیه را از وام دادن به او - به عنوان این که حکومتش پایدار نخواهد ماند - برحذر می‌داشتند. انجمن ایرانیان هم بر آن شد که مؤید را - که از حیث قیافه و وقار و خوبی رفتار و گفتار، آراسته بود، و چون طلبه‌ی فاضلی بود، عنوان مجتهدی هم به او راست می‌آمد - به نام نمایندگی از طرف علمای تهران و نجف، با یک مترجم و یک نوکر، برای تبلیغات علیه محمدعلی شاه و جلوگیری از دادن وام به او، و کمک خواستن از آزادی‌خواهان روسیه، اعزام گرداند با این نقشه، به پترزبورگ رفته، در آنجا، خود را به نام «شیخ میرزا علی»، فرستاده‌ی ویژه‌ی علمای نجف، شناسانیده، به راهنمایی پانف [که از همراهان مشروطه‌خواهان ایرانی بود] در مهمانخانه‌ی باشکوهی وارد شده، با مردان سیاسی روس - به ویژه، با آزادی‌خواهان ایشان - به آمد و رفت و گفتگو پرداخته، و در روزنامه‌ها، چیزها نوشت که همه‌ی این کارها را پانف، به نام ترجمانی او، می‌کرده.

کم کم، نام او، به روزنامه‌ها افتاد. روس‌ها، به جستجو پرداخته، از

۱. حسن نراقی، زندگی‌نامه‌ی خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین)، صص ۳۳ و ۳۴.

۲. ادوارد براون، انقلاب ایران، توضیح مترجم (احمد پژوه)، ص ۲۳۰، پ ۱ و ص ۲۹۱، پ ۱.

ارفع الدوله [که سفیر ایران بود] درباره‌ی او پرسش‌هایی کردند. او، جواب داد که در نجف چنین کسی نبوده است. از آن سوی، روزنامه‌های انگلیسی، درباره‌ی او به گفتگو پرداختند.

تا چند هفته، این گفتگوها در میان بود، تا روسیان، دریافتند که نمایندگی او از نجف دروغ است. و می‌خواسته‌اند او را بگیرند که پانف، آگاهیش می‌دارد، و او را در رخت ناشناس، در راه‌آهن نشاند، بیرون می‌فرستد، و خود نیز جداگانه، بیرون می‌آید. بدین سان، هردو، به باکو بازگشتند. لیکن، در آنجا نیز مانند نتوانستند، و کمیته‌ی بادکوبه، مؤید را به استانبول فرستاد. پانف هم به گیلان رفته، در شورش آنجا شرکت جسته است.^۱

کسروی، بر آن بود که بیدگلی، «روی هم رفته، یک مرد آشفته‌سری می‌بود که در خور کار بزرگی نمی‌بود»، اما «آزادی‌خواهان، به ریش پهن و انبوه، و دستار بزرگ او ارج گذاردند»، و با استفاده از این ظاهر، به‌عنوان نماینده‌ی نجف، راهی روسیه‌اش کردند.^۲

به نظر می‌رسد، بیدگلی، در کتابی که در شرح احوال خود نوشته، چنان نمایانده که به‌واقع، نماینده‌ی عالمان مشروطه‌خواه نجف بوده است. کسروی، در این زمینه نوشته:

این مؤید، کتابی در تاریخچه‌ی زندگانی خود نوشته که با خط خودش در دست هست. ولی سراپا دروغ و خودستایی است. همین داستان رفتن به پترسبورگ را نوشته، ولی چنین وا می‌نماید که راستی را علمای نجف، او را می‌شناخته‌اند، و به نمایندگی برگزیده‌اند! گزافه‌های دیگر نیز می‌نویسد.^۳

۱. ادوارد براون، انقلاب ایران، توضیح مترجم (احمد یزوه)، ص ۲۳۰، پ ۱.
۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ج ۲، صص ۸۳۲ و ۸۳۳.
۳. پیشین، ص ۸۳۲، پ ۱.

با این حال، برخی شاهدان حیات بیدگلی، بر آن بودند که او با وجود استادی در تاریخ، ادبیات فارسی و عربی، و زبان ایران باستان، «هیچ‌گونه ادعا و فضل‌فروشی نداشت، و زندگانی ساده و درویش‌مسلمکی خود را در مبارزه با جهل و نادانی به‌سر برد.»^۱ بر پایه‌ی گفتار یکی از شاهدان، وضع زندگانی بیدگلی در اواخر عمر «اسف‌بار» بوده است.^۲ آنگونه که یکی از آگاهان نگاشته، بیدگلی، در سال‌های پایانی حیات، به اعتقاد علی‌اللهی روی آورده بود:

در پانزده‌ساله‌ی اواخر عمرش، ... اندک آشنایی به احوالش داشتم. مؤید، در زمره‌ی اهل حق (یا علی‌اللهی) درآمد، و دعوی باطن‌داری می‌کرد. مردی بی‌آزار و با مناعت و علو طبع بود. معلوماتی کمتر از آنچه ادعا می‌کرد داشت، ولی روی هم‌رفته، طلبه‌ی فاضلی بود. چندسال پیش، در غایت تنگدستی درگذشت.^۳

شناختی از حاج شیخ هادی نجم‌آبادی

حیات شیخ هادی نجم‌آبادی

شیخ هادی نجم‌آبادی، یکی از روحانیان مشهور تهران در عصر ناصری و مظفری است. او، به سال ۱۲۵۰ق. در تهران به دنیا آمد. در سن دوازده‌سالگی به نجف رفت، و در آنجا به مدت هجده‌سال به تحصیل فقه و اصول پرداخت. سپس، به تهران بازگشت، و به تدریج به شهرت رسید. او، مدرسه و مسجدی به نام «مدرسه‌ی شیخ هادی» در تهران داشت، و به تدریس مشغول بود.^۴ اما، در ده‌سال پایانی حیات، در حاشیه‌ی شهر ساکن شد.^۵ وی، سرانجام، به سال ۱۳۲۰ق. در سن

۱. حسن اراقی، زندگی‌نامه‌ی خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین)، ص ۶۰.

۲. پیشین، ص ۶۲.

۳. ادوارد براون، انقلاب ایران، توضیح مترجم (احمد یزوه)، ص ۲۹۱، پ ۱.

۴. شیخ هادی نجم‌آبادی، تحریر العقلاء، مقدمه‌ی ابوالحسن خان فروغی، صص یز تا کا.

۵. شیخ هادی نجم‌آبادی، حیات حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، ص ۳۱۲.

هفتادسالگی درگذشت،^۱ و در منزل خود دفن شد. آرامگاه او، امروز، در خیابانی که به نام اوست، مکانی شناخته شده است. از شیخ هادی نجم‌آبادی، تنها یک تصویر باقی مانده، که در کتابش، *تحریر العقلاء*، آورده شده است. تدوین‌کننده‌ی کتاب - که داماد او بود- درباره‌ی این عکس نوشته: «غفلة، هنگامی که بر سبیل عادت، کنار دیوار، بر خاک مقام فرموده، برداشته شده است.» با این حال، با توجه به نگاه آگاهانه‌ی شیخ در این عکس، و نیز در نظر داشتن نامناسب بودن وسایل آن روزگار برای عکسبرداری سریع - در حالت غفلت شیخ- به نظر می‌رسد این سخن درست نباشد.^۲

توصیف‌های کلی درباره‌ی جایگاه شیخ هادی نجم‌آبادی در تاریخ ایران

در متون تاریخی، گزارش‌هایی از برخی معاصران شیخ هادی نجم‌آبادی دیده می‌شود که نشان از آن دارد که او، در زمان خود، شخصیتی تأثیرگذار بوده است. میرزا آقاخان کرمانی، او را از «خصیصان عصر» یاد کرده است.^۳ مهدی ملک‌زاده، اکثر «روشنفکران» عصر ناصرالدین‌شاه را تربیت‌یافتگان او دانسته، و سپس، از درگذشت او، پیش از مشروطیت، تأسف خورده است. ملک‌زاده، نوشته که عمر شیخ کفاف نداد که با وقوع مشروطیت، نتیجه‌ی تعالیم خود را ببیند.^۴ میرزا محمدخان قزوینی، او را وسیله‌ی «بیداری» گروه بزرگی که در مشروطیت نقش‌هایی مهم داشتند، یاد کرده است.^۵ سید حسن تقی‌زاده، نوشته که او، مانند سید جمال‌الدین افغانی، خیلی آزادی‌طلب بود، و اثر

۱. محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ج ۸، ص ۲۶۱.

۲. این عکس، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

۳. میرزا آقاخان کرمانی، رضوان، ص ۱۱۰.

۴. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۵. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰.

بزرگی در ایران داشت.^۱ صادق رضازاده شفق نیز نام او را در میان زمینه‌سازان نهضت مشروطه‌خواهی یاد کرده است.^۲ گفتارهای بالا، که از آگاهانی مطلع آورده شده، از جایگاه مهم شیخ هادی نجم‌آبادی در جامعه‌ی فکری و سیاسی ایران حکایت دارد.

تکاپوهای سیاسی شیخ هادی نجم‌آبادی

شیخ هادی نجم‌آبادی، با برخی از مهم‌ترین مخالفان حکومت ناصرالدین‌شاه، هم‌مسیر بود. در دو برهه‌ای که سید جمال‌الدین افغانی، به ایران آمد، شیخ، از پاری‌رسانی به‌او دریغ نداشت.^۳ وی را نزدیک‌ترین روحانی ساکن ایران به سید جمال‌الدین دانسته‌اند.^۴ شیخ، همچنین، با شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان (حاکم مقتدر اصفهان)، دوستی داشت، و او را در مسیر قدرت‌یابی راهنمایی می‌کرد.^۵ هنگام آغاز فعالیت‌های اتحاد اسلام توسط سید جمال‌الدین در اسلامبول، شیخ، در میان برجستگان یاران وی در ایران بود.^۶ زمانی که دستور کشتن ناصرالدین‌شاه از سوی حوزه‌ی اتحاد اسلام در اسلامبول صادر شد، برخی آگاهان از آن تصمیم، مشورت با شیخ را ضروری دانستند. این، بود، از جایگاه مهم او در میان ایشان حکایت دارد.^۷

۱. سید حسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی، ص ۱۱۳.

۲. صادق رضازاده شفق، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست، ص ۱۴۲.

۳. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۸۲.

۴. اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسوئری در ایران، ج ۱، ص ۳۹۱.

۵. مسعودمیرزا ظل‌السلطان، خاطرات ظل‌السلطان (سرگذشت مسعودی)، ص ۳۱۹. درباره‌ی ارتباط

شیخ هادی نجم‌آبادی و فعالان بای (ازلی) ضد قاجار با ظل‌السلطان، در فصل «زندگانی

سید جمال‌الدین» (بخش «ارتباط ظل‌السلطان با فعالان بای (ازلی)»، ص ۲۳۹) گفتگو شده است.

۶. نگارنده در نظر دارد بحث تفصیلی در این موضوع را در یک بررسی جداگانه درباره‌ی حیات شیخ

هادی نجم‌آبادی، ارائه کند.

۷. پهنی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۴.

۸. فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بای گذشت»، بخش «دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ

احمد روشی»، ص ۱۰۶.

شیخ، در مسیر سیاست، با میرزا ملکم‌خان نیز همراه بود. یکی از معاصران او، نامش را در میان اعضای گروه ملکم‌خان آورده است.^۱ فریدون آدمیت هم - که به سبب نزدیکی پدرش با ملکم‌خان - آگاهی‌های زیادی درباره‌ی تکاپوهای او داشت، شیخ را در میان همکاران ملکم‌خان یاد کرده است.^۲ یکی از اعضای نهاد فراماسونری در عصر پهلوی نیز نام شیخ را در میان بیست و دو نفر از «افراد قدیم و پیشکسوت این فرقه در طهران»، آورده است.^۳ شیخ، به «روزنامه‌ی قانون» میرزا ملکم‌خان، و نیز رساله‌ی «اصول آدمیت» - که اثر اوست^۴ - نظر داشت، و آن‌ها را برای رواج فکر آزادی خواهی مناسب می‌دید.^۵

برخی محققان، بر آن بودند که شیخ، «در فعالیت‌های سیاسی کشور، تحت تأثیر تمدن خارجی، و نفوذ انگلستان، قرار داشت.»^۶ همچنین، درباره‌ی او، گفته شده که در فکر تأسیس حکومتی به شکل جمهوری بود.^۷

تکاپوهای فکری شیخ هادی نجم‌آبادی

ویژگی خاص شیخ هادی نجم‌آبادی که در بسیاری از متون تاریخی، مورد

توجه قرار گرفته، مجالس عمومی او بر زمین خیابان مجاور منزلش است. در این مجالس، بسیاری از گروه‌های فکری و اجتماعی تهران حاضر می‌شدند، و از بحث‌های شیخ بهره می‌بردند.

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، نوشته که شیخ، با علمای آیین‌ها و مذاهب گوناگون گفتگو می‌کرد.^۱ میرزا رضا کرمانی، در بازجویی خود گفته که او، هر روز در کنار خیابان، روی خاک می‌نشست، و پیوسته به تربیت افراد می‌پرداخت.^۲ قزوینی، نوشته که او، «هر روز بعد از ظهر، روی زمینی خارج از منزلش می‌نشست، و مردم تمامی اقشار و مذاهب، دولتمردان و دانشمندان، شاهزادگان و شعرا، سنی و شیعه، بابی، ارمنی، یهودی، علی‌اللهی، و غیره، را می‌پذیرفت، و با تمامی آن‌ها، انواع مسائل و موضوعات را با آزادی تمام، مورد بحث قرار می‌داد.»^۳ این توصیف‌ها، نمونه‌هایی از گفتارهای معاصران شیخ است که از حضور کسانی با دیدگاه‌های گوناگون در مجالس عمومی او، و نیز اهتمامش به تربیت افراد، حکایت دارد.

اعتقاد دینی شیخ هادی نجم‌آبادی

شیخ هادی نجم‌آبادی، در مجالس و محافل خود، سخنانی می‌گفت که مورد پسند برخی عالمان روحانی تهران نبود.^۴ در متون تاریخی، آقا سید صادق طباطبایی (پدر سید محمد طباطبایی، رهبر روحانی در جنبش مشروطیت)، و حاج میرزا حسن آشتیانی را از مخالفان جدی او یاد کرده‌اند. طباطبایی، شیخ را به نام مرتد، تکفیر نمود،^۵ و آشتیانی هم به او، «نسبت کفر و زندقه»

۱. هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، صص ۵۱ و ۵۲.

۲. فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطیت ایران، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۳. محمود عرفان، فراماسون‌ها، یقما، س ۲، ش ۱۱، بهمن‌ماه ۱۳۲۸، ص ۵۴۸.

۴. متن این رساله، در یکی از مجموعه‌های آثار میرزا ملکم‌خان، در میان رساله‌های او که به موضوع «فراموشخانه و جامع آدمیت» مربوطند، آورده شده است. (ملکم، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، صص ۳۲۶ تا ۳۴۲)

۵. عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی، روزگاری که گذشت، ص ۵۱.

۶. اسماعیل رائین، حاج محمدحسن امین‌الضرب و شیخ هادی نجم‌آبادی را نزدیک‌ترین کسان - در میان تاجران و روحانیان - به سید جمال‌الدین دانسته، و درباره‌ی هردوشان چنین نظر داده است، (اسماعیل رائین، فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۳۹۱)

۷. محسن نجم‌آبادی، تقریرات آقا شیخ محسن نجم‌آبادی درباره‌ی تأسیس کمیته‌های سری مخصوصاً «بین‌الطلوعین»، ص ۴۴. با توجه به اعتقاد بابی شیخ هادی نجم‌آبادی - که در ادامه، مورد بحث قرار گرفته - و نیز در نظر داشتن آنچه در مقدمه‌ی این پژوهش، درباره‌ی «جامعه‌ی آرمانی پایان» آورده شد، حکومت جمهوری مورد نظر شیخ نیز در همان مسیر باید معنی شود.

۱. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۱۴۹.

۲. میرزا قاسم‌خان تبریزی، و میرزا جهانگیرخان شیرازی، روزنامه‌ی صوراسرافیل، ش ۱۰، ص ۴.

۳. آواره برآون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰ (یادداشت‌های میرزا محمدخان قزوینی).

۴. حبیبی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۵۸ و ۵۹.

۵. آواره برآون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰ (یادداشت‌های میرزا محمدخان قزوینی).

داد.^۱ مردم نیز، درباره‌ی او دو نگاه داشتند. گروهی، او را صاحب بالاترین مقامات معنوی می‌دانستند، و برخی نیز - به عکس - منحرفش می‌گفتند.^۲ یکی از نسبت‌هایی که به شیخ داده می‌شد، اعتقاد بابی بود.^۳ بسیاری از مردم نیز بر آن بودند که شیخ، «از اعضای سری فرقه‌ی بابی‌هاست».^۴ در این میان، بابیان (ازلیان)، از اعتقاد شیخ هادی نجم‌آبادی، به سید علی محمد باب و میرزا یحیی صبح ازل سخن گفته، و او را از بزرگان خود دانسته‌اند،^۵ و بهائیان نیز به اعتقاد بابی او، اشاره کرده‌اند.^۶

بررسی تحلیلی گفتارهای تاریخی درباره‌ی اعتقاد دینی شیخ هادی نجم‌آبادی، همراه با تأمل در کتاب او (تحریر العقلاء)، نشان از آن دارد که وی، به واقع، یک بابی بود که صبح ازل را جانشین باب می‌دانست، و دعوت جدید میرزا حسینعلی بهاء الله را رد می‌کرد. باید گفت که شیخ، زمانی که طلبه‌ای جوان (حداکثر، ۲۹ ساله) بود، و در نجف تحصیل می‌کرد، بابی شد، و حتی به بغداد رفت تا با بهاء الله - که پیشکار صبح ازل بود - ملاقات کند. این مسافرت، سوءظن حاج میرزا محمدحسن شیرازی (بعدها: صاحب فتوای تحریم تنباکو) را فراهم کرد، اما شیخ، آن را برطرف ساخت. او - چون دیگر بابیان عصر قاجار - اعتقاد خود را کتمان می‌کرد، و توانست در نجف تحصیلاتش را به پایان برده، و در تهران به عنوان عالمی دینی شناخته شود. با این حال، وی، در خفا و با روشی تدریجی، به نشر اعتقاد خود می‌پرداخت،

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۴۸۳.

۲. محمد امین صدراالاسلام خویی، مرآة الشرق، ج ۲، ص ۱۳۷۸.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴. آرتور هاردینگ، خاطرات سر آرتور هاردینگ، ص ۲۵۲.

۵. بدیعہ مرآتی نوری، وقایع راستین تا کر نور، ص ۵۸. نویسنده، که از بابیان (ازلیان) مطلع بود، نام شیخ هادی نجم‌آبادی را در کنار بزرگان بابیان (ازلیان)، چون ملا محمدجعفر کرمانی، ملا محمدجعفر نراقی، ملا رجعی قهیر، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، و آقا سید مهدی سرتلی، آورده است.

۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۴۸۳؛ ج ۸، ص ۵۱۳.

و همین تکاپوها بود که روحانیان تهران را به دشمنی با او برانگیخت. سید صادق طباطبایی - به درستی - بر آن بود که شیخ، می‌خواسته دوتن از پسرانش را بابی کند! از همین روی بود که به دشمنی شدید با او پرداخت. شیخ هادی نجم‌آبادی، در میان بابیان (ازلیان)، مقامی والا داشت، و صبح ازل، او را یکی از برجسته‌ترین پیروان خود، و کسانی که می‌توانند در نبود او، رهبری پیروانش را بر عهده بگیرند، می‌دانست.^۱

شاگردان شیخ هادی نجم‌آبادی

با بررسی متون تاریخی، دیده می‌شود که آنچه درباره‌ی جایگاه مهم شیخ هادی نجم‌آبادی در تاریخ ایران آورده شد، بزرگنمایی نبوده است. برخی از کسانی که از شیخ هادی نجم‌آبادی اثر گرفته، و در رویدادهای فکری و سیاسی عصر قاجار (به ویژه، جنبش مشروطیت ایران) نقش آفرین بودند، بدین قرارند: میرزا علی خان امین‌الدوله، سید محمد طباطبایی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، سید اسدالله خرقانی، حاج میرزا احمد کرمانی، حاج میرزا نصرالله ملک‌المکملین، میرزا جهانگیرخان شیرازی، میرزا محمدحسین فروغی (ذکاءالملک اول)، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک دوم)، میرزا ابوالحسن خان فروغی، میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، شیخ مهدی‌العلی بیدگلی، میرزا حسن رشیدی، شیخ مهدی نجم‌آبادی، میرزا محسن نجم‌آبادی، آغاییگم نجم‌آبادی، میرزا رضا کرمانی، حاج سیاح محلاتی، محمدخان مسعودنظام، شیخ علی قاضی قزوینی، میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز

۱. نگارنده، پیش از این، با بررسی تحلیلی بخش‌هایی از کتاب «تحریر العقلاء»، نشان داده که شیخ هادی نجم‌آبادی، در میان بابیان (ازلیان)، جای داشته است. (نک: سید مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان) همچنین، بحث تفصیلی درباره‌ی گفتار بالا را در کتاب پیشگفته - که درباره‌ی حیات شیخ نگاشته - خواهد آورد.

(حکیم)، شیخ محمد رفیع طاری، شیخ علی ناظم، عبدالخالق سدهی، و ...^۱
آگاهان تاریخ جنبش مشروطیت ایران، بر نقش مهم بسیاری از کسان
یادشده، در آن رویداد، آگاهند. شیخ هادی نجم‌آبادی، چهار سال پیش از
مشروطیت، درگذشت، اما، تعداد این افراد، و نیز میزان دخالت‌شان در
مشروطیت، حضور جدی تعالیم او را نشان می‌دهد. از این روست که تأسف
ملک‌زاده بر درگذشت او، پیش از مشروطیت، بزرگنمایی نیست، و او را باید
یکی از پدران فکری جنبش مشروطیت ایران دانست.

هنایش خرد

حدود یک‌سال پس از درگذشت شیخ هادی نجم‌آبادی، شیخ عبدالعلی
بیدگلی، بر خود لازم دید که رساله‌ای در شرح احوال او بنویسد. نگارش
این رساله، در ۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۱ق.، پایان پذیرفت.^۲ این زمان، حدود
۱۱ ماه، از درگذشت شیخ گذشته بود.^۳ بیدگلی، مقدمه‌ی آن را در ۲۵
جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ق. - که چهار روز از نخستین سالگرد درگذشت شیخ
گذشته بود - نگاشت.

این رساله، «هنایش خرد» نام دارد، و به خط آقا مرتضی نجم‌آبادی
(داماد شیخ هادی، و تدوین‌کننده‌ی تحریر العقلاء) نوشته شده،^۴ و به طبع
رسیده است. اعلام چاپ این رساله، در روز ۱۷ شعبان ۱۳۲۲ق. در
روزنامه‌ی تربیت - که به میرزا محمدحسین فروغی ذکاءالملک تعلق
داشت - آمده است:

۱. شرح و توضیح لازم درباره‌ی بهره‌مندی این افراد از شیخ هادی نجم‌آبادی، در پژوهش تفصیلی
پیشگفته، خواهد آمد.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص ۲۹.

۳. شیخ هادی نجم‌آبادی، در ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ق.، درگذشت. (محمد قزوینی، یادداشت‌های
قزوینی، ج ۸، ص ۲۶۱)

۴. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص ب.

۵. نک: پیشین، ص ب.

مجموعه‌ی مؤید: جناب معارف‌نصاب، و دانشمند بی‌ریا، و نخبه و
خلاصه‌ی اخوان الصفا، آقا شیخ عبدالعلی بن محمدباقر بیدگلی - دامت
افاضاته - که به‌مناسبت مهارت در زبان پارسی، «مؤید» تخلص می‌نماید،
و در نظم و نثر دستی دارد، و این اوقات، دیوان یا مجموعه‌ای طبع کرده،
که قابل ملاحظه است؛ و چیزی که بیشتر، آن اوراق خجسته را اهمیت
می‌دهد، ذکر آثار و مآثر مرحوم آقای حاجی شیخ هادی نجم‌آبادی، از
فحول علمای عصر - اعلی الله مقامه و رفع الله درجته - می‌باشد. و داستان
فضل و علم، یا زهد و قدس و تقوای آن عالم مجرب مذهب، و عامل
مقدس متقی، برای مردم دارالخلافت، حرف و خبر تازه‌ای نیست. همه، به
رأی‌العین دیده‌اند، و اهالی سایر ممالک محروسه، مخصوصاً خاضان بلاد،
نیز شنیده. آقا شیخ عبدالعلی ... چون از خواص ارادتمندان آن محضر
مبارک و محفل متبرک بوده، بعد از رحلت آن بزرگوار، در مرثیه و تاریخ
ارتحالش شعرها سروده، و مُراد عالی‌مقام را به اندازه‌ی دانش و معرفت
خویش، ستوده؛ در هر حال، این حق‌گویی، قدر دارد، و این گوینده، به
همین قدر خدمت و ذکر بزرگان، راه بزرگی می‌سپارد؛ و گرنه، من و آقا
شیخ عبدالعلی، از مثل مرحوم حاج شیخ هادی - نور الله مضجعه - که
تمام عمر را به سنت و سیره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله -
گذرانید، نیم نانی خورد، و نیم دیگر را بذل درویشان کرد، روی خاک
نشست، تا به اوج افلاک و عالم پاک پیوست، چه می‌دانیم، و چگونه
حضرتش را وصف می‌توانیم؟! باید ملایک آسمان با ملکوتیان بگویند، و
مجرد و مفارق، این راه را به حکمت پویند.

باری، مجموعه و دیوان جناب آقا شیخ عبدالعلی مؤید - که عمرش
دراز باد، و درهای گشایش به رویش باز - به خطی خوش و وضعی
پسندیده طبع شده، و به هر مناسبت باشد، مطبوع است، و قیمت آن را دو
قران قرار داده، که از آب هم ارزان‌تر باشد.^۱

شیخ هادی نجم‌آبادی، در آیینی «هنایش خرد»

شرح حال و زندگانی

حضرت بهشت اطیب اطهر اقدس انور ابهر ازهر
 الْمُكْرَمُ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ، الْمُسْلِمُ بِالْعِلْمِ وَالسَّادِدُ لَدَى الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعَادِي
 آقای حاج شیخ هادی نجم‌آبادی
 و دادش مرا توشه، و روانش شاد و انوشه باد.^۱

سبب نگارش «هنایش خرد»

شیخ عبدالعلی بیدگلی، توصیف استادش، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، را پس از متنی در ستایش خداوند و اولیاء او،^۲ آغاز کرده است. وی، در این گفتار، مقصود خود را از نگارش سرگذشت شیخ، این‌گونه بیان کرده است:

پس از سرایش زبینه در پاسی^۳ آفریننده، می‌گوید پور محمدباقر بیدگلی کاشانی، موبد^۴ عبدالعلی، لنگی نخست یزدان‌پرست یونانی، که: چون ویژه‌بنده^۵ یزدان، تیمسار^۶ آقا شیخ هادی انوشه‌روان،^۷ از فرودین‌جهان گسست، و به نزد یکان‌یزدان پیوست، باره‌ای از مردم، درباره‌ی آن بزرگوار، به پندار گفته، و نشان آن گزیده‌ی بی‌نشان، از دیده‌ی نیک‌منشان، نهفته، من بنده راست بی‌فزوده و کاست، آنچه از آن تیمسار دیده، یا از آن بزرگوار شنیده‌ام، بنگارم.^۸

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص ۲.

۲. پیشین، صص الف تا ۷.

۳. پاسه: حمد. معانی واژه‌ها از خود بیدگلی است که در حاشیه‌ی صفحات رساله‌ی «هنایش خرد» آورده است.

۴. موبد: دانشمند.

۵. ویژه: خاص.

۶. تیمسار: حضرت.

۷. انوشه: شاد.

۸. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص ۷ و ۸.

بیدگلی، نوشته که چون پس از درگذشت «بنده‌ی ویژه‌ی خداوند، حضرت آقا شیخ هادی نجم‌آبادی شادروان»، برخی مردم، سخنانی نادرست درباره‌اش گفتند، او، بر آن شد تا آنچه از استاد خود، دیده یا شنیده، بنگارد. وی، پس از اشاره‌ای به خاندان شیخ، به ذکر مکارم اخلاقی او پرداخته است.

چنان که آمد، یکی از نسبت‌هایی که به شیخ هادی نجم‌آبادی داده می‌شد، اعتقاد بابی بود. شیخ، به همین سبب مورد مخالفت سخت عالمان بزرگ تهران قرار گرفت، و کارش به تکفیر رسید. با این حال، آن تکفیرها - با اثر زیادی که آن زمان داشت - ابتدا، مشکلاتی جدی در بر نداشت. به‌نوشته‌ی قزوینی، تکفیر شیخ از سوی سید صادق طباطبایی، «گذشته از این که لطمه‌ای به او وارد نساخت، عملاً، به شأن و حیثیت او افزوده، شماری تابعین و ستایشگران شیخ را دوچندان ساخت»^۱ فاضل مازندرانی نیز نوشته که پس از مخالفت‌های طباطبایی و آشتیانی با شیخ، و منسوب‌شدنش به کفر و زندق از سوی ایشان، «او، اعتنا نکرد، و مردم، از ارادت به وی، منصرف نشدند».^۲

البته، اوضاع چنین نماند، و به‌سبب ادامه‌ی آن مخالفت‌ها، شیخ، در سال‌های بعد، امامت مسجد، و تدریس در مدرسه را رها کرد، و در «حسن‌آباد» - که آن زمان، بیابانی در حاشیه‌ی تهران بود - ساکن شد. او، ده‌سال پایانی حیاتش را آنجا گذراند.^۳

با این حال، بی‌تأثیری و یا کم‌اثری اولیه‌ی تکفیر شیخ هادی نجم‌آبادی، اهمیت از سوی عالمان تراز اول آن روز ایران - که از نفوذی بسیار زیاد

۱. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰، (یادداشت‌های میرزا محمدخان قزوینی).

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۴۸۳.

۳. فرزند شیخ، به اقامت پدرش در حاشیه‌ی تهران، در ده‌سال پایانی حیات، اشاره کرده است. (شیخ هادی نجم‌آبادی، حیات حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، ص ۳۱۲) شرح این مهاجرت - که به‌سبب ادامه‌ی یافتن اتهام بابی شیخ هادی نجم‌آبادی بود - در پژوهش تفصیلی پیشگفته خواهد آمد.

برخوردار بودند. موضوعی مهم است. علت آن را باید در سیره‌ی زندگانی شیخ دانست. اخلاق نیکوی او، عاملی در جذب افراد بود. در این میان، به شخصی می‌توان اشاره کرد که از طرف یکی از مقام‌های سیاسی برای کشتن شیخ فرستاده شده بود، اما با دیدن رفتار زیبای او، در زمره‌ی مریدانش قرار گرفت.^۱ باید گفت که آشنایان شیخ، اگر هم به او گرایش نمی‌یافتند، مخالفت با او را نیز برنمی‌تافتند. شیخ عبدالعلی بیدگلی نیز با آن که رساله‌ی «هنایش خرد» را در پاسخ به پندارهای برخی مردم نگاشته بود، جز در یکی دو مورد، به مقصود خویش نپرداخته، و بیشتر، بر همان سیره‌ی اجتماعی شیخ هادی نجم‌آبادی، دست گذاشته است.

نمودهایی از سلوک شیخ هادی نجم‌آبادی

شیوه‌ی قضاوت شیخ هادی نجم‌آبادی، و ...

گفتار نخست بیدگلی، درباره‌ی برخی نمودهای سلوک فردی و اجتماعی شیخ است:

از خلوت‌کردن و ارمغان‌پذیرفتن، و در مراغه، خواهش برادران دینی و جز آنان برآوردن، سخت تحاشی داشته، گاهی، زمانی کم یا زیاد، ناپدید شده، یا به جستجو، یا بنفسه، آشکار می‌شده‌اند. چون در قضا، به شخص شریف و نفس نفیس، به اقسام مختلف، رسیدگی می‌فرمودند، هرگز ناسخ و منسوخ ننوشتند. حکم کسی امضا نفرمودند. فزون از دویست خانوادگی فقیر، از همه‌جور مردم، نان‌خور او بودند.

جز غذای ناهار و شام، به چیزی عادت نداشتند، آن‌هم نان و دوغ، یا آب‌گوشت، یا آش بود. اطعمه‌ی لذیذ جوربه‌جور به مردم می‌دادند، و خود

۱. نک: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه»، بخش «نقش تکاپوگران بایی (ازلی) در کشتن ناصرالدین‌شاه»، ص ۱۷۰.

نمی‌خوردند. چنانچه گروهی از یتیمان را کفیل همه‌ی مخارج شده بودند که در دبستان رشدیه علم بیاموزند. مؤکداً می‌فرمودند که: «باید ناهار این یتیمان پلاو باشد!» و همین اطفال را هر ماه، در محضر خود، برای آزمایش، احضار فرموده، آنان را با آزمایندگان، ناهار ملوکانه می‌دادند، ولی خودشان نمی‌خوردند. نگارنده هم یک‌روز، طفیلی کودکان و ازجمله‌ی آزمایندگان بودم.^۱

پاسخ شیخ هادی نجم‌آبادی به پرسندگان

گفتار دوم، درباره‌ی نوع پاسخ‌گویی شیخ به پرسش‌های مسلمانان و دیگران است:

فتوای هرگز نمی‌دادند. اگر عامی، مسأله پرسیدی، می‌فرمودند: «رأی مجتهد خودت را جويا شوا!» و هرگاه اهل علم، فتوای یا غیرفتوای می‌پرسید، هرچه راجع به آن مسأله و مسؤول بود، برای سائل نقل می‌فرمودند که فلان‌کس در فلان‌کتاب چه نوشته.

و یزستنده از اهل هر مذهب که بود، کتاب‌های مذهبی او را نام می‌بردند. از مذاهب مختلفه و ملل متفرقه که از دین خود می‌پرسیدند، آنان را موافق دین خود ایشان، از مسؤول آگاه می‌ساختند. هرکس، از هر دین و ملت، سخن آن حضرت را به‌جان می‌نیوشید.^۲

مجالس عمومی شیخ هادی نجم‌آبادی

گفتار سوم، درباره‌ی شیوه‌ی شیخ در مجالس عمومی‌اش است:

میان بزرگان و اغنیا، با گدایان بی سر و پا، فرق نمی‌گذاشتند. به سخن سرگوشی و نجوای گوش نمی‌دادند. می‌گفتند: «هرگاه سخن درست است،

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص ۸ و ۹.
۲. پیشین، ص ۹.

فاش باشد، همه کس بشنود. اگر نادرست است، من چرا شنوم؟! نشیمن و مجلس، همه ی عمر، روی خاک داشتند، و گاهی، کسی جای مجلس ایشان را شن و سنگ ریزه می ریخت، که رخت مردم خاکی نشود. سخن راست را تصدیق می فرمودند اگرچه بحث با خود ایشان باشد. چنان که روزی، من بنده، در خدمت ایشان سخنی می گفتم، فرمودند: «در مجلس من، چرا این سخنان گویی؟» عرض کردم: «آقا! از قهوه و قلیان،^۱ و جای و فرش و غیره، شما در این مجلس چه دارید که من ندارم؟ چگونه مجلس شماست، و مجلس من نیست؟! زمین بیابان است، همه نشسته ایم!» یکی، به من گفت: «چرا به اینجا آمده ای؟» گفتم: «گردش را.» گفت: «نه چنین است. این جمعیت، برای وجود مبارک آقا است!» گفتم: «چون خود آقا، مالک چیزی نیستند، مجلس آقا نتوان گفت.» یک تن، به آن بزرگوار عرض نمود: «آقا! به شیخ عبدالعلی هیچ نمی فرمائید؟! فرمودند: «چون راست می گوید، چه بگویم؟!»^۲

صبر و بردباری شیخ هادی نجم آبادی

گفتار چهارم، درباره ی صبر و بردباری شیخ است:
از ستم مردم بر یکدیگر، اندوهناک می شدند، لیک، برای خویش خشمگین نمی شدند. چنان که حسین خان نامی، هر روز می آمد، و از آقا پول می خواست. هر روزی که پول نبود، عرض می کرد: «اگر خود ندارید، بفرمائید یکی از حاضران به من بدهد!» آقا، می فرمود: «پیش اینان امانت نگذاشته ام، و حکم بر کسی ندارم!» حسین خان، آغاز بدگوئی و دشنام می کرد، به اندازه ای که نشستگان را خشم می گرفت. هرگاه، یکی می خواست سزای حسین خان را بدهد، آن حضرت می فرمود: «چه کارش

دارید؟ به شما که دشنام نمی دهد! هرگاه می خواهید به او چیزی بدهید، بدهید، وگرنه، آزارش نکنید!»^۱

مشورت شیخ هادی نجم آبادی با مردم

گفتار پنجم، درباره ی مشورت مردم با شیخ است:
اگر کسی، از ایشان در کاری مشورت می کرد، از رأی دادن دریغ نداشتند، و بسا، برخلاف مصلحت ظاهر رأی می دادند. هرگاه، مشورت کننده می پذیرفت، سود می برد، و اگر خلاف صلاح دید ایشان می کرد، زیان می دید.^۲

امانت داری شیخ هادی نجم آبادی

گفتار ششم، به یکی از امانت داری های شیخ، اشاره کرده است:
در مال غیر، مطلقاً تصرف نمی فرمودند، جز به دستوری صاحب مال. چنان که می دیدم، بهرام نام زردشتی مذهب، گاهی آمده، التماس می کرد که: «ای آقا! قریانت شوم! این پول را بستانید، و مرا آسوده فرمائید!» آقا می فرمودند: «صاحبش را بیایم، از تو می ستانم!» این مجادله، مدتی کشید. نگارنده، جويا شده، دانستم شرح پول، آن است که مردی کابلی، از اهل سنت، به مرض وبا مُرده، و سیصد و پنجاه تومان از تاجر مسلمان معتبری طلب داشته، و او ساکت است. صد و پنجاه تومان هم از بهرام زردشتی طلب داشته، سند هردو را به حضرت آقا داده، و وصیت کرده، گفته است: «برادری هم در هندوستان دارم.» اینک، بهرام، چندسال است آقا را آرام نمی گذارد. برادر شخص مرده هم معلوم نمی شود در کجای هندوستان است. روزی، آقا، از سردار عبدالوهاب خان کابلی جويا شدند. وی عرض

^۱ این سخن، صص ۱۰ و ۱۱.

^۲ این سخن، صص ۱۱.

۱. اصل: غلیان.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص ۹ و ۱۰.

کرد: «در قریه‌ای از خاک پنجاب است که یک‌سر، پُسته به آنجا، نمی‌رود.»

یکی از ارادتمندان حضرت آقا گفت: «این شخص کابلی، مانند سایرین، خدمت آقا، گاه به گاهی می‌آمد. هنگام مرگامرگ وبا، پیغام داد که: «مرا وبا زده. برای خدا، بر سر من بیاپید!» حضرت آقا، با این که سال‌ها بود جائی تشریف نبرده بودند، آهنگ عیادت کابلی فرمودند. به من فرمودند: «تو هم بیا!» من هم رفتم به خانه، و رفتم به خانه‌ی کابلی. دیدم کابلی را از شدت قی و اسهال، چندان قوه نمانده. تا ما رفتیم، دوبار دیگر هم به پای خود به میال رفت، دیگر نمی‌توانست بار سیم [برود]. آقای بزرگوار، به من فرمود: «علی‌محمدخان! این مرد، غریب است، و توانای حرکت نیست. تو، او را سرپا بگیر که پیش خدا بی‌مزد نیست!» من، او را سرپا گرفتم، ولی از شدت عفونت و گند، حالم به هم خورد. پس او را شایسته تطهیر کرده، خوابانیدم. پس از چند آن، باز، مرد غریب را اسهال گرفت. این بار، خود آقا برخاستند او را بغل کرده، بردند دم ناودان، و سرپایش گرفتند. هرچه من اصرار کردم که: «من، جوانم و شما پیر ناتوانید، این کار را به من واگذارید»، فرمودند: «برای تو، زحمت است!» دیگر، تا وقتی که کابلی جان داشت، خود حضرت آقا، متحمل پرستاری او بودند. پس از جان‌کندن هم تا به خاک سپردن. و دو سند طلب خود را از تاجر محترم مسلمان و بهرام گبر، درضمن وصیت، به آقا داد. انتهی.^۱

نگاه شیخ هادی نجم‌آبادی به باورهای دینی مردم

گفتار هفتم، به نوع نگاه شیخ به «دین مردم»، نظر دارد:

حضرت آقا، از تهمت‌زدن و آزار و ستم و دروغ و مال مردم خوردن و طعن بر دین مردم و سایر منکرات، پرهیز و امتناع می‌داشتند. گذشته از

تصدیق زبانی، همه‌ی وخشوران^۱ را به رفتار و کردار هم تصدیق داشتند.^۲

ظاهر و باطن شیخ هادی نجم‌آبادی در میان مردم

پیدگلی، پس از اشاره به این که «باقیات الصالحات که از ایشان مانده، یک مدرسه‌ی طلبه‌نشین با لوازم، و یک بیمارخانه با لوازم پرستاری» است، به گفتار هشتم - که درباره‌ی تفاوت ظاهر و باطن شیخ در سلوک اجتماعی است - رسیده است:

عمداً و ظاهراً، از همه‌کس فریب می‌خوردند، ولی در باطن، آگاه از حقیقت حال بودند. چنان که روزی شرف‌اندوز پیشگاه مبارکش شدم؛ مردی مانند مار خوش خط و خال، چسبیده‌ی به آقا، پهلوی آن بزرگوار نشسته بود، [و] از سلامت نفس خود لاف می‌زد، و وانمود می‌کرد که: «من، عقیده‌ای به مکافات دنیا و آخرت دارم.» و داستان‌ها، شاهد مدعا سرود از مردم و از خودش. از آن جمله، گفت، ولی چگونه می‌گوید؟! به یک زبان چرب نرمی که شنونده، گمان می‌کرد که چنین مذهب‌الخلقی در روزگار نبوده و نیست، و چنین خیرخواه عمومی، از آغاز تا انجام گیتی، یگانه است، و سقراط، به این بی‌نفاقی نبوده. این حکایتش خیلی مزه داشت که گفت: «در راه مکه، در صحرا، به ماری دچار شدم. ترسیدم به من زبانی رسانند. برای مدافعه، چماقی سوی مار انداختم. پس از چند دقیقه، به تلافی زدن مار، اسبابی فراهم شد که چند چماق خوردم!!»

نگارنده، دیدم که تیمسار آقا، گوش می‌دهند. و آن مرد را می‌شناختم، که فزون از دیوست‌تن مردمان بی‌آزار گوشه‌گیر را کشتن داده، و آراسته به همه عیب شرعی و عرفی است. حجاج بن یوسف، بالنسبه به او،

۱. آن گونه که پیدگلی، در جایی دیگر از رساله‌ی خود، آورده، «وخشور»، به معنی رسول الهی است.

۲. شیخ عبدالعلی پیدگلی، هنایش خرد، ص ۷.

۳. شیخ عبدالعلی پیدگلی، هنایش خرد، ص ۱۳.

رحمة للعالمین، و ذوالکلاع، سیدالسادین است. بی هیچ هنر و منصب معلوم، مالک کروار است. هر خانواده را که نابود کرده، دوتومان بهره برده، و هنوز هم دست از کار دیرینش نکشیده.

من، با خود اندیشیدم: «حضرت آقا، عجب گول خوری است! اشقی العالمین را زین العابدین شناخت!» من، از خود ناامید شدم که پس از این همه کوشش، به عجب کسی ارادتمند شدم، که سعید از شقی نشناسد، پس چگونه راه راست از جاده‌ی کج داند؟!

حوصله‌ام، تنگ، و با بخت خویش، در جنگ شدم، که این همه اقطاب و علما و زهاد را دیدم، و نپسندیدم، عاقبت به کجا پابند شدم! یکان یکان، به خاطر می‌آوردم از بزرگانی که دیده بودم، و افسوس می‌خوردم که به آقا سید علی تلمیعی دل ندادم، که از دل، خبر می‌داد! چرا به درویش هندی، دل ندادم؟ چرا پیش ملا حسینقلی همدانی، یا حاجی ابراهیم خان، نگرویدم؟ و همچنین، پژمرده و افسرده [و] مهوت و متحیر و خشمگین به حضرت آقا و آن مفسد شقی می‌نگریستم، و بر بدبختی خویش، می‌گریستم.

ناگاه، آن خواجه‌ی گداناواز، روی سبزه‌بند، شکرخنده فرموده، و فرمودند: «شیخ عبدالعلی! تا چند، بچه و کم‌ظرفی؟! گمان می‌کنی جز تو، کسی چیزی نفهمیده؟ افعی، که افسون بر نمی‌دارد! ببین حاجی چه می‌گوید؟! من بنده دریافتم، و یک‌تن دیگر، حاجی، به خود بالیده، باز به لاف پرداخت!»^۱

نمونه‌ای از سلوک اجتماعی شیخ هادی نجم‌آبادی

گفتار نهم، باز، به نمونه‌هایی از سلوک اجتماعی شیخ پرداخته است: حضرت آقا، دست نمی‌دادند که کسی ببوسد؛ ولی در اواخر عمر [که] باز پس کشیدن دست، بسیار زحمت ایشان بود، شاید کسی، ناگهان بوسیده

باشد! در مقام شوخی و جز آن، بسیار حاضر جواب بودند، چنان که روزی، مردی سخن می‌گفت، آقا فرمودند: «اکنون این دروغ را ساختی، یا پیش، ساخته بودی؟!» گوینده گفت: «من، هرگز دروغ نگویم!» فرمودند: «جز دروغ گویی!» گوینده گفت: «خدا، یکی است!» آقا، فرمودند: «از این باب: إذا جاثک المنافقون قالوا تشهد انک لرسول الله و الله یشهد انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون!»

سزاوار این است که برای برخی مردم دیرفهم، این گفتگو و لطافت آن را بیان نمایم. مقصود آقا، این بود که سخنان تو، همه، دروغ است، و این که گفتی: خدا یکی است، اگرچه در واقع، راست است، ولی تو، چنین اعتقاد نداری، و از روی اعتقاد، نگفتی، و گمان می‌کنی دروغ است، و تو دروغ گفتی؛ چنان که در قرآن آمده که: هرگاه منافقان بگویند تو پیغمبر هستی، خداوند هم گواهی می‌دهد که تو پیغمبر هستی، و نیز گواهی می‌دهد که مردم منافق، دروغ می‌گویند، یعنی اهل نفاق، اگرچه در واقع، راست گفته‌اند، ولی به گمان خودشان، دروغ گفته‌اند.

دیگر، یک‌روز، از پادشاهان اسلامی سخن رفت. حضرت آقا، هریک از اعلی‌حضرت پادشاه جمجاه مظفرالدین‌شاه، و سلطان عبدالحمیدخان، و امیر عبدالرحمن‌خان را به‌جهتی، تمجید، و از ایشان اظهار خشنودی می‌فرمودند. در آن پیشگاه، یک‌تن - که او را نشناختم، و نمی‌دانم از کدام پادشاه دلتنگ بود، از امیر افغانستان ناخشنود بود که بربریان را کشته، یا خودش از سربازی از دولت عثمانی گریخته بود، یا به علت دیگر، از یکی رنجیده‌خاطر بود - گفت به کسی که پهلوی نشسته بود: «بلی! آن پادشاهان هم از حضرت آقا تعریف می‌کردند، موافق مثل مشهور.» شنونده که از اخلاص‌کیشان آقا بود، فوراً، بلند، این سخن را به عرض مبارک آقا رسانید. حضرت آقا، بی‌درنگ و تأمل، و بی آن که رشته‌ی سخن خود را ببرند، فرمودند: «این هم از خوبی ایشان است، و گواه بر آنچه من گفتم!» هنگامی، مرد متهم به گناهی، به آن آستان مبارک، پناهیده، یکی از

راپورت‌نویسان، از آن پناهنده، به نگارنده، پیام آورد که: «به تو، کاری دارم!» من بنده، اندیشیدم که کارداشتن آن مرد به من، متصور نیست، زیرا که از من برای او کاری ساخته نیست.

چون راپورت‌نویس، اصرار و تأکید داشت که مرا بفرستد، گمانم رفت که می‌خواهد از من راپورتنی بدهد که مرا با مرد متهم، هم‌دست قلم دهد. نمی‌دانستم که همه‌جور دروغ می‌توان گفت و نوشت، و پذیرفته هم هست! بنده، از این بیم، هفت‌ماه، شرف‌یاب آن آستان مبارک منیع، نشدم، و به کسی هم این اندیشه و سرگذشت را نگفتم.

پس از آن که شرفیاب شدم، سرکار آقا، فرمودند: «کجا بودی؟! بنده، به رسم همیشه، عرض کردم: «منزل بودم.» فرمودند: «این مدت را می‌گویم، نه اکنون را!» عرض کردم: «گاهی هم شرف‌یاب شده، شما درون خانه بوده‌اید!» فرمودند: «چرا دروغ می‌گویی؟! این سخن، بارها عرض نموده بودم که راست بود، ایشان هم چیزی نفرمودند! این بار که دروغ بود، بحث نمودند و فرمودند: «چرا می‌ترسیدی؟! گفتیم: «نمی‌ترسیدم. از چه بترسم؟! چون پافشردم، و بر سر سخن خود ایستادم، سراغ یکی از راپورت‌نویسان را گرفتند، و فهمانیدند که: «از ترس راپورت، نمی‌آمدی!» بنده، سر به زیر شدم.^۱

بیدگلی، در ادامه‌ی این خاطره، به نوع سخن‌گویی شیخ در مجالس عمومی‌اش - که برای خواص، معنی دیگری داشت - اشاره کرده است:

باید دانست که حضرت آقا، لهجی خصوصی داشتند با خواص، و لهجی عمومی داشتند با عوام. از این بابت، جز چندتنی، به این گفتگو برنخوردند. همچنین، وقتی که فرمودند: «افعی، افسون بر نمی‌دارد»، فهمانیدند که حاجی، افعی است، و ترک شرارت و افساد نکنند، بنابراین،

جز گوش‌دادن به او، چاره چیست؟!^۱

توجه به سخن بالا، در تحلیل شیوه‌های تبلیغی شیخ هادی نجم‌آبادی، نقشی مهم دارد. او، برخی مطالب را به گونه‌ای بیان می‌کرد که همه، مقصودش را در نمی‌یافتند، و تنها، «خواص» بودند که می‌فهمیدند مقصود واقعی او چیست.

زندگی خصوصی شیخ هادی نجم‌آبادی

گفتار دهم، به زندگی شخصی شیخ پرداخته است:

حضرت آقا، شب را نمی‌خوابیدند، مگر اندک؛ و بیشتر شب، در گورستان و بیابان، به پرستش یزدان، به سر می‌بردند. و چند آنی که می‌خفتند، چون دو هم‌خواه داشتند، یکی سالخورده و دیگری کم‌سال، هر شبی، به منزل یکی، تشریف می‌بردند، و هرگز، نوبه‌ی این را به خانه‌ی دیگری، نمی‌بردند.^۲

حمایت شیخ هادی نجم‌آبادی از ستم‌دیدگان

گفتار یازدهم، نمونه‌ای از حمایت‌های شیخ از ستم‌دیدگان را حکایت

به داد مظلومان می‌رساند. از بزرگان، کناره، و با گدایان، هم‌نشین بودند. میرزا محمد نام تفرشی، گفت: «من، نوکر فلان‌وزیر بودم. مهمانی داشت، و آقای شیخ را به مهمانی خوانده، و آقا تشریف نیاوردند. چند خوان اغذیه، بر سر فراشان نهاده، مرا گماشت، آنان را خدمت آقا برم. به خانه‌ی آقا بردم، خودشان نبودند. جویا شدم، گفتند: «در محل سبزی‌کاری رفته‌اند.»

۱. پیشین، صص ۱۷ و ۱۸.

۲. پیشین، ص ۱۸.

فراشان را با خوان پلاو، بردم نزد آقا، دیدم نشسته‌اند با چند ژنده‌پوش آخوند و غیرآخوند. پیام وزیر و خوان غذا را عرضه داشتم. فرمودند: اکنون که زحمت کشیدی، این ثواب را هم دریاب! این عمله‌های زراعت‌کار^۱ [را] از صبح تا کنون، می‌نگرم [که] زمین بیل می‌زنند» [و] چیزی نخورده‌اند. ایشان را بیاور پلاو بخورند که شاید سال‌هاست نخورده باشند.» من، به فرمان آقا، کشاورزان را آوردم. به ژنده‌پوشان خویش فرمودند: «شما هم برخیزید ناهار بخورید!» ایشان عرض کردند: «مگر شما نمی‌خورید؟!» فرمودند: «من، میل دارم کله‌جوش بخورم!» گمان کردم، در خانه سپرده‌اند کله‌جوش ساخته شود. بیشتر از ژنده‌پوشان، با کشاورزان، کمک کرده، خوانچه‌های غذای وزیر را پاک خوردند. در این میانه، یک‌تن راه‌گذر در رسید که در آن نزدیکی خانه داشت. چون آقا را دید، شرف‌اندوز خدمت شده، درخواست کرده که: «هرگاه به خانه‌ی من قدم‌رنجه فرمائید، اسباب خوشبختی من است.» آقا فرمودند: «اسباب زحمت توست!» گفت: «نه! پیمان می‌دهم که هیچ تهیه برای حضرت آقا نیبم!» آقا، فرمودند: «برای ناهار، چه سپرده‌ای که آماده کنند؟» گفت: «کله‌جوش گفتم بسازند، و تدارک سه‌چهارتن را هم احتیاطاً زیادت‌ر ببینند.» آقا، با سه‌تن که از غذای وزیر نخورده بودند، تشریف‌فرمای سرای او شدند.^۲

مهربانی شیخ هادی نجم‌آبادی

گفتار دوازدهم، مهربانی شیخ را نشان داده است: شیوه‌ی آقا، مهربانی با هرچیزی بود. چنان که روزی، بنده، آتش افکندم بر روی گیاه «برم»^۳، فرمودند: «این گیاه روح نباتی دارد، از آتش متالم

شود. چرا چنین کردی؟!»

بسیار هنگام، از قبیل گربه یا گوساله، یا جز آن، روی دامن پوستین ایشان می‌خفتند. چون آقا می‌خواستند برخیزند، و حیوان خواب بود، یا صبر می‌کردند تا بیدار شود، یا پوستین را می‌گذاشتند، [و] می‌رفتند. سگ هرزه‌گردی، در گوشه‌ی باغچه، منزل کرده بود. یکی از اصحاب، تولگان سگ را برده، به جای دوری انداخته بود. سگ، از دوری تولگانش، بی‌تابی می‌کرد. بارها، به مرد برنده، فرمودند: «خوب نکردی که بچه را از مادر جدا کردی!»^۱

گفتگوهای دینی و قضاوت‌های شیخ هادی نجم‌آبادی

گفتار سیزدهم، به سیره‌ی شیخ در گفتگوهای دینی و قضاوت، اشارت دارد: هیچ‌کس، در هیچ مجادله و مباحثه، بر ایشان فائق نمی‌آمد؛ با این که، نه تکفیر می‌کردند، نه دشنام می‌دادند، و نه تغیر می‌کردند. هرگز اجرای حکم ایشان، محتاج به حکومت عرف نبود، بلکه خود محکوم علیه، از روی منت، اطاعت می‌کرد. هرکس ایشان را دید، خوب دانست، با این که خوبی، دو جور است. یکی، خوبی واقعی، که آن خوب است در نظر خدا و رسول و مردم دانای عاقل بی‌غرض؛ خوبی دیگر، آن که موافق میل و طبع بیشتر مردم هر ملک و شهری باشد.^۲

شیخ هادی نجم‌آبادی در نگاه موافقان و مخالفان

گفتار چهاردهم، نگاه مثبت موافقان و مخالفان شیخ، به او را بازگفته است: آقا را، گروه عقلا، که همه، خوب می‌دانستند؛ و باغرضان هم، بیشتر، خوب می‌دانستند اگرچه خوش نداشتند. چنان که بزرگی، گله کرده بود

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص ۱۹ و ۲۰.

۲. همانجا، ص ۲۰.

۱. اصل: عمل‌های زراعت‌کار.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، صص ۱۸ و ۱۹.

۳. «برم»، گیاهی است مانند خار.

که: «آقا شیخ هادی، چرا پیش من، هیچ واسطه نشدند؟!» دیگری، گله‌مند که: «چرا پول مرا نپذیرفتند؟» دیگری، ناخرسند که: «تصدیق ستم و تعدی مرا نفرمودند!»

روزی، بزرگی، مدتی سخن راند، و سوگندها بر طبق مدعای خود یاد کرد، به امید این که اکنون، دیگر، آقا دستوری می‌دهند [تا] او یک خانواده را نیست کند، و نگران فرمودن آقا شد. آقا، در جواب فرمودند: «مال مردم که مباح نمی‌شود!» در این هنگام، معلوم است که چه بر شخص بزرگ، می‌گذرد.^۱

شیخ هادی نجم‌آبادی و سقراط

بیدگلی، در گفتار پانزدهم، داستانی از سقراط آورده است. او، نوشته که یونانیان، به عبادت ده‌ها خدا مشغول بودند. در این میان، تنها سقراط و یک شاعر، به عبادت خدای یگانه، روی آوردند. یونانیان، از روی گردانی آن‌دو، آگاه شده، و به آزارشان تصمیم گرفتند. شاعر، «به دورویی و نفاق، زنده ماند، که یکان‌یکان، خدایان را مدح کرد.» اما سقراط، نه. از این روی بود که «شاگردانش را منع از شاگردی او نمودند. پس آنان را از شهرها بیرون کردند، و از پادشاهان دیگر خواستند که ایشان را راه ندهند، و فرجام، سقراط را به گناه یزدان‌پرستی کشتند.» بیدگلی، پس از آوردن این گفتار، شیخ را چون سقراط دانسته است: «آقای انوشه‌روان، کم از سقراط نبود!»^۲

این سخن را باید به دشمنی برخی عالمان دینی تهران با شیخ - که به تکفیرش نیز انجامید - بازگرداند. بیدگلی که این یادکرد را به سبب رفع پندارهای برخی مردم، نگاشته بود، اینجاست که برای نخستین بار، اشاره‌ای در رابطه با مقصود نگارش کتاب، آورده است.

۱. پیشین، صص ۲۰ و ۲۱.

۲. پیشین، صص ۲۱ و ۲۲.

شیخ هادی نجم‌آبادی و مردم‌فریبی

گفتار شانزدهم، درباره‌ی نفرت شیخ از «مردم‌فریبی و ارادت‌داشتن مردم» است:

از مردم‌فریبی و ارادت‌داشتن مردم، بیزار بودند، ولی با مردم رند مریدنشو، انس می‌گرفتند، بلکه شوخی می‌فرمودند. میرزا حسن‌خان تفرشی، گفت: «وکیل کسی بودم برای مرافعه. روزی، خدمت آقا رسیدم. سرگذشت مرافعه می‌گفتم؛ و گفتم: «تا کنون، دوازده هزار تومان خرج شده، و هنوز کار معلوم نیست!» فرمودند: «پس چرا از این پول‌ها، به من ندادی؟!» گفتم: «ای کاش، شما می‌خواستید!» پس عرض کردم: «آقا! کاغذی، من، خدمت شما، امانت داشتم یا نه؟» فرمودند: «بلی.» گفتم: «مطلب نوشته‌ی کاغذ، چنین و چنان نبود؟» فرمودند: «بلی.» عرض کردم: «چون آن کاغذ را گرفتم، گم کرده‌ام. اگر حضرت شما بنویسید: میرزا حسن‌خان، چنین کاغذی پیش من داشت، گرفته، و می‌گوید گم کرده‌ام، نمی‌دانم راست می‌گوید یا دروغ؛ و مهر فرمائید، موکل من، دو هزار تومان، بندگی می‌کند! همه‌ی سختی، برای نبودن آن کاغذ است!» آقا فرمودند: «من، نمی‌نویسم، ولی اگر بپرسند، می‌گویم، و پول را هرگاه بگیرم، محل خرجش را ندارم!»^۱

شیخ هادی نجم‌آبادی و بهائیان

گفتار هفدهم، از بحث و گفتگوی بیدگلی با یکی از بهائیان، سخن گفته، اما با این اشاره:

شبی، کسی، نگارنده را به خانه برد. نامه‌ای به من داد که: «اگر بپسندی، از آن تو باشد.» نامه را گشودم. آنچه دیدم، این بود که: «اگر فلان‌کیش، جز خواست یزدان بود، نابود می‌نمود. چون ننمود، پس برحق است!» از نامه، آگاه شده، گفتم: «هرگاه، مُزد به من دهند، من بهتر می‌نویسم، و ادله‌ی

استوارتر به پا می دارم!

روز دیگر، شرفیاب پیشگاه حضرت آقا شدم، و دیشب را یادم نبود. فرمودند: «دیشب، کجا بودی؟» گفتم: «منزل.» فرمودند: «من، آدم فرستادم، نبودی!» از مجلس دیشب، یادم آمد. گفتم: «به برهان تقریر، استدلال می کنند.» آقا، فرمودند: «در باب فرعون، چه می گویند؟» باشندگان در مجلس، هیچ به گفتار آقا و بنده، برنخوردند تا حیرت کنند، ولی بنده متحیر نشدم.^۱

این سخن، از بهائیان است، که از قضا، با خود شیخ هادی نجم آبادی نیز در میان گذاشته بودند. آقا جمال الدین بروجردی - که از سوی میرزا حسینعلی بهاء الله، لقب «اسم الله الجمال» داشت، و در زمان حیات او، برترین شخص در میان بهائیان به شمار می رفت - در سال ۱۳۱۸ ق. (دو سال پیش از وفات شیخ)، نامه ای برای او نگاشت، و به آیین بهائی دعوتش کرد. او، در آن نامه، همین سخن را آورده، و گفته که چون خداوند، بهاء الله را نابود نکرد، پس او، حق است، و باید به او ایمان آورد!^۲

شیخ هادی نجم آبادی، در پاسخ این سخن او، بر آن است که باید سخن داعی را شنید، و اگر اطمینان بر خدایی بودن او حاصل شد، بر او گردن نهاد. و گرنه، اگر خارق عادت هم داشت، نباید در پی او رفت، چرا که این، از امتحان های خداوند است. او، بر این سخن خویش، شاهی از تورات آورده است. بر اساس نقل شیخ، در تورات آمده که: اگر کسی، شما را به «عبادت اوثنان» دعوت کرد، حتی اگر خارق عادت هم آورد، به او نگرید، چرا که خداوند را امتحان هایی است!^۳

۱. پیشین، صص ۲۳ و ۲۴.

۲. شیخ هادی نجم آبادی، تحریر العقلاء، نسخه ی خطی، مکتوب جناب آقا جمال الدین بروجردی، ص ۱۶۴.

۳. شیخ هادی نجم آبادی، تحریر العقلاء، ص ۲۲۱. برای آگاهی از متن نامه ی آقا جمال الدین بروجردی، و پاسخ های شیخ هادی نجم آبادی، نک: سید مقداد نبوی رضوی، رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم آبادی در پاسخ به بهائیان.

انتقاد مخالفان شیخ هادی نجم آبادی

گفتار هجدهم، دومین سخنی است که با مقصود بیدگلی از نگارش کتاب، ارتباط دارد:

عیبی که از او گرفتند، این که: «هرگونه آدم را پیش خود، راه می دهد!» جواب این که، نگارنده، به خود ایشان گفتم: «در بیابان، ایشان بودند. هرکس هم می خواست، آنجا می نشست. کسی حق منع نداشت.»^۱

گفتار بالا، نشان از آن دارد که برخی، به نوع برگزاری مجالس عمومی شیخ هادی نجم آبادی انتقاد داشتند. این، از آن روی بود که در آن مجالس - که روی خاک اطراف منزل شیخ برگزار می شد - «مردم تمامی اقشار و مذاهب، دولتمردان و دانشمندان، شاهزادگان و شعرا، سنی و شیعه، بابی، ارمنی، یهودی، علی الهی، و غیره»، حاضر می شدند.^۲

بیدگلی، پس از این گفتار، نکاتی درباره ی چرایی حمله ی مغولان به ایران آورده، و در آن میان، نوشته: «آقا شیخ هادی، می فرمودند که: «سزای ستمگر، به خودش، و یا اولاد و خاندانش، می رسد. و در تورات هم چنین نوشته.»^۳ وی، سپس، داستانی درباره ی آگاهی شیخ از ترک مخفیانه ی یکی از واجبات دینی توسط یکی از مریدانش، آورده، و سخن را به پایان برده است.

نهان نگاری بیدگلی درباره ی شیخ هادی نجم آبادی

پیش از این گذشت که بیدگلی، رساله ی «هنایش خرد» را در پاسخ به پندارهای برخی مردم درباره ی شیخ هادی نجم آبادی نگاشته بود. اما با ارزیابی که آمد، دانسته می شود که او، به واقع، در راستای مقصود خویش گام

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص ۲۴.

۲. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰ (یادداشت های میرزا محمدخان قزوینی).

۳. شیخ عبدالعلی بیدگلی، هنایش خرد، ص ۲۶ و ۲۷.

برنداشته است. او، تنها به انتقاد برخی، نسبت به حضور گروه‌های مختلف فکری در مجالس عمومی شیخ، پرداخته، و آن را با پاسخی کوتاه برگزار کرده است. همچنین، سخنی از شیخ در انتقاد بر بهائیان، آورده، که گذشته از بی‌ارتباطی با مقصود او، برای همگان روشن نبوده، و نمودی از نهان‌نگاری او به‌شمار می‌رود.

با این حال، نمودی مهم از روش نهان‌نگاری بیدگلی در توصیف شیخ هادی نجم‌آبادی را، در دیوان شعر او می‌توان یافت. او، در آن مجموعه که با رسالهی «هنایش خرد»، به طبع رسیده، شعری زیبا در رثای شیخ هادی نجم‌آبادی سروده،^۱ که باید آن را نمودی از روش نهان‌نگاری او دانست. عنوان آن مرثیه، این است: «سوگ‌نامه، در مرگ یگانه‌ی روزگار، زهی‌ویژه‌ی کردگار، آقای شیخ هادی نجم‌آبادی، بر وی درود، و روانش انوشه و شاد باد» بخشی از این شعر، بدین قرار است:

در شب مرگش که یزدانی‌روش بی‌پا و سر شد

پسرو صبح ازل یک‌تن به گوشش بانگ برشد
کز جهان امشب ولی عصر ذی‌حق رهسپر شد

وی یقینش شد که از صبح ازل ایدون خبر شد
شد به حال آن که از عشقش شده مفتون بگرید
کس نمی‌دانست پسر ما به جانان جان سپرده

چاشتگه چون فاش شد دانست نیز آن دل‌فسرده
نیز از این آگه شد او صبح ازل آن شب نمرده

بازگردید از رهی کز دیر در آن رنج برده
زید و ش چون دیر جست آن گوهر یکتا بگرید^۲

۱. شیخ عبدالعلی بیدگلی، دیوان موبد، صص ۳۲ تا ۳۷.
۲. پیشین، ص ۳۶.

بیدگلی، در این مرثیه، داستانی را نقل کرده که شرح آن بدین گونه است:
در شبی که شیخ هادی نجم‌آبادی درگذشت، یکی از بایان (ازلیان)، صدای هاتقی غیبی را شنید که می‌گفت: «ولی عصر ذی‌حق زمان، از دنیا رفت» از آنجایی که در نظر آن شخص بابی، میرزا یحیی صبح ازل، ولی خدا و صاحب‌اختیار مؤمنان بود، وی، چنان پنداشت که پیشوایش درگذشته است. این خبر جانگداز، او را به شیون و زاری واداشت، اما چنین نبود. زیرا او، فردای آن‌شب، دریافت که شیخ هادی نجم‌آبادی درگذشته، نه صبح ازل! آن شخص، چون مکاشفه‌ی خود را حاکی از حقیقت می‌دانست، نتیجه گرفت که «ولی عصر ذی‌حق»، شیخ هادی نجم‌آبادی بوده، و او، در اشتباه به‌سر می‌برده است. از این روی بود که با وجود تلاشی طولانی، و زجرکشیدن فراوان در راه اعتقاد بابی، آن را به دور افکند، و پیرو دین و مذهب شد که شیخ هادی نجم‌آبادی، ولی و پیشوای آن بود! اما افسوس که شیخ، دیگر حیات نداشت. پس شایسته بود که آن بابی هدایت‌شده به آیین شیخ، با تمام وجود گریان باشد، چرا که آن «گوهر یکتا» را دیر یافته بود!

می‌دانیم که شیخ هادی نجم‌آبادی، هر ادعایی داشت، خود را «ولی عصر ذی‌حق» نمی‌دانست. در هیچ منبع تاریخی - چه موافق، و چه مخالف - چنین موضوعی ذکر نشده است. اگر چنین بود، به‌یقین، شهرت می‌یافت، و ذکرش می‌آمد، همان‌گونه که با اتهام بابی‌گری او برخورد شد.

بیدگلی که رسالهی «هنایش خرد» را برای رفع اتهام از مرشد خود نگاشت، می‌خواست با نگارش این شعر، شهرت بابی‌گری را از شیخ رفع کند. اما، ناخواسته، به یک مغالطه‌ی سطحی پرداخته است.

وقتی میزان نزدیکی و خصوصیت بیدگلی به شیخ هادی نجم‌آبادی - به‌عنوان یکی از بزرگان بایان (ازلیان) در تهران - و نیز فهمیدن زبان

رمزی او در مجالس عمومی‌اش، در نظر باشد، و همچنین، همراهی بیدگلی با فعالان بابی (ازلی) ضدقاجار چون شیخ علی قاضی قزوینی، میرزا علی‌اکبر ارداقی، میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز، سپیدحسن کاشانی (جبل‌المتین)، میرزا حسن رشیدی، و... مورد توجه قرار گیرد،^۱ بابی‌بودنش به ذهن می‌آید. باید گفت که همان اعتقاد بابی بود که بیدگلی را به سرودن آن بیت در شادباش کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه واداشت. همچنین، مقام والای پیشگفته‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی، در نگاه صبح ازل و بایان (ازلیان) بود که موجب شد بیدگلی، در ابتدای این شعر، شیخ را «شهبسوار کشور دین» نامیده، و ماده تاریخ وفاتش را «سَلَم دین شیخ هادی» (نردبان آیین: شیخ هادی) بنگارد:

شهبسوار کشور دین را چه شد جازم اراده

قرب یزدان خواست شد از باره‌ی پیکر پیاده

سال فوتش موبد کاشی رقم ایدون نهاده

«سَلَم دین شیخ هادی» زی جنان پیموده جاده

زاین سپس هر بوده‌ای با وصف چند و چون بگرید^۲

با این ترتیب است که باید گفت بیدگلی، در شعر بالا، بر پایه‌ی سنت نهان‌زیستی بایان (ازلیان) در عصر قاجار، به نهان‌نگاری روی آورده، تا شیخ هادی نجم‌آبادی را که به اعتقاد بابی (ازلی) منسوب بود، و بر همین اساس، تکفیر شده بود، از آن اعتقاد دور کند. با این حال، به نظر می‌رسد که ناشیانه عمل کرده است.

بر همین مناسبت که باید گفت، اگر بیدگلی، به‌واقع، اعتقاد بابی (ازلی) را ترک نکرده، و علی‌اللهی نشده بود، ظاهر اهل حق او در اواخر عمر را نیز

۱. درباره‌ی برخی از این کسان، در فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه» (بخش «نقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدین‌شاه»)، صص ۱۷۰ تا ۱۷۸ گفتگو شده است.

۲. شیخ عبدالعلی بیدگلی، دیوان موبد، ص ۳۲.

لعودی از سنت نهان‌زیستی بایان (ازلیان) باید دانست. ایشان، در ظاهر، اعتقادهایی جز بابی‌گری داشتند، اما همگی در باطن، بابی (ازلی) بودند.

روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت

عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی

عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی (۱۲۷۳ تا ۱۳۵۲ ش.)، یکی از نویسندگان نام‌آشنا و شناخته‌شده‌ی دهه‌های پیشین است.^۱ او، در کتاب «از صبا تا نیما»، به‌عنوان یکی از نویسندگان برجسته، یاد شده است. با توجه به آن کتاب، باید وی را از پیشگامان رمان‌نویسی در ایران دانست، و آثارش را در شمار «رمان‌های نوین فارسی» قرار داد.^۲ «دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک»، و «داستان مانی نقاش»، دو اثر معرفی‌شده‌ی او، در بخش مربوط به «رمان‌های آموزشی و تاریخی» در آن کتاب هستند.^۳ در بخش مربوط به «رمان‌های اجتماعی» نیز کتابی از او، با نام «مجمع دیوانگان»، به‌عنوان نخستین «اتوپیا» یا «رؤیای مدینه‌ی فاضله» در زبان فارسی، یاد شده است.^۴

پدر صنعتی‌زاده، حاج علی‌اکبر صنعتی کرمانی، از بایبان ازلی کرمان بود،

۱. تاریخ ولادت صنعتی‌زاده، ۱۹ ذی‌القعدة ۱۳۱۳ ق.، بوده است. (عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱).

۲. بهمنی آرین‌پور، از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. بهمنی، صص ۲۵۵ تا ۲۵۸.

۴. بهمنی، ص ۲۷۴.

و به این صفت نیز شهرت داشت.^۱ وی، حتی در سال ۱۳۱۱ق. به قبرس رفته بود، تا به دیدار میرزا یحیی صبح ازل نایل آید.^۲ صنعتی‌زاده نیز چون پدر، به این اعتقاد روی آورد.^۳ نورالدین چهاردهی، که چندسالی با محمدصادق ابراهیمی، یکی از بزرگان بابی (ازلی) در شصت سال پیش، ارتباط داشت، صنعتی‌زاده را چندبار در منزل او ملاقات کرده بود.^۴ سابقه‌ی صنعتی‌زاده که به سبب فعالیت‌های سیاسی- فرهنگی پدرش نیز تقویت می‌شد، سبب گردید تا در سال‌های جوانی، با حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، خویشاوند شود. وی، ابتدا، می‌خواست با دختر دولت‌آبادی وصلت کند،^۵ اما سرانجام، با خواهر کوچک او، قمرتاج، ازدواج کرد.^۶

کتاب «روزگاری که گذشت»

یکی از آثار معروف صنعتی‌زاده، کتاب «روزگاری که گذشت» است. زمان طبع نسخه‌ای از آن، که مورد توجه این پژوهش است، به سال ۱۳۴۶ش. بازمی‌گردد. این کتاب، از همان آغاز، مورد توجه اهل تاریخ قرار گرفت.^۷

۱. حاج علی‌اکبر صنعتی در گفتگویی، به این مسأله اشاره کرده، و به صراحت، سابقه‌ی بابی (ازلی) خود را حقیقت دانسته است. (نک: حسین مکی، زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ص ۲۲۵)
۲. ناصر دولت‌آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱.
۳. ناصر دولت‌آبادی، در ضمیمه‌ای که بر فهرست زائران صبح ازل، نوشته، نام تعدادی از بابیان را فهرست کرده، و زمان درگذشت ایشان را به ماه‌های بابی، آورده است. از جمله، تاریخ وفات عبدالحسین صنعتی‌زاده را ۲۲ شهریور ۱۳۵۲، برابر با «روز مثبت» از ماه ملک، سال ۱۲۶ بیانی، یاد کرده است.
۴. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۱۱۹.
۵. قمرتاج دولت‌آبادی، زندگی‌نامه‌ی خودنوشت قمرتاج دولت‌آبادی، صص ۷ و ۸.
۶. صدیقه دولت‌آبادی، نامه‌ها، نوشته‌ها، و یادها، ج ۳، ص ۶۸۱. قمرتاج دولت‌آبادی، در سال ۱۳۷۱ درگذشت، و در قبرستان این بابویه، در کنار پدرش، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، به خاک سپرده شد. البته این ازدواج، بعدها، به جدایی انجامید، و صنعتی‌زاده، همسری دیگر برگزید.
۷. به عنوان نمونه، دکتر محمدابراهیم باستانی باریزی، دو مقاله در معرفی این کتاب، و نیز کتاب «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» (نوشته‌ی دکتر فریدون آدمیت) که اندکی پیش از آن چاپ شده بود، نگاشت. (محمدابراهیم باستانی باریزی، سخنی چند در پیرامون اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی تألیف دکتر فریدون آدمیت، و روزگاری که گذشت به قلم صنعتی‌زاده کرمانی، ماهنامه‌ی وحید، س ۵، ش ۷؛ سخنی چند پیرامون اندیشه‌های میرزا آقاخان و روزگاری که گذشت، ماهنامه‌ی وحید، س ۵، ش ۸)

یکی از محققان، کتاب «روزگاری که گذشت» را مهم‌ترین اثر صنعتی‌زاده دانسته، و نوشته که «اهمیت واقعی» و «جلوه‌ی تابناک» آثار صنعتی‌زاده، در آن کتاب است. در نگاه این پژوهش‌گر، کتاب «روزگاری که گذشت»، می‌تواند کلید مطالعات تحقیقی، برای بررسی وضع اجتماعی آن روزگار کرمان و ایران باشد.^۱

مقصود صنعتی‌زاده در کتاب «روزگاری که گذشت»، شرح زندگانی خود و پدرش، حاج علی‌اکبر صنعتی کرمانی، است. درواقع، هدفی که وی برای نگارش این اثر داشته، «شرح روزگاری است که بر وی و پدرش گذشته است». در نگاه نخست، این شرح زندگانی را، یگانه عامل نگارش کتاب می‌توان دانست، اما، وقتی اعتقاد بابی (ازلی) نویسنده، و نیز شخصیت‌های یادشده در کتاب، مورد توجه قرار گیرند، نتیجه‌ای ورای هدف ظاهری نویسنده، حاصل خواهد شد. با این نگاه، کتاب «روزگاری که گذشت» را باید یکی از آثار بابی (ازلی) دانست که با روشی نهان‌نگارانه نوشته شده است. این کتاب، در سی و دو فصل، تنظیم شده، و این قسمت از پژوهش حاضر، برخی فصل‌های مهم‌تر آن را که از نقطه‌نظر داده‌های تاریخی نهفته در آن‌ها، اهمیت بیشتری دارند، مورد بررسی قرار داده است.^۲

آخوند ملا محمدجعفر کرمانی، و عارفان کرمان

فصل دوم «روزگاری که گذشت»، «کلاسی بالاتر»، نام دارد،^۳ و به زمان کودکی و نوجوانی صنعتی‌زاده پرداخته است. در این فصل، زمانی که

۱. احمد اقتداری، صنعتی، نویسنده‌ای از کرمان، یغما، آذر ۱۳۵۶، ش ۳۵۱، صص ۵۴۶ و ۵۴۷.
۲. این فصل از پژوهش حاضر، پیشتر، به صورت مقاله‌ای با عنوان «تاریخ مکتوم»، در فصلنامه‌ی گفتگو (ش ۵۹، اسفند ۱۳۹۰)، به طبع رسیده است. مطالب این فصل، البته، با تغییراتی نسبت به آن مقاله، عرضه می‌شود.
۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۹ تا ۱۸.

نویسنده، از دوران تجارت پیشگی پدرش در عشق آباد سخن می گوید، تصویری از او را به همراه دو نفر از دوستانش آورده است. در این تصویر، حاج علی اکبر صنعتی، صورتی شبیه به کارمندان دولتی آن زمان دارد. نویسنده، از پدر، سبب تغییر لباس به عبا و عمامه را پرسیده است:

پرسیدم: «اکنون، در سرت عمامه است. در صورتی که در این عکس، با کلاه پوست هستی! چه سبب داشت که کلاه را برداشته، عمامه گذاری؟!» گفت: «چون در مملکت ما، دولتیان، به مردم بسیار ظلم و تعدی می نمایند، در جوانی، در سلک و لباس آن ها بودم، و مقصودم این بود که از تعدی مضمون بمانم. ولی چون سایر دوستان و آشنایانم، عارف مسلک بودند، و عمامه داشتند، و برای برانداختن کانون ظلم و ستم، در تلاش بودند، من هم کلاه را تبدیل به عمامه کردم، و به لباس آن ها درآمدم. و از آن روزی که با این دوستان همقدم شدم، با خود عهد کردم که در راه آزادی و مساوات، تا آخرین نفس، پایدار باشم.^۱

علی اکبر صنعتی، در این خاطره، به «دوستان و آشنایان عارف مسلک» خود، که «عمامه داشتند»، اشاره کرده، و از تلاش آن دوستان عارف مسلک، «برای برانداختن کانون ظلم و ستم»، سخن گفته است. باید گفت که اشخاص مورد نظر او در این گفتار، همان دوستان بابی (ازلی) وی بودند که عبدالحسین صنعتی زاده، آن ها را انسان هایی «عارف مسلک» توصیف کرده است. در ادامه ی بحث، به این نوع خاص از عرفان، و تأکید دلیل و مرشد آن «جماعت عارف مسلک» بر تدریس کتاب مثنوی، پرداخته خواهد شد؛ اما، نخست، اشاره ای تاریخی.

برجسته ترین شخصیت بایان کرمان، و بلکه تأسیس کننده ی آیین باب در آن شهر، ملا محمدجعفر کرمانی (حدود ۱۲۴۱ تا ۱۳۱۱ق.) است. وی، ابتدا،

شروعی بود، و از شاگردان رهبر وقت شیخیان کرمان، حاج محمدکریم خان کرمانی، محسوب می شد.^۱

ملا محمدجعفر، در حدود نوزده سال داشت که دعوی سید علی محمد باب، آشکار شد. او، در همان سال نخست دعوت باب، به وسیله ی ملا صادق خراسانی، به جمع پیروان او پیوست.^۲ پس از آن، هنگام ورود ملا محمدعلی بارفروشی - معروف به «قُدّوس» (اسم الله القُدّوس)^۳ - به کرمان، از او پذیرایی کرد، و وسایل حرکتش به مازندران را فراهم ساخت. قُدّوس، از سوی باب دستور داشت تا به تبلیغ حاج محمدکریم خان بپردازد، اما توفیق نیافت.^۴

ملا محمدجعفر، بعد از ظهور دعوی «من یظهره اللهی» از سوی میرزا حسینعلی بهاء الله، او را تمکین نکرده، و همچنان بر زعامت میرزا یحیی صبح ازل - که به عنوان جانشین باب شناخته می شد - تأکید نمود، و به همراه چهار فرزندش، شیخ مهدی بحرالعلوم، شیخ احمد روحی، شیخ محمود افضل الملک، و شیخ ابوالقاسم روحی، همچنان بر اعتقاد بابی خویش پابرجا ماند.^۵ در میان فرزندان او، شیخ احمد روحی - که در تاریخ ایران شخص شناخته شده ای است - بعدها به قبرس رفت، و داماد صبح ازل شد.^۶

۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۴۰۱ و ۴۰۲.

۳. «اسم الله القُدّوس»، لقبی است که باب، به ملا محمدعلی بارفروشی - که هجدهمین ایمان آورنده به او بود - داده است. قُدّوس، همراه باب، به حج رفت. زمانی که در دشت بدشت، نسخ اسلام، در میان بایان شهرت یافت، وی، از ارکان، بود. حضور او، در درس سید کاظم رشتی (دومین پیشوای شیخیان)، در سن ۱۸ سالگی، ثبت شده است. در سن ۲۲ سالگی، به باب ایمان آورد، و سرانجام، در سن ۲۷ سالگی، در جمادی الثانی ۱۲۶۵ق. در بابل کشته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۰)

۴. عزیه خانم، تنبیه الناعمین، ص ۱۱۵.

۵. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۳۰، پ ۲.

۶. پیشین، ج ۱، ص ۲۵۵.

استقامت ملا محمدجعفر کرمانی بر طریقت بابی (ازلی)، و ضدیت و مبارزه‌ی جدی او با بهائیان - که در قالب یک روحانی به‌ظاهر مسلمان صورت می‌گرفت^۱ - موجب شد تا بهاء الله، در نوشته‌های خود، از او و فرزندان^۲ش، با عبارات بسیار تند یاد کند:

ارض ک ر [= کرمان]: لازم است شخص عالمی، به کمال حکمت، در آن ارض، گاهی، مرور نماید، و به‌قدر امکان در آنجا توقف کند، و به کمال حکمت رفتار نماید؛ چه که جعفر کذاب، در آن ارض، ظاهر. فی‌الحقیقه، جعفر کذاب، این است ابتائش، اخبت از او!^۳

وی، در جایی دیگر، گفته:

این جعفر کرمانی، گفته: «چند کتاب از نقطه‌ی اولی،^۴ و فلان،^۵ نزد من موجود.» قل کذبت و رب الکعبة. ایم الله! بی‌انصافی تکلم نموده!^۶

روایت بهائیان، درباره‌ی ملا محمدجعفر و نهان‌زیستی او، چنین است:

ملا جعفر، از علمای بیان، و موجب نشر این امر در کرمان گردید، ولی، با اعظم اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده، در هیچ‌یک از مراحل قیام و اقدام‌های خطرناک بایه داخل نشد، و در ظاهر، مقام ملایی اسلامی را محفوظ داشته، طریق احتیاط و تحفظ را فرونگذاشت.^۷

ملا محمدجعفر، با حفظ ظاهر اسلامی خود، توانسته بود تا در جرگه‌ی مدرسان دینی کرمان قرار گیرد. محل تدریس او، در مکانی قرار داشت که توسط یکی از بزرگان کرمان برای این کار وقف شده بود. او، به‌موجب

وقف‌نامه، حقوقی نیز می‌گرفت. این تدریس اسلامی، پس از او، با فرزندش، شیخ مهدی بحرالعلوم، بود،^۱ در حالی که او نیز چون پدر، بابی (ازلی) بود، اما ظاهری اسلامی داشت.

در مقابل بهائیان، بایان (ازلیان)، به تجلیل و تکریم ملا محمدجعفر کرمانی پرداخته‌اند. در کتاب «هشت بهشت» - که نگاشته‌ی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی - است،^۲ نام ملا محمدجعفر، در زمره‌ی سی و چهار بابی نخستین که در میان بایان دوره‌ی حیات باب ممتاز بودند، آورده شده است.^۳ عزیه خانم، خواهر ازلی بهاء الله، نیز در رساله‌ی «تنبیه النائمین»، جلیلی بلندبالا از ملا محمدجعفر به دست داده است.^۴ وی، به مناسبت گفتگو درباره‌ی حاج میرزا احمد مشرف کرمانی - که یکی از شاگردان ملا محمدجعفر بود - چنین می‌نویسد:

این شخص عظیم‌الشان، از جمله تلامذه‌ی درس، و اصحاب جناب ملا محمدجعفر کرمانی است. و آن بزرگوار، از اجله‌ی ارکان اهل بیان، و سابقین اولین از مؤمنین به حضرت نقطه‌ی اولی است. و در کرمان، ایشان، اعلا‌ی لوای بیان نموده، و تا قدم آخرین و نفس واپسین، بر جاده‌ی هدایت و صراط حق مستقیم بوده، و هیچ‌گاه، به اضلال مضلین و اغوای مُطِیلین اعتنا نفرموده، کالجبل الراسخ الرفیع، و الطود الشامخ المنیع، بر امر الهی ثابت و مستقر بوده. و اوقاتی که حضرت قدّوس، بعد از مراجعت از سفر مکه - در ملازمت حضرت نقطه - مأمور کرمان، برای تبلیغ حاج

۱. در ادامه‌ی همین فصل، به‌نمونه‌ای از این مبارزات به‌ظاهر اسلامی، اشاره شده است.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۱.

۳. مقصود، باب است.

۴. به‌احتمال، مقصود، صبح ازل است.

۵. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۱۷.

۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۰۲.

۱. آقابکر کرمانی (نویسنده‌ی ناشناخته)، رساله‌ی کاتب کرمانی، ص ۳۰۲.
۲. درباره‌ی اهمیت کتاب «هشت بهشت» در نگاه بایان (ازلیان)، در مقدمه‌ی این پژوهش (بخش «پایه‌های آرمانی بایان»، ص ۲۹) گفتگو شده است.

۳. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۲۸۲.

۴. تنبیه النائمین، یکی از رساله‌های معروفی است که از زبان بایان (ازلیان)، در پاسخ به دعاوی بهائیان، نگاشته شده است. عباس افندی (عبدالبهاء)، نامه‌ای به عمه‌ی ازلی‌اش، عزیه‌خانم، نگاشت، و او را به آستان بهارش فراخواند. پاسخ عزیه‌خانم نیز در این رساله به نگارش درآمد. (نک: عزیه‌خانم، تنبیه النائمین، مقدمه‌ی ناشر)

محمدکریم‌خان شده، و به کرمان تشریف آورده، جناب ایشان، نهایت خدمت‌گزاری و جان‌نثاری را به‌جا آورده، اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت را به طرف مازندران فراهم کردند. و از طرف قرین‌الشرف حضرت ثمره^۱ در توقیعات رفیعات، و الواح صادره، نهایت توصیف و تعریف از ایشان شده، او را «عالم جلیل، و جعفر کبیر»، خطاب فرموده.^۲

عزیزه‌خانم، سپس، متن لوحی را که صبح ازل پس از درگذشت ملا محمدجعفر، برای زیارت او نوشته بود، آورده است.

پدر نویسنده‌ی «روزگاری که گذشت»، نه‌تنها در جرگه‌ی شاگردان ملا محمدجعفر کرمانی قرار داشت، بلکه با راهنمایی او، به آیین باب روی آورده بود. عبدالحسین صنعتی‌زاده، این تغییر کیش را بدین‌گونه روایت کرده است: روزی، از او پرسیدم: «چطور شد که بعد از آمدنت از عشق‌آباد به کرمان، به اسلامبول و هندوستان، مسافرت کردی؟» گفت: «من هم مانند سایر مردم، چشم و گوشم بسته بود. آن ایام، گوشم کر نبود، و به سقط‌فروشی مشغول بودم. گاهی، به اتفاق دوستانم، در مجلس درس آخوند ملا محمدجعفر حضور می‌یافتم، و در این مجالس، به‌جای کتب عربی و فقه و اصول، کتاب مثنوی ملای رومی خوانده می‌شد، و آخوند، آن اشعار را شرح می‌داد، و هروقت به آنجا می‌رفتم، صحبت‌هایی می‌شنیدم که همه تازگی داشت آخوند ملا محمدجعفر، خودش، روزی از مریدان بسیار نزدیک حاج محمدکریم‌خان (رییس شیخیه) بود.^۳ ولی به‌واسطه‌ی برخورد

۱. مقصود، صبح ازل است.

۲. عزیزه‌خانم، تنبیه الناعمین، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۳. صنعتی‌زاده، وقتی به این بخش رسیده، مطلب زیر را در باورقی آورده است: «شنیدم، روزی در [آبادی] لنگر، مرحوم حاج محمدکریم‌خان، روضه‌خوانی داشته. به‌واسطه‌ی آن که یکی از تیرک‌های جادر، کم بوده، و به این واسطه، نزدیک بود روضه‌خوانی به تعویق بیفتد، آخوند ملا محمدجعفر، از لنگر تا شهر کرمان - که مسافتش شش فرسنگ است - پیاده آمده، و به اتفاق چند نفر مرید دیگر، آن تیرک را به روی شانه‌های خود گذارده، و برای حاج محمدکریم‌خان می‌برند؛ و آنان، این عمل را، از فرط ارادت و اخلاص، انجام داده بودند.» (عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۶، پ ۱).

به مسافر تازه‌ورودی به کرمان، و مباحثات علمی، مجذوب آن شده، و تغییر عقیده می‌دهد، و درس و بحث حاج محمدکریم‌خان را گذارده، و به خواندن مثنوی و تفسیرکردن اشعار آن کتاب، دل می‌بندد. تنها خود آخوند پیرو جلال‌الدین رومی نمی‌شود؛ بلکه عده‌ای از مردمان باذوق و منورالفکر و عارف‌مسلک، به او گرویده، و همه‌روزه، در مجلس درسش حضور پیدا می‌کردند، و من هم حاضر می‌شدم. در این مجلس، نامحرمی نبود، و همه‌ی ما، اهل راز بودیم، و بدون ترس و بیم از ظلم و ستمکاری حکام و مأمورین دولت، و بستگان و ملاهایی که با حکومت‌های وقت، بند و بست داشتند، صحبت می‌کردیم. هرروز، این شیخ بزرگوار، دریچه‌ای از نور به روی قلب شاگردان خود می‌گشود، و مثل این بود که مأموریتی معنوی به او رجوع شده، که عده‌ای را از جهل و نادانی، به علم و معرفت، رهبری کند. چنان حرف‌های عالمانه‌ی آخوند، در من اثر داشت، که چشم از دنیا و زندگی پوشیده، تصمیم گرفتم، دل به دریا زده، سفری دور و دراز بنمایم، و دنیا را سیر و سیاحت کنم، و آنقدر جستجو کنم، تا حقیقت را دریابم.

در این کلام، نویسنده که خواسته مطلب را در لفافه بیان کند، از ملا صادق خراسانی - که یکی از پیروان اولیه‌ی باب بود - با عنوان «مسافر تازه‌ورودی به کرمان» یاد کرده که ملا محمدجعفر، به‌سبب «مباحثات علمی، مجذوب آن شده، و تغییر عقیده» داده بود.

جالب‌تر از این، بیان او درباره‌ی مشی عرفانی ملا محمدجعفر و شاگردانش است. صنعتی‌زاده، با توجه به استفاده‌ی ملا محمدجعفر از کتاب مثنوی، او و شاگردان بایی‌شده‌اش را از پیروان جلال‌الدین مولوی معرفی کرده: «تنها، خود آخوند، پیرو جلال‌الدین رومی نمی‌شود؛ بلکه عده‌ای از

مردمان باذوق و منورالفکر و عارف مسلک، به او گرویده، و همه‌روزه در مجلس درسش حضور پیدا می‌کردند.»

نکته‌ی قابل توجهی که باید آن را از نظر دور نداشت، استفاده‌ی بابیان (ازلیان) از کتاب مثنوی است. شیخ هادی نجم‌آبادی - که پیش از این یاد شد - نظر خاصی به مثنوی داشت. یکی از نزدیکان او، به این نکته اشاره کرده است: «مرحوم آقا، همیشه، مثنوی مولوی می‌خواندند، و هنگامی که خسته می‌شدند، از یکی از فرزندان خود می‌خواستند برای‌شان مثنوی قرائت کند.»^۱

حاج میرزا نصرالله ملک‌المکملین، واعظ بابی (ازلی) به‌ظاهر مسلمان، که در عصر مشروطه، شهرت فراوانی یافت، به مثنوی دلبستگی فراوان داشت.^۲ ادوارد براون، در کتاب «یک‌سال در میان ایرانیان»، از یک بابی کرمانی، به نام «فتح الله»، یاد کرده، و به‌گونه‌ای نوشته که احتمال تأثیر مثنوی در بابی شدن او را به ذهن می‌آورد.^۳

البته، سبب علاقه‌ی بابیان به کتاب مثنوی را در همسانی برخی اشعار آن با دیدگاه‌های ایشان باید جست. نمونه‌ای مهم از این همسانی، در کتاب «کیمیاء السعادة» (عشقیه) قابل بررسی است. این کتاب، اثر یکی از بابیان کرمانی نخستین است، و در آن، خواسته تا با بهره‌گیری از اشعار مولوی، درباره‌ی ظهور باب سخن گوید. از این روست که داعیان بابی (ازلی) چون ملا محمدجعفر کرمانی و شیخ هادی نجم‌آبادی، در ظاهر یک روحانی

مسلمان، با شرح و تفسیر مثنوی، راه را برای بیان تدریجی اعتقاد بابی خویش هموار می‌کردند.^۱

سفر برای کشف حقیقت

در فصل سوم کتاب، که «آنچه در بندرعباس گذشت»، نام دارد، سفر مهم حاج علی‌اکبر صنعتی، به هندوستان، و سپس، اسلامبول، شرح داده شده است.^۲ براساس نوشته‌ی عبدالحسین صنعتی‌زاده، همراهان او در این مسافرت، کربلایی اکبر، کرمعلی موتاب، و شیخ ابوالقاسم روحی، نام داشتند.^۳ پیش از این آمد که در گفتار صنعتی‌زاده، هدف از این مسافرت، «پیدا کردن حقیقت»، توصیف شده است.^۴

در فهرستی که از تعدادی از بابیان دیدارکننده با میرزا یحیی صبح ازل در قبرس، فراهم آورده شده، نام این سه تن (صنتی، موتاب، و کربلایی اکبر) نیز به چشم می‌خورد. در آنجا از حاج علی‌اکبر صنعتی، یاد شده، و دو نفر دیگر نیز همراهان او در مسافرت به قبرس، گفته شده‌اند. این دیدار، در سال ۱۳۱۱ق. صورت گرفت.^۵ در همین سفر بود که به سبب یک حادثه‌ی ناخواسته، که در نزدیکی جیرفت روی داد، حاج علی‌اکبر، قدرت شنوایی خود را از دست داد، و تا پایان عمر ناشنوا گردید.

۱. نسخه‌ای از کتاب «کیمیاء السعادة» (عشقیه) - که به‌وسیله‌ی میرزا مصطفی کاتب رونویسی شده - با شماره‌ی ۲۶۲، در میان اسناد ویلیام میلر، در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون نگهداری می‌شود. میرزا مصطفی کاتب، یکی از ازلیانی بود که در مسیر استنساخ آثار باب و صبح ازل کوشش بسیار داشت. در همین فصل، از او یاد شده، و تصویرش نیز در بخش اسناد و تصاویر آمده است. بررسی موضوع بهره‌گیری بابیان از مثنوی، همراه با تحلیل کتاب «کیمیاء السعادة»، در فصلی از پژوهش تفصیلی نگارنده که به رویکردهای تبلیغی شیخ هادی نجم‌آبادی می‌پردازد، خواهد آمد.

۲. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۱۸ تا ۲۷.

۳. پیشین، ص ۲۰.

۴. پیشین، ص ۱۷.

۵. ناصر دولت‌آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱.

۱. فؤاد فاروقی، آقا شیخ هادی، سپید و سیاه، ش ۸۳۱، ۱۳۴۸ ش، ص ۵۷. روایت‌گر این گفتار، میرزا عیسی نجم‌آبادی (نوه‌ی دختری شیخ) است.

۲. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المکملین، ص ۱۳۷. فصل «زندگانی ملک‌المکملین» از این پژوهش، تکاپوهای پیش از مشروطیت ملک‌المکملین، و نیز رویکرد بابی (ازلی) او را شرح داده است.

۳. ادوارد براون، یک‌سال در میان ایرانیان، صص ۵۰۶ تا ۵۰۸.

به نظر می‌رسد، عنوان «حاجی»، بعد از همین سفر، برای علی‌اکبر صنعتی، مرسوم شده باشد. باید گفت که یکی از راه‌های رایج حج در آن زمان، گذر از دریاها، سیاه، مدیترانه، و سرخ، و رسیدن به شهر جده، و سپس، مکه، بود.^۱ جزیره‌ی قبرس، در میان این راه قرار داشت، و بایان (ازلیان) - با ظاهر اسلامی خود - به اسم حج، و حتی، گاه، با انجام واقعی آن عمل عبادی، در میان راه، به قبرس رفته، و با صبح ازل دیدار می‌کردند.

دیدار با سید جمال‌الدین افغانی

فصل پنجم کتاب، که در آن، به اقامت حاج علی‌اکبر صنعتی و دوستانش در اسلامبول پرداخته شده، از نگاه تاریخی، یکی از مهم‌ترین فصل‌های کتاب «روزگاری که گذشت» است.^۲ اهمیت این فصل، در داده‌هایی است که از «جنبش اتحاد اسلام» به دست می‌دهد.

اجمالی از جنبش اتحاد اسلام

فصل پایانی تکاپوهای فکری-سیاسی سید جمال‌الدین افغانی، به سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ق.، و در اسلامبول گذشت. وی، در آن برهه‌ی زمانی، تبلیغات وسیعی را برای عمومیت‌بخشیدن به سیطره‌ی خلافت عثمانی بر جهان اسلام - و از جمله، ایران عصر ناصری - ترتیب داد. از این تکاپوهای او، با عنوان «جنبش اتحاد اسلام» یاد می‌شود. به گفته‌ی یکی از تاریخ‌نگاران، هدف نهایی سید جمال‌الدین درباره‌ی ایران، خلع ناصرالدین‌شاه از سلطنت،

۱. شرح این راه را در سفرنامه‌های حج دوران قاجار می‌توان یافت. یکی از پایان‌نامه‌های دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی در دانشگاه تهران، که به این موضوع پرداخته، ویژگی‌های این راه را شرح داده است. این پایان‌نامه، نوشته‌ی خانم دکتر اسرا دوغان است، که در تابستان سال ۱۳۹۱ دفاع شد، و به‌زودی به طبع خواهد رسید.

۲. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۳۴ تا ۴۴.

و کشیدن آن کشور به زیر لوای خلافت عثمانی بود.^۱ و به‌روایتی دیگر، مقصود او، «در ظاهر، اتحاد دول اسلامیّه و اتفاق مسلمانان بود؛ لیکن، در معنی، جمهوریت و مشروطیت ایران را ساعی و جاهد بود.»^۲

در این میان، گروهی از یاران سید جمال‌الدین، در اسلامبول، و گروهی نیز در تهران، به او یاری می‌رساندند. در گروه نخست، کسانی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن‌خان خیبرالملک، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار، شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، و ... جای داشتند.^۳ با توجه به ادبیات تاریخ‌نگارانه‌ی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، این پژوهش، از این کسان، با عنوان اعضای «حوزه‌ی اتحاد اسلام اسلامبول» یاد می‌کند.^۴ برخی یاران برجسته‌ی سید جمال‌الدین در تهران، عبارت بودند از میرزا علی‌خان امین‌الدوله، محمدتقی‌خان مجدالملک، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، حاج سیاح محلاتی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا رضا کرمانی، و ...^۵ ایشان، در «حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران» جای داشتند. این دو گروه، با همکاری پیوسته‌ای، توانستند برای چندسال، حرکتی جدی را در مخالفت با حکومت ناصرالدین‌شاه سامان دهند.^۶

۱. احمد خان‌ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۸۳.

۳. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، صص ح و ط.

۴. دولت‌آبادی، در یادکرد از جنبش اتحاد اسلام و یاران سید جمال‌الدین در اسلامبول و تهران، این‌گونه نوشته: «در طهران هم حوزه‌ای تشکیل می‌شود از بیداران، تا هواخواهی از حوزه‌ی ملی استانبول، بنماید.» (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۴)

۵. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۲۳ تا ۱۲۷.

۶. نگارنده، درباره‌ی جنبش اتحاد اسلام، پژوهشی تفصیلی، انجام داده، و آن را در آینده انتشار خواهد داد. جایگاه فعالان بابی (ازلی)، در جنبش اتحاد اسلام، در آن پژوهش به بحث گذاشته خواهد شد.

دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

آن‌گونه که صنعتی‌زاده، نوشته، پدرش در اسلامبول، پس از ملاقات با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، «تمام مشکلات و ناراحتی‌ها» را به فراموشی سپرد.^۱ پس از حاصل‌شدن صمیمیت بیشتر، میرزا آقاخان تصمیم گرفت صنعتی را با سید جمال‌الدین آشنا کند. صنعتی‌زاده، از زبان پدرش، نوشته:

[روزی، میرزا آقاخان،] به سراغم آمد، و به اتفاقش، به‌جانب محله‌ی ایاس‌پاشا رهسپار شدیم، و در ضمن صحبت، اظهار داشت: «می‌خواهم شما را نزد آقای سید جمال‌الدین اسدآبادی برده، و با او آشنا کنم. سید، به مردمانی که وطن‌دوست هستند، بسیار احترام می‌گذارد. بیشتر اوقات، در خانه‌اش، کسانی که برای آزادی ملت ایران کوشش دارند، اجتماع می‌نمایند، و حیف است که در اسلامبول باشی، و سید جمال را ملاقات ننمایی!»^۲

در آن مجلس ملاقات با سید جمال‌الدین، از ایرانیان، میرزا آقاخان، میرزا رضا کرمانی، و علی‌اکبر صنعتی، حضور داشتند.^۳ صنعتی، در زمان اقامت در اسلامبول، با میرزا رضا کرمانی - که چندی بعد، به قتل ناصرالدین‌شاه اقدام کرد - نیز همدم بود:

[میرزا رضا کرمانی،] همیشه، درب اتاق و کنار کفش‌کن می‌نشست. و چون از دولتیان، زیاد صدمه دیده بود، و سید هم بی‌پروا از آنان مذمت می‌کرد، به‌کلی شیفته و فریفته‌ی سخنان او شده، و هر موقع، او صحبت می‌کرد، دهانش از تعجب باز می‌ماند، و به تمام بیاناتش، گوش می‌داد. هیچ‌وقت، کسی به خاطرش خطور نمی‌کرد که از آن مجالست‌ها و استماع بیانات، آن مرد فقیر و ستم‌کشیده، روزی، کارش به اینجا بکشد که با شلیک چندگلوله‌ی ششلول، ناصرالدین‌شاه را هلاک، و بنیاد سلسله‌ی

سلطنتی را با آن قدرت استبدادی، واژگون سازد.^۱

ورود صنعتی به اسلامبول، با تکاپوهای اتحاد اسلام سید جمال‌الدین همزمان بود. باید دانست که در میان همکاران سید جمال‌الدین در اسلامبول، تکاپوگران بابی (ازلی) جایگاهی ویژه داشتند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، شیخ ابوالقاسم روحی، شیخ محمود افضل‌الملک، احمد میرزا فرزند صبح ازل، میرزا حسین شریف کاشانی، و میرزا رضا کرمانی، بایان یا بابی‌زادگانی بودند که در این مسیر، با او همکاری می‌کردند.^۲

اگرچه سید جمال‌الدین، خود، سودایی دیگر در سر داشت، و اتحاد اسلام نیز در چارچوب عثمانی آن، از ابعادی گسترده برخوردار بود، ولی چنین به نظر می‌آید که فعالان بابی (ازلی)، در ظاهر اتحاد اسلام، خواهان براندازی سلطنت قاجار بودند که بزرگ‌ترین دشمن آیین‌شان به‌شمار می‌رفت. یکی از

۱. پیشین، ص ۴۲.

۲. پیش از این، درباره‌ی میرزا آقاخان، سخن به میان آمد. او، مانند صنعتی، توسط ملا محمدجعفر کرمانی، با تعلیم باب آشنا شده بود. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۲۴) شیخ احمد روحی، افضل‌الملک، و شیخ ابوالقاسم نیز - همان‌گونه که گذشت - فرزندان ملا محمدجعفر بودند، و مانند وی می‌اندیشیدند. (مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۳۰، پ ۲) احمد میرزا، فرزند صبح ازل بود. در نوشته‌ای که افضل‌الملک کرمانی، در شرح زندگانی میرزا آقاخان نگاشته، یکی از یاران سید جمال‌الدین، در حوزه‌ی اتحاد اسلام اسلامبول، با عنوان «احمد میرزا، که تازه از ایران به اسلامبول آمده بود»، معرفی شده است. وی، بیش از این، درباره‌ی احمد میرزا، سخن نگفته است، و این طبیعی است. (شیخ محمود افضل‌الملک، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ح) اما فاضل مازندرانی، آشکارا از «میرزا احمد، فرزند میرزا بابی ازل»، که در آن زمان، در اسلامبول اقامت داشت، و با میرزا آقاخان و شیخ احمد همکاری می‌کرد، یاد کرده است. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۳۹۷) میرزا حسین شریف کاشانی، فرزند ملا محمدجعفر نراقی (یکی از بزرگان بایان، و از شهداء بایان)، بود. به‌نوشته‌ی محیط طباطبایی، شریف، در زمهری کسانی قرار داشت که «در پیرامون شمع وجود او، [یعنی سید جمال‌الدین،] گرد آمدند، و در زیر ظاهر جذاب اتحاد اسلام»، به تکاپو پرداختند. (سید محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات، ص ۵۵) میرزا رضا کرمانی نیز از بایان کرمان بود، و با شاگردان ملا محمدجعفر حشر و نشر داشت. درباره‌ی اعتقاد بابی او، در فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه قاجار» (بخش «تقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدین‌شاه»، ص ۱۷۵)، گفتگو شده است.

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۳۴.

۲. پیشین، صص ۳۶ و ۳۷.

۳. پیشین، صص ۳۸ تا ۴۱.

آگاهان بابی (ازلی)، در نوشته‌ای، هدف میرزا آقاخان و شیخ احمد از شرکت در جنبش اتحاد اسلام را بدین قرار یاد کرده است:

اما، اینکه چگونه با اعتقاد به این آیین، دعوت به اتحاد اسلام، وفق داده می‌شود، موضوع بسیار جالب قابل بحثی است که تفصیل بیشتری خواهد ولی آنچه با کوشش در کلمات اختصار، به عرض می‌رساند، این است: این اقدام آن‌ها - که ضمناً به هم‌قدمی با سید کشانده شده - امر سیاسی بوده، و چاره‌جویی برای ریشه‌کن ساختن بیدادگرانی است که این همه خون‌های مقدس‌ترین مردمان جهان را به هوای نفس ریخته بودند!

همان‌گونه که پیش از این آمد، حاج علی‌اکبر صنعتی، در همین مسافرت، به قبرس نیز رفت، و با پیشوایش، میرزا یحیی صبح ازل، دیدار کرد، و صنعتی‌زاده نیز که از آن دیدار آگاه بود، نمی‌خواست از آن ذکر به میان آورد.

پایان‌بخش سفر حاج علی‌اکبر به اسلامبول، مأموریتی بود که از جانب سید جمال‌الدین و یاران بابی او، برعهده‌ی وی قرار گرفت: رساندن بسته‌ای محرمانه، به حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، چهره‌ی برجسته‌ی حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران. خاطره‌ای که حاج علی‌اکبر، برای فرزندش درباره‌ی این مأموریت مهم نقل کرده، چنین است:

روزی، میرزا آقاخان، با همان طرزی که خودش برای من معلوم کرده بود، یعنی با اشاره و حرکات لب‌ها، سر حرف را باز کرده، گفت: «رفقای من، می‌خواهند به تو مأموریتی بدهند؛ و چون انجام این مأموریت بی‌خطر نیست، و تو، گوش‌هایت کر است، [و] کسی، از تو مظنون نمی‌شود، انجام این کار را از تو خواسته‌اند!» پرسیدم: «چه مأموریتی، و چه کاری؟» گفت: «اخیراً دولت ایران، در پستخانه‌ها، از توزیع مراسلات و جراید و

مجلات می‌نمایند. و برای بیداری هموطنان می‌فرستیم، جلوگیری می‌نمایند. و چون مراسلات و مکاتیب مهمی است که بایستی به هر نحو شده، به تهران برسد، و به هیچ‌کس هم اطمینان نمی‌شود کرد، قرعه‌ی انجام این کار، به نام تو اصابت نموده، و باید در این موقع، فداکاری کرده، و اگر لازم شود، جان خود را هم فدا کنی!» در همان وهله‌ی اول، مشکلات کار را دانستم، ولی، چون وظیفه‌ی خود می‌دانستم، بی‌چون و چرا، با جان و دل، انجام این خدمت را برعهده گرفتم. همان لحظه، در تدارک مراجعت به ایران افتادم، و پس از دو روز، حامل بسته‌ی کوچکی بودم. مقصد مأموریت من، تهران، و آن بسته [را] - که رویش هم چیزی نوشته نشده بود - بایستی به آقای حاج شیخ هادی نجم‌آبادی مجتهد، برسانم^۱

یکی از اسبابی که بر اهمیت تاریخی فصل پنجم «روزگاری که گذشت»، می‌افزاید، آگاهی از مقام و اهمیت شیخ هادی نجم‌آبادی، نزد سیدجمال‌الدین و بابیان اسلامبول است که رهبری جنبش اتحاد اسلام را در دست داشتند. این، از آن روست که بسته‌ی امانتی او، در صورت یافت‌شدن از جانب مأموران حکومت ایران، می‌توانست به قیمت جان صنعتی تمام شود!

نکته‌ی قابل توجه دیگری که در این فصل وجود دارد، پاورقی بسیار مفصلی است که از ابتدای آن - یعنی صفحه‌ی ۳۴ کتاب - شروع شده، و تا صفحه‌ی ۵۱ در فصل ششم، ادامه می‌یابد. این پاورقی، متن کامل شرح حال میرزا آقاخان کرمانی است که به قلم شیخ محمود افضل‌الملک (فرزند ملا محمدجعفر کرمانی)، نگاشته شده است. صنعتی‌زاده، این شرح حال را بدین‌گونه معرفی کرده است: «این شرح احوال، به قلم مرحوم شیخ محمود افضل‌الملک - معروف به «جدی افندی» - برادر شیخ احمد روحی شهید، می‌باشد.»

۱. این سخن را محمدصادق ابراهیمی (۱۲۶۵ تا ۱۳۴۲ ش.) - که یکی از بزرگان بابیان (ازلیان) بود - برای چهاردهی نوشته است. (نک: نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۲۳۱ و ۲۳۲)

مکاری سؤال کردم: «این جمعیت، در اینجا چه می‌کنند؟» او هم نمی‌دانست، و از راه‌گذاری پرسیدیم. او، با وحشت و اشاره، [با] انگشتی که به زیر گلولی خود کشید، به ما فهماند که دونفر را سر بریده‌اند! مکاری، برای آن که دچار مخمضه نشود، و زودتر از آن محل دور گردد، نهمی به قاطر و الاغ‌هایی که در جلوی می‌رفتند، زده، و در رفتن، عجله کرد. نمی‌دانم چرا من، برخلاف او، میل داشتم که در میان آن جمعیت رفته، و از قضیه اطلاع پیدا کنم. همین که به کاروان‌سرای نیم‌خرابه‌ای رسیدیم، اتاقی از کاروان‌سرادار، کرایه کرده، خورجین و اسباب‌های خود را در آن گذاردم، و سپس، کرایه‌ی مکاری را داده، و درب اتاق را قفل، و به جانب خرابه‌ای که آنجا را «پای قاپوق» می‌گفتند، روان شدم. از میان مردم گذشته، و از تماشای منظره‌ی کشته‌ی دونفر که سر آن‌ها را بریده، و جسد آن‌ها را روی هم انداخته بودند، متأثر شدم. از شخصی که طفل چندساله‌ای را در بغل گرفته بود، پرسیدم: «این دونفر، چه گناهی مرتکب شده‌اند؟» آن شخص گفت: «این‌ها، بابی، و از دشمنان شاه می‌باشند!» مطلب را تا آخر پی بردم، و دانستم که لابد، آن بیچارگان، از زمره‌ی آزادی‌خواهان روشنفکر می‌باشند. در عقب سر آن تماشاچیان و جمعیت، چند زن و کودک که از خانواده و بازماندگان آن دونفر بودند، با ترس و وحشت و چشمان اشکیار، نشسته، و منتظر بودند تا آن جمعیت، پراکنده شده، و کشتگان خود را برای دفن و کفن، به قبرستان ببرند. با خود گفتم: «بدون شک، اگر از مأموریت من، فراشان و دولتیان، مختصر بویی ببرند، مرا هم به آسانی، بدون پرس و سؤال، گوش تا گوش، سر می‌برند!» تماشاچیان را می‌دیدم که مانند بره، به آن منظره می‌نگریستند! در دلم می‌گفتم: «اگر این مردم، می‌دانستند که این دونفر برای نجات [و] آزادی ملت ایران کوشش داشته، و به گناه آزادی‌خواهی، به این وضع اسف‌آور کشته شده‌اند، یک‌دقیقه هم تأمل نمی‌کردند، و این‌طور مانند گوسفند، تماشاچی نبودند!» به خاطر آمد که هنگام عزیمت از اسلامبول، زیاد

با این حال، وی، مأخذ این شرح حال را به اشاره‌ای گذرا یاد کرده، و تنها، در یاورقی آخرین صفحه‌ی کتاب، نشانی آن را آورده است. این شرح حال، در ابتدای کتاب معروف «هشت بهشت» - که اثر مشترک میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است - آمده است.^۱ همان‌گونه که در مقدمه‌ی این پژوهش آمد، این دو فعال بابی (ازلی)، در آن کتاب، بر آن بوده‌اند تا به بیان احکام آیین باب پرداخته، و با بحثی تاریخی - کلامی، بطلان طریقت بهائی را به اثبات رسانند.^۲

دیدار با شیخ هادی نجم‌آبادی

منظره‌ی اعدام بابیان در تهران

فصل ششم کتاب «روزگاری که گذشت»، دوران کوتاه اقامت حاج علی‌اکبر در شهر تهران را شرح داده است.^۳ آنچه در ابتدای ورود به تهران، توجه او را به خود جلب نموده - و فرزندش نیز آن را در کتاب خاطرات خود آورده - اعدام دونفر «بابی» در «پای قاپوق» است، که بخشی از این زندگی‌نامه، به توصیف جزئیات آن پرداخته است:

اینجا، محوطه‌ای بود بسیار زشت و نکبت‌بار! هرگوشه‌ای از آن، تلی از خاکروبه و کوزه‌ی شکسته، و مرده‌های سگ و گربه بود. در گوشه‌ای از آنجا، جمعیتی که بالغ بر دویست نفر می‌شدند، به تماشا ایستاده بودند. از

۱. نسخه‌ی خطی این نوشته، با عنوان «شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی»، با شماره‌ی ۱۰۷۴۶، در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. این نسخه، به علی روحی (خواهرزاده‌ی شیخ احمد روحی و شیخ محمود افضل‌الملک)، تعلق داشته است.

۲. فریدون آدمیت - که در نگارش کتاب «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی»، از یاری برخی از بابیان مانند علی روحی و علی‌محمد قاسمی، بهره‌مند بود - تاریخ نشر کتاب «هشت بهشت» را ۱۳۳۹ ش. دانسته است: «هشت بهشت، [تهران، مرداد ۱۳۳۹ شمسی]، (تاریخ انتشار آن را از ناشران کتاب، تحقیق کردیم.)» (فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۵۱، پ ۱)

۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۴۵ تا ۵۸، با عنوان «در تهران».

سفارش کرده بودند که مواظب اطرافیان خود بوده، و کسی از بستی کوچکی که محتوی مراسلات و روزنامه‌ی قانون بود، و من، حامل آن بودم، مستحضر نشود. چه، به اندک سوء ظن و احتمالی، کارم ساخته می‌شد! هوا تاریک می‌شد، و تماشاچیان، کم می‌شدند. و به‌جز چند نفر بجه‌های ولگرد، دیگر کسی باقی نمانده بود. و بستگان آن دو کشته‌ی بی‌گناه که به تهمت بابی‌بودن، کشته شده بودند، دو تابوت آورده، و با پرداخت پول زیادی به میرغضب و فراشانی که مأمور اجرای امر شاه بودند، جسد آن دو کشته‌ی بی‌گناه را به قبرستان بردند.^۱

روشن است که توصیف آن دو بابی کشته‌شده، به «آزادی‌خواه» و «روشنفکر»، خود نمودی از رویکرد فکری حاج علی‌اکبر صنعتی است.

دیدار با شیخ هادی نجم‌آبادی

وی، در ادامه، به شرح مراجعه‌ی خود به منزل شیخ هادی نجم‌آبادی، و دیدار با او، پرداخته است:

روز دیگر، در طلوعی آفتاب، از کاروان‌سرا خارج شده، و از مرد شیرفروشی، نشانی منزل آقا شیخ هادی را پرسیدم، و با آن که راه زیادی تا خارج شهر بود، پیرسان پیرسان، خانه را پیدا کرده، و برخلاف این که منتظر بودم به درب خانه‌ی عالی و باشکوهی می‌رسم، خانه‌ی شیخ، معمولی، دیوارهایش، چینه، و اتاق‌هایش، خشتی بود. پسر بچه‌ای جلوی درب، مشغول جاروب‌کردن بود. از او پرسیدم: «آیا منزل آقا شیخ هادی، اینجا است؟» گفت: «بلی.» پرسیدم: «آقا، در منزل تشریف دارند؟» جواب داد: «بلی»، و من، از حرکات دست و لب‌هایش، جواب‌ها را استنباط می‌کردم. گفتم: «ممکن است از آقای شیخ، اجازه بگیرید همین ساعت، خدمت‌شان برسم!» مثل این که پرسید: «می‌خواهی استخاره کنی؟» گفتم:

«بلی.» جاروب را روی سکوی درب خانه گذارده، و داخل خانه شد. پس از لحظه‌ای، مراجعت کرده، و با دست، اشاره کرد که درب اتاق مجاور آن راهرو، ورود کنم. از این که خانه‌ی شیخ، خلوت، و کسی نبود، مسرور شدم. پرده‌ی سفیدی را که به در اتاق آویخته بود، یک طرف زده، و در کنار اتاق، شیخ را که روی نمدی، نشسته، و کتابی در جلو داشت، مشاهده کردم. از همان نظر اول، او را شناختم. چهره‌ای گشاده [و] نورانی داشت. سلام کردم، و به گوشه‌ای نشستم، و از این که گوش نمی‌شوند، عذرخواهی کردم. و همین که دانست از اسلامبول آمده‌ام، تا آخر قضا یا را پی برد، و از این که صبح خیلی زود، برای ملاقاتش، بدون آن که احدی آگاه گردد، رفته‌ام، خوشحال شد. سپس، از جای برخاسته، و به اشاره، به من فهمانید که مایل است در خلوت با من صحبت کند، و خودش، در جلو افتاد، و به حیاط اندرونی رفتیم، و در اتاقی که در گوشه‌ی آن، لحاف کرسی بود، وارد شدیم، و تکلیف نشستن کرد. سپس، من، بسته‌ای را که حامل آن بودم، و در آستر قبای خود پنهان کرده بودم، پس از شکافتن آستر، آن را درآورده، به دستش دادم. نگاهی به سر و ته آن کرده، و آن را در بغل گذارد. گفت: «باید از روی فراغت، بخوانم!» پرسید: «قلیان می‌کشی؟» گفتم: «خیر.» صدا زد چای و نان پنیر آوردند. بعد، گفت: «در تهران، کجا سکونت داری؟» گفتم: «در کاروان‌سرای، نزدیک پای قاپوق.» گفت: «لا بد، روز قبل، کشته‌شدن دو نفر بی‌گناه را دیده‌ای؟» گفتم: «بلی.» آهی کشیده، گفت: «این اطرافیان ناصرالدین‌شاه، همیشه حقیقت را از او مکتوم می‌نمایند، و با هر کسی دشمنی دارند، او را به اتهام این که بابی می‌باشد، از میان می‌برند، و مالش را تاراج می‌کنند! اما این‌طور نمی‌ماند. آخرش هم همین حرف‌هایی را که این‌ها می‌گویند، خواهی‌نخواهی، به دست خودشان، رواج می‌دهند. این، آتشی است که در درون این مردم، روشن شده، و تا بنیاد این کاخ ظلم را سرنگون ننمایند، دست‌بردار نیستند!» پرسید: «در تهران سکونت می‌کنی؟» گفتم: «چون زن

و بچه در کرمان دارم، می‌روم.» گفت: «احتیاج به کمک داری؟» با آن که به‌جز وجه بسیار قلیلی، در جیب چیزی نداشتیم، در پاسخ گفتیم: «احتیاجی ندارم.» از این که از او کمکی مادی نخواستیم، تعجب کرد، و گفت: «شما، با زحمت زیاد، از راه دوری آمده، و این بستی امانت را به من رساندید، چطور ممکن است کمکی نخواهید؟!» گفتیم: «آرزوی من این بود که بتوانم خدمتی انجام دهم!» تبسمی کرد، [و] گفت: «حالا فهمیدم، شما هم از جمله کسانی هستید که برای بیداری ملت ایران، و رفع ظلم و ستم، مجاهدت می‌نمایید! البته این‌طور است. اگر شما، طرف اعتماد نبودید، این مأموریت را به شما نمی‌دادند. حالا که به کرمان می‌روید، در آنجا سعی کنید دوستان و رفقای پیدا کنید. یک دست، صدا ندارد. البته باید در همه‌جای ایران، بر ضد ظلم و اجحاف مأمورین دولتی قیام شود. از همین روزنامه‌های «قانون»، و کتاب «اصول آدمیت»، که در اسلامبول چاپ می‌شود، به هرطریقی می‌دانید، به دست مردم بدهید بخوانند. من هم همیشه دعا می‌کنم، و از درگاه خداوند مسألت می‌نمایم هرچه زودتر فتح و ظفر نصیب کسانی شود که با اجرای عدل و مروت همراهی دارند. اگر ماندنی شدی، باز اینجا بیا! از ملاقات شما، خیلی خوشحال می‌شوم. اگر در ظاهر، گوشت نمی‌شنود، گوش باطنت بیدار می‌باشد. ملول نباش!» از خانه‌ی حاج شیخ هادی خارج شدم، اما فریفته‌ی رفتار و عوالم سادگی و بی‌ربودن او شدم. حرف‌هایش، همه، در دلم نقش بسته، و خود را مکلف می‌دیدم که من هم محب و دوستدار مردم و ترقی مملکت باشم، و برای آن که کشور ایران هم از هرجهت، به سایر ممالک متمدن عالم برسد، آنچه به قدر قوه و توانایی، می‌توانم، کوشش کنم.^۱

۱. پیشین، صص ۴۸ تا ۵۲. صنعتی‌زاده، پس از پایان شرح ملاقات پدرش با شیخ هادی نجم‌آبادی، یک پاورقی را که نصف صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب را در بر گرفته، به ذکر کمالات شیخ، اختصاص داده است. وی در فراز پایانی این پاورقی، چنین نوشته است: «از این مقوله صحبت‌ها درباره‌ی مرحوم حاج شیخ هادی، بسیار زیاد است، و اگر نگارنده، می‌خواستم تمام آنچه را که شنیده‌ام، بنویسم، این پاورقی، مفصل و طولانی می‌شد.»

شیخ هادی نجم‌آبادی، گذشته از اشتراک دیانتی که با فعالان بابی اسلامبول داشت، همانند ایشان، از دوستان و همکاران میرزا ملکم‌خان نیز به‌شمار می‌رفت. در آن زمان، ملکم‌خان، ضلع سوم مثلث همکاری بود که دوضلع دیگرش را سید جمال‌الدین، و فعالان بابی، تشکیل داده، و با تمام قدرت، در براندازی حکومت ناصری می‌کوشیدند. در همان سال‌ها بود که میرزا ملکم‌خان، ازسوی صبح ازل، «رجعت عیسوی» خوانده شد.^۱ روزنامه‌ی «قانون» نیز که بیان‌گر اندیشه‌های ضد قاجار میرزا ملکم‌خان بود، بر اساس همین همکاری، به اسلامبول می‌آمد، و از آنجا، به یاران ایران، همچون شیخ هادی نجم‌آبادی، می‌رسید.^۲ پیش از این گذشت که رساله‌ی «اصول آدمیت» نیز که شیخ، تبلیغ آن را به صنعتی توصیه کرد، از آثار میرزا ملکم‌خان است.^۳

همکاری با یاران سید جمال‌الدین، در تهران

روایت کتاب، با تغییر تصمیم حاج علی‌اکبر از مراجعت به کرمان، ادامه می‌یابد. پس از آن، شرحی کوتاه در مورد اقامت چندماهه‌ی وی در تهران، و همراهی با مخالفان حکومت قاجار، آورده شده است:

عاقبت، خیالم به اینجا کشید که چندی در تهران توقف کرده، بالاخره،

۱. برای شرح این موضوع، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

۲. نمونه‌هایی از ارسال، و بخش مخفیانه‌ی روزنامه‌ی قانون در ایران را حاج سیاح محلاتی (عضو ازلی حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران)، در خاطرات خود آورده است. (حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، صص ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۳) نگارنده، در پژوهش تفصیلی پیشگفته درباره‌ی جنبش اتحاد اسلام، به شرح این موضوع، خواهد پرداخت. کتاب «خاطرات حاج سیاح» نیز یکی از منابع اصلی در مطالعات مشروطه‌پژوهی است. برای شرح رویکرد نهان‌نویسی او، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، فصل مربوط به حاج محمدعلی سیاح محلاتی.

۳. برای مطالعه‌ی رساله‌ی «اصول آدمیت»، نک: ملکم، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، بخش «فراموشخانه و جامع آدمیت»، کتاب «اصول آدمیت» (صص ۳۲۶ تا ۳۴۲).

از مجالست او با سید جمال‌الدین، و نیز قانون‌خواهی‌اش، ناراحت شده، و شامتش کرد. صنعتی، کوشید تا با بسط و توضیح موضوع، پدر را آرامش دهد، ولی سودی نداشت:

[پدر، به‌جای آن که درست فکر کند، و حق را از باطل تشخیص دهد، گفت: «از این صحبت‌های تو، بوی کفر می‌آید! اگر به خودت رحم نمی‌کنی، لااقل، به ما رحم کن.» گفتیم: «من، با خدای خودم، عهد کرده‌ام که لحظه‌ای آرام نگیرم، و از این صحبت‌های تو هم، در عقیده‌ی راسخی که دارم، تردیدی پیدا نخواهم کرد!»^۱

روشن است که پدر صنعتی، احتمال می‌داد فرزندش، با بابی‌ها همنشین شده باشد. چرا که در آن زمان، بسیاری از کسانی که از این قبیل سخنان می‌گفتند، به پایان نسبت داده می‌شدند.^۲

پیشروان آزادی در کرمان

فصل هشتم کتاب، که «پیشروان آزادی» نام دارد، یکی دیگر از بخش‌های مهم این نوشته است.^۳ صنعتی‌زاده، در این بخش، بر آن است تا به زندگانی برخی از بزرگ‌ترین فعالان بابی عصر ناصری بپردازد، هر چند که بر پایه‌ی روش نهان‌نگارانه‌ی خود، به عنوان «پیشروان آزادی»، اکتفا کرده است. وی، پس از بیان مقدمه‌ای در توصیف ستم‌هایی که توسط نخستین پادشاه قاجار، بر اهل کرمان رفته بود، از ظلم و جور برخی حاکمان عصر قاجار سخن گفته است.^۴ صنعتی‌زاده، هدف خود از نگارش این مقدمه را ریشه‌یابی

وجودم، مُثَمِّر ثمری باشد به‌تدریج، دوستان و آشنایانی پیدا کردم، و آن‌ها هم با من همفکر بودند، و هر هفته، چند جلسه تشکیل داده، و تمام صحبت‌های ما، مذمت از رفتار مأمورین دولت بود. و همیشه، از ظلم و تعدی آن‌ها، هرکسی، شمه‌ای بیان می‌کرد، و سَنَبَل این صحبت‌ها، همیشه، همان خطابه‌ها و بیانات سید جمال بود. مخصوصاً، رفتاری را که درباریان نسبت به سید جمال‌الدین در حضرت عبدالعظیم کرده بودند، بسیار شرم‌آور، و به‌قدری جاهلانه و از روی نادانی انجام یافته بود، که همیشه مورد بحث قرار می‌گرفت در ظرف چندماه توقف در تهران، و معاشرت و آمیزش با مردمانی که همه، از آزادی‌خواهان نخبه و از خود گذشته، بودند، شوق و ذوقی که در بیداری هموطنان داشتم، یک بر چند شد! هیچ قدمی را به‌جز آن که به مقصد و هدایت باطنی نزدیک باشد، بر نمی‌داشتم^۱

با توجه به قرائن تاریخی ذکرشده در گفتار بالا، باید گفت این جمع که به گفته‌ی حاج علی‌اکبر، گروهی از همفکران او بوده، و از «آزادی‌خواهان نخبه و از خود گذشته» به‌شمار می‌آمدند، همان اعضای حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران بودند. با تأمل در عبارات صنعتی، نفوذ کلام و عقاید سیدجمال‌الدین در آن جمع دانسته می‌شود. روشن است که فعالان و تکاپوگران بابی (ازلی) نیز در آن میان جای داشتند.

بازگشت به کرمان

بعد از آن درنگ کوتاه، صنعتی، بر آن شد تا به کرمان بازگردد. نویسنده، در ادامه‌ی بحث، از دیدار حاج علی‌اکبر با پدر خویش (پدربزرگ نویسنده)، سخن گفته است. پدر، که از ناشناختن فرزندش، بسیار اندوهگین شده بود،

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۵۲ تا ۵۴.

۱. پیشین، ص ۵۵.

۲. برای بحث درباره‌ی «تهمت بابی‌گری در عصر قاجار»، نک: فصل «زندگانی ملک‌المکملین»، بخش «فتنه‌ی بابی و بهائی: مانعی در پیشرفت آزادی‌خواهی»، ص ۲۵۲.

۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۷۸ تا ۱۰۴.

۴. پیشین، صص ۷۸ و ۷۹.

مبارزه‌های «پیشروان آزادی» با سلطنت قاجار، عنوان کرده، و نوشته:

مقصودم از بیان این مطالب، این است که اگر در این فصل، شمه‌ای از مجالس سری [را شرح داده، و] یا به بیان شرح احوال مختصری از پیشروان آزادی می‌پردازم، خواننده‌ی محترم، بداند که پیدایش این مخالفین، و این رادمردان شجاع و از خود گذشته، از کجا آب خورده است.^۱

در شرح گفتار بالا، باید توجه داشت که دشمنی بابیان کرمانی مخالف با حکومت قاجار، بیش از آن که در ستم‌های مؤسس این سلسله و اخلاف او، ریشه داشته باشد، از دیدگاه اعتقادی ایشان نشأت می‌گرفت. پیش از این گذشت که در نگاه آنان، خاندان قاجار، «رجعت بنی‌امیه» بودند، و ناصرالدین‌شاه قاجار، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، و سعیدالعلمای مازندرانی، جنایت‌کارانی بودند که هر عذابی را استحقاق داشتند. چرا که هریک، به شکلی با باب و پیروان او درگیر شدند، و ضربه‌هایی جبران‌ناپذیر به ایشان وارد آوردند. پیش از این گذشت که فعالان بابی (ازلی)، در نظر داشتند تا با مبارزه‌هایی پی‌گیر، سلطنت قاجار را به زیر آورند.^۲

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

میرزا آقاخان و شیخ احمد، به‌روایت «روزگاری که گذشت»

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هردو، داماد میرزا یحیی صبح ازل بودند.^۳ اینان، نخستین پیشروان آزادی‌اند که شرح احوال‌شان، مورد نظر صنعتی‌زاده، بوده است:

میرزا آقاخان، سر خود را برای همین تحریرات و نامه‌های آتشی‌نی که

برضد دولت استبدادی قاجاریه، نوشته، تقدیم ملت ایران کرد. طنین کلام، و صدای پرمهابت او را خواننده، چنان از خلال جملات نوشته‌هایش درک می‌کند، که گویی، در میدان جنگی، سرداری، به سربازانش، فرمان‌های نظامی و حمله می‌دهد. و آن‌طور از خود بی‌خود می‌شود، که می‌خواهد بی‌محابا، جان خود را برای نجات وطن فدا کند! البته، روزی می‌رسد که از طرف ملت ایران، از آن فدایی و شهید راه حریت و آزادی، قدردانی به عمل آید.^۱

صنعتی‌زاده، در ادامه، به رساله‌ی «ان شاء الله، ما شاء الله» میرزا آقاخان، اشاره کرده، و سپس، در پاورقی‌های صفحات ۸۴ تا ۹۷، متن کامل آن را آورده است. وی، در ادامه‌ی بحث درباره‌ی «پیشروان آزادی»، آخرین لحظات زندگانی میرزا آقاخان و یارانش را با شور و احساس فراوان، وصف کرده است:

آخرین لحظات زندگی راه با دونفر از هم‌قدمان و یاران وطن‌پرست خویش، با شجاعت و از خود گذشتگی، به آخر رسانده، به نوعی که موجب افتخار و شرف عموم ایرانیان می‌باشد. محمدعلی میرزا، در عصر روز ششم ماه صفر ۱۳۱۴، با چند نفر میرغضب، به سر وقت میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسن‌خان خبیرالملک می‌رود، و در صدد می‌افتد که شخصاً حضرات را استتطاق نماید. مشاراًله، این‌طور تصور کرده بود که آنان، در جلوی پای او، به خاک افتاده، و با عجز و الحاح، او را می‌ستایند، و به گناهان خویش اعتراف می‌کنند. اما، برخلاف، خود را در مقابل آنان، بس کوچک می‌بیند! زیرا آن‌ها، بدون آن که به مقام او اهمیتی داده، و بخشایش بطلبند، هر سؤالی را پاسخی دندان‌شکن و صحیح می‌دهند! این طرز بی‌اعتنایی، چنان او را برآشفته می‌سازد که با زدالت، مانند یک نفر قاطرچی، سخنانی خالی از ادب و نزاکت بر زبان

۱. پیشین، ص ۷۹.

۲. نک: مقدمه‌ی پژوهش حاضر.

۳. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ز.

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۸۳ و ۸۴.

می‌راند، و می‌گوید: «شما، قاتل هستید!» شیخ احمد روحی، به او پاسخ می‌دهد: «قاتل، ما نیستیم، تو هستی!» و تمام سخنان زشت او را به خودش نسبت داده، و به قسمی او را فحش‌باران می‌نماید، که همراهانش، از خجالت، فرار می‌نمایند! و همان قسمی که گفته‌اند: «از جان گذشته، هرچه در دل دارد، بگوید»، مرحوم روحی هم آنچه لایق آن مرد ظالم بود، به او نثار می‌کند، و در آخر سر، میرغضب را مخاطب ساخته، می‌گوید: «جلو بیا، زود مرا آسوده کن! نمی‌خواهم بیشتر از این، این مرد منحوس و ستمگر را ببینم!» میرغضب، به او نزدیک می‌گردد. میرزا آقاخان، جلو دویده، می‌گوید: «قبل از کشتن رفقای من، مرا بکش!» میرغضب، به او نزدیک می‌گردد. در این دفعه میرزا حسن‌خان، دست او را گرفته، و می‌گوید: «آن‌ها را بگذار، مرا بکش! این‌ها، نمی‌دانند که از هر قطره خون ما، هزاران آزادی‌خواه به وجود می‌آید!» آری، این سه نفر رفیق و هم‌قدم، به محمدعلی میرزا نشان می‌دهند که تا چه حد و پایه، در راه نجات وطن، و سرنگون‌ساختن بنیاد استبداد، یک‌دل و یک‌جهت می‌باشند! میرغضب، که از تندگویی‌های مرحوم شیخ احمد به اربایش، دل پردردی داشته، نخست، سر شیخ احمد را می‌برد، و بعد، میرزا آقاخان و خیرالملک را. بعداً، برحسب دستور محمدعلی میرزا و امین‌السلطان، سرهای آن بزرگواران را پوست می‌کنند، و در آن‌ها آرد کرده، به طهران می‌فرستند. وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون.^۱

گذری بر تکاپوهای میرزا آقاخان کرمانی

میرزا عبدالحسین بردسیری، مشهور به میرزا آقاخان کرمانی، یکی از تکاپوگران شناخته‌شده‌ی بابی (ازلی) در عصر قاجار است. او، با شرکت در مجالس ملا محمدجعفر کرمانی (پدر شیخ احمد روحی) به بایان پیوست.^۲

۱. پیشین، صص ۸۴ تا ۸۷.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۹۲۴.

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، در کرمان، تبلیغ آیین باب، و نیز مبارزه با بهائیان را - اما در لباس اسلام- پی می‌گرفتند.^۱

نخستین سفر مهم میرزا آقاخان - که در تاریخ ثبت شده - سفر اصفهان اوست. میرزا آقاخان، مدتی در اصفهان، میهمان هم‌کیش خود، میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین، بود.^۲ او، همچنین، چندی در اداره‌ی ظل‌السلطان به‌سر برد.^۳ مدتی پس از رسیدن میرزا آقاخان به اصفهان، شیخ احمد روحی نیز به آنجا آمد.^۴ ایشان، سپس به تهران رفتند. توقف میرزا آقاخان در تهران، مدتی به طول انجامید، و سبب آن نیز وجود تعداد بیشتری از «همکران» او در آن شهر بود. وی، در تهران، بیشتر با شیخ محمدمهدی شریف کاشانی ارتباط داشت.^۵ شریف کاشانی - که از بایان برجسته بود - نوشته که میرزا آقاخان و

۱. میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجة الصدور، صص ۲۷۶ تا ۲۹۱. آنچه نویسنده‌ی بهائی کتاب، درباره‌ی سفر کرمان خود آورده، از تبلیغات میرزا آقاخان و شیخ احمد در کرمان، اما در ظاهری اسلامی، حکایت دارد. وی، از قول یکی از بهائیان کرمانی، نوشته: «گذشته از شیخی‌ها،[پسران ملا جعفر هم در نهایت عداوت] به اسم محبت، با هر بهائی که وارد شود، معاشرت می‌نمایند تا او را مشهور می‌کنند، و سبب فرار یا حبس و شهادت بهائی واردشده، می‌شوند.» (ص ۲۷۶) وی، از درس نهج‌البلاغه‌ی روحی در خانداش، سخن گفته (ص ۲۷۷). و به جمعی که توسط او، و میرزا آقاخان، بابی (ازلی) شده بودند، اشاره کرده است. (ص ۲۸۰) او، میرزا آقاخان را مانند روحی، «مدلس و مزور و غدار و مکار و مُبغض عنود لجوج» خوانده، و نوشته که: «فضل و اطلاعات هم از شیخ احمد، بیشتر» بود. (ص ۲۸۰) همچنین، نوشته که وقتی در حضور یکی از بزرگان شیخیان کرمان، دُکری از بابی‌بودن ملا محمدجعفر کرمانی و پسرانش به میان آمد، «شیخ احمد، انکار نمود که ملا جعفر و پسرانش، خبر و اطلاع از ظهور نوری بعد از اشراق شمس محمدی نداشتند، و این، تهمت و افتراء است!» (ص ۲۸۶) وی، همچنین، درباره‌ی ظاهر اسلامی ملا محمدجعفر کرمانی، نوشته: «ملا جعفر ازلی و پسرانش، ... بر تدلیس و تلبیس، خود را بین انام کالاتمام، ظاهر نموده، که از تعرض شیخیه، و علما و حکومت، محفوظ مانده است، و به‌علاوه، به راحت و عزت و ثروت، زندگانی نموده ... صبح و شام مسجد می‌رود، و جمعیت مسجدش زیاد است، ... سه‌پسرش، یکی صاحب مسجد بود، و بر تزیینات پدر، متأسی ...» (صص ۲۸۷ و ۲۸۸)

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۸۸. در فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین»، (ص ۲۱۸)، بحثی تفصیلی، درباره‌ی اعتقاد بابی (ازلی) ملک‌المتکلمین، آورده شده است.

۳. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱.

۴. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۶۷.

۵. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۸۸.

شیخ احمد، حرکت خود را در مسیر «نصرت امر» می‌گفتند، و مورد تأیید حاج میرزا هادی دولت‌آبادی - که آن زمان، از بزرگان درجه‌ی اول بایان بود - نیز قرار داشتند. حاج میرزا هادی هم مقصود ایشان را «تبلیغ و نصرت کردن» می‌گفت.^۱ میرزا شیخعلی یزدی (منشی سفارت بریتانیا) نیز از بایانی بود^۲ که در زمان اقامت میرزا آقاخان در تهران، با او ارتباط داشت.^۳ همچنین، به‌نظر می‌رسد آشنایی و ارادت نزدیک میرزا آقاخان به شیخ هادی نجم‌آبادی، از همین زمان آغاز شده باشد. ارادتی که موجب شد که او، شیخ را با عنوان یکی «از خصیصان عصر» پستاید.^۴

منزل پایانی آن دو تکاپوگر بابی (ازلی) در ایران، شهر رشت بود. آنان، ایران را از راه رشت، ترک کردند، و سرانجام، به اسلامبول رسیدند.^۵ ایشان، مدتی پس از ورود به اسلامبول، به قبرس رفتند، و دوماه در آنجا ماندند. آنان، بعد از دیدار با میرزا یحیی صبح ازل، با دوتن از دختران او ازدواج کردند.^۶ آنچنان‌که یکی از آگاهان بابی، نگاشته، میرزا آقاخان، پس از وصلت با دختر صبح ازل، به تبلیغ «آن آیین نو» اشتغال داشته است.^۷

۱. شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۱۱۸.
۲. میرزا شیخعلی، برادر شیخ محمد یزدی بود. شیخ محمد، در اسلامبول اقامت داشت، و به روایت بهائیان، «در آنجا، نماینده‌ی ازلی‌ها بود» (محمدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص ۲۷۸)، و «هرکس می‌خواست به قبرس سفر کند، از او خطی می‌گرفت، و الا، ممکن نبود، بتواند با ازل ملاقات کند.» (میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الظواهر عن حیل الاعداء، ص ۱۱۹)
۳. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ز.
۴. میرزا آقاخان کرمانی، رضوان، ص ۱۱۰.
۵. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ز.
۶. پیشین، ص ز.
۷. محمود دبستانی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، بقا، س ۲، ش ۶، ص ۲۵۹. برای آگاهی از اعتقاد بابی دبستانی، نک: همین فصل، بخش «آزادی‌خواهان کرمان»، ص ۱۲۹. در فهرستی که عبدالحسین صنعتی‌زاده از آن آزادی‌خواهان به دست داده، دبستانی، از کسانی است که با علامت ***، نشان داده شده‌اند. همان‌گونه که توضیح داده شده، صاحبان علامت ستاره، با احتمالی قریب به یقین، تکاپوگران بابی (ازلی) بودند. این ویژگی‌ها، همراه با توصیف دبستانی از تعالیم باب، با عنوان «آیین نو»، بابی‌بودن او را یقینی می‌کند. جالب اینجاست که دبستانی نیز در گفتار خود، نهان‌زیستی را پیشه

میرزا آقاخان، چندسالی در اسلامبول بود تا این که سید جمال‌الدین افغانی به آنجا آمد. در آن زمان (۱۳۱۰ق.)، «جنبش اتحاد اسلام» به رهبری سید جمال‌الدین، آغاز شد، و میرزا آقاخان و شیخ احمد، در میان فعال‌ترین همکاران او جای گرفتند. این تکاپوها، واکنش دولت ایران را در پی داشت، و سرانجام، به دستگیری شدن آن دو انجامید.

با کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه قاجار توسط میرزا رضا کرمانی، دولت ایران - که به‌درستی، سید جمال‌الدین، میرزا آقاخان، و شیخ احمد را از عاملان آن کار می‌دانست - سید جمال‌الدین را از دولت عثمانی خواست. سلطان عبدالحمید، از تحویل او سر باز زد، اما میرزا آقاخان و شیخ احمد را پیش از آن به ایران فرستاده بود. این دو، سرانجام، در اوایل سال ۱۳۱۴ق. - در حالی که هنوز سه‌ماه از قتل ناصرالدین‌شاه نگذشته بود - در تبریز به دست محمدعلی میرزا ولی‌عهد (بعدها: محمدعلی‌شاه قاجار) کشته شدند.^۱

روایت تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی، در عثمانی

یکی از نکات مهمی که در سرگذشت میرزا آقاخان کرمانی باید مورد توجه قرار گیرد، ثبات کیش اوست. دیدگاهی که اکنون درباره‌ی میرزا آقاخان رایج است، آن است که او، پس از ورود به عثمانی، به‌تدریج با اندیشه‌هایی دیگر آشنا شد، و سرانجام، از بابی‌گری دست شست، و به یک آزادی‌خواه

کرده است: «[میرزا آقاخان] چندی هم به‌واسطه‌ی مصاهره با میرزا یحیی - معروف به «ازل» - به تبلیغ آن آیین نو، اشتغال داشته، و از آن‌جمله، کتابی به‌نام «هشت بهشت»، راجع به [آن] نوشته، و در اول کتاب، این بیت را آورده: «مغان که دانه‌ی انگور آب می‌سازند * ستاره می‌شکنند آفتاب می‌سازند»، [که] کنایت است از اینکه آیین جدید، کامل‌تر از دین اسلام است. زهی خجالت و شرم! ولی، نگارنده، گمان ندارم که طبیعت سرکش میرزا آقاخان، و معلومات او، اجازه‌ی چنین ارتجاع را بدهد!»

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی جنبش اتحاد اسلام، و حادثه‌ی کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه قاجار، نک: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین‌شاه».

تمام عیار که با اصل دیانت بیگانه بود، بدل گردید. رواج این دیدگاه، بیش از هر عامل دیگر، به تحقیق مبسوط فریدون آدمیت درباره‌ی زندگانی و اندیشه‌ی میرزا آقاخان کرمانی باز می‌گردد. او، در آن پژوهش، چنین نظری داده است.^۱

با این حال، متون و اسناد تاریخی، جز این می‌گویند. بر اساس آن‌ها، باید گفت که میرزا آقاخان کرمانی، تا پایان، در مسیر رواج آیین باب گام برمی‌داشت. او، حتی کتاب‌های ضد دینی و گاه ضد بابی خود مانند «صدخطابه» و «سه‌مکتوب» را برای همان مقصود نگاشت! این کار، در نگاه نخست، ممکن است غریب و نامعقول بنماید، اما باید دانست که این دو کتاب، توسط بابیان (ازلیان) نسخه‌برداری شده، و پخش می‌شدند! به‌عنوان نمونه، نسخه‌ای از کتاب «صدخطابه» در دست است که توسط میرزا مصطفی کاتب رونویسی شده است.^۲ همان‌گونه که در ادامه‌ی همین فصل، آمده، این شخص، یکی از فعالان بابی بود، و زندگی خود را با رونویسی و فروش آثار بابی می‌گذراند. با فرض پذیرش تغییر کیش میرزا آقاخان، آیا می‌توان پذیرفت که میرزا مصطفی - که بابی‌بودنش تا روزهای پایانی حیات گزارش شده^۳ - کتابی ضد دینی و ضد بابی را رونویسی کرده، و پخش کند؟!

میرزا آقاخان کرمانی - که به نظر آدمیت - چندسالی پس از ورود به عثمانی، اعتقاد بابی خود را کنار گذاشت، در حدود سال ۱۳۱۰ق. (حدود سه‌سال پیش از مرگ)، کتابی را با عنوان «فصل الخطاب فی ترجمه‌ی احوال الباب» تهیه کرد، و به جانبداری از آیین او پرداخت. همچنین، در نامه‌ای که

۱. نک: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، صص ۹ تا ۱۵، و ...
 ۲. این نسخه، با شماره‌ی ۷۱۷۶، در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.
 ۳. سعیدخان کردستانی - که با میرزا مصطفی، دوستی نزدیک داشت، و آثار زیادی از بابیان را از او گرفته بود - درباره‌ی ایمان او به باب تا روزهای پایانی حیات، نکاتی آورده است. (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، صص ۱ تا ۳).

در سال ۱۳۱۲ق. (حدود یک‌سال و نیم پیش از مرگ)، به یکی از بستگانش در کرمان نگاشت، احکام آیین باب را «قوانین آسمانی» خواند! وی، در همان زمان دستگیری، مورد توجه بابیانی چون حاج میرزا احمد مصباح‌الحکماء (نوه‌ی صبح ازل)، و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بود!^۱

با مروری بر منابع تاریخی مشروطیت که توسط وقایع‌نگاران بابی (ازلی) نگاشته شده، می‌توان دید که یکی از نکاتی که در بیشتر آن‌ها آمده، تجلیل فراوان از میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، و شرح جانبدارانه و گاه حماسی کشته‌شدن آنهاست، بدون اشاره به اعتقاد بابی‌شان! در واقع، باید گفت که آنچه باعث شده این دو نفر در فضای تاریخ‌پژوهی عصر قاجار، تا این اندازه مشهور شوند، ستایش‌شدن‌شان در منابع بابی (ازلی) است که در شمار مهم‌ترین مراجع پژوهش در این حوزه قرار دارند.^۲

بنابراین، برای نگارش کتاب‌های ضد دینی میرزا آقاخان کرمانی، باید دلیلی دیگر را سراغ گرفت، و نگارش آن‌ها را نمودی از همان سنت نهان‌زیستی بابیان (ازلیان) در عصر قاجار دانست. این کتاب‌ها، مهم‌ترین دلیل، برای استواری نظریه‌ی محققانی چون آدمیت هستند.^۳

۱. میرزا آقاخان، در زمان اعزام به ایران، برای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، نامه‌ای نوشت، و از او یاری خواست. (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۶) درباره‌ی نگاه مصباح‌الحکماء به میرزا آقاخان نیز در فصل «فروندگان مشعل مشروطیت» (بخش «دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی»، مطالبی آمده است.

۲. برای آشنایی با این منابع، و نیز نوع توصیف آن‌ها از میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران.

۳. باید گفت که نظریه‌ی آدمیت، از نظر روش‌شناسی نیز با مشکل روبروست. وی، گاه، در نقل مطالب، به شکلی گزینشی عمل کرده، و مقصود میرزا آقاخان را به‌گونه‌ای دیگر، نشان داده است. بحث درباره‌ی تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی، به تحقیقی جداگانه، نیاز دارد. نگارنده، امیدوار است این موضوع را در آینده مورد بررسی قرار دهد.

میرزا احمد مشرف کرمانی

«آزادی‌خواه» دیگری که از نگاه صنعتی‌زاده، در زمهری «پیشروان آزادی» به‌شمار آمده، میرزا احمد مشرف کرمانی است. این شخص نیز از فعالان برجسته‌ی بابی (ازلی) بود. پیش از این آمد که عزیه خانم (خواهر ازلی بهاء‌الله)، در کتاب «تنبيه النائمین»، او را «شخص عظیم‌الشأن» خوانده، و به شاگردی‌اش نزد ملا محمدجعفر کرمانی اشاره کرده است.^۱ ناشران کتاب «تنبيه النائمین» نیز از او، با عنوان یکی «از فضلاء و آزادی‌خواهان به‌نام بابی» یاد کرده‌اند.^۲

میرزا احمد، در مکتب ملا محمدجعفر کرمانی آموخته بود که باید هم با حکومت قاجار، و هم با بهائیان، مقابله کند. از همین‌رو بود که با این دو گروه، به مبارزه و دشمنی پرداخت، و هردو را نیز با خود سرگران نمود. وی، در رساله‌ای که در رد میرزا حسینعلی بهاء‌الله نوشته، از او، پیوسته با عنوان «نفس مدعی» یاد کرده است.^۳ بهاء‌الله هم او را «رایحه‌ی متنهی کریمه» خواند.^۴

میرزا احمد، در سال‌های بعد، به جرگه‌ی یاران سید جمال‌الدین در تهران پیوست،^۵ و در زمهری «پیروان» شیخ هادی نجم‌آبادی قرار گرفت.^۶ در آستانه‌ی قتل ناصرالدین‌شاه، به‌دستور حوزه‌ی اتحاد اسلام اسلامبول، به همدان رفت، تا پس از وقوع قتل، مردم را به شورش وادارد. اما، در این کار

۱. عزیه‌خانم، تنبيه النائمین، ص ۱۱۴.

۲. پیشین، مقدمه‌ی ناشر، ص ۴.

۳. متن این رساله را عزیه‌خانم، در کتاب «تنبيه النائمین» آورده است. (عزیه‌خانم، تنبيه النائمین، صص ۱۱۵ تا ۱۴۱)

۴. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۷.

۵. حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص ۳۴۳؛ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۷.

۶. میرزا محمدخان قزوینی، میرزا احمد را از «پیروان» شیخ هادی نجم‌آبادی خوانده است. (ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۴۰۰، یادداشت‌های میرزا محمدخان قزوینی)

توفیق نیافت، و پس از دستگیری، در انبار تهران، به‌شکلی مبهم درگذشت.^۱ صنعتی‌زاده، شرح حال میرزا احمد کرمانی را این گونه، آغاز کرده است: چون این فصل کتاب، به نام پیشروان آزادی کرمان نوشته شده، لازم گردید از واعظ و سخنران بزرگ کرمانی، که اگر در یکی از ممالک دیگر عالم بود، در شمار نوابغ محسوب می‌گردید، شمه‌ای بنویسم، و با تأثر از او یاد کنم.^۲

وی، سپس، به جریان دستگیری میرزا احمد در کرمان - به سال ۱۲۹۵ق. - اشاره کرده است.^۳ پس از آن، برخی مکارم اخلاقی او را یاد کرده، و سبب گرفتاری‌اش را از زبان یکی از معاصرانش، «بیان حرف‌های تند و ضد حکومت، بر فراز منبر» دانسته است.^۴ وی، در ادامه‌ی این شرح حال، بخشی را نیز به توصیف گفتگوی شجاعانه‌ی میرزا احمد با وکیل‌الملک ثانی (حاکم وقت کرمان) اختصاص داده،^۵ و مجازات او را شرح داده است.^۶

سید جمال‌الدین واعظ، و میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین

صنعتی‌زاده، در این قسمت، جمله‌ی معترضه‌ای درباره‌ی جنبش مشروطیت آورده است. وی، پس از بیان اهمیت وعظ واعظان، تمام موفقیت مشروطه‌طلبان را مرهون تلاش‌های سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، و میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین - که هردو، واعظ و سخنران بودند - دانسته است.

۱. برای آگاهی از این شورش، نک: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین‌شاه»، ص ۱۶۷. بایبان (ازلیان)، برآند که میرزا احمد، در زندان مسموم شد، و به قتل رسید. (عزیه‌خانم، تنبيه النائمین، مقدمه‌ی ناشر، ص ۴)

۲. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۸۷.

۳. پیشین، ص ۸۷.

۴. پیشین، ص ۸۹.

۵. پیشین، صص ۹۱ تا ۹۴.

۶. پیشین، صص ۹۴ تا ۹۶.

می‌دانیم که این دو نیز در میان فعالان بابی (ازلی) جای داشتند.^۱ توصیف صنعتی‌زاده چنین است:

و این، شکی نیست که وطن‌پرستان ایران، و موفقیتی که بعداً در سرنگون ساختن بنیاد استبداد و قاجاریه نصیب‌شان شد، همه، مدیون سید جمال‌الدین واعظ، و ملک‌المتکلمین بوده، و برای همیشه، نام آن بزرگواران باید در صفحات تاریخ انقلاب ایران نوشته گردد.^۲

ادامه‌ی شرح حال میرزا احمد مشرف کرمانی

صنعتی‌زاده، در ادامه‌ی شرح احوال میرزا احمد کرمانی، بار دیگر با روش مخصوص خود در نهان‌نویسی به میان آمده، و درباره‌ی میرزا احمد، چنین می‌نویسد: «آنچه از نوشتجات و ترشحات قلم او پیداست، مشارالیه، مروج مذاهب خاصی نبوده، بلکه، خود، داعیه‌ای داشته!»^۳ وی، سپس، از قول شخصی به نام «شیخ المشایخ»، خاطره‌ای را به عنوان شاهد این دعوی آورده است. جالب اینجاست که روایت‌گر این داستان نیز به احتمال قریب به یقین، یک بابی بود که تمایل نداشت خود و دوستانش به این عنوان شناخته شوند.^۴ صنعتی‌زاده، در پایان سرگذشت میرزا احمد، از میرزا رضا کرمانی - که او نیز بابی بود - یاد کرده است:

متأسفانه، با آن‌همه سختی و مشقت زندان، [که برای میرزا احمد رخ داد]، این‌طور مقدر بود که میرزا رضای کرمانی، قبل از کشتن ناصرالدین‌شاه، در

پهلوی اتاق حاج میرزا احمد، همشهری خود، منزل نماید، و به هوای او، در حضرت عبدالعظیم سکونت نماید. و چون سوابق حاج میرزا احمد به آزادی‌خواهی و سرسختی بر اولیای دولت وقت معلوم بود، همین که میرزا رضا گرفتار و محبوس می‌گردد، حاج میرزا احمد را هم باز به زندان می‌برند. در این دفعه، در زندان، چراغ عمرش خاموش می‌گردد، البته نه به مرگ طبیعی.^۱

پیش از این آمد که - به خلاف گفتار صنعتی‌زاده - همسایگی میرزا رضا با میرزا احمد، موجب دستگیری او نشد. بلکه، رفت و آمد آن دو با هم، که از دید برخی، پنهان نمانده بود، و نیز شورش‌هایی که میرزا احمد، در همدان برپا کرد، سبب زندانی‌شدنش بوده است. پس از دستگیری میرزا احمد، شیخ هادی نجم‌آبادی، خواست وی و دوست شورش‌اش را نجات دهد. شفاعت شیخ درباره‌ی همکار میرزا احمد، اثر کرد، اما، پیشینه‌ی ضدحکومتی میرزا احمد، شفاعت استاد را بی‌اثر گذاشت، و اندکی بعد، در زندان درگذشت.^۲

صنعتی‌زاده، در این فصل، دو تصویر از زمان زندان میرزا احمد و میرزا رضا آورده است. این تصویرها، به زمان همکاری آن دو با یاران سید جمال‌الدین به سال ۱۳۰۸ق. مربوطند.^۳ ناصرالدین‌شاه، در زیر نسخه‌ی اصلی عکس میرزا احمد، به بابی‌بودن او اشاره کرده، اما، این دستخط، در تصویری که در کتاب «روزگاری که گذشت» آورده شده، نیست! حذف آن را باید

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۰۳.

۲. محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۱۱، پ ۱. برای آگاهی از شورش حاج میرزا احمد کرمانی، نک: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه قاجار»، بخش «تدبیرهای گروه کشندگان ناصرالدین‌شاه»، ص ۱۶۷.

۳. باید دانست که مدتی بعد از بیرون‌راندن سخت سید جمال‌الدین از ایران، یاران او، فعالیت‌هایی ضد حکومتی را آغاز کردند، و بعد از مدتی، به سبب ساده‌لوحی میرزا رضا کرمانی، دستگیر شدند. حاج سیاح محلاتی - که خود در زمره‌ی این گروه جای داشت - در کتاب خاطرات خویش، این موضوع را به تفصیل شرح داده است. (نک: حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، فصل «دستگیری شدن من») اصل این تصویر، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

۱. برای آگاهی بیشتر از اعتقاد دینی و تکاپوهای ملک‌المتکلمین، و سید جمال‌الدین واعظ، نک: فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین»، صص ۲۱۸ و ۲۲۸.

۲. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۹۸.

۳. پیشین، ص ۱۰۲.

۴. در بخش «آزادی‌خواهان کرمان»، از این فصل، فهرستی از مشروطه‌خواهان کرمانی آمده که نام «شیخ المشایخ» نیز در میان‌شان دیده می‌شود. در تحلیل این فهرست، دیده خواهد شد که برخی از آنان - و ازجمله شیخ المشایخ - با احتمالی قریب به یقین، در میان پایان (ازلیان) جای داشتند.

نمودی از همان سنت نهان‌زیستی دانست. این فصل، با رثایی درباره‌ی آن زندانیان، پایان یافته است.^۱

آزادی‌خواهان کرمان

«آزادی‌خواهان»، عنوان فصل دهم کتاب «روزگاری که گذشت» است.^۲ این فصل نیز در نگاه تاریخی، یکی از بخش‌های بسیار مهم کتاب، به‌شمار می‌آید. اهمیت آن، بدان سبب است که در خلال آن، به هویت برخی دیگر از فعالان بابی جنبش مشروطیت می‌توان پی برد.

شروع این فصل، با «مدرسه‌ی ملی کرمان»، و مدیر آن مدرسه، یعنی «آقا سید جواد»، است. صنعتی‌زاده، در بیان فایده‌ی واقعی این مدرسه، آن را «در باطن، مرکزی برای وطن‌پرستان» دانسته، در حالی که «در ظاهر، این مدرسه، برای تحصیل نوباوگان تأسیس شده بود.»^۳ آقا سید جواد، که «یک‌نفر از پیشروان آزادی کرمان» بود، «در اوایل، از زمره‌ی حضرات شیخیه بود، [ولی]، بعداً از آن‌ها کناره گرفت.»^۴ صنعتی‌زاده، به رویکرد جدید آقا سید جواد، اشاره نکرده، اما، باید گفت که او، به بابیان (ازلیان) پیوسته بود،^۵ اما ظاهری اسلامی داشت. جشن اعطای مشروطیت، در مدرسه‌ی ملی برگزار شد. در این جشن، بسیاری از دوستان پدر صنعتی‌زاده حضور داشتند:

بعضی از این اشخاص، گرفتار مصائب و صدمات بسیار شده، کتک‌ها خورده، یا تبعید شده، اموال‌شان به غارت رفته، با تمام این مصائب، تا

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۰۴.

۲. پیشین، صص ۱۱۴ تا ۱۲۵.

۳. پیشین، ص ۱۱۴.

۴. پیشین، ص ۶۹، پ ۱.

۵. محمدصادق ابراهیمی - که یکی از آگاهان ازلیان کرمان بود- در وصیت‌نامه‌ی خود، «مرحوم آقا سید جواد» را «راهنمای خود» در آیین باب یاد کرده است. (محمدصادق ابراهیمی، وصیت‌نامه، ص ۱۱)

آخرین لحظه‌ی حیات، دست از عقیده‌ی خود برنداشته، تا بالاخره، بر دشمنان آزادی، غالب شدند.^۱

آقا حسن کتابدار

یکی از این افراد آزادی‌خواه، «آقا حسن کتابدار» بود:

در میان اشخاصی که یاد می‌شوند، لازم است از مرد فاضل و دانشمندی، موسوم به «آقا حسن کتابدار»، چندسطری بنویسم. مشارالیه، روزنامه‌های قانون و مجلات میرزا ملکم‌خان را به امانت برای مطالعه به هرکس، می‌داد. خود من، طفل بودم؛ شنیدم کتابی شیرین و قصه‌ای دل‌نشین، به اسم کتاب «حاجی بابای اصفهانی» در خانه دارد. با اطمینان کامل، روزی پیرسان‌پرسان، به در خانه‌اش رفتم، و حلقه‌ی در را کوبیدم. خودش آمد، درب را باز کرد. و همین که دانست کتاب حاج بابا را از او می‌خواهم، بی‌مضایقه، کتاب را آورد، و با دست لرزانش به من داد، و سفارش کرد آن را خوب محافظت کنم. نمی‌دانستم از شوق و ذوق، چه کنم! در وسط کوچه‌ها راه می‌رفتم، و از آن کتاب می‌خواندم، و لذت می‌بردم.^۲

آشنایی بیشتر با «آقا حسن کتابدار» را از یکی از نامه‌های میرزا آقاخان کرمانی که به شوهرخواهرش، آقا میرزا علیرضای طیب، نگاشته، می‌توان به‌دست آورد:

دو کتاب، به‌خط غیر، نزد جناب مبادی آداب، آقا حسن کتابدار - سلمه‌الله - ارسال شده. یکی، در علم فلسفه‌ی نظری؛ و دیگری، حقوق و قوانین آسمانی. ترجمه از کتب فرنگستان است، در امر جدید، بگیرید، به‌دقت ملاحظه فرمایید. مطالب نافع در آن‌ها بسیار است.^۳

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده‌ی کرمانی، روزگاری که گذشت، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲. پیشین، صص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

۳. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۷۸. این نامه، به همراه چند نامه‌ی دیگر «میرزا آقاخان، در کنار برخی اسناد باقی‌مانده از شیخ احمد روحی، نزد علی روحی (خواهرزاده‌ی

با بررسی عبارات این نامه، دانسته می‌شود که میرزا آقاخان، کتاب‌هایی نافع در «امر جدید» که «فلسفه‌ی نظری» و «حقوق و قوانین آسمانی» را شامل می‌شدند، برای آقا حسن کتابدار فرستاده بود. روشن است که مراد از «امر جدید»، همان اعتقاد بابی است. فریدون آدمیت، بر آن بود که این دو کتاب، همان «حکمت نظری» و «هشت بهشت» بودند.^۱ دانسته است که این دو کتاب، در بررسی و تأیید تعالیم و نیز دستورهای باب نگاشته شده بودند.^۲

فهرست مشروطه‌خواهان کرمان

صنعتی‌زاده، در ادامه‌ی این فصل، فهرستی از کوشندگان راه مشروطیت را که با پدرش دوستی داشتند، به دست داده است.^۳ این فهرست، نام نود و چهار تن از کرمانیان آزادی‌خواه را در بر می‌گیرد. آنچه در این میان، توجه خواننده را به خود جلب می‌کند، علامت‌هایی است که پس از برخی نام‌ها گذاشته شده است. در جلوی نام برخی از این اشخاص، علامت *** دیده می‌شود، برای بعضی نشان ** گذارده شده، و تنی چند نیز علامت * را دارا هستند.^۴ کسانی که دارای علامت *** هستند، از این قرارند: شیخ محمود

شیخ احمد، قرار داشت. او، این اسناد را در اختیار آدمیت قرار داده بود. (نک: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۷۵)

۱. پیشین، ص ۲۷۸، پ ۱. تاریخ این نامه، ۱۳۱۲ ق. است. شرح آدمیت بر این نامه - که در پاورقی این صفحه از کتاب آمده - به بابی بودن میرزا آقاخان در زمان نگارش آن دلالت می‌کند. تاریخ نگارش این نامه که به حدود دوسال پیش از کشته‌شدن میرزا آقاخان بازمی‌گردد، خود، دلیلی است بر نادرستی نظر آدمیت درباره‌ی تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی در عثمانی. باید دانست که او، به احتمال، بی‌توجه به ناهمسازی این نامه با نظریه‌اش، آن را در کتاب خویش آورده است.

۲. پیش از این گذشت که کتاب «هشت بهشت»، در بیان احکام باب است، و در پایان، ضمن بحثی تاریخی-کلامی، به رد اعتقاد بهائی، و تأیید صحیح ازل پرداخته است. کتاب «حکمت نظری»، به عقاید بابیان، پرداخته است. (نک: میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، حکمت نظری)

۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۲۲.

۴. پیشین، صص ۱۲۲ تا ۱۲۵.

افضل‌الملک، محمود امین‌الاسلام (درگاهی) (دبستانی)، شیخ مهدی بحرالعلوم، حاج مصباح‌الحکماء، میرزا محمد ناظم‌الاسلام، و آخوند ملا یوسف.

صاحبان علامت ** نیز بدین شرح‌اند: شیخ احمد مجدالاسلام، احمد دهقان (بهمنیار)، شیخ ابوالقاسم فرزند آخوند ملا محمدجعفر، سید ابوتراب راوری، کریلایی ابوالقاسم قالی‌باف (شمر)، آقاحسن کتابدار، حاجی حسین عسکرمراد، ذوالریاستین، دکتر علیرضاخان رییس‌نمک، آقا میرزا شهاب‌الدین (نماینده‌ی مجلس)، شمس‌الحکماء (نماینده‌ی دوره‌ی اول مجلس شورای ملی)، شیخ المشایخ،^۱ شیخ حسین قمی شیخ‌الملک، سید مصطفی‌خان کاظمی، میرزا احمدخان شیبانی، علی‌خان سرهنگ توپخانه، علی زارع، علی‌آقا روحی، عطاءالملک (نماینده‌ی مجلس)، کاظم ایران‌پور، میرزا محمد ابوالفتح‌زاده، محمدصادق ابراهیمی، میرزا مهدی‌خان تلگرافچی‌زاده، معاون‌التجار (نماینده‌ی دوره‌ی اول مجلس)، یوسف پهلوان احمد، شیخ یحیی افضل‌الملک، و شیخ یحیی (نماینده‌ی مجلس). در این میان، تصویری از میرزا غلامحسین (ناشر روزنامه‌ی دارالامان کرمان) آورده شده، که پس از توضیح آن، علامت * دیده می‌شود.

کسانی که علامت * را دارند هم عبارتند از: حسن آقاتقی، حسین مشهدی محمد جوپاری، میرزا رضاخان عضو بانک شاهی، صادق‌خان جوپاری، عباس‌خان یاور، میرزا غنی‌خان زند، شیخ فرج‌الله سرآسیابی (نماینده‌ی مجلس)، قوام‌الاسلام، مهدی آقاحسن (رییس بلدیة)، میرزا مهدی‌خان رییس‌دفتر، محمدجواد فولادی، میرزا آقا مستوفی، و محمدرضا باروت‌کوب.

۱. شیخ المشایخ، همانی است که خاطره‌ای را درباره‌ی میرزا احمد کرمانی، و بی‌تعلقی‌اش نسبت به مذهبی خاص، برای صنعتی‌زاده گفته بود.

در میان افراد گروه نخست که با علامت *** مشخص شده‌اند، حاج مصباح‌الحکماء که احمد نام داشت، نوهی پسری صبح ازل بود.^۱ شیخ مهدی بحرالعلوم و شیخ محمود افضل‌الملک، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، فرزندان آخوند ملا محمدجعفر کرمانی (بنیانگذار آیین باب در کرمان) بودند، و آخوند ملا یوسف نیز داماد او بود. اینان، همگی، از پیروان صبح ازل بودند. محمود دبستانی، برادر مجدالاسلام کرمانی بود^۲ - که در میان بابیان (ازلیان) قرار داشت. گفتارش درباره‌ی «آن آیین نو» نیز پیش از این آمد.

در میان گروه دوم، یعنی صاحبان علامت **، شیخ احمد مجدالاسلام (برادر دبستانی)، به نقل یکی از بهائیان هم‌عصرش، «مرشدی داشت که ازل باشد»^۳ شیخ ابوالقاسم، فرزند ملا محمدجعفر کرمانی بود. کربلایی ابوالقاسم قالی‌باف (شمر) نیز در «رساله‌ی کاتب کرمانی» - که نگاشته‌ی یکی از معاصران اوست - با عنوان «بابی» یاد شده است.^۴ بابی‌بودن آقا حسن کتابدار، پیش از این، مورد بررسی و تأیید قرار گرفت. علی‌آقا روحی، فرزند آخوند ملایوسف، و نوهی دختری ملا محمدجعفر کرمانی بود، و از بابیان به‌شمار می‌رفت.^۵ عطاءالملک روحی - که بعدها به نمایندگی مجلس سنا انتخاب

شد - فرزند شیخ مهدی بحرالعلوم، و نوهی پسری ملا محمدجعفر کرمانی بود. وی، همانند پدر و پدرزرگش، به باب و صبح ازل اعتقاد داشت.^۱ محمدصادق ابراهیمی، در زمان پهلوی، از بزرگان دینی بابیان به‌شمار می‌آمد.^۲ شیخ یحیی افضل‌الملک نیز فرزند دیگر شیخ مهدی بحرالعلوم، و نوهی ملا محمدجعفر کرمانی بود.^۳ همچنین، باید گفت که در نوشته‌ی یکی از بابیان کرمان - که دعوی جانشینی صبح ازل را داشت - تعدادی از بابیان، یاد شده‌اند که یکی از ایشان، «جناب آقا شیخ یحیی» است. این شخص، به احتمال، شیخ یحیی افضل‌الملک، یا شیخ یحیی احمدی (نماینده‌ی مجلس) است که هردو، در نوشته‌ی صنعتی‌زاده، با علامت ** یاد شده‌اند.^۴

در میان صاحبان علامت *، از محمدجواد فولادی می‌توان یاد کرد. او، از شاگردان بابی ملا محمدجعفر کرمانی بود.^۵ قوام الاسلام، و عباس‌خان یاور (سرهنگ) نیز در نوشته‌ی همان بابی مدعی جانشینی صبح ازل، در میان بابیان (ازلیان) یاد شده‌اند.^۶

همچنین، باید دانست که در نگاه یکی از استادان آگاه از تاریخ کرمان، برخی از افراد فهرست صنعتی‌زاده، شاگردان مکتب میرزا آقاخان، شیخ احمد

۱. وی، پسر میرزا نورالله (پسر صبح ازل)، بود. (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۱۰) درباره‌ی مسافرت او به قبرس برای دیدار با صبح ازل، در فصل «فروندگان مشعل مشروطیت» گفتگو شده است.

۲. برای آگاهی از نسبت دبستانی با مجدالاسلام کرمانی، نک: احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد اول: سفرنامه‌ی کلات)، مقدمه‌ی محمود خلیل‌پور، ص ط.

۳. حاج آقا محمد علاءالدین، تاریخ مشروطیت، ص ۲۶۳.

۴. کاتب کرمانی، رساله‌ی کاتب کرمانی، ص ۲۷۸.

۵. شیخ یحیی احمدی، فرماندهان کرمان، ص ۲۲۱، تعلیقات مصحح. دکتر محمدابراهیم باستانی باریز، در باورقی‌هایی که بر رساله‌ی کاتب کرمانی نوشته، به‌مناسبت ذکر کتاب «هشت بهشت»، از علی روحی نیز یاد کرده است: «این کتاب، در تهران در نسخی معدود چاپ شده، و مرحوم میرزا علی‌آقا روحی، یک نسخه، پشت‌نویس کرد، و به من داد.» (کاتب کرمانی، رساله‌ی کاتب کرمانی، مقدمه، ص ۱۰۱، پ ۱) عظیم‌خانم (همسر علی روحی)، فرزند حاج مصباح‌الحکماء، و از نوادگان پسری صبح ازل بود. (عطیه روحی، شجرنامه‌ی نوادگان صبح ازل)

۱. تصویر وی، در زمان کودکی، در عکسی که از آخوند ملا محمدجعفر کرمانی در کتاب «روزگاری که گذشت» آمده، دیده می‌شود. این تصویر، در بخش اسناد و تصاویر آمده است.

۲. نورالدین چهاردهی، بهائیت چگونه پدید آمد؟، ص ۱۷۳.

۳. تصویر این شخص نیز در عکس مربوط به ملا محمدجعفر کرمانی، دیده می‌شود. سخن محمدصادق ابراهیمی، درباره‌ی اعتقاد بابی او نیز در ادامه آمده است.

۴. میرزا محمدباقر صنیع‌الاطباء کاشانی، صورت مکاشفه، ص ۹.

۵. محمدصادق ابراهیمی، در پی‌گفتاری بر یکی از آثار باب، پس از اشاره به نسخه‌ی متعلق به محمدجواد فولادی، نوشته: «مرفوع آقا محمدجواد، و برادر مادری وی، مرفوع آقا ابراهیم وحیدالملک - رضوان الله علیهما - هردو، اهل کرمان، و از شاگردان بابیان مرفوع ملا محمدجعفر کرمانی، و این برادر، [یعنی وحیدالملک] به دامادی آن بزرگوار هم نائل گشته، ولی، از دختر آخوند، فقط یک دختر پیدا کرد که عیال مرفوع شیخ یحیی افضل‌الملک بود.» (سید علی‌محمد باب، رساله‌ای بدون نام، پی‌گفتار محمدصادق ابراهیمی)

۶. میرزا محمدباقر صنیع‌الاطباء کاشانی، صورت مکاشفه، ص ۹.

روحی، میرزا احمد مشرف، ناظم الاسلام، و مجدالاسلام، یاد شده‌اند. این کسان عبارتند از: آقا میرزا غلامحسین [**]، آقا سید جواد [= مدیر مدرسه‌ی ملی کرمان، و بابی]، ابوالقاسم شمر [**]، علی کاکو [= علی زارع **]، آقا میرزا شهاب [**]، آقا مهدی رییس بلد [*]، محمود درگاهی (دبستانی) [***]، احمد دهقان (بهمنیار) [**]، و محمد پسر میرزا ابوالفتح [**].^۱ روشن است که نزدیک‌ترین احتمال برای ادامه‌ی راه میرزا آقاخان، شیخ احمد، و میرزا احمد مشرف، همان اعتقاد بابی است که رویکرد سیاسی نیز می‌یافت.

دیده می‌شود که صنعتی‌زاده، فهرستی از مشروطه‌خواهان کرمان را با عنوان کلی «آزادی‌خواهان» به‌دست داده، اما در میان آنان، برخی را با علامت‌های ***، **، و *، ممتاز ساخته است. نیز دیده شد که با توجه به منابع تاریخی دیگر، دانسته می‌شود که تعداد قابل توجهی از این گروه ممتازشده، همچون نویسنده‌ی کتاب، به گروه بایان (ازلیان) تعلق داشته‌اند. این ویژگی، وقتی کنار فضای کلی کتاب - که در اغلب موارد، به معرفی فعالان بابی (ازلی) پرداخته، و حتی بیشتر تصویرهایش نیز به آن گروه تعلق دارد - قرار گیرد، و نیز با توجه به روش نهان‌نویسانه‌ی نویسنده، مورد تأمل باشد، احتمال بابی‌بودن تمام علامت‌داران فهرست را به‌شکلی قریب به یقین به ذهن می‌آورد.

۱. در بخش تصاویر کتاب «کرمان در نهضت مشروطیت»، تصویر «علی زارع»، آمده، و نوشته شده که او، به «علی کاکو» مشهور بود. (محمد ایرانپور، کرمان در نهضت مشروطیت، بخش مربوط به تصاویر)

۲. شرح و توضیح دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، مندرج در: شیخ یحیی احمد کرمانی، فرماندهان کرمان، صص ۱۴ تا ۱۶.

فعالان بابی، و ترویج آثار میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی

فصل دوازدهم کتاب، به شرح اقامت چندماهه‌ی صنعتی‌زاده در تهران عصر مشروطیت پرداخته است.^۱ صنعتی‌زاده، در تهران، به همراه پدرش، به منزل یکی از دوستان قدیمی او که در کوچه‌ی سراج‌الملک - نزدیک میدان توپخانه - ساکن بود، رفت. این دوست - که در سطرهای بعد، بابی‌بودنش آشکار خواهد شد - وقتی فهمید صنعتی‌زاده، خواندن و نوشتن می‌داند، یکی از نخستین سؤال‌هایی که از او پرسید، این بود که آیا کتاب‌های طالبوف را دیده، یا نه؟ او هم در پاسخ گفت: «تمام را!»^۲

میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی، یکی از روشنفکران شناخته‌شده در زمان مشروطیت بود. وی، با نگارش کتاب‌هایی مانند «مسالک‌المحسنین»، «کتاب احمد»، و ... بر بسیاری از مشروطه‌خواهان تأثیر گذاشت. به همان اندازه که تجددخواهان، از آثار و دیدگاه‌های او جانبداری می‌کردند، برخی عالمان روحانی، با وی سرگران بودند. و این، نبود مگر به‌سبب مطالبی که او، در آثارش آورده بود، و در نگاه ایشان، با اصول دیانت اسلام ناهمخوانی داشت. در همان زمان، شهرت یافته بود که بابی‌ها، در ترویج آثار طالبوف، کوشش دارند: «کتاب احمد، و مسالک‌المحسنین - تألیف مرحوم طالبوف - ... منسوب به این طایفه [یعنی بایان] شده، و از طرف علماء قرائت آن ممنوع شده بود.»^۳ به نوشته‌ی احمد کسروی، شیخ فضل‌الله نوری، خواندن آثار طالبوف را قذغن کرد.^۴ با این سخن صنعتی‌زاده، روشن می‌شود که بایان، به‌واقع در نشر آثار طالبوف کوشش داشتند، و آنچه درباره‌ی ایشان شهرت یافت، بی‌اساس نبوده است.

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۱۳۷ تا ۱۴۸.

۲. پیشین، ص ۱۴۳.

۳. عبدالله بهرامی، خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۲۵.

۴. احمد کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص ۲۳۱.

میرزا مصطفی کاتب

صنعتی‌زاده، مدتی به خانه‌ی این دوست قدیمی که او را «شیخ» می‌نامد، رفت و آمد داشت:

همه‌روزه، صبح، یک‌ساعت از روز بالا آمده، به خانه‌ی شیخ می‌آمدم، و به‌اتفاق، به تصحیح کتاب «تکوین و تشریع» که شخص محترمی موسوم به «آقا میرزا مصطفی کاتب»، آن را نوشته بود، مشغول می‌شدیم. و چون به‌تدریج، شیخ، با من، انس گرفت، کتب خطی دیگری را هم که نسخه‌های آن، منحصر به فرد بود، در اختیارم گذارد، تا مطالعه نمایم. و بعداً دانستم که شیخ، با «پروفسور برون» در لندن، مکاتبه دارد، و پروفسور برون، از لندن برای شیخ پولی می‌فرستد، و شیخ هم به‌طور امانت، به همان کاتب دستور می‌دهد که از آن کتب استنساخ نماید، و سپس، خودش، شخصاً، آن کتاب‌ها را تصحیح، و به لندن می‌فرستد.^۱

برای توضیح این فراز، باید گفت که کتاب «تکوین و تشریع»، اثر میرزا آقاخان کرمانی است.^۲ آدمیت، توضیح کوتاهی درباره‌ی آن کتاب آورده است.^۳

پیش از این گذشت که میرزا مصطفی کاتب نیز در میان بایان جای داشت. بامداد، شرح حال او را در کتاب خود آورده است.^۴ یکی از فرزندان صبح ازل که «عبدالوحید» نام داشت، داماد میرزا مصطفی کاتب بود.^۵ این، خود، از مقام ارجمند او نزد پیشوای بایان حکایت می‌کند. بامداد، او را «مرد بسیار معتقد به آیین باب» معرفی کرده، و نوشته که به همین سبب، «تمام

اوقات، به کتابت آثار باب و صبح ازل اشتغال داشته» است.^۱ فاضل مازندرانی نیز از ارج‌گذاری بایان به وی، سخن گفته است:

مقیم طهران بوده، با لباس آخوندی، و شهرت «ملا مصطفی گوش‌بریده»، نزد ازلیان، محترم، و به شغل کتابت بیان فارسی و دیگر آثار حضرت اعلی، و میرزا یحیی، و آقاخان کرمانی، و شیخ احمد، و غیرها، معاش می‌کرد.^۲

یکی از آثاری که توسط میرزا مصطفی کاتب، استنساخ و رونویسی می‌شد، همان کتاب «صدخطابه»^۳ی میرزا آقاخان کرمانی است که پیشتر مورد بحث قرار گرفت. از این فعال بابی، دو اثر، در رد بهائیت، و اثبات حقانیت صبح ازل، به‌جای مانده است. نخست، پاسخی است که او، به ملا زین‌العابدین نجف‌آبادی (زین‌المقرین)، نوشته است. بر اساس نوشته‌ی یکی از دوستان صمیمی میرزا مصطفی، ملا زین‌العابدین، یکی از آموزگاران او در تعلیم باب بود، اما با دعوت بهاء الله، به وی پیوست، و مدتی بعد، نامه‌ای برای دوستش فرستاد تا او را نیز بهائی کند. این رساله، در پاسخ آن نامه است.^۴ رساله‌ی دوم او نیز نقدی است به یکی از الواح عباس آفندی (عبدالبهاء)، که در آن، صبح ازل را به‌سختی نکوهش کرده بود.^۵ این دو نوشته، نکات مهمی را درباره‌ی تاریخ بایان (ازلیان) و بهائیان، دارا هستند.

مشروطه‌خواهان بابی (ازلی) تهران

پس از شناخت میرزا مصطفی کاتب - که بدون آوردن مشخصات کافی مورد

۱. پیشین، ج ۶، ص ۲۶۳.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش اول، ص ۵۰۵.

۳. دوست صمیمی میرزا مصطفی کاتب، سعیدخان کردستانی است. وی، این نکته را در شرحی که بر کتاب‌های بابی خود نگاشته، و برای کشیش آمریکایی، ویلیام میلر، فرستاده، آورده است. (نک: سعیدخان کردستانی، شرح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، صص ۲ و ۳)

۴. این رساله نیز در میان کتاب‌هایی است که سعیدخان کردستانی، از میرزا مصطفی گرفته بود، و بعدها، برای ویلیام میلر فرستاد. (پیشین، صص ۲۵ و ۲۶)

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۴۴.

۲. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۴۷.

۳. پیشین، ص ۴۹، پ ۱.

۴. مهدی بامداد، شرح حال رجال بامداد، ج ۶، صص ۲۶۲ تا ۲۶۴.

۵. پیشین، ج ۶، ص ۲۶۴.

تجلیل صنعتی‌زاده قرار گرفته - نوبت به توضیح بعدی او از خانه‌ی «شیخ» می‌رسد که آن هم گویای حقایقی از تاریخ مشروطیت است:

خانه‌ی شیخ، مانند قرائتخانه‌ی کرمان، باطوق عده‌ای از مشروطه‌طلبان بود. معمولاً، صبح‌ها، در آیین خانه، پس از آن که تصحیح کتب و کار یکنواخت ما خاتمه می‌یافت، آن‌ها هم می‌آمدند، و از هرجا، صحبت‌ها می‌شد. البته، بعضی از این اشخاص، نویسنده و روزنامه‌نویس و نطّاق بودند، و از معاشرت با آنان، و صحبت‌هایی که می‌داشتند، هرروز، بر اطلاعاتم افزوده می‌گشت. ساعتی که در این خانه، سرگرم تصحیح و یا استماع صحبت‌های شیرین و پرمعنی دوستان شیخ بودم، به‌کلی، این را که شش‌ماه متجاوز، از شهر و خانه و مادرم، دور شده‌ام، فراموش می‌کردم.^۱

آنچه درباره‌ی شیخ آمده، برای شناخت او کافی نیست. همین اندازه می‌رساند که او، از بزرگان بایبان تهران بوده است. همچنین، با بررسی تاریخ جنبش مشروطیت ایران، دانسته می‌شود که برخی تأثیرگذارترین‌های آن رویداد، از بایبان (ازلیان) بودند. نویسندگانی چون حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، روزنامه‌نویسانی چون میرزا جهانگیرخان شیرازی، سخنرانان و نطّاقانی چون ملک‌المکلمین، و^۲ بنابراین، با احتمالی بالا، می‌توان نتیجه گرفت که صنعتی‌زاده، در این بخش، توصیف مبهمی از «باطوق عده‌ای از مشروطه‌طلبان» که از بایبان (ازلیان) بودند، آورده، بدون آن که نامی از ایشان برده باشد. به‌ویژه که آنان، در نگاه نویسنده‌ی بابی کتاب، «نخبه‌ترین ساکنان پایتخت» بودند. همنشینی با آن «نخبگان»، صنعتی‌زاده را «به هوس نویسندگی انداخت».^۳

تکاپوهای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

درفصل بیست و یکم کتاب که «چگونه به تجسس همسری پرداختم؟» نام دارد،^۱ از تلاش‌های نویسنده، برای یافتن شریکی در زندگی، صحبت شده است: من، در بدو ورودم به این شهر [که تهران باشد] یک هدف و مقصودی داشتم. آرزویم، این بود که یک زندگی مرفهی پیدا نمایم، و شریکی در زندگی یافته، یعنی عیالی مطابق میل و سلیقه‌ی خود پیدا کنم، و با زندگی ساده و بدون پیرایش و آرامی، مطابق همان زندگی که پدر و مادرم داشتند، به‌سر ببرم.^۲

صنعتی‌زاده، برای راهنمایی‌جستن، به منزل حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی رفت،^۳ و موضوع را با او درمیان گذاشت. دولت‌آبادی هم بهترین راه را کمک‌گرفتن از خواهرش، صدیقه دولت‌آبادی، دانست، و همان لحظه، نامه‌ای به او نگاشت. صدیقه دولت‌آبادی، یکی از اطرافیان خود را برای ازدواج با صنعتی‌زاده برگزید، اما، آن وصلت صورت نگرفت. همان‌گونه که پیش از این آمد، این تکاپوها، سرانجام به پیوند صنعتی‌زاده با قمرتاج (خواهر کوچک دولت‌آبادی) انجامید.

این سال‌ها، زمانی است که میرزا یحیی صبح ازل، رخت از جهان بسته بود. در آن دوران، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، در میان شخصیت‌های درجه‌ی اول بایبان (ازلیان) قرار داشت. صبح ازل - که به حاج میرزا یحیی توجیهی ویژه داشت - در آخرین ساعات حیات، وی را به‌عنوان «شهید بیان» برگزید.^۴ شهید بیان، در میان بایبان (ازلیان)، جایگاهی ویژه داشت. ایشان

۱. پیشین، صص ۲۳۴ تا ۲۴۹.

۲. پیشین، ص ۲۳۴.

۳. پیشین، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۴. این معنی، از نامه‌ای که رضوان‌علی (فرزند صبح ازل)، درباره‌ی وفات پدرش، نگاشته، به دست می‌آید. (رضوان‌علی ازل، شرح صعود حضرت نمره‌ی ازلیه، صص ۲ و ۳)

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. برای آگاهی بیشتر از دخالت بایبان (ازلیان)، در جنبش مشروطیت ایران، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، مقدمه.

۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۴۷.

— که باب و صبح ازل را صاحب وحی و آیات الهی می‌دانستند — بر اساس دستورهای باب، وظیفه داشتند تا در زمان نبود صاحبان آیات الهی، به شهداء بیان مراجعه کنند.^۱ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی — که از جانب صبح ازل، لقب «اسم الله النجی» داشت^۲ — آخرین کسی بود که از سوی او، به آن مقام نصب شد. بر همین اساس است که بهائیان در آثار خود، او را «وصی» صبح ازل یاد کرده‌اند.^۳ آنچه صنعتی‌زاده، در توصیف حاج میرزا یحیی آورده، همین معنی را به ذهن می‌آورد:

اینک، پس از چهل و پنج سال، سعی می‌نمایم احساسات خودم را نسبت به این مرد بنویسم. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، در نظر من، مانند ژنرال و فرماندهی که با یاران خود، در جنگ، مشغول دفاع و حمله بوده باشد، می‌آید. او، به وسیله قلم، و ارسال نامه‌ها به شهرها و بلاد ایران، آزادی‌خواهانی را که در دوردست‌ترین نقاط مملکت بودند، راهنمایی کرده، و به فعالیت وامی‌داشت. و با ملاقات‌های خصوصی، و تشکیل حوزه‌های سیاسی، یا انتشار مقالات باامضاء و بی‌امضاء در جراید ایران و خارجه، لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت. این مقالات، به منزله‌ی مشت‌های آهنینی بود که به دهان یاوه‌گویان و مخالفین آزادی، کوبیده می‌شد. اعتنایی به آنچه دشمنانش می‌گفتند، نمی‌کرد. نه تنها اموال خود را بی‌دریغ در راه

۱. صبح ازل، در زمان فرار از ایران، و ورود به بغداد (۱۲۶۹ق.)، و آغاز زندگانی مخفی خود در آنجا، هفت تن از بزرگان بایی را به عنوان «شهد بیان»، برگزید، و ایشان را نماینده‌ی خود در میان بابیان، قرار داد. (سید مهدی دهجی، رساله، صص ۷۰ و ۷۲) ملا محمدجعفر نراقی — که خود، یکی از آن هفت تن، بود — درباره‌ی برگزیده شدن شهداء بیان از جانب صبح ازل، نوشته: «به موجب امر نقطه‌ی بیان، شهداء، در بلاد، تعیین فرمودند، و امر را به شهداء، رجوع فرمود، و خود، به امتثال امر نقطه‌ی بیان، از نظرهای ناکسان زمان، پنهان شده، ولی، ابواب توقیعات مبارکات ایشان، بر روی شهداء، بلکه بعضی از مؤمنین هم، مفتوح بوده.» (ملا محمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، صص ۱۰۳ و ۱۰۴) در بخش «جامعه‌ی آرمانی بابیان»، از مقدمه‌ی این پژوهش (ص ۲۳) نیز درباره‌ی شهداء بیان، گفتگو شده است.

۲. ناصر دولت‌آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۵۰۶.

هدف و مقصود وطن‌پرستی بذل می‌کرد، بلکه، همیشه، جان خود را برای آن که یارانش زودتر به مقصود برسند، در کف دست گذارده، و حاضر برای هرگونه فداکاری بود. این مطالبی که می‌نویسم، مبنی بر اطلاعات شخصی خودم بود. به علاوه، از مطالعه‌ی کتاب مهم و تاریخی واقعی مشروطیت ایران، یعنی «حیات یحیی»، جانپازی او، به خوبی آشکار می‌گردد. در ظاهر، با دیگران فرقی نداشت. اما، چون به حرف می‌آمد، هرکس، در مقابلش، خود را کوچک می‌دید. با تمام آن معلومات و فضایل، آن قدر خود را خاضع و کوچک می‌گرفت که انسان در تردید می‌افتاد که آیا این شخص، همان کسی است که این آثار و نوشته‌های جاویدان را از خود باقی گذارده؟! هر موقع، از اقدامات خود بر علیه محمدعلی میرزا صحبت می‌داشت، انسان، قهرمان واقعی و وطن‌پرست حقیقی را در جلو چشم خود مشاهده می‌کرد. بارها، در مجالس بزرگ و مهم، یا پارلمان، نطق‌های پرحرارت تندی که نشانه‌ای از قوت قلب و شهامت باشد، ایراد کرده، که اکنون، تمام آن سخنرانی‌ها، باقی، و سرمشقی برای آیندگان است. تمام اتکاء و جرأت او، به واسطه‌ی درستی و صحت عمل، و پاکی عقیده در کلیه‌ی امور بود. اولین کسی که با مخالفت شدید کهنه‌پرستان در افتتاح مدارس جدید روبرو شد، او بود.^۱ و آن قدر استقامت کرد تا به انجام مقصود خویش موفق گشت. او، اولین کتاب کلاسی را به طرز جدید، به نام «کتاب علی»، تألیف کرد،^۲ و راه را نشان داد، و [کسی که] گریبان اطفال معصوم را از خواندن کتاب ترسل و دوری نادری، نجات بخشید، او بود. بدون شک، می‌توان او را «پدر فرهنگ ایران» دانست. پنجاه سال قبل، افتتاح دبستانی جدید در ایران، از

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی تکاپوهای بابیان (ازلیان) — و از جمله، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی — در نهضت مدارس جدید، نک: فصل «فروزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «تکاپوهای بابیان (ازلیان) در عصر مظفرالدین‌شاه»، ص ۲۰۳.

۲. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، در این کتاب که آن را برای تدریس شرعیات نگاشته، مانند یک شیعه‌ی اثنی‌عشری سخن گفته است. این کتاب را نیز باید یکی از مصداق‌های نهان‌زیستی بابیان در عصر قاجار دانست. تصویری از این کتاب، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

فتح چندین دژهای محکم کهنه‌پرستان استبدادی، مشکل‌تر بود.^۱ آری، او، تا آخرین نفس، و آخرین لحظه‌ی حیات، دمی نیاسود. نه تنها نوشتن کتاب «حیات یحیی»، نمونه‌ای از پشتکار و فعالیتش بود، بلکه کتاب‌های مفید ذی‌قیمت دیگری که تألیف کرده،^۲ هرکدام، در جای خود، اثری جاویدان است. در آخر این خاطرات، با آن که دست و دلم می‌لرزد، مرحوم دولت‌آبادی، تا آخرین روز حیات، آنی، از تعقیب هدف‌های عالی و وطن‌پرستانه، و خدمت به نوع، فارغ نشست، و تا چندساعت قبل از مرگ، به تألیف کتابی که در دست داشت، مشغول بود. او، غروب روز چهارم آبان‌ماه ۱۳۱۸ شمسی، طومار عمر پرافتخار خود را در هم پیچید، و به رحمت ایزدی پیوست.^۳

۳

«دربار شاهی» و قتل ناصرالدین‌شاه

جایگاه حادثه‌ی قتل ناصرالدین‌شاه، در تاریخ ایران

حادثه‌ی کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه قاجار، یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است. اهمیت آن را در برخی گزارش‌ها - که مخالفان آن پادشاه آورده‌اند - می‌توان دید. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، «وجود ناصرالدین‌شاه» را «سد بزرگی در برابر افکار تازه» خوانده است.^۱ مهدی ملک‌زاده (فرزند ملک‌المکملین)، نوشته که با کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، «روح امیدی در ارواح اصلاح‌طلبان ظاهر گشت».^۲ سید حسن تقی‌زاده نیز اهمیت آن رویداد را چنین نمایانده: «قتل ناصرالدین‌شاه در سنه‌ی ۱۳۱۳، باعث تکانی در افکار گردید» وی، در ادامه، «حصول اندکی آزادی برای فعالیت اصلاح‌طلبان» را - که در پی آن رویداد رخ داد - ازجمله اسباب بروز «تأثیر معتد به، در افکار»، یاد کرده است.^۳

۱. البته، باید گفت که این تکاپوی دولت‌آبادی نیز در غایت، برای ترویج آیین باب بود. مخالفت تعدادی از عالمان روحانی با نهضت مدارس جدید نیز بیشتر از آن روی بود که متهمان به بابی‌گری را در میان کوشندگان آن می‌دیدند، نه مخالفت با اصل آن. نگارنده، به‌جهت نقش اساسی شیخ هادی نجم‌آبادی در پاگیری و پیشبرد نهضت مدارس جدید، این هدف غایی را در پژوهش تفصیلی خود درباره‌ی او، بررسی خواهد کرد.

۲. برای آگاهی از رویکرد نهان‌نویسانه‌ی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در کتاب «حیات یحیی»، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۲۳۵ تا ۲۳۷.

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ جنبش مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. سید حسن تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، ص ۶۰.

قتل ناصرالدین شاه، نقشه‌ای گروهی، یا کاری شخصی؟

میرزا رضا کرمانی، در بازجویی خود، تأکید کرد که «دستورالعمل مخصوصی» نداشته است. او، گفته بود که جز سید جمال‌الدین، کسی، از نقشه‌اش برای کشتن ناصرالدین شاه آگاهی نداشت.^۱ تحلیل بازجوی او (ابوتراب‌خان نظم‌الدوله) نیز این بود که میرزا رضا، «در این خیال شومی که داشت، گویا، همدستی نداشته باشد، و اگر قبل از وقت، از خیال خود، کسی را مطلع کرده باشد، این فقره هم در زیر شکنجه و صدمات دیگر، معلوم خواهد شد.»^۲

با این حال، گفتار برخی آگاهان، از دست داشتن گروهی از مخالفان حکومت قاجار در حادثه‌ی قتل ناصرالدین شاه، حکایت می‌کند. به‌نوشته‌ی میرزا هاشم محیط مافی (نویسنده‌ی هم‌عصر میرزا رضا)، او، «از طرف یک کمیتة‌ی سری ایرانی، مأمور کشتن ناصرالدین شاه، بود.»^۳ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - که از نزدیک میرزا رضا را می‌شناخت، و مسلک دینی و سیاسی مشابهی با او داشت - به «فداکاری‌های محیرالعقول جمعی از آزادی‌خواهان، و برطرف شدن سد بزرگی» که ناصرالدین شاه بود، اشاره کرده است.^۴ ناظم‌الاسلام کرمانی، در شرح احوال یکی از مشروطه‌خواهان (میرزا محمود اصفهانی)، نوشته که او، در تهران، دانست «حریت‌خواهان عوالم انسانیت، و مجذوبین حریت و آزادی، نخواهند گذارد که [جشن] قرن ناصرالدین شاه، برحسب میلش انجام گیرد.»^۵ دوست‌علی‌خان معیرالممالک نیز بر آن بود که میرزا رضا، در زمان اقامت شهرری، «گاه، شامگاهان، به

تهران می‌آمد، و با تنی چند از ماجراجویان - که کمک‌های مادی نیز به وی می‌کردند - ملاقات‌های محرمانه به‌عمل می‌آورد.»^۱

تا آنجا که این پژوهش، آگاهی دارد، آن «آزادی‌خواهان» و «حریت‌خواهان عوالم انسانیت»، که با «فداکاری‌های محیرالعقول» خود، آن پادشاه را به‌دست میرزا رضا کرمانی، از میان برداشتند، تاکنون به‌شکلی تفصیلی شناخته نشده‌اند. این فصل از پژوهش حاضر، بر آن است تا براساس برخی منابع تاریخی، به شناخت بیشتر ایشان پرداخته، و نمودی دیگر از سنت نهان‌نگاری بابیان را نشان دهد.

اقامت میرزا رضا کرمانی، در اسلامبول

مدتی پس از اخراج سخت و خشن سید جمال‌الدین از ایران (جمادی‌الثانی یا رجب ۱۳۰۸ ق.)،^۲ گروهی از یاران او، به تکاپوهای مخفی ضدحکومتی روی آوردند، اما به‌سبب ساده‌لوحی میرزا رضا کرمانی، در رمضان سال ۱۳۰۸ ق. دستگیر شده،^۳ و حدود دوسال را در زندان قزوین گذراندند.^۴ در میان آنان، میرزا رضا، پس از حبس قزوین، مدتی را نیز در انبار تهران گذراند.^۵ به او دستور داده شد که پس از آزادی از انبار، در تهران نماند.^۶ بر همین اساس بود که با حالی نزار، و بدون پولی درخور، به گیلان رفت. رئیس پست انزلی، «به‌دستوری که از میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، دریافت

۱. دوست‌علی‌خان معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۱۰۵.

۲. حاج سیاح محلاتی، در دوم جمادی‌الثانی ۱۳۰۸ ق. به تهران آمد، و کمی بعد، سید جمال‌الدین، از تهران اخراج شد. بنابراین، زمان اخراج او را باید به همان حدود، بازگرداند. (نک: حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، صص ۲۲۷ تا ۲۳۱)

۳. پیشین، ص ۲۳۹ تا ۲۴۳.

۴. پیشین، ص ۴۵۲.

۵. پیشین، ص ۴۵۲.

۶. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۱. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۹، صص ۴ و ۷.

۲. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۶.

۳. هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، ص ۶۴.

۴. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ پیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۷۹.

کرده بود، میرزا رضا را «به نشانی صورت و شمائل شناخت»، و برایش وجهی فراهم ساخت.^۱ امین‌الدوله، آن‌زمان، ریاست پست ایران را داشت، اما با مخالفان حکومت ناصری هم‌نوا بود، و از دوستان سید جمال‌الدین به‌شمار می‌آمد. وی را شخص نخست حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران، و «سرسلسله‌ی این قوم»، یاد کرده‌اند.^۲ ناصرالدین‌شاه نیز به او اطمینانی نداشت، و عامل انگلیسیانش می‌دانست.^۳

میرزا رضا، پس از دریافت آن کمک مالی، خود را به اسلامبول، و حوزه‌ی اتحاد اسلام سید جمال‌الدین، رساند. به‌روایت دولت‌آبادی، میرزا رضا، بی‌درنگ، به منزل سید جمال‌الدین رفت، اما، «به‌سبب احتیاط»، پذیرفته نشد. سید جمال‌الدین، او را به بیمارستانی فرستاد. وی، چهل‌روز، آنجا بود، تا وضعیتی مناسب یافت. از آن پس، «چندماه، با همشهری‌های خود، میرزا آقاخان، شیخ احمد [روحی]، و برادرانش [شیخ محمود افضل‌الملک، و شیخ ابوالقاسم]، هم‌منزل شد»، و «به خدمت‌گذاری سید جمال‌الدین» پرداخت.^۴

نخستین گفتگوها درباره‌ی قتل ناصرالدین‌شاه

لطف‌الله اسدآبادی (خواهرزاده‌ی سید جمال‌الدین)، میرزا رضا را «معتکف» در «منزلی که میرزا آقاخان و شیخ احمد [روحی]، داشتند»، خوانده، و نوشته که او، گاه، در مذاکره با آن‌دو، «با فرط قدرت» می‌گفت: «باید درخت کهن را از ریشه قطع کرد، تا این شاخ و برگ‌ها و متفرعات، بالطبع، خشک شوند!»^۵

شکیب ارسلان - که از ارادتمندان سید جمال‌الدین در اسلامبول بود - نوشته که میرزا رضا، به سید جمال‌الدین گفت که حاضر است «برای نجات ملت ایران، خود را فدا کند!» سید جمال‌الدین نیز در پاسخ گفت: «اگر چنین است، برو و بکن!»^۱

در این میان، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء (عالم بلندپایه‌ی حوزه‌ی نجف)، از قول پدرش، شیخ علی کاشف‌الغطاء - که از اصحاب سید جمال‌الدین در اسلامبول بود - خاطره‌ی مهمی نقل کرده است. براساس این گفتار، سید جمال‌الدین، درباره‌ی یکی از یارانش، به‌شکلی متفاوت، و گاه متناقض، سخن می‌گفت، و معلوم بود «میل ندارد او را به دوستان خود معرفی کند.» آن شخص، مدتی بعد، رفت. پس از چندی، خبر کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه پخش شد، و با چاپ تصویر کشته‌ی او، معلوم شد که قاتل، همان دوست سید جمال‌الدین بود که میرزا رضا کرمانی نام داشت.^۲

این گفتار، از نگاه سید جمال‌الدین به موضوع قتل ناصرالدین‌شاه توسط میرزا رضا حکایت دارد. به‌عبارت دیگر، باید پذیرفت که او، میرزا رضا را برای کاری بزرگ در نظر گرفته بود. به همین سبب، نمی‌خواست تا همه‌ی یارانش، او را بشناسند. حاج علی‌اکبر صنعتی کرمانی - که پیشتر، به اقامتش در اسلامبول، اشاره شد - گفته که سید جمال‌الدین، هرگاه واقعه‌ی اخراج سختش از ایران را به یاد می‌آورد، خشم خود را به وقوع حادثه‌ای مهم، فرو می‌داد، و «معلوم بود که هدفی دارد، و خود را به آینده، تسکین می‌دهد.»^۳

روایت حسین دانش اصفهانی (دوست سید جمال‌الدین)، نیز درخور تأمل است. او، روزی نزد سید جمال‌الدین رفت، اما وی را در حالتی دید که

۱. شکیب ارسلان، سید جمال‌الدین افغانی فیلسوف شرق، ص ۲۵۶.

۲. سید محمد محیط طباطبایی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق‌زمین، صص ۹۳، ۹۴، و ۱۴۶.

۳. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، صص ۴۰ و ۴۱.

۱. پیشین، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲. پیشین، ج ۱، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۴. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵. لطف‌الله اسدآبادی، شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، ص ۶۸.

پیوسته «با خشم و خشونت» قدم می‌زد، و «بی آن که مخاطبی پیش خود داشته باشد»، با بانگ بلند می‌گفت: «لا نجاة الا فی القتل! لا خلاص الا فی القتل! لا سلامة الا فی القتل! لا راحة الا فی القتل!» بیست و پنج روز پس از آن دیدار، خبر کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، رسید.^۱ تقی‌زاده نیز همین عبارات را از قول «یکی از دوستان» خود آورده، که به احتمال، همان دانش اصفهانی است.^۲

سخن پایانی هم، گفتاری از امین‌الدوله (عضو برجسته‌ی حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران)، است: «همانا، میرزا رضا کرمانی، که از نزد جمال‌الدین، به هدم بنیان سلطنت ایران، مجاز، و به سوء قصد، منتظر فرصت بود، به یک تیر، قلب شاه را هدف نمود، و مجال آه، نداد!»^۳ با این ترتیب، دانسته می‌شود که سید جمال‌الدین، در کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه قاجار، دخالتی بنیادین داشته است.

نقش سلطان عبدالحمید دوم، در قتل ناصرالدین‌شاه

میرزا رضا، در بازجویی‌های خود، اعتقاد سلطان عبدالحمید به دخالت ناصرالدین‌شاه در نزاع سنیان و شیعیان سامراء را سبب قتل او دانسته است.^۴ وی، اظهار داشته که سلطان، آن درگیری‌ها را به تحریک ناصرالدین‌شاه می‌دانست. از همین روی، به سید جمال‌الدین گفت: «تو، درباره‌ی او، هرچه بتوانی، بکن، و از هیچ چیز، اندیشه مدار!»^۵ میرزا رضا، سپس، چنین گفته که سید جمال‌الدین، پس از شنیدن شرح مصیبت‌های او، وی را شمتات کرده، و

۱. حسین دانش، خاطرات اسلامبول، ص ۱۶۶.

۲. سید حسن تقی‌زاده، سید جمال‌الدین باعث نهضت‌ها، ص ۲۳۳.

۳. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۹۸.

۴. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۸.

۵. پیشین، ص ۵.

گفته بود: «ظالم را بایست کشت، چرا نکشتی؟» در بیان میرزا رضا، «ظالم، در این میان، غیر از شاه و [کامران‌میرزا] نایب‌السلطنه، کسی نبود».^۱

برخی آگاهان نیز درباره‌ی دخالت سلطان عبدالحمید در قتل ناصرالدین‌شاه سخن گفته‌اند. مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه، به نقش او در قتل ناصرالدین‌شاه، یقین داشت.^۲ دوست‌علی‌خان معیرالممالک، تدبیر ناصرالدین‌شاه در به چالش کشیدن خلافت عثمانیان را سبب دشمنی آن حکومت با وی، و سرانجام، کشته‌شدنش، دانسته است.^۳ احمد خان ملک ساسانی، با توجه به مطالعاتی که در آرشیو سفارت ایران در اسلامبول داشت، به این نتیجه رسیده بود که سلطان عبدالحمید، «منتظر نتیجه‌ی مأموریت میرزا رضا بوده است».^۴ با توجه به این‌که درگیری‌های سامراء، در سال ۱۳۱۱ق. شروع شد،^۵ و در سال ۱۳۱۲ق. نیز ادامه داشت،^۶ مذاکرات سلطان عبدالحمید و سید جمال‌الدین، باید در همان حدود زمانی انجام شده باشد.

نقش میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، در قتل ناصرالدین‌شاه

در کنار این، باید دانست که برخی یاران سید جمال‌الدین هم در برانگیختن میرزا رضا برای کشتن ناصرالدین‌شاه دخالت داشتند. پیش از این آمد که میرزا رضا، در منزل میرزا آقاخان و شیخ احمد، «معتکف» بود. دولت‌آبادی، آشکارا، سید جمال‌الدین و «حوزه‌ی بیداران اسلامبول»، به‌ویژه، میرزا آقاخان

۱. پیشین، ص ۸. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی هم سخن سید جمال‌الدین را، به عنوان عامل تصمیم میرزا رضا برای قطع شجره‌ی ظلم، آورده است. (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۰)

۲. مهدی‌قلی‌هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، ص ۷۹.

۳. دوست‌علی‌خان معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه، ص ۱۰۵.

۴. احمد خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره‌ی قاجار، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵. الشیخ محمد حرزالدین، معارف الرجال، ج ۲، ص ۲۳۵، پ ۱.

۶. وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری)، ص ۴۶۰.

کرمانی و شیخ احمد روحی را، به عنوان کسانی که در تقویت اندیشه‌ی قتل ناصرالدین‌شاه در میرزا رضا نقش داشتند، یاد کرده است. وی، نوشته که میرزا رضا، از همان زمان حرکت از اسلامبول، «مالیخولیای» کشتن شاه را در سر داشت، و «معاشرت چندین ماهه‌ی اخیر او با سید جمال‌الدین، و حوزه‌ی بیداران ایرانی آنجا، مخصوصاً، همشهری‌های خودش، [یعنی میرزا آقاخان و شیخ احمد] هم، البته، این اندیشه را در وجود او، قوت داده، او را تشویق نموده است.»^۱ اهمیت گزارش دولت‌آبادی، از آن روست که میرزا آقاخان، «به‌طور خصوصی»، با او، و «دیگر آشنایان طهران» مکاتبه داشت، خبر می‌داد، و کسب خبر می‌کرد.^۲

میرزا رضا، در بخشی از بازجویی‌های خود، به همنشینی با «مردمان بزرگ»، در «مجمع انسان‌های عالم»، اشاره کرده، و گفته که ایشان، او را ملامت کردند که با وجود این همه ظلم و بی‌اعتدالی، چرا باید دست از جان نشسته، دنیا را از دست ظالمان، خلاص نکرده باشد؟^۳ روشن است که میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، در میان آن مردمان بزرگ جای داشتند. در ادامه، خواهد آمد که میرزا آقاخان، نه تنها در قتل ناصرالدین‌شاه دخالت داشت، که برای زمان پس از کشته‌شدن او نیز طرحی آماده کرده بود.

نوشته‌ی برخی تاریخ‌نگاران علاقمند به سید جمال‌الدین نیز با نکات بالا، همسوست: «ایرانیان هوشمند و زجرکشیده، در اسلامبول، پروانه‌وار، گرد سید، جمع شدند، و تصمیم گرفته بودند که پادشاه قاجار، باید کشته شود، تا ایران، به آزادی نایل گردد!»^۴

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. پیشین، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۹، ص ۶.

۴. مرتضی مدرس چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۱۱۷.

حرکت میرزا رضا، به تهران

این رویکردها، همراه با تبلیغات اتحاد اسلام، ادامه داشت، تا زمانی که میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسن‌خان خیبرالملک - که اصلی‌ترین اعضای حوزه‌ی اسلامبول بودند - در رجب ۱۳۱۳ ق، دستگیر شدند.^۱ ناصرالدین‌شاه، که از رد و بدل «لوايح آزادی طلبانه»، میان میرزا آقاخان و روحی، با کسانی چون امین‌الدوله، آگاهی داشت،^۲ گزارش کنسول ایران در بغداد، درباره‌ی تبلیغات ضدحکومتی یاران سید جمال‌الدین را پذیرفت، و دستگیری ایشان را خواستار شد.^۳ تلاش دولت ایران در فرجام به دستگیری آن سه تن و تحت نظر بودن‌شان در طرابوزان انجامید.^۴

براساس روایت شیخ محمود افضل‌الملک، پس از عزیمت آن سه از اسلامبول، میرزا رضا، «از توقف در اسلامبول دلتنگ شد». وی، از سید جمال‌الدین وجهی گرفت تا به ایران عزیمت کند. شیخ ابوالقاسم روحی نیز با اصرار، خواست تا به ایران برود. افضل‌الملک، تذکری خود را به او داد. بنابر این روایت، میرزا رضا، گفته بود که به خراسان خواهد رفت، و پیشه‌ی «لالی گرفته»، و پس از آن، خانواده‌اش را از تهران به آنجا خواهد خواست.^۵ دولت‌آبادی نیز همین سخنان را از قول میرزا رضا آورده، اما، چنین ادامه داده که تغییر مسیر او به تهران، یا به سبب تصمیم جدید او بود، و یا آن که «از ابتدا، به قصد آمدن طهران، حرکت نموده، و آن عنوان، برای پی‌گم کردن

۱. در نسخه‌ی جایی شرح حال میرزا آقاخان کرمانی، تاریخ دستگیری او، رجب ۱۳۱۲ ق، یاد شده است. (شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ۵۰). اما در نسخه‌ی اصلی و خطی این شرح حال، رجب ۱۳۱۳ ق، آمده است. (شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی، ص ۲۲).

۲. اطف الله اسدآبادی، شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، ص ۶۰.

۳. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ۵.

۴. پیشین، صص ۱۲ تا ۱۳.

۵. پیشین، ص ۵۰.

بوده است، گرچه نزد دوستانش بوده باشد.^۱ در ادامه، دانسته خواهد شد که احتمال دوم، درست بوده، و دولت‌آبادی - که خود در میان گروه کشندگان ناصرالدین‌شاه جای داشت - این بار نیز به نهان‌نویسی روی آورده است.

در راستای گفتار دولت‌آبادی، روایت علی‌محمد فره‌وشی (مترجم همایون)، وجود طرحی از پیش تعیین‌شده را نشان می‌دهد. او که از دوستان و همکیشان دولت‌آبادی بود،^۲ میرزا رضا و شیخ ابوالقاسم روحی را در مسیرشان به ایران، در باطوم، دیده بود. وی، میرزا رضا را «شیخ ژولیده‌ای» که «آدم متفکر و مرموزی» به نظر می‌آمد، یاد کرده است. همچنین، نوشته که میرزا رضا، پیوسته، به پاک‌کردن ششلولی که همراه داشت، مشغول بود.^۳ با توجه به نقل‌های پیشگفته، سخن فره‌وشی، نشان می‌دهد که میرزا رضا، از همان ابتدا، در پی قتل ناصرالدین‌شاه بوده، و آنچه در بازجویی‌ها درباره‌ی خرید اسلحه از شهر بارفروش گفته بود،^۴ برای انحراف ذهن بوده است.

در هرحال، میرزا رضا، با عنوان جعلی نوکری شیخ ابوالقاسم روحی، همراه با او، به ایران آمد. این دو نفر، در طرابوزان، با میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی - که اکنون در آنجا تحت نظر بودند - دیدار کردند، و «معاهدات خود را نموده، به طرف ایران آمدند».^۵

اقامت میرزا رضا کرمانی، در شهری

میرزا رضا، سرانجام، به اطراف تهران رسید. بنا به نقلی، وی، ابتدا در صفائیه

- که نزدیک شهری واقع است - اقامت جست، و پس از آن، در یکی از حجره‌های حرم حضرت عبدالعظیم سکونت اختیار کرد. براساس این نقل، او، به‌عنوان یک «مهمان»، مورد توجه سفیر بریتانیا در تهران بود، و با نظر وی، در صفائیه ساکن شد.^۱ این گفتار، ممکن است غریب باشد، اما، نگاه ادوارد براون درباره‌ی قتل ناصرالدین‌شاه، پذیرش آن را ممکن می‌کند. براون، نوشته که ناصرالدین‌شاه، «در بهای موقعیت پیروزمندانه‌ی دیپلوماسی انگلیس و روس» کشته شد. در ادامه نیز شعری درباره‌ی آن رویداد سروده، و در آن، مرگ آن پادشاه را به «سیاست قدیم مغرب‌زمین» که «به‌دست انسانی شرقی» انجام شد، نسبت داده است.^۲ اهمیت سخن براون، در آن است که او، در زمره‌ی مخالفان جدی ناصرالدین‌شاه قرار داشت، و با دشمنان قسم‌خورده‌ی آن پادشاه (بابیان)، در ارتباطی تنگاتنگ بود. در میان تاریخ‌نگاران برجسته‌ی معاصر، محمود محمود، حادثه‌ی کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه را، یک قتل سیاسی، و نه یک انتقام‌گیری شخصی، دانسته است: این، یک قتل سیاسی بوده، [و] انتقام شخصی نبوده. میرزا رضا، مأموریت مخصوصی داشت، و از جانب سید جمال‌الدین مأمور بود، شاه یا صدراعظم را بکشد. تقصیر آن‌ها این بود که از دایره‌ی نفوذ انگلیس‌ها خارج شده، خودشان را به روس‌ها نزدیک کرده بودند، و این کار شاه و صدراعظم ایران، مطابق سیاست دیرینه‌ی آن‌ها نبود.^۳

دولت‌آبادی، که فکر قتل شاه را، از همان شروع حرکت از اسلامبول، به میرزا رضا نسبت داده، نوشته که وی، در شهری، صورت ظاهری خود را تا جای ممکن تغییر داد، و در صحن حرم به معالجه‌ی بیماری‌های پوستی

۱. حسن اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، صص ۸۴ و ۸۵.

۲. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۹۵.

۳. محمود محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۶، ص ۱۸۶.

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. فصل «فروندگان مشعل مشروطیت»، از پژوهش حاضر، نمونه‌ای از روش نهان‌نگارانه‌ی علی‌محمد فره‌وشی (مترجم همایون) را بررسی کرده است.

۳. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافراشتند، صص ۱۶ و ۱۷.

۴. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۹، ص ۸.

۵. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۴.

کودکان مشغول بود. او، در تمام این مدت، «برای اجرای یگانه مقصد خویش انتظار می کشید»^۱

همکاری اعضای حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران، با میرزا رضا کرمانی

برای شرح بیشتر تلاش‌های اعضای حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران در زمینه‌چینی قتل ناصرالدین‌شاه، بر یکی از متون تاریخی کمتر شناخته شده - که از قضا متنی بابتی (ازلی) است که با روشی نهان‌نگارانه نگاشته شده - باید دست گذاشت. این کتاب، «دربار شاهی»، اثر میرزا علی اکبر ارداقی، است. وی، آن را به عنوان نخستین جلد از مجموعه‌ی «تاریخ انقلاب ایران»، نگاشته، و بر آن بود تا بخش‌های دیگر آن را نیز به نگارش درآورد.^۲ این شخص، برادر شیخ علی قاضی قزوینی بود. آن‌گونه که براون نگاشته، قاضی قزوینی، در میان «دوازده شاگرد برگزیده، و بازمانده‌ی سید جمال‌الدین»، جای داشت.^۳ وی، همچنین، از اراتمندان شیخ هادی نجم‌آبادی بود.^۴ در زمان جنبش مشروطیت نیز در کنار کسانی چون ملک‌المکملین، سید جمال‌الدین واعظ، و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - در انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده - فعالیت می‌کرد،^۵ و سرانجام، در باغ شاه کشته شد.^۶ علی اکبر ارداقی، در کنار برادر خود، به تکاپو مشغول بود. او، در جنبش مشروطیت نیز نقش‌آفرینی داشت، و سرانجام در میان زندانیان باغ شاه جای گرفت.^۷ وی، در سال‌های

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. علی اکبر ارداقی، دربار شاهی، ص ۲۴۵.

۳. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۱۳.

۴. علی اکبر ارداقی، دربار شاهی، ص ۱۹۵.

۵. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

۶. پیشین، ج ۴، صص ۸۰۳ و ۸۰۴.

۷. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۲۱۹. در تصویر معروفی که از زندانیان باغ شاه در دست است، این شخص را نیز می‌توان دید. این تصویر، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

پس از مشروطیت، به «کمیته‌ی مجازات» پیوست.^۱

ارداقی، در این کتاب، نام برخی کسانی را که در کشتن ناصرالدین‌شاه دخالت داشتند، آشکارا آورده، اما، برخی را نیز با نام‌های مستعار یاد کرده است. کسانی که نام‌شان به حقیقت آمده، در زمان نگارش کتاب (۱۳۲۱ ش.) در گذشته، و یا کشته شده بودند. از همین روست که می‌توان احتمال داد که صاحبان نام‌های مستعار، در زمان نگارش کتاب، هنوز در قید حیات بوده، و نویسنده، نمی‌خواسته ایشان را بشناساند. احتمال دیگر، آن است که پنهان کردن نام ایشان، از آن جهت بود که در میان نقش‌آفرینان قتل ناصرالدین‌شاه، نقشی اساسی داشتند، و آشکارشدن نام‌شان، هنوز، به صلاح نمی‌بود.

همراهی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه با گروه کشتندگان

ناصرالدین‌شاه

براساس گزارش ارداقی، تلگرافی به رمز، برای یکی از یاران سید جمال‌الدین - که برای کاری به اصفهان رفته بود- رسید. آن شخص، با نام مستعار «منوچهر» معرفی شده، و آن‌گونه که در ادامه خواهد آمد، یکی از اصلی‌ترین اعضای گروه کشتندگان ناصرالدین‌شاه، بوده است. تلگراف، به «حرکت شیخ ابوالقاسم روحی»، «اسلامبول»، و نیز شهر «بادکوبه»، مربوط بود. تاریخ آن نیز ۱۷ شوال ۱۳۱۳ ق. ذکر شده بود.^۲ کسی که آن را برای منوچهر فرستاد، «محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (وزیر انطباعات) بود که در میان علاقمندان به «جنبش و بیداری ملت» جای داشت.^۳ وی که در زمان اقامت سید جمال‌الدین در تهران، «با مقاصد» او، همراه شده بود،^۴ با شیخ هادی

۱. کمیته‌ی مجازات و خاطرات عمادالکتاب، ص ۲۰.

۲. علی اکبر ارداقی، دربار شاهی، ص ۱۱۸.

۳. پیشین، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۴. محمد باطم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۸۲.

نجم‌آبادی نیز ارتباط داشت.^۱ این وزیر بلندمرتبه، با «جمشید»، یکی دیگر از اعضای اصلی گروه کشندگان ناصرالدین‌شاه، هم در ارتباط تشکیلاتی بود.^۲ اعتمادالسلطنه، شیخ محمدمهدی شمس‌العلماء قزوینی را نیز به یاران سید جمال‌الدین معرفی کرده بود، تا با ایشان همراهی کند. شمس‌العلماء، پس از مرگ ناگهانی اعتمادالسلطنه، به آن گروه پیوست.^۳ بر آگاهان تاریخ، دانسته است که یکی از کسانی که در کار طبع کتاب به اعتمادالسلطنه یاری می‌رساند، شمس‌العلماء بود.^۴

نکته‌ای که شمس‌العلماء، در نخستین دیدار با اعضای گروه، بازگفت، از واقعیتی مهم حکایت دارد. او، به ایشان گفته بود که در آخرین برنامه‌ی زیارتی که همراه با اعتمادالسلطنه، به شهری داشت، اعتمادالسلطنه، «با میرزا رضا قریب نیم‌ساعت بلکه زیادتر، به‌طور نجوا صحبت کرد»، و در همان شب نیز سکنه کرد، و درگذشت!^۵ تاریخ مرگ اعتمادالسلطنه، ۱۹ شوال ۱۳۱۳ ق. (۲۸ روز پیش از قتل ناصرالدین‌شاه) است. در همان زمان، شهرت پیدا کرد که او توسط میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان مسموم شده است.^۶ میرزا رضا، بعدها، در بازجویی خود گفت که اعتمادالسلطنه را با شمس‌العلماء دیده بود، اما با او سخنی نگفت. وی سپس اعتمادالسلطنه را «آدم مزوری» دانسته، و گفته: «به سید، خیلی اظهار ارادت می‌کرد، ولی، سید

می‌گفت: آدم بدذاتی است، [و] از او نباید ایمن بود.»^۱ این احتمال هست که میرزا رضا خواسته بود از خانواده‌ی اعتمادالسلطنه و نیز از شمس‌العلماء محافظت کرده باشد.

با توجه به آنچه منوچهر به شمس‌العلماء گفت، اعتمادالسلطنه از تصمیم بر قتل شاه اطلاع داشت. شمس‌العلماء، تنها از همراهی اعتمادالسلطنه با طرح اتحاد اسلام سید جمال‌الدین آگاه شده بود، و بیش از آن نمی‌دانست. منوچهر، دیدگاه صریح خود را برای شمس‌العلماء شرح داد: انقراض سلطنت قاجاریه! و سپس گفت: «میرزا رضای کرمانی، برای کشتن شاه، به ایران آمده، و پنج‌شش روز دیگر، این کار را انجام خواهد داد!» شمس‌العلماء را بهت و حیرت فرا گرفت. او که به فایده یا ضرر این کار یقین نکرده بود، مخالفت خود را با آن اعلام کرد. منوچهر، در ادامه گفت: «کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، حتمی است!» وی، از آن روی که احتمال می‌داد، پس از قتل شاه، خود، و سید جمال‌الدین، از بین بروند، خواسته بود تا شمس‌العلماء را از دیدگاه‌های خویش آگاه کند، تا پس از ایشان، «افکار دیگران را برای مساعدت با کسانی که در این راه قیام خواهند نمود، آماده و مهیا سازند.»^۲

شمس‌العلماء - که از معتقدان سید جمال‌الدین بود - نظر او را درباره‌ی آن طرح جويا شد. پاسخ منوچهر، مثبت بود. وی، تلگرافی از سید جمال‌الدین را نشان داد که همزمان با حرکت میرزا رضا از اسلامبول، رسیده بود. سید جمال‌الدین، در آن تلگراف، موافقت خود را با کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه اعلام کرده بود.

۱. علی‌اکبر ارداقی، دربار شاهی، ص ۱۳۹.

۲. پیشین، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳. پیشین، ص ۱۴۲.

۴. بنابر آنچه میرزا محمدخان قزوینی، نگاشته، شمس‌العلماء، از نظر اداری، زیر دست اعتمادالسلطنه کار می‌کرد. قزوینی - که از نزدیک شمس‌العلماء را می‌شناخت - بر آن بود که کتاب «المآثر و الآثار» را که به نام اعتمادالسلطنه است، شمس‌العلماء، نوشته بود. (محمد قزوینی، وقیات معاصرین، یادگار، س ۵، ش ۳، آبان ۱۳۲۷، ص ۵۸)

۵. علی‌اکبر ارداقی، دربار شاهی، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۶. احمد خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره‌ی قاجار، ج ۱، ص ۱۸۳.

۱. استیطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۸.

۲. علی‌اکبر ارداقی، دربار شاهی، صص ۱۴۲ تا ۱۴۶.

امکان خبرگیری از اندرون ناصرالدین شاه

منوچهر، سپس، به ارتباط خود با میرزا رضا - که اکنون در صحن حرم حضرت عبدالعظیم ساکن بود - اشاره کرده، و در پی آن، از واقعیت مهم دیگری پرده برداشت. او، همزمان با حرکت میرزا رضا از اسلامبول، به این نتیجه رسیده بود که باید از اوضاع اندرون ناصرالدین شاه، آگاهی داشته باشد. اعتمادالسلطنه هم «یکی از خدمتکاران اندرون» را به او معرفی کرده بود. منوچهر، به وسیله آن خدمتکار، «بعضی کارهای غیرمهم را انجام می داد»، اما، چون به او اطمینان کامل نداشت، تمام مطالب را با او در میان نمی گذاشت. از حسن تصادف، معشوقه ی «شاهرخ» (یکی از دوستان منوچهر)، مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفته، و اکنون، به اجبار، در حرمسرای او بود. منوچهر، با کمک آن خدمتکار، می خواست با آن زن، ارتباط برقرار کند.^۱ موضوع خبرچینی «کلفت های اندرون»، بعدها، در بازجویی از میرزا رضا مطرح شد، و طبیعی بود که او آن را انکار کند.^۲

دیدگاه شیخ هادی نجم آبادی درباره ی قتل ناصرالدین شاه

شمس العلماء، از منوچهر در مورد نظر شیخ هادی نجم آبادی درباره ی این طرح پرسید. وی، در پاسخ گفت که چون ممکن بود شیخ با این کار موافق نباشد، قرار بر این شده که او را بعد از انجام کار آگاه کنند. شمس العلماء، این روش را درست ندانست. تصمیم بر آن شد که فردای آن شب، «بالاتفاق، به حضور شیخ، شرفیاب شده، و در تحت اصول کلی، عقیده ی او را استمراج نمایند».^۳

۱. پیشین، ص ۱۴۷.

۲. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۸.

۳. علی اکبر ارداقی، درباره ی شاهی، ص ۱۴۸.

پیش از این آمد که شیخ هادی نجم آبادی، در میان اعضای حوزه ی اتحاد اسلام تهران جای داشت. دولت آبادی، او را از «رؤسای روحانی پیشکسوت» در همراهی با سید جمال الدین در طرح اتحاد اسلام یاد کرده است.^۱ نیز دیده شد که برخی نامه هایی که از سوی حوزه ی اتحاد اسلام اسلامبول، برای او فرستاده می شد، از چنان اهمیتی برخوردار بود که در صورت کشف، کشته شدن نامه رسان را در پی داشت.^۲ این موضوع، از جایگاه مهم شیخ در میان یاران سید جمال الدین حکایت دارد. نظر شمس العلماء در ضرورت مشورت با شیخ، و نیز دیدگاه منوچهر برای آگاه کردن شیخ، پس از انجام کار به سبب مخالفت احتمالی او، شاهدی دیگر، بر اهمیت مقام شیخ در میان یاران سید جمال الدین است.

از آن سوی، معشوقه ی «شاهرخ»، که مانند خود او، با نام مستعار «فرنگیس» شناسانده شده، به عمارت امینه اقدس انتقال یافت.^۳ امینه اقدس، یکی از همسران محبوب ناصرالدین شاه بود. چندروز بعد، «گودرز» - که زمانی، در جرگه ی مخالفان جدی شیخ هادی نجم آبادی بود، و قصد قتل او را داشت، اما اکنون به ارادتمندان وی پیوسته بود - در مجلس عمومی شیخ، با او، نجوایی کرد. شیخ نیز به عنوان رفع خستگی، از جای برخاست، و به اندرون رفت. حاضران اندرون، منوچهر، جمشید، شمس العلماء، و میرزا رضا کرمانی بودند. شیخ، پس از دیدن میرزا رضا، او را در آغوش کشید، و پهلوی خود نشاند. میرزا رضا، از وضعیت تکاپوهای سید جمال الدین در اسلامبول، و دستگیری میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، گزارش

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. عبدالحسین صنعتی زاده، روزگاری که گذشت، صص ۴۳ و ۴۴. تفصیل این موضوع، در فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش های «دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی» (ص ۱۰۲)، و «دیدار با شیخ هادی نجم آبادی» (ص ۱۰۸)، آمده است.

۳. علی اکبر ارداقی، درباره ی شاهی، ص ۱۶۰.

داد.^۱ پس از بیان خوابی که شمس‌العلماء، درباره‌ی دستگیری میرزا آقاخان، روحی، و خبیرالملک، و نیز کشته‌شدن ایشان در تبریز، دیده بود، شیخ، منقلب شد. منوچهر، زمان بیان طرح را بسیار مناسب دید. او گفت که چون «فقدان این سه نفر، برای مجمع آزادی‌خواهان، گران تمام شده»، باید کاری کرد که در آزادی ایشان، تأثیر داشته باشد. شیخ، از آزادی آنان ناامید بود. میرزا رضا، راه حل را در کشتن شاه دانست. شیخ، این کار را بیشتر موجب کشته‌شدن ایشان دانست تا آزادی‌شان، و همچنین، آن را ترور خواند، و با آن مخالفت کرد. منوچهر، تلگرافی را نشان داد که از سپرده‌شدن آن سه تن، به سربازان ایرانی در مرز، خبر می‌داد. نویسنده‌ی تلگراف، شخصی با عنوان «کوزه‌کنانی» بود. شیخ، برای بیان نظر خود، مطالبی تفصیلی را به عنوان مقدمه، آغاز کرد، اما سخنانش، با نظر منوچهر برای ادامه‌ی گفتگو در جلسه‌ی بعد، ناتمام ماند. همگی، منزل شیخ را ترک کردند، اما به سبب آن که میرزا رضا، باید به شهرری می‌رفت، قرار شد او، آن شب را آنجا بماند.^۲ میرزا رضا، بعدها، در بازجویی خود، به دو شب اقامت در منزل شیخ هادی نجم‌آبادی، اشاره کرده است. وی، ضمن اشاره به «سابقه» و «اختصاص» خود به شیخ، و این که شیخ، با او، «هم‌عقیده» و «هم‌خیال» بود، گفته که لازم ندانسته بود مقصود خود را با شیخ، در میان گذارد.^۳ با این اوصاف، مشخص می‌شود که او، در این گفتار، خواسته تا جان شیخ را حفظ کرده باشد.

تصمیم بر سرعت‌بخشیدن در انجام کار

با خروج جمشید از منزل شیخ، دونفر، در تاریکی، او را دستگیر کردند. در

همین حال، ناگهان، صدای تیری از پشت بام منزل شیخ شنیده شد، و شخصی، خود را به میان کوچه انداخت، و مأموران فرار کردند. منوچهر، میرزا رضا، و شمس‌العلماء، سراسیمه بیرون آمدند، تا ببینند چه شده است. شخصی که مأموران را فراری داد، گودرز بود. منوچهر، شمس‌العلماء را روانه کرد. سپس، در بیرونی منزل شیخ، با میرزا رضا به مشورت پرداخت. او، به میرزا رضا گفت که می‌خواست در جلسه‌ی فرداشب، شیخ را راضی کند، اما حادثه‌ی دستگیری جمشید که ممکن است به دستگیری گودرز هم بینجامد، رخ داد که ممکن است تمام نقشه را به هم بزند. وی، سپس، شیخ را «ذاتاً یک آدم محافظه‌کار» خواند، و گفت: «این قبیل اشخاص، ممکن نیست موجب انقلاب شوند».

از آن سوی، فرنگیس، از اندرون شاه، خبر داده بود که وی، معلوم نیست در شهر، به گردش پردازد. منوچهر، به میرزا رضا گفت که باوجود دستگیری جمشید و گودرز، احتمال آسیب‌دیدن میرزا رضا بیشتر شده است. پس از آن بود که از میرزا رضا پرسید که آیا حاضر است، بدون توجه به این خطر، کار را انجام دهد؟ پاسخ، مثبت بود. میرزا رضا، گفت که از همان زمان حرکت از اسلامبول، «مطابق قولی که به حضرت سید» داده بود، به هیچ عنوان، به استخلاص نمی‌اندیشیده است. منوچهر، به میرزا رضا گفت که آن شب، و نیز فردا را در منزل شیخ بماند، و برای تحصیل امنیت، فرداشب به شهرری بازگردد. او، گفت که جلسه‌ی بعدی با شیخ را برهم خواهد زد، و پس فرداشب، در شهرری، به دیدار میرزا رضا خواهد رفت.^۱ با این بیان، روشن می‌شود که آنچه میرزا رضا در بازجویی خود، درباره‌ی بی‌خبر بودن از گردش شاه در شهر گفته، برای انحراف ذهن بوده است.^۲

۱. پیشین، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. پیشین، صص ۱۶۶ تا ۱۷۳.

۳. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۳.

۱. علی‌اکبر ارداقی، «دربار شاهی»، صص ۱۷۳ تا ۱۷۶.

۲. نک: استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا

میرزا علی اکبر ساعت ساز (حکیم)

شخص دیگری که با گروه کشندگان ناصرالدین شاه همراهی داشت، میرزا علی اکبر ساعت ساز، مشهور به «حکیم»، بود. وی نیز از کسانی است که در زمان اقامت سید جمال الدین در تهران، «با مقاصد سید، همراه شدند»^۱، او، همچنین، مانند بسیاری دیگر از اعضای آن گروه، در مجالس شیخ هادی نجم آبادی حاضر می شد،^۲ و در سال های نزدیک به مشروطیت، در میان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان خان میکده قرار داشت.^۳ این انجمن را فعالانی چون ملک المتکلمین، سید جمال الدین واعظ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، و ... تشکیل داده بودند، تا تکاپوهای برخی مخالفان حکومت را سامان بخشیده، و تمرکز دهند. ایشان، در بسیاری از رخداد های مقدماتی مشروطیت، نقش اساس داشتند. کارهایی چون ایجاد همراهی میان سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، تحریک حاکم تهران به چوب زدن تاجران قند، تهدید مظفرالدین شاه به قتل، و سرانجام، صدور دستخط عدالتخانه.^۴

آگاهی از زمان زیارت ناصرالدین شاه

به روایت اردا قی، دکان ساعت سازی حکیم، که «جلو خان ارگ دولتی، در زیر نقاره خانه»، قرار داشت، دارای اتاقی اندرونی بود، که برخی کسان، در آنجا، ملاقات های محرمانه ی خود را انجام می دادند. منوچهر، یکی از ایشان بود، و در آن اتاق، با خدمتکاری که اعتماد السلطنه معرفی کرده بود، قرار

می گذاشت. این خدمتکار، با نام «زرافشان»^۱ یاد شده است. منوچهر که فرنگیس را دختر خود نمایانده بود، با کمک زرافشان، با او مکاتبه می کرد، و اخبار اندرون ناصرالدین شاه را به دست می آورد. او، به زرافشان تأکید داشت که کسی از این نامه نگاری ها آگاه نشود! یکی از نامه های فرنگیس، از تصمیم شاه برای زیارت حرم حضرت عبدالعظیم حکایت داشت. تاریخ این نامه، ۱۶ ذی القعدة ۱۳۱۳ ق. بود،^۲ یعنی روز پیش از قتل ناصرالدین شاه. منوچهر، پس از دریافت آن خبر، به شهری رفت، و در حرم، با میرزا رضا دیدار کرد.^۳ اردا قی، ملا محمد نامی را به عنوان خبردهنده ی ورود منوچهر به حرم، برای میرزا رضا یاد کرده است.^۴ این شخص، به احتمال، همان شیخ محمد اندرمانی، بود که بنا به گفته ی شاهدان، دوبار با میرزا رضا گفتگو کرده بود.^۵ این چنین شد که میرزا رضا کرمانی، از عزیمت ناصرالدین شاه به حرم حضرت عبدالعظیم، در روز جمعه، ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ ق.، آگاه شد. او، در بازجویی اش، زمان این آگاهی را روز پنجشنبه، یاد کرده،^۶ که همان تاریخ مورد اشاره ی اردا قی است.

دولت آبادی، در گزارشی، به چگونگی آگاهی میرزا رضا از تصمیم زیارت شاه، اشاره کرده است. براساس این روایت، دولت آبادی، در شب پیش از حادثه، به حرم حضرت عبدالعظیم رفته، و منتظر بود تا با دوستانش به تهران، بازگردد. او، میرزا رضا را دید که در گوشه ای تاریک، نشسته، و به

۱. اصل: ذرافشان.

۲. علی اکبر اردا قی، «دربار شاهی»، ص ۱۸۴.

۳. پیشین، صص ۱۷۹ تا ۱۸۵.

۴. پیشین، ص ۱۷۹.

۵. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان،

روزنامه ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۲.

۶. استنطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان،

روزنامه ی صور اسرافیل، ش ۹، ص ۸.

جهانگیرخان، روزنامه ی صور اسرافیل، ش ۹، ص ۸.

۱. محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۸۲.

۲. علی اکبر اردا قی، «دربار شاهی»، ص ۱۹۵.

۳. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

۴. پیشین، ج ۲، صص ۲۴۵ تا ۳۰۰. در فصل «زندگانی ملک المتکلمین» (صص ۲۶۰ تا ۲۶۵)، درباره ی

این انجمن، و ماهیت بانی آن، سخن گفته شده است.

فکر مشغول است. در این حال، دوتن از زائران، درباره‌ی زیارت فردای شاه، سخن گفتند، و اشاره کردند که شاه، فردا خواهد آمد، و «فَرَّقْ هم نمی‌باشد!» میرزا رضا، که در فکر غرق بود، با شنیدن این سخن، تکان خورد، و از روی تعجب گفت: «شاه؟ شاه فردا اینجا می‌آید، و فَرَّقْ هم نیست؟!» دولت‌آبادی، نوشته که از این حرکت میرزا رضا تعجب کرد، و چنین گمان برد که او، «شخص عارض دلخسته‌ای است که می‌خواهد، بی‌واسطه، عریضه‌ای به شاه خود داده باشد!»^۱

با دقت در سخنان دولت‌آبادی، و در نظر داشتن نقشه‌ی از پیش طراحی شده‌ی کشتن ناصرالدین‌شاه، می‌توان یقین کرد که آن دو نفر زائر، از اعضای گروه کشتندگان بودند که می‌خواستند بدون آن که کسی از ارتباطشان با میرزا رضا آگاه شود، او را مطلع کرده باشند. باید نتیجه گرفت خود دولت‌آبادی نیز - که از یاران سید جمال‌الدین بود، و در حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران، عضویت داشت - با آن دو زائر، همراه بود. نیز، باید نتیجه گرفت که یکی از آن دو، منوچهر بوده است.

نتیجه‌ی کار

به‌روایت دولت‌آبادی، فردای آن روز، میرزا رضا کرمانی، که «شاهد مقصود را در آغوش دیده، و خود را به‌آرزوی دیرینه، رسیده» می‌دید، «طپانچه‌ی کوچک خود را، با دل بزرگ، و مغز پر از حس انتقام»، برداشت، و با عریضه‌ای، به حرم رفت. ناصرالدین‌شاه، با تعداد اندکی از نگهبانان، برای زیارت آمد. همراهان او در داخل حرم، جز «دوسه‌تن از خلوتیان، و یکی دو نفر از رؤسای خدام»، نبودند. ناصرالدین‌شاه، پس از آن که زیارت حضرت عبدالعظیم را تمام کرد، به‌سوی مرقد امام‌زاده حمزه رفت. میرزا رضا،

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

«عریضه‌ی خود را به‌سوی او دراز کرد. ناصرالدین‌شاه، او را دید، اما، این لوجه، «بیش از یک چشم برهم زدن» نبود، و قلب شاه، «هدف تیر انتقام» قرار گرفت، و یک‌قدم آن‌طرف‌تر، «آهی کشیده، ... بر زمین خورده، و جان داد»^۱ و به‌تعبیر ارداقی، «متعاقب صدای تیر، از حلقوم شاه، یک نعره‌ی «جانگدازی، خارج، و فوراً، جسد کوه‌پیکر او، بر زمین درغلطید!»^۲

اعلمینان گروه کشتندگان، از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه

دولت‌آبادی، درباره‌ی حالات خود در روز کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، نوشته که آن روز، پیش از ظهر، میهمان یکی از دوستان خود بود. وی، در گفتگو با آن دوست، که او را «شخص بی‌اعتنایی به دنیا» یاد کرده، از «بی‌اعتباری زندگانی این عالم» سخن می‌گفت. در همین حال، پیشخدمت وارد شد، و گفت که شاه، تیرخورده، اما، کارگر نشده است! آن «رفیق بی‌اعتنای به دنیا»، با گفتن این جمله که: «این، شاهد صدق است که از در آمده»، دولت‌آبادی و دوستانش را «متنبه» کرد. ایشان نیز «متفرق» شده، و هریک، به‌جانب منزل خود رفتند.^۳

با توجه به آنچه درباره‌ی تکاپوهای حوزه‌ی تهران در سازمان‌دهی قتل ناصرالدین‌شاه، آمد، جای این پرسش باقی است که آیا گفتگو درباره‌ی «فانی‌بودن دنیا، در چنان‌روزی که شب پیش از آن، منوچهر و دولت‌آبادی، خبر ورود آزاد شاه به حرم را به میرزا رضا داده بودند، تصادفی بود؟ آیا آن «شاهد صدق گفتار» که از در آمد، خود، قرینه‌ای بر انتظار دولت‌آبادی و دوستانش، از حادثه‌ای که قرار بود در شهری به‌وقوع پیوندد، نبود؟ شاید

۱. پیشین، ج ۱، صص ۱۴۱، ۱۴۴، و ۱۴۵.

۲. علی‌اکبر ارداقی، «دربار شاهی»، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.

۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

بتوان گفت که آنان، در پی نتیجه‌ی کار بودند، و پس از اطمینان از به انجام رسیدن آن، چون احساس خطر می‌کردند، «متنبه» گشته، و «متفرق» شدند. ارداقی، نوشته که فردای قتل ناصرالدین‌شاه، چون هنوز خبر مرگ او، یقینی نشده بود، مردم، در بازکردن دکان‌های خود، تردید داشتند. در این میان، یکی از معدود کسانی که دکان خود را بازکرد، میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز (حکیم)، بود. او، به‌دستور منوچهر، چنین کرده بود. دوساعت به غروب، شیخ عبدالعلی بیدگلی - که در فصل نخست این پژوهش، یاد شد - به دکان حکیم آمد، و با شور و شعف، شعری را که درباره‌ی کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه سروده بود، خواند:

زدودم ز ایرانیان عار و ننگ عجم زنده کردم به تیر فشنگ

او نیز مانند حکیم، به قطعی بودن قتل شاه، اطمینان نداشت. حکیم، منتظر بود تا یکی از دوستانش، خبر قطعی بیاورد. او، آن دوست را به دیگران معرفی نمی‌کرد، ولی، همین‌قدر گفت که وی نیز در محافل شیخ هادی نجم‌آبادی حاضر می‌شود، اما نمی‌خواهد کسی او را بشناسد. آن فرد، منوچهر بود.^۱

شیخ علی قاضی قزوینی (برادر ارداقی)، بیدگلی را نزد حکیم فرستاده بود، تا اطلاع کسب کند. قاضی قزوینی، عمادالکتاب (عضو آینده‌ی کمیته‌ی مجازات) را نیز نزد شخص آگاه دیگری فرستاده بود.^۲ پیش از این آمد که قاضی قزوینی، یکی از شاگردان مخصوص سید جمال‌الدین، و از ارادتمندان شیخ هادی نجم‌آبادی بود. همچنین، دانسته شد که بیدگلی نیز از نزدیکان و خاصان شیخ به‌شمار می‌رفت.^۳ آن شب، منوچهر به منزل حکیم رفت، و به

او گفت که خود، در صحنه‌ی قتل حاضر بود، و دید که ناصرالدین‌شاه، همان لحظه، کشته شد!^۱

تدبیرهای گروه کشتندگان ناصرالدین‌شاه

با کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، شهرت بابی بودن قاتل او، بر سر زبان‌ها افتاد. به نوشته‌ی براون، بسیاری از روزنامه‌های اروپایی، آشکارا، از بابی بودن کشته‌ی ناصرالدین‌شاه سخن می‌گفتند.^۲ این موضوع، موجب شد تا در ناحیه‌های مختلف مسلمان‌نشین، شیعیان، به بهائیان، که در غرف مردم، به‌اشتباه، بابی شناخته می‌شدند،^۳ حمله برند، و «در همه‌جا، به‌صدد آحاد این طایفه» باشند.^۴

انتشار شعری ساختگی، از زبان میرزا رضا کرمانی

بر همین اساس بود که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، عضو گروه کشتندگان ناصرالدین‌شاه، به چاره‌اندیشی روی آورد، تا پیش از آن‌که مشکلی رخ دهد، پیش‌گیری کند. وی، برای «ضدیت با این سیاست باطل»، از زبان میرزا رضا، شعری ساخت تا «تشیع او ظاهر شده، از هدف تیر تهمت بابی‌گری، نجات یابد». این شعر، به‌عنوان وصیت میرزا رضا برای حک‌شدن روی سنگ قبرش، توسط یکی از دوستان دولت‌آبادی (حاج محمدعلی تفریسی) - که از «آزادی‌خواهان» بود، و در مجالس اعیان، رفت و آمد داشت - پخش شد، و به ولایات هم رسید:

محب آل محمد غلام هشت و چهار فدای مردم ایران رضای شاه‌شکار^۵

۱. علی‌اکبر ارداقی، *دربار شاهی*، ص ۱۹۶.

۲. ا. وارد براون، *انقلاب ایران*، ص ۶۱.

۳. عزیرالله سلیمانی اردکانی، *مصایح هدایت*، ج ۳، ص ۱۳۸.

۴. ابدالله فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهورالحق*، تهران، ج ۸، بخش نخست، ص ۹۸.

۵. یحیی دولت‌آبادی، ج ۱، *حیات یحیی*، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۱. علی‌اکبر ارداقی، *دربار شاهی*، صص ۱۹۴ و ۱۹۷.

۲. نک: پیشین، ص ۱۹۵.

۳. نک: فصل «هنایش خرد، در آثار و آثار شیخ هادی نجم‌آبادی».

تلاش برای به‌دست‌آوردن صورت بازجویی میرزا رضا کرمانی

مدت‌زمانی بعد از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، بازجویی از میرزا رضا کرمانی آغاز شد. منوچهر، بر آن بود تا از متن بازجویی آگاهی داشته باشد. او، این موضوع را حیاتی می‌دانست. آن زمان، تعمیر ساعت سفارت بریتانیا، به میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز (حکیم) سپرده شده بود. در نگاه منوچهر، حکیم، با سفارت، «مراوده‌ی دایمی» داشت، و به‌سبب «سلامت نفس و آزادی‌خواهی، مورد توجه کارکنان سفارت‌خانه» بود. ازجمله، میرزا عباسقلی‌خان نواب، و منشی سفارت، «یک محبت و علاقه‌ی مخصوصی» به او داشتند. از این روی بود که منوچهر، برای حکیم پیغام فرستاد که اگر بتواند، با کمک ایشان، صورت استنطاق میرزا رضا را تهیه کند. منوچهر، بر آن بود که اگر حکیم موفق نشد، قاضی قزوینی - که با برخی درباریان دوستی عمیق داشت - برای این کار اقدام کند.^۱

حکیم، سرانجام، توانست صورت استنطاق میرزا رضا را به‌دست آورد. جمشید، آن نوشته‌ها را برای منوچهر خواند. منوچهر، که سخنان میرزا رضا را از عمل او مهم‌تر می‌دانست، و آن را موجب افتخار جهانی می‌خواند، دستور داد تا صورت استنطاق او، ضمن نامه‌ای، برای سید جمال‌الدین - که در اسلامبول بود - فرستاده شود.^۲ قاضی قزوینی هم در تهیه‌ی بخش‌های بعدی استنطاق، توفیق یافت.^۳

همان‌گونه که پیش از این آمد، میرزا رضا، در بازجویی خود، از اقامتش در منزل شیخ هادی نجم‌آبادی سخن گفته، و او را از هم‌مسلمانان سید

جمال‌الدین، و از «معتقدین سید»، یاد کرده بود.^۱ این موضوع که به گوش شیخ رسید، او را نگران کرد، و به پرسش از منوچهر واداشت. منوچهر، پیغام داد که خیال نمی‌کند میرزا رضا، «چیزی بگوید که اسباب زحمت جناب‌عالی شود».^۲

یاری‌خواهی از سفارت بریتانیا، برای جلوگیری از

شکنجه‌ی میرزا رضا کرمانی

منوچهر، نگران بود که میرزا رضا، مورد آزار و شکنجه قرار گیرد. او، اعتقاد داشت که «غیر از سفارت انگلیس، هیچ مقامی، بهتر و صالح‌تر نیست؛ و اگر کسی، مراتب را به استحضار آقای سفیر برساند، حتماً، از نقطه‌نظر تمدن و انسانیت، نخواهد گذاشت»

بر همین اساس، میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز (حکیم)، که با سفارت بریتانیا، ارتباط داشت، مأمور شد به آنجا برود. او، پیش از رفتن به سفارت، منوچهر را اطمینان داده، و گفته بود: «ممکن نیست سفارت بگذارد، رضا را داغ و درفش نمایند» نظر او، درست بود. سفارت، به حکیم قول مساعدت داد.^۳

طراحی شورش در غرب ایران

وقتی بازجوی میرزا رضا، از او، درباره‌ی «یک سید، و یک آخوند، و یک مکتلا»، که با او «کنار کشیدند، و به‌قدر سه‌ربع ساعت، نجوا» کردند، پرسید، وی، «حاجی میرزا احمد کرمانی، و یک سیدی که هیچ نمی‌شناخت» را نام برد، و گفت که ایشان، پس از گفتگو با او، «سفر کردند» و رفتند. همچنین،

۱. استنطاق از میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۴ (بقیه‌ی استنطاق با میرزا محمدرضا، از شماره‌ی ۹).

۲. علی‌اکبر ارداقی، «دربار شاهی»، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۳. پیشین، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۱. علی‌اکبر ارداقی، «دربار شاهی»، ص ۲۱۰.

۲. پیشین، ص ۲۲۲.

۳. پیشین، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

اظهار کرد که از مقصد سفر آن‌ها، بی اطلاع است. بازجو، بر آن بود که آنان از مقصود میرزا رضا آگاهی داشتند. او، همچنین، از شاهدان شنیده بود که آن سه تن، به طرف «همدان» رفته بودند. میرزا رضا، در پاسخ وی، حاج میرزا احمد را «آدم سفیهی» معرفی کرد، و گفت: «مثل من آدمی، که یک‌همچو حرکت بزرگی را می‌خواهد بکند، به مثل حاجی میرزا احمد آدمی، نیت خود را بروز نمی‌دهد!»^۱

در کنار اعتراف‌های میرزا رضا، ملا حبیب (خادم آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم)، میرزا حیدرعلی پسر میرزا یحیی زردوز را یکی از همراهان حاج میرزا احمد، در ملاقات با میرزا رضا، معرفی کرده بود.^۲

بنا به نوشته‌ی ناظم‌الاسلام، «آقا سید حسن، خواهرزاده‌ی مشیرالسلطنه»، که به «سید حسن صاحب‌الزمانی» شهرت داشت، همان سیدی بود که میرزا رضا، او را نمی‌شناخت.^۳ وی، از شاگردان و تربیت‌شدگان شیخ هادی نجم‌آبادی بود،^۴ و در سال‌های بعد، و زمان مشروطیت نیز در میان «احرار» قرار داشت.^۵

میرزا حیدرعلی زردوز، در زمره‌ی یاران سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان بود، که در سال ۱۳۰۸ ق.، همراه با میرزا رضا، دستگیر شد.^۶ او، در سال‌های بعد، همچون حکیم، در شمار اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده قرار گرفت، تا همراه با کسانی چون ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ،

۱. استطاق میرزا رضا کرمانی، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۲.

۲. تقریرات ملا حبیب خادم آستانه، مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۷، ص ۶.

۳. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۱، پ ۱.

۴. میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، مکارم الآثار در احوال رجال قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۸، ص ۲۸۸۲.

۵. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۶۷.

۶. حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص ۳۴۳.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، و ... به فعالیت‌های ضدحکومتی خود ادامه دهد.^۱ بنا بر نوشته‌ی برخی آگاهان، حاج میرزا احمد کرمانی، همراه با سید حسن صاحب‌الزمانی، به همدان رفتند، و در آنجا شورش برپا کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی، دعوت به جمهوریت را اساس آن شورش دانسته،^۲ اما، میرزا محمدخان قزوینی، نوشته که سید حسن، به سبب زیبایی ظاهری که داشت، به تحریک میرزا احمد، مهدویت را دعوی کرد، و آن شورش را سامان داد.^۳

پیش از این - ضمن شرح خاطرات صنعتی‌زاده - گذشت که حرکت آن‌دو، در همان مرحله‌ی نخست، سرکوب شد، و ایشان، به تهران فرستاده شده، و زندانی گشتند. شیخ هادی نجم‌آبادی، در مقام شفاعت برآمد، اما مظفرالدین‌شاه، تنها با آزادی سید حسن موافقت کرد، و میرزا احمد کرمانی، سرانجام، در زندان درگذشت.^۴

آنچه در این میان مهم می‌نماید، آن است که این شورش، با دستور میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسن‌خان خیبرالملک، صورت گرفته بود. سید حسن صاحب‌الزمانی، این موضوع را سال‌ها بعد بازگفت.^۵ بنابراین، دانسته می‌شود که حاج میرزا احمد کرمانی، میرزا حیدرعلی زردوز، و سید حسن صاحب‌الزمانی، با میرزا رضا دیدار کردند، و پس از گفتگو درباره‌ی این مسایل - مطابق آنچه شاهدان به حکومت گفته بودند - تهران را به طرف همدان ترک گفتند. سفیه‌خواندن حاج میرزا احمد، توسط میرزا رضا نیز مانند آنچه درباره‌ی کُلفت اندرون، اعتمادالسلطنه، و شیخ هادی نجم‌آبادی،

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۱، پ ۱.

۳. محمد قزوینی، وفیات معاصرین، یادگار، ج ۳، ش ۴، ص ۱۸ و ۱۹.

۴. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۱، پ ۱.

۵. سید محمدعلی گلریز، مینودر یا باب‌الجنه قزوین، تهران، ص ۱۰۰، پ ۱.

گفته بود- جز برای جلوگیری از دردسر برای او نبوده است. این ظاهرسازی را عبدالحسین صنعتی‌زاده، فرزند حاج علی‌اکبر صنعتی کرمانی - که در اسلامبول، و تهران، از یاران سید جمال‌الدین بود- نیز آورده است.^۱ بر همین اساس، می‌توان احتمال داد که میرزا رضا، سید حسن (شاگرد شیخ هادی) را هم می‌شناخت، ولی نخواست برایش مشکلی فراهم کند.

نقش تکاپوگران بابی (ازلی)، در کشتن ناصرالدین‌شاه

آنچه تا اینجا به‌دست آمد، وجود «یک کمیته‌ی سری ایرانی» برای کشتن ناصرالدین‌شاه است که از اعضای «حوزه‌ی اتحاد اسلام تهران» تشکیل شده بود. اما باید دانست که برخی کسانی که در آن حادثه دست داشتند، در منابع تاریخی، با عنوان بابی (ازلی) یاد شده‌اند:

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

پیش از این گذشت که میرزا آقاخان کرمانی، و شیخ احمد روحی، هردو، از شاگردان ملا محمدجعفر کرمانی (بنیان‌گذار آیین باب در کرمان) بودند. ایشان، ایران را برای «نصرت امر» ترک گفتند، و در قبرس، با دوتن از دختران میرزا یحیی صبح ازل ازدواج کردند. پس از آن، در اسلامبول، تکاپوهای خود را پی گرفته، و سرانجام، به جنبش اتحاد اسلام سید جمال‌الدین پیوستند.^۲

شیخ محمود افضل‌الملک و شیخ ابوالقاسم روحی

این هردو، پسران آخوند کرمانی، و برادران شیخ احمد روحی بودند، و

۱. عبدالحسین صنعتی‌زاده، روزگاری که گذشت، ص ۱۰۱، پ ۱.

۲. برای گفتگوی تفصیلی درباره‌ی این دو، نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت».

همچون پدر، در میان معتقدان صبح ازل جای داشتند. افضل‌الملک، پس از ناامیدی از آزادی میرزا آقاخان و روحی، با مشورت سید جمال‌الدین، به قبرس رفت،^۱ و در آنجا، با صبح ازل دیدار کرد.^۲

منوچهر

این پژوهش، از هویت منوچهر - که باید او را مغز متفکر گروه کشتندگان ناصرالدین‌شاه دانست - آگاه نیست. با این حال، می‌توان احتمال داد که او نیز از بابیان (ازلیان) بوده است. در مقدمه‌ی این پژوهش آمد که فعالان بابی، به‌احتمال، حدود زمانی را که در آن ناصرالدین‌شاه کشته شد، زمان بشارت باب بر اضمحلال حکومت قاجار (بنی‌امیه) می‌دانستند.^۳ با این ترتیب، چون منوچهر، در گفتگو با شمس‌العلماء، هدف خود را «انقراض سلطنت قاجاریه» گفته بود، می‌توان احتمال داد که او نیز در همان مسیر بابیان گام برمی‌داشته است.

شیخ هادی نجم‌آبادی

پیش از این گذشت که شیخ هادی نجم‌آبادی، گذشته از تعلق خاطر به بابی‌گری، مورد توجه ویژه صبح ازل قرار داشت.^۴ ارداقتی، در کتاب خود، حتی از تصمیم امین‌السلطان بر کشتن مخفیانه‌ی شیخ - به‌سبب بابی‌بودن - یاد کرده است! کسی که از سوی امین‌السلطان برای این کار انتخاب شد، یکی از گماشتگان مورد اطمینانش بود، اما در شب مورد نظر، تحت تأثیر اخلاق

۱. شیخ محمود افضل‌الملک، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص یو.

۲. ناصر دولت‌آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱.

۳. نک: مقدمه‌ی این پژوهش، بخش «لایه‌های زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دوره‌ی قاجار».

ص ۳۷.

۴. نک: فصل «هنایش خرد، در آثار و مآثر شیخ هادی نجم‌آبادی»، ص ۶۱.

شیخ - که نمونه‌هایی از آن در فصل نخست این پژوهش یاد شد - قرار گرفت، و به حلقه‌ی مریدانش پیوست! او، همانی است که در کتاب ارداقی، با نام مستعار «گودرز» شناسانده شده است.^۱

میرزا یحیی دولت‌آبادی

دانسته شد که دولت‌آبادی (اسم الله النجی)، نه تنها در میان بابیان (ازلیان) قرار داشت، که در سال‌های پایانی حیات صبح ازل، نزد او، از تمام پیروانش مقرب‌تر بود! به همین جهت، رهبر بابیان، او را به‌عنوان مرجع پیروانش پس از خود، نصب کرد.^۲

میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز (حکیم)، و میرزا حیدرعلی زردوز

پیش از این آمد که حکیم و زردوز، در میان پیروان سید جمال‌الدین جای داشتند. این دو، در سال‌های ابتدایی مشروطیت، به عضویت در انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان می‌گذاشته شدند.^۳ با بررسی منابع تاریخی، باید گفت که این انجمن، در مجموع، انجمنی بابی (ازلی) بود.^۴ با در نظر داشتن این واقعیت، وقتی عضویت حکیم و زردوز در انجمن باغ می‌گذاشته، کنار همکاری طولانی مدت ایشان با فعالان بابی (ازلی) قرار می‌گیرد، احتمال بابی‌بودنشان را قریب به یقین می‌کند.

شیخ علی قاضی قزوینی و علی‌اکبر ارداقی (نویسنده‌ی کتاب «دربار شاهی») دانسته شد که قاضی قزوینی، در میان دوازده شاگرد مخصوص سید جمال‌الدین قرار داشت، و به شیخ هادی نجم‌آبادی نیز ارادت می‌ورزید، و همچنین، از اعضای انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان می‌گذاشته بود. قهرمان میرزا عین‌السلطنه (برادرزاده‌ی ناصرالدین‌شاه)، در خاطرات خود، به شهرت ازلی‌بودن قاضی، و تکفیر او ازسوی برخی عالمان دینی، اشاره کرده است.^۱ همچنین، از آن که یک «بابی متعصب»، چون قاضی قزوینی را «قاضی عدالتخانه‌ی مملکتی» قرار داده‌اند تا «به همه‌ی مسلمانان حکومت کند»، تعجب کرده است.^۲ در جایی دیگر نیز او را «بابی» خوانده،^۳ و سرانجام، در زمان اشاره به مرگ او در باغ شاه، شهرت «ازلی بابی» برایش آورده است.^۴ یکی از بهائیان هم عصر قاضی نیز از «نسبت ازلی‌بودن»، به او، سخن گفته است.^۵ به هر اندازه که احتمال بابی‌بودن قاضی قزوینی، جدی باشد، برادرش را نیز باید بابی دانست. این از آن روست که وی، در تمام تکاپوهای قاضی، همراهی داشت.

شیخ عبدالعلی بیدگلی

بیدگلی، همانی است که در فصل نخست این پژوهش، به تفصیل، مورد بررسی قرار گرفت.^۶ گفته شد که او نیز یکی از فعالان بابی (ازلی) بود. با

۱. «فرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۲۱۰۹.

۲. پیشین، ج ۳، ص ۲۱۴۷.

۳. پیشین، ج ۳، ص ۲۱۳۱.

۴. پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵۶. در نسخه‌ی چاپی کتاب، به جای عبارت «ازلی بابی مرحوم»، نقطه‌چین گذاشته شده است. نگارنده، در زمستان سال ۱۳۸۷ ش.، به لطف دانشمند فقید، زنده‌یاد استاد ایرج افشار، توانست با آقای مسعود میرزا سالور (فرزند عین‌السلطنه) - که در سنین کهنوت به‌سر می‌برد - ملاقات کرده، و این عبارت را در نسخه‌ی اصل خاطرات، بیابد.

۵. حاج آقا محمد علائقیند، تاریخ مشروطیت، ص ۱۱۴.

۶. نک: فصل «هنایش خرد، در آثار و آثار شیخ هادی نجم‌آبادی».

۱. علی‌اکبر ارداقی، «دربار شاهی»، صص ۵۰ تا ۵۸.

۲. نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «تکاپوهای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی»، ص ۱۳۷.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

۴. برای آگاهی بیشتر از حضور بابیان (ازلیان) در انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان می‌گذاشته، نک: فصل «زندگانی ملک‌المکملین»، بخش «تهیه انقلاب، و مجمع آزادمردان»، ص ۲۶۰.

این ترتیب است که دانسته می‌شود، شور و شغف او، در سرودن آن شعر در شادباش کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، از اعتقاد بابی‌اش درباره‌ی نسبت آل قاجار با بنی‌امیه، و جهنمی بودن ناصرالدین‌شاه، برخاسته بود!

حاج میرزا احمد کرمانی

حاج میرزا احمد - که دست‌پرورده‌ی ملا محمدجعفر کرمانی و شیخ هادی نجم‌آبادی بود - به همان اندازه که در میان بابیان (ازلیان) ستوده بود، در میان بهائیان، شخصی نامطلوب شمرده می‌شد!^۱

سید حسن صاحب‌الزمانی

دانسته شد که این شخص، از تربیت‌شدگان شیخ هادی نجم‌آبادی بود. او، همچنین، به بهائیان نگاهی سخت داشت. براساس نقل یکی از بهائیان، زمانی که پس از شکست شورش همدان، حاج میرزا احمد و سید حسن، دستگیر شده، و به تهران انتقال یافتند، چند زندانی بهائی نیز با ایشان هم‌بند بودند. یکی از بهائیان، در پاسخ زندان‌بان، آن‌دو را جمهوری‌طلب خوانده، و گفته بود: «ما، بهائی هستیم، و آن‌ها، جمهوری! آن‌ها، از ما بیزارند، و ما، از آن‌ها در آزار!» سید حسن نیز با دیدن زندانیان بهائی، گفت: «بهائی‌ها، غیرت ندارند! اگر من قدرت داشتم، ریشه‌ی آن‌ها را قلع و قمع می‌کردم!»^۲

روشن است که وقتی، نفرت سید حسن از بهائیان، در کنار تربیت‌شدنش توسط شیخ هادی نجم‌آبادی (یکی از بزرگان ازلیان)، و نیز اعتماد فعالان ازلی به او، و شرکت‌دادنش در یکی از بخش‌های طرح مهم قتل ناصرالدین‌شاه، قرار گیرد، احتمال بابی‌بودنش، جدی، و بلکه یقینی می‌شود.

۱. نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «بیشروان آزادی در کرمان»، ص ۱۲۲.
۲. عزیرالله سلیمانی، مصابیح هدایت، ج ۱، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.

میرزا رضا کرمانی

در منابع رسمی حکومت ایران، میرزا رضا کرمانی، گاه با عنوان کسی که پیشتر، بابی بود، یاد شده است.^۱ اما آنچه احتمال بابی‌بودن او را به‌شکلی جدی، به‌دست می‌دهد، روش نهان‌نگارانه‌ی مهدی ملک‌زاده، در تاریخی است که بر جنبش مشروطیت ایران نگاشته است. همان‌گونه که در ادامه‌ی این پژوهش، آمده، پدر ملک‌زاده (ملک‌المتکلمین)، یک بابی (ازلی) بود. ادبیات ملک‌زاده، در نگارش آثار تاریخی‌اش نیز از دلبستگی او به آن اعتقاد حکایت دارد.^۲ با این رویکرد است که باید به تحلیل نگاه او به میرزا رضا کرمانی پرداخت. وی، هنگام بیان هسته‌های «روشنفکری» پیش از جنبش مشروطیت، زمانی که به کرمان رسیده، به‌شکلی خاص، سخن گفته است. در نگاه او، چگونگی ورود «افکار نوین»، «فلسفه‌ی آزادی‌خواهی»، و «آن آیین نو» به کرمان، به‌روشنی معلوم نبود. اما، در زمان ناصرالدین‌شاه، «مجمعی از آزادی‌خواهان، در کرمان تشکیل می‌یافت» که «در راه انتشار افکار نوین» گوشش می‌کرد. اعضای این انجمن عبارت بودند از: میرزا آقاخان کرمانی، شیخ مهدی بحرالعلوم، شیخ احمد روحی، میرزا احمد کرمانی، افضل‌الملک، حاجی سید جواد، و میرزا رضا کرمانی.^۳ اعتقاد بابی (ازلی) تمام این کسان، در میرزا رضا کرمانی، در بخش‌های مختلف این پژوهش به بحث گذاشته شده است.^۴ با این وجود، آیا می‌توان پذیرفت که در اوج خفقان ضد بابی

۱. به عنوان نمونه، امین‌السلطان، در اعلانی که یک‌هفته پس از قتل ناصرالدین‌شاه صادر کرد، آورده: «فان، میرزا رضا کرمانی است. اول، بابی بود. بعد از آن که جمال‌الدین معروف، به تهران آمد، نزد او، مستخدم شد. مذهب دهری و سوسیالیست دارد.» (ابراهیم صفایی، نهضت مشروطه‌ی ایران بر پایه‌ی اسناد وزارت امور خارجه، ص ۷)

۲. نک: فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین»، بخش «اعتقاد بابی ملک‌المتکلمین، و مهدی ملک‌زاده»، ص ۲۱۸.
۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴. حاجی سید جواد، همان مدیر مدرسه‌ی ملی کرمان است، که خود، از داعیان بابی بود. نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «آزادی‌خواهان کرمان»، ص ۱۲۶.

ناصرالدین شاهی، انجمنی در ترویج «افکار نوین» و «آن آیین نو» بکوشد، و تمام اعضایش، بایی باشند جز میرزا رضا؟! و این که ملکزاده، به رمز سخن گفته، و نخواسته از هم‌کیشان خویش، آشکارا یاد کند، خود، دلیلی است محکم که او، این کسان را به‌واقع، بایی (ازلی) می‌دانسته است.

در این میان، میرزا ملکم‌خان - که یکی از راهنمایان سیاسی فعالان بایی بود، و صبح ازل، او را رجعت عیسای مسیح خوانده بود^۱ - در سال‌های پس از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، به یکی از اروپائیان گفت که قاتل شاه ایران، از بایبان بود.^۲

گذشته از این، بررسی صورت اصلی استنطاق میرزا رضا کرمانی نیز گویای همین واقعیت است. براساس متن اصلی این استنطاق که نخستین بار توسط یکی از محققان، به آگاهی عمومی رسیده، وقتی بازجویان، از میرزا رضا، درباره‌ی ارتباط شیخ هادی نجم‌آبادی و سید جمال‌الدین پرسیدند، پاسخ او، چنین بود:

چه عرض کنم؟ درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد، اما، از معتقدین سید است، و او را مرد بزرگی می‌داند. هرکس که اندک بصیرتی داشته باشد، می‌داند که سید، دخلی به مردم این روزگار ندارد! حقایق اشیاء، جمیعاً پیش سید مکشوف است! تمام فیلسوف‌ها و حکمای بزرگ فرنگ، و همه‌ی روی زمین، در خدمت سید، گردن‌شان کج است! و هیچ‌یک از دانشمندان روزگار، قابل نوکری و شاگردی سید نیست! واضح است حاجی شیخ هادی هم شعور دارد و مثل بعضی از آخوندهای بی‌شعور نیست که آثار و علامات جعلی و ممتنع‌القبول که برای صاحب‌الزمان

۱. نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بایی گذشت»، بخش «دیدار با شیخ هادی نجم‌آبادی»، ص ۱۱۱. برای توضیح بیشتر، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بایی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

H. R. Haweis: "Talk with a Persian Statesman", p. 75. ۲

درست کرده‌اند، بی‌جهت انتظار ظهور می‌کشند! هرکس که به این آثار و علامات پیدا شد، صاحب زمان خودش است!^۱

این سخن، گویای آن است که در نگاه میرزا رضا کرمانی، شیخ هادی نجم‌آبادی و سید جمال‌الدین افغانی، منتظر ظهور امام دوازدهم شیعیان بودند.^۲ بنابراین، میرزا رضا را مانند شیخ، یک بایی باید دانست، و بر درستی گزارش‌های رسمی دولت ایران، رویکرد نهان‌نویسانه‌ی ملکزاده، و نیز سخن میرزا ملکم‌خان، باید یقین کرد.

آنچه در این میان مهم می‌نماید، حذف عبارات پایانی گفتار میرزا رضا کرمانی، در روزنامه‌ی صور اسرافیل است که از سوی همان محقق، مورد اشاره قرار گرفته است.^۳ جای این عبارات، در روزنامه‌ی صور اسرافیل، سفید گذاشته شده است!^۴ در تحلیل این حذف - که آن را نیز یکی از نمودهای نهان‌نویسی بایبان در عصر قاجار باید دانست - می‌توان گفت که صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی، با تلاش فعالان بایی چون میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز (حکیم)، قاضی قزوینی، و نیز با کمک سفارت بریتانیا، به‌دست آمد، و سرانجام به‌دست مشروطه‌خواهان بایی، و ازجمله، میرزا جهانگیرخان

۱. همانا طبق، کارنامه و زمانه‌ی میرزا رضا کرمانی، بخش «مدافعات» (صورت اصل و «سانسورنشده» استنطاق میرزا رضا کرمانی)، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. در کتاب‌های حدیثی شیعی اثنی‌عشری، روایاتی در شرح رویدادهایی که پیش از ظهور امام دوازدهم رخ خواهد داد، آمده است. با این حال، براساس همان روایات، ظهور امام دوازدهم، به آن علامت‌ها، وابسته نیست، و ممکن است آن دسته از رویدادهایی که حتی نیز یاد شده‌اند، رخ ندهند، و ظهور امام دوازدهم، انجام شود. در نگاه روایات شیعی، تمام علائم ظهور، قابل تغییر است، اما اصل ظهور امام دوازدهم، چون «وعده‌ی خداست»، انجام خواهد شد: «ان القائم من المیعاد، و الله لا یخلف المیعاد». کتاب «تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور»، یکی از آناری است که این موضوع را با روشی تحلیلی، مورد بررسی قرار داده است. (نک: مصطفی صادقی، تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور)

۳. همانا طبق، کارنامه و زمانه‌ی میرزا رضا کرمانی، بخش «مدافعات» (صورت اصل و «سانسورنشده» استنطاق میرزا رضا کرمانی)، ص ۱۹۵، پ ۱۳.

۴. لریزی، میرزا قاسم‌خان: شیرازی، میرزا جهانگیرخان، روزنامه‌ی صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۴. تصویر این صفحه از صور اسرافیل، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

شیرازی (مدیر صور اسرافیل) رسید.^۱ وی، صورت این بازجویی را برای نخستین بار، در جریده‌ی خود، در اختیار همگان قرار داد، اما، این بخش را که بر بابی بودن استاد فقید و متهم به بابی‌گری‌اش، شیخ هادی نجم‌آبادی،^۲ و نیز میرزا رضا کرمانی، مهر تأیید می‌گذاشت، حذف کرد!

همچنین، باید دانست که برپایه‌ی برخی گزارش‌ها، میرزا رضا، در مسیر حرکت از اسلامبول به ایران، در بادکوبه (شهر مورد اشاره در تلگراف رسیده به منوچهر)، با یکی از بابیان برجسته دیدار داشت،^۳ و حتی در نامه‌ای برای یکی دیگر از بابیان فعال آنجا، «تقریباً، مرگ شاه را پیشگویی کرده»، و نوشته بود: «به‌زودی، روزگار بهتری خواهد رسید که «م. ک.»، چنین امر فرموده است!»^۴ (این احتمال، جدی است که «م. ک.»، همان میرزا آقاخان کرمانی باشد.) پیش از این، درباره‌ی ارتباط این سخن با بشارت‌های بابی، اشاراتی آورده شد.^۵ در میان تاریخ‌نگاران معاصر، ابراهیم صفائی، میرزا رضا را «ازلی» خوانده،^۶ و نوشته: «بابیان و ازلیان، قصد انتقامجویی از ناصرالدین‌شاه را داشتند، نه بهائیان»^۷

۱. ادوارد براون - که با صبح ازل و برخی بیروانش، دوستی نزدیک داشت - میرزا جهانگیرخان را ازلی، دانسته است. جالب اینجاست که او، در آن گفتار، از بابی بودن ملک‌التکلمین و میرزا جهانگیرخان، چون کشته شده بودند، سخن گفته، و نوشته که دیگر ازلیان را، چون زنده هستند، معرفی نمی‌کند! (Edward G. Browne, Materials for the Study of the Babi Religion, p. 221) آدمیت نیز میرزا جهانگیرخان را در زمره‌ی ازلیان یاد کرده است. (فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۲۲) عباس افندی (عبدالبهاء)، نیز بر اعتقاد ازلی او طعن زده است. (عباس افندی (عبدالبهاء)، مجموعه‌ی الواح تذهیب‌شده (به‌خط علی‌اکبر میلانی)، ص ۲۲۹) و ...
۲. درباره‌ی میرزا جهانگیرخان، گفته شده که او، «از مریدان مخصوص شیخ هادی معروف نجم‌آبادی بود.» (سید ابوالحسن علوی، رجال مشروطیت، ص ۴۲)
۳. و. ا. کاسکوفسکی، خاطرات کلنل کاسکوفسکی، ص ۹۰.
۴. پیشین، ص ۹۳.
۵. نک: مقدمه‌ی این پژوهش، بخش «لایه‌های زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دوره‌ی قاجار»، صص ۴۴ تا ۴۷.
۶. ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۲۶، پ ۳.
۷. پیشین، ج ۱، ص ۲۸.

توصیف‌های کلی درباره‌ی دخالت بابیان (ازلیان) در کشتن ناصرالدین‌شاه در کنار آنچه آمد، اشاره‌های کلی نیز در این موضوع وجود دارد. عباس افندی (عبدالبهاء) - که آن زمان، رهبری غالب بهائیان را در دست داشت - در نامه‌ای که مدتی پیش از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه برای امین‌السلطان فرستاد، چنین نوشت که: «حضرت سید جمال‌الدین، و ازلی‌ها، در اسلامبول گردآمده، قصد اقدام بر علیه شاه دارند، و دولت بداند که بهائیان، از این امر برکنارند!»^۱ روشن است که او می‌خواست تا از اتهام احتمالی بر بهائیان پیشگیری کرده باشد. حاج آقا محمد علاء‌الدین (یکی از بهائیان صدر مشروطیت) نیز کشتن ناصرالدین‌شاه را به بابیان (ازلیان) نسبت داده است:

از روضه‌خوان‌ها، یکی، آقا سید جمال [واعظ اصفهانی] نام داشت؛ و یکی، حاجی میرزا نصرالله [ملک‌التکلمین]. هردو، از اهل اصفهان، و هردو، از معتقدین به یحیی. با پسرهای حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی [یعنی حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی‌محمد] همدست شده، و در عقب مرام و اعتقاد مذهبی ... خیال کردند که اگر سلطان کشته شود، سلطنت به ازل می‌رسد. [لذا] تیر به ناصرالدین‌شاه زدند.^۲

با توجه به آنچه گذشت، درستی بخشی از گفتار بالا، که به دخالت بابیان (ازلیان) در کشتن ناصرالدین‌شاه اشاره دارد، دانسته می‌شود. بخش مربوط به اعتقاد دینی بابیان درباره‌ی سلطنت صبح ازل نیز در جای دیگر مورد توجه قرار گرفت، و با اندیشه‌ی سیاسی بابیان، همسان دانسته شد. حاصل آن گفتار، آن بود که می‌توان احتمال داد که بابیان، به‌واقع، بر آن بودند که با کشته شدن ناصرالدین‌شاه، زوال سلطنت قاجار (رجعت بنی‌امیه)، خواهند رساند، و پادشاهی بابی، با سلطنت صبح ازل، آغاز خواهد شد.^۳

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۴۳۰.
 ۲. حاج آقا محمد علاء‌الدین، تاریخ مشروطیت، ص ۴۱.
 ۳. نک: مقدمه‌ی این پژوهش، بخش‌های «جامعه‌ی آرمانی بابیان»، و «لایه‌های زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دوره‌ی قاجار»، صص ۲۴ تا ۴۴.

واکنش میرزا یحیی صبح ازل، به کشته شدن ناصرالدین شاه

زمانی که خبر کشته شدن ناصرالدین شاه پخش شد، گروهی از پیروان صبح ازل - که برای دیدار او، به قبرس رفته بودند - جشنی گرفته، و او را نیز به آن میهمانی دعوت کردند.^۱ در آن جمع بود که صبح ازل، «لوح ضیافت» را به زبان عربی نگاشت.^۲

صبح ازل، در لوح ضیافت، از انتشار خبر کشته شدن «عَدُوّ الله» (دشمن خداوند، یعنی ناصرالدین شاه)، سخن گفته، و به ظلم‌های او و پدرش (محمدشاه)، در زندانی کردن «نقطه» (باب)، اشاره کرده است. او، کسی را که در «ظاهر الامر» به کارهای «عدو الله» می‌رسید، زندانی‌کننده‌ی باب دانسته، و او را «ظالم عنید»، خوانده است. روشن است که این شخص، میرزا تقی‌خان امیرکبیر (صدراعظم آن‌زمان ناصرالدین شاه) بود، که نقش اصلی را در سرکوب بابیان، زندانی کردن چندساله‌ی باب، و سرانجام کشتن او داشت.

در نگاه صبح ازل، در آن زمان، خون‌هایی در راه «نفس الله» (باب) ریخته شد، تا آن که «نفس الله» (باب)، به ظلم، با دست کسانی که از امر حق تجاوز کرده بودند، کشته شد. صبح ازل، سپس، خداوند را بر ظلم‌های تجاوزکنندگان بر «نفس رب» (باب)، و نیز خشنودی‌شان بر آن ستم‌ها، شاهد دانسته، و گفته: «آن متجاوزان، در هر سرزمینی بر مؤمنان هجوم آوردند، و خون‌های ایشان را بناحق ریختند، در حالی که ظالم بودند.» وی، همچنین، کسانی را

۱. این بابیان، به احتمال، میرزا احمد مصباح‌الحکماء (نوه‌ی صبح ازل)، و همراهانش، چون علی‌محمد فره‌وشی (مترجم همایون)، بودند. (نک: فصل «فروندگان مشعل مشروطیت»، بخش «آگاهی از کشته شدن ناصرالدین شاه».)

۲. اصل این لوح - که به خط صبح ازل است - در مجموعه‌ای از اسناد، به شماره‌ی ۱۰۷۷۲، در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. درباره‌ی آن، نوشته شده: «لوح ضیافت، در هنگام نشر خبر قتل ناصرالدین شاه در سنه‌ی ۱۳۱۳. لوحی از آثار حضرت ثمره، صبح ازل، به خط خودشان، در جلسه‌ی میهمانی که بعد از نشر خبر کشته شدن ناصرالدین شاه در سنه‌ی ۱۳۱۳ قمری، نوشته شده.» برپایی آن میهمانی توسط پیروان صبح ازل، و دعوت او به آن مجلس، در متن لوح ضیافت آمده است. تصویر صفحه‌ی نخست این لوح در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

که کشته‌ی «نفس رب» (باب) بودند، داخل در «نار جهنم» خوانده است. در نگاه صبح ازل، ناصرالدین شاه، کسی بود که با تمام توان به «نقطه» (باب) ستم کرد، و در خون او شریک شد، و سرانجام، به سبب آن کارهای ناروا، و لبر جنگ با «متقیان» (بابیان) کشته شد. ناصرالدین شاه، در میان کسانی قرار داشت که پیش از این، به «آیات الله» کفر ورزیدند، بر «انبیاء» ظلم کردند، «رسل» را منکر شدند، در زمین تجاوز کردند، در حالی که از نادانان بودند.

در ابتدای لوح ضیافت، آن نوشته، به عنوان آنچه «روح»، از «آیات کتاب» القا کرده، یاد شده است. همان‌گونه که پیش از این گذشت،^۱ بابیان (ارلیان)، سخنان صبح ازل را مانند سخنان باب، آیات خداوند می‌دانستند که به شکل مستقیم و بدون فرشته‌ی وحی، بر زبان آن‌دو، جاری می‌شد.^۲ بنابراین، دانسته می‌شود که «لوح ضیافت» نیز در نگاه صبح ازل و پیروانش، از آیاتی بود که خداوند، به سبب خشنودی از کشته شدن «عدو الله» (ناصرالدین شاه)، بر زبان صبح ازل، جاری کرده بود.

پنجمین سخن

با این ترتیب، روشن می‌شود که کشته شدن ناصرالدین شاه، حاصل تلاش گروهی از مخالفان او در خارج و داخل ایران بود. سید جمال‌الدین افغانی، در «اسلامبول»، دستور این کار را صادر کرد. سلطان عبدالحمید هم که از نفوذ

۱. نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، بخش «تکاپوهای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی»، ص ۱۳۷.

۲. به عنوان نمونه، میرزا مصطفی کاتب - که در فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت»، یاد شده - در پاسخ به یکی از بزرگان بهائیان (زین‌المقرین)، به این ویژگی صبح ازل اشاره کرده است: «حضرت ثمره، آنچه نطق می‌نماید، و آثار، از او ظاهر می‌شود، جمیعاً، از لسان مجلی خود، نقطه‌ی اولی، است. یعنی همان حقیقت، که به لسان نقطه‌ی اولی منتطق بود، به لسان او، منتطق است.» (میرزا مصطفی کاتب، نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملا زین‌العابدین نجف‌آبادی، ص ۸۲) پیش از این - در مقدمه‌ی این پژوهش (ص ۱۶) - گذشت که باب، خود را «شجره‌ی طور» می‌دانست، و بر آن بود که سخن گفتنش، همان سخن گفتن بی‌واسطه‌ی خداوند است.

ناصرالدین شاه در مناطق شیعه نشین عراق - چون سامراء - نگرانی جدی داشت، به او اطمینان داده بود. این احتمال هست که سید جمال الدین، پیش از نظر سلطان نیز چنین می خواسته است.

گذشته از سید جمال الدین، برخی یاران نزدیک او، چون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی هم در ایجاد انگیزه‌ی لازم در میرزا رضا دخالت داشتند. بنابراین، چنین می نماید که طرح کشتن ناصرالدین شاه، در حوزه‌ی مرکزی اتحاد اسلام در اسلامبول رقم خورد.

در این میان، تکاپوهای سیاسی اعضای برجسته‌ی آن حوزه، که از دید حاکمان ایران مخفی نمانده بود، به دستگیری اصلی ترین یاران سید جمال الدین انجامید. به نظر می رسد، این دستگیری، در سرعت بخشیدن به حرکت میرزا رضا نقش داشته است. وی، همراه با یکی دیگر از اعضای حوزه‌ی اسلامبول (شیخ ابوالقاسم روحی) به ایران آمد، و در میان راه، با برخی بابیان قفقاز نیز دیدار داشت.

تلگراف رمز درباره‌ی حرکت آن دو، به محمد حسن خان اعتماد السلطنه (وزیر انطباعات ناصری، اما، عضو حوزه‌ی تهران) رسید. میرزا رضا در تهران، با یاران سید جمال الدین، هماهنگی های لازم را انجام داد. آن گروه، با خبرگیری های مهمی که از اندرون شاه داشتند، دانستند که وی، بر آن است که بدون محافظ، به زیارت حرم حضرت عبدالعظیم برود. میرزا رضا، توسط ایشان - از جمله، منوچهر و حاج میرزا یحیی دولت آبادی - از آن تصمیم آگاه شد، و توانست به آسانی تمام به حکومت پنجاه ساله‌ی پادشاهی مقتدر و قدرتمند پایان بخشد!

وی، در بازجویی هایش، برای انحراف ذهن بازجویان، جای خرید ششلول را ایران، و نه اسلامبول، یاد کرد؛ جاسوسی کلفت های اندرون را بی اساس خواند، و از ناآگاهی نسبت به برنامه‌ی گردش ناصرالدین شاه سخن

گفت. همچنین، اعتماد السلطنه، شیخ هادی نجم آبادی، میرزا احمد کرمانی - و به احتمال، سید حسن صاحب الزمانی - را به گونه‌ای غیر واقعی یاد کرد تا عواقب ناگوار نداشته باشد. وی، در یک مورد اشتباه کرد، و آن، سخن گفتن از نوع اعتقاد خود، شیخ هادی نجم آبادی، و سید جمال الدین، درباره‌ی ظهور امام دوازدهم شیعیان بود. به نظر می رسد این سخن، از سوی بازپرسان بی گیری نشد، اما در زمان چاپ عمومی صورت بازجویی او، توسط بابیان به ظاهر مسلمان حذف شد!

گروه کشتندگان ناصرالدین شاه، برای زمان پس از قتل او نیز برنامه داشتند. آنچه عضو اصلی و ناشناخته‌ی آنان (منوچهر)، درباره‌ی قیام، به شمس العلماء گفته بود، از همین تصمیم حکایت دارد. همچنین، با دستوری که از اسلامبول رسیده بود، برخی اعضای حوزه‌ی تهران، چون میرزا احمد کرمانی، سید حسن صاحب الزمانی، و میرزا حیدرعلی زردوز، به همدان رفتند، تا پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، در آنجا شورش کنند. ایشان، با این کارها، اضمحلال سلطنت قاجار را هدف گرفته بودند. با این حال، این بخش از طرح ایشان، ناتمام ماند.

در این میان، دیده می شود که بسیاری از دست اندرکاران آن طرح، در میان گروه بابیان (ازلیان) قرار داشتند. ناصرالدین شاه، کشته‌ی سید علی محمد باب و بسیاری از پیروان نخستین او بود. همچنین، به سعی و تلاش او، «نشین باب (صبح ازل)، باقی مانده‌ی عمر خود را در تبعید گذراند. دوران پنجاه ساله‌ی سلطنت او نیز در مجموع، برهه‌ای سخت برای آن طایفه بود. به همین دلیل، در درجه‌ی نخست از لعن و نفرت ایشان قرار داشت. با این توصیف است که گزارش حاج میرزا یحیی دولت آبادی (ملقب به «اسم الله النجی» از سوی صبح ازل، و بزرگ بابیان پس از او)، درباره‌ی «طپانچه‌ی کوچک»، و «دل بزرگ، و مغز پر از حس انتقام» میرزا رضا - که خود نیز

یک بابی منتفر از ناصرالدین شاه بود- معنی دار می شود. صبح ازل نیز پس از انتشار خبر کشته شدن ناصرالدین شاه، در جشنی که برپا شده بود، «لوح ضیافت» را نگاشت که در نگاه او و پیروانش، آیات خداوند بود که بر زبان او جاری شده بود! آیاتی که رضایت الهی از کشته شدن ناصرالدین شاه را نشان می داد!

برپایه نظر ادوارد براون و محمود محمود، قتل ناصرالدین شاه، یک انتقام شخصی نبود، و در سیاست بریتانیا ریشه داشت! در این میان، گفتار براون - به عنوان یک شاهد آگاه، و به ویژه، مخالف ناصرالدین شاه - مهم می نماید. همچنین، آنچه منوچهر، درباره ی نگاه سفارت بریتانیا به «آزادی خواهی» حکیم گفته بود، قرینه ای قابل تأمل است. با این نگاه، دستور پذیرایی از میرزا رضا، از سوی سفیر بریتانیا در تهران، می تواند درخور تأمل باشد.

بر همین اساس است که می توان گفت گروهی از اهل سیاست (انگلیسیان، سید جمال الدین، و سلطان عبدالحمید)، به کشتن ناصرالدین شاه روی آوردند. تکاپوگران بابی (ازلی) نیز که براساس مبانی اعتقادی خود، برای خون خواهی پیشوایان شان، به وادی سیاست قدم گذاشته بودند، و در این مسیر بشارت هایی نیز داشتند، با ایشان همراه شدند، و پادشاه ایران را با دست یک فعال بابی (ازلی) از میان برداشته، و از دشمن قدیمی خود انتقام کشیدند!

۴

فروزندگان مشعل مشروطیت

علی محمد فره وشی (۱۲۵۴ تا ۱۳۴۷ ش.)

«علی محمد فره وشی، معروف به «مترجم همایون»، از بایان دولت آباد اصفهان بود. وی، در سال ۱۳۱۳ ق، همراه با جمعی از پیروان میرزا یحیی صبح ازل به قبرس رفت، تا با او دیدار کند.^۱ نسخه ای شامل کتاب «تغرید الانس و معات الروح» (اثر صبح ازل) موجود است، که «میرزا علی محمد دولت آبادی، مشهور به مترجم همایون»، آن را در قبرس از روی نسخه ی خط صبح ازل رونویسی کرده است.^۲ این شخص، همچنین، با یکی از لوه های صبح ازل ازدواج کرد.^۳

فروه وشی، که در سال های پایانی حیات، یکی از بزرگان بایان (ازلیان) در تهران، به شمار می آمد، در این زمینه، آثاری نیز دارد. کتاب «آیین باب»، و رساله ای بدون نام در بیان احوال صبح ازل، دو مکتوب اوست که اولی، در بیان

۱. ناصر دولت آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱.
 ۲. این نسخه، با شماره ی ۱۰۷۸۱، در کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری می شود. در پایان نسخه، نوشته شده: «خط میرزا علی محمد دولت آبادی، مشهور به مترجم همایون، که در جزیره ی قبرس، در قلعه ی ماغوسه، در سنه ی ۱۳۱۳، از روی خط مبارک حضرت تهره - ارواح العالمین فداه - نوشته است.»

۳. «طرح روحی، شجره نامه ی نوادگان صبح ازل.

اعتقادات و احکام بایان نگاشته شده، و دومی نیز زندگی‌نامه‌ی صبح ازل است.^۱ دو کتاب *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale* (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی)، و *La volonté primitive, d'après le Bab Revue de l'histoire des religions* (مذاهب ملل متمدنه یا تاریخ سید علی محمد باب) نیز توسط وی، به فارسی ترجمه شده است. کتاب نخست، اثر ژوزف آرتور دو گوینو (کنت دو گوینو) است که در سال‌های نزدیک به زمان حیات سید علی محمد باب، سفیر فرانسه در تهران، بود؛ و کتاب دوم، اثر آلفونس نیکلا است که او نیز از صاحب‌منصبان سیاسی فرانسه در ایران به‌شمار می‌رفت. در این دو کتاب، رویکرد طرفداری از بایان، آشکار است، به‌طوری که یکی از پژوهش‌گران، کتاب دوم را «مقتل بایئه» خوانده است.^۲ شاید یکی از علت‌های برگزیده‌شدن این دو کتاب از سوی فره‌وشی برای ترجمه، همین ویژگی بوده است.

یکی از مشخصه‌های قابل توجه در این قبیل آثار فره‌وشی، تأکید بر ناشناس‌ماندن است. کتاب «آیین باب»، نوشته‌ی «ع-ف» است، کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی»، ترجمه‌شده‌ی «م. ف.» بوده، و کتاب «مذاهب ملل متمدنه» هم از سوی «ع. م. ف.»، به فارسی برگردانده شده است. این، در حالی است که دیگر آثار او، چنین نیست. روشن است که این نوع یادکرد، نمودی از روش نهان‌نگاری بایان (ازلیان) است که از سنت نهان‌زیستی ایشان در عصر قاجار برخاسته بود.

یکی دیگر از ویژگی‌های فره‌وشی، تکاپوهای پیوسته‌ی او در مسایل فرهنگی زرتشتیان بود. بر همین اساس، پس از درگذشتش، انجمن زرتشتیان

تهران، «به پاس خدمات فرهنگی وی» در «مدارس و فرهنگ کشور و زرتشتیان»، آیین یادبودی برگزار کرد. در آن مراسم، «انبوهی از زرتشتیان و استادان و بستگان آن روانشاد شرکت داشتند.» پس از انجام نیایش توسط موبد خسرو، و ترجمه‌ی نیایش توسط موبد رستم شهزادی، فرهنگ مهر (ریس وقت انجمن زرتشتیان تهران)، «از مقام خدمت‌گزاری فرهنگ نوین استاد علی‌محمد فره‌وشی در این کشور، به‌ویژه، برای زرتشتیان، زبان به تحسین گشود.» سهراب سفرنگ نیز - که از دبیران دبیرستان زرتشتیان تهران بود - درباره‌ی «کوشش‌های روانشاد فره‌وشی، در بنیانگذاری و پیشرفت مؤسسات فرهنگی و آموزش زرتشتیان، بیانات مشروحی، ایراد، و خدمات آن شادروان را ستود.»^۱ بخشی از سخنان این شخص درباره‌ی «سوابق ممتد دوستی و همکاری خویش (متجاوز از ۶۰ سال) با مترجم همایون، در دبیرستان زرتشتیان»، بدین قرار است:

به‌طور تناوب، مدت ۱۷ سال، در مدارس پسرانه و دخترانه‌ی زرتشتیان، سمت ریاست و سرپرستی داشتند، و در واقع، بنیانگذار مدارس پسرانه و دخترانه‌ی زرتشتیان بودند که بعداً، در اثر توسعه و ازدیاد دانش‌آموزان، مدرسه‌ی ابتدایی و متوسطه‌ی پسران و دختران، از هم، مجزا، و به نام دبستان پسرانه‌ی جمشید جم، و دبیرستان پسرانه‌ی فیروز بهرام، و دبستان دخترانه‌ی ایرج و گیو، و دبیرستان دخترانه‌ی انوشیروان دادگر، نامگذاری گردیدند.^۲

از ازمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند

فره‌وشی، یکی از فعالان سیاسی عصر قاجار بود، و در تکاپوهای

۱. مجله‌ی هوخ، س. ۱۹، ش. ۱۰، دی ماه ۱۳۴۷، صص ۶۴ و ۶۵، به‌قتل از: علی ابوالحسنی (منذر)، سلطنت علم و دولت فقر، ص ۳۷۹.

۲. پیشین، ص ۳۷۹.

۱. در این پژوهش، از این رساله‌ی بدون نام، با عنوان «شرح حال میرزا یحیی صبح ازل»، یاد شده است.

۲. این تعبیر را نورالدین چهاردهی - که زمانی، با گروهی از پیروان صبح ازل آشنایی داشت - به کار برده است. (نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۱۱۵)

مشروطه‌خواهی نیز دست داشت. او، سال‌ها بعد، در حدود سن ۸۶ سالگی، گزارشی از تکاپوهای هم‌مسلمان خویش نگاشت. تحلیل روش نهان‌نگارانه‌ی این نوشته که «آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند» نام دارد،^۱ موضوع فصل حاضر از این پژوهش است. این تحلیل، همچنین، نمودی از تکاپوهای سیاسی و فرهنگی فعالان بابی را پس از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، و پیش از جنبش مشروطیت، به‌دست می‌دهد.

استبداد ناصرالدین‌شاه قاجار

نخستین بخش از نوشته‌ی فره‌وشی درباره‌ی «آزادمردان مشروطه‌خواه»، به نوع اداره‌ی ایران پیش از مشروطیت، و شرح استبداد ناصرالدین‌شاهی، پرداخته است:

ایران، تا زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه، به‌طور استبداد مطلق اداره می‌شد، و شاهان قاجار، در تحکیم رژیم استبدادی، سخت پافشاری می‌کردند. به‌خصوص، ناصرالدین‌شاه، که کاملاً مراقب اوضاع بود، و هر سری را که از آن بوی آزادی‌خواهی استشمام می‌کرد، به‌سختی می‌کوبید، و آن را نابود می‌نمود!

شنیدم، وقتی در کاخ گلستان، مشغول ساختن بنایی بودند. ناصرالدین‌شاه، به تماشای ساختمان رفت، و از بنا که در بالای عمارت کار می‌کرد، ایرادی گرفت که: «چرا فلان دیوار را کوتاه ساخته‌ای؟» بنا، در جواب گفت: «قربان! قانونش این‌طور است!» شاه، غضبناک شد، و امر کرد بنا را از بالای عمارت به طرف زمین پرت کنند، زیرا که لفظ «قانون» را به زبان آورده بود!

کتاب فرانسه‌ای هست به‌نام «تلماک»، که [توسط] فنلون فرانسوی، به

شکل داستان، نوشته شده، و درضمن، از عدالت و طرز حکومت پاره‌ای از کشورهای قدیم تعریف کرده است. این کتاب را مرحوم علی‌خان ناظم‌العلوم، به فارسی ترجمه کرده، نسخه‌ی آن را تقدیم ناصرالدین‌شاه کرده بود. شاه، از خواندن این کتاب، متغیر شده، و امر کرده بود که از انتشار آن جلوگیری کنند. نسخه‌های این کتاب، در دارالقنون، توقیف، و طعمه‌ی موریانه گردید.^۲

سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملک‌خان

اینجاست که فره‌وشی، سخن درباره‌ی «آزادی‌خواهان» را آغاز کرده است: باری، ایرانیان اروپادیده، که از اوضاع حکومت‌های باختری آگاه بودند، بسی آرزو داشتند که میهن آن‌ها نیز به همان طرز اداره شود؛ و به‌قدری که می‌توانستند، از تبلیغات و مجاهدت‌های محرمانه، کوتاهی نمی‌کردند. ولی، نظر به کمی عده، از کوشش‌های خود نتیجه‌ای نمی‌گرفتند، و بسا می‌شد که به طرف حبس و شکنجه و اعدام می‌رفتند!^۳

در این میان، سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملک‌خان، جایگاهی ویژه داشتند:

در رأس این عده، باید سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملک‌خان ارمنی جلفایی را قرار داد، که ناصرالدین‌شاه، هردو را به ایران دعوت نمود، و پس از چندی، آنان را با خفت و خواری بی‌نظیری تبعید کرد. به‌خصوص، سید جمال را با این که در زاویه‌ی حضرت عبدالعظیم، پناهنده و مریض و بستری بود، با سوارانی، از آنجا بیرون آورده، و به طرف مرز ترکیه فرستاد.^۴

۱. پیشین، ص ۱۶.

۲. پیشین، ص ۱۶.

۳. پیشین، ص ۱۶.

۱. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ماهنامه‌ی رادیو ایران، مرداد ۱۳۴۰، صص ۱۶، ۱۷ و ۳۱.

پیش از این آمد، که یاران و همراهان سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان، در ایران و عثمانی، بیشتر، از فعالان بابی (ازلی) ضد قاجار بودند. بر همین مبناست که یکی از اسباب رویکرد مثبت نویسنده به این دو، دانسته می‌شود.

دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

فروشی، در ادامه، نوشته که سید جمال‌الدین، در زمان اقامت در تهران، «به ارشاد پرداخت، و مریدان زیادی پیدا کرد، که مقاصد او را محرمانه تبلیغ می‌کردند.»^۱ او، در این میان، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن‌خان خیبرالملک، و میرزا رضا کرمانی را به‌عنوان مریدان سید جمال‌الدین در اسلامبول، یاد کرده، و داستان دیدار خود با ایشان را آورده است. این دیدار، آن‌گونه که فروشی آورده، در مسیر سفر او و همراهانش به «مکه‌ی معظمه» روی داد:

توضیح آن که: در اواخر سال ۱۳۱۲ قمری، یکی از بستگان من، با عیال، و دو نفر عموهای خود، به قصد تشرّف به مکه‌ی معظمه، از تهران، حرکت کردند. من هم چون علاقه‌ای به دیدن کشورهای خارجی، و مخصوصاً، زیارت مکه، داشتم، با اجازه‌ی پدر، با آن‌ها همراه شدم، و همه، تصمیم گرفتند از راه روسیه، به اسلامبول بروند، و از آنجا، با کشتی، به طرف جدّه، عزیمت نمایند. در این موقع، هفده‌سال از سنین عمر من می‌گذشت. از تفصیل این مسافرت صرف‌نظر کرده، و به‌طور خلاصه، می‌نویسم که هرطور بود، ما، به باطوم رسیدیم، و بنا بود که عصر، با کشتی به طرف اسلامبول برویم.^۲

فروشی و همراهانش، در باطوم، با شیخ ابوالقاسم روحی، و میرزا رضا

کرمانی، برخورد کردند:

طرف صبح، برای تماشای این بندر تازه‌ساز، به گردش پرداختیم. در خیابان، به شخصی برخوردیم که با همسفران ما آشنا بود. این شخص، شیخ ابوالقاسم (برادر کوچک شیخ احمد روحی) بود که از اسلامبول به طرف ایران می‌آمد. پس از سلام و تعارف، با هم در خیابان به قدم‌زدن پرداختیم، و او، شرح گرفتاری میرزا آقاخان و رفقایش را نقل کرد، و گفت:

«فعلاً در طرابوزان تحت نظر هستند، و علت آن هم این است: پس از آن که علاءالملک (سفیر ایران در اسلامبول)، آن‌ها را به امر اتابک^۱ توقیف کرد، از دربار عثمانی، مأمورانی خواست تا آن‌ها را به طرف ایران ببرند، و در مرز، به مأموران ایرانی تحویل دهند. سید جمال، از قضیه آگاه شد، و از سلطان عثمانی - عبدالحمید - درخواست کرد که از فرستادن آن‌ها به طرف ایران صرف نظر نماید. سلطان هم به مأمورین خود دستور داد که آن‌ها را تا اخطار ثانوی، تحت نظر داشته باشند.»

در انتای گردش، ما، به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم، و شیخ ابوالقاسم، ما را به صرف جای دعوت کرد. در مدخل این قهوه‌خانه، دو سگ، در طرفین، واقع بود که ما، در روی یکی از آن‌ها نشستیم. در سکوی مقابل ما، شیخ زولیده‌ای، نشسته بود. شیخ ابوالقاسم، او را به ما معرفی کرد، و گفت: «آقا میرزا رضای کرمانی، و همسفر من هستند که به ایران می‌روند.»

شیخ هم سری تکان داد، و بدون این که متوجه ما شود، دست به خورجین سفری خود برد، و ششلولی از آن بیرون آورد، و با دست، مشغول پاک‌کردن آن شد. روی هم رفته، آدم متفکر و مرموزی به نظر من آمد. در این مدت که با شیخ ابوالقاسم، مشغول صرف جای و صحبت

^۱ منظور از اتابک، همان میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان است که چندسال بعد (۱۳۱۸ق.)، از سوی ناصرالدین‌شاه، لقب «اتابک اعظم» گرفت. (نک: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ۲۱۵).

۱. پیشین، ص ۱۶.

۲. پیشین، ص ۱۶.

بودیم، میرزا رضا، سر به زیر، مشغول پاک کردن ششلول بود، و هیچ صحبتی با ما نکرد.^۱

همانگونه که پیش از این آمد، شیخ ابوالقاسم روحی، و میرزا رضا کرمانی، با دستور سید جمال‌الدین و حوزه‌ی اتحاد اسلام اسلامبول، به قصد کشتن ناصرالدین‌شاه، حرکت کرده بودند،^۲ و طبیعی است فره‌وشی، که به یقین بعدها از این موضوع آگاه شده بود، نخواسته تا لایه‌های زیرین آن را بیان کند. وی، سپس، به دیدار با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، رسیده است:

خلاصه، ما، طرف عصر، به کشتی رفتیم، و پس از آن که به بندر طرابوزان رسیدیم، کشتی، مدت دو ساعت، برای بارگیری، در این بندر توقف کرد، و ما هم برای تماشای بندر، با قایق به ساحل رفتیم. در حین عبور، به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم که مردم، مشغول صرف قهوه و صحبت بودند. یکی از همسفران گفت: «آقایان، اینجا هستند» و خواست جلو برود. مقصود او، میرزا آقاخان و همراهان بود. حاج مصباح که ریاست هیأت ما را داشت، او را از شتاب منع کرد، و گفت: «این‌ها، تحت نظر هستند! نباید اظهار آشنایی کرد!» ما، گردش‌کنان رفتیم، و در گوشه‌ای به عزم صرف قهوه نشستیم.

میرزا آقاخان با شیخ احمد، مشغول بازی شطرنج بودند، و خیرالملک هم به تماشای بازی سرگرم بود. همان رفیق ما، به عنوان تماشای شطرنج، به آن‌ها نزدیک شد. میرزا آقاخان، همانطور که به صفحه‌ی شطرنج نگاه می‌کرد، کلماتی زیر لب گفت، و رفیق ما آمد و گفت: «بفرمایید برویم!» در راه گفت: «میرزا آقاخان، ما را دیده بود. وقتی که من، نزدیک‌تر رفتم، مثل این که با حریف خود حرف می‌زند، بدون این که سر خود را بلند

کند، و متوجه من بشود، گفت: «زودتر از اینجا بروید، مبادا مورد سوءظن واقع شوید! در اسلامبول، به خانم من بگویید که برود نزد پدرش، و کتاب‌ها و نوشتجات مرا بدهد به ادوارد برون انگلیسی - که فعلاً در اسلامبول اقامت دارد.»^۱

در تحلیل گفتار بالا، به دو نکته، دیگر، می‌توان اشاره کرد. نخست، این که میرزا آقاخان کرمانی - مانند شیخ احمد روحی - داماد صبح ازل بود. فره‌وشی، اینجا، دانسته، به نام پدر همسر او، اشاره نکرده است. نکته‌ی دوم، ارتباط دوستانه‌ی میرزا آقاخان کرمانی با بابیان (ازلیان)، در سال پایانی حیات است. این دوستی، از جمله شواهد بسیاری است که نشان می‌دهد او، تا پایان حیات، در میان بابیان (ازلیان) جای داشت، و آنچه درباره‌ی ترک بابی‌گری او در عثمانی شهرت یافته، درست نیست.^۲

ایمان‌نگاری در شرح سفر به «مکه‌ی معظمه»

فره‌وشی، در رساله‌ای که در شرح حال میرزا یحیی صبح ازل نگاشته، مسافرت حج یادشده در بالا را به شکلی دقیق‌تر آورده است. البته، باید دانست که او، حتی در آن رساله نیز به خود، اشاره‌ای نکرده است. با مطابقت متن آن رساله با گفتار بالا، مشخص می‌شود که روایت‌گر آن، خود فره‌وشی بوده است. او، در معرفی فصل مربوط به آن مسافرت، نوشته:

دیگر از کسانی که از زندگانی صبح ازل در جزیره‌ی قبرس، در قلعه‌ی ماغوسا، گزارش می‌دهد، زائری است که به قصد زیارت، در ایام جوانی، بدانجا رفته، و مدت دو سال در قبرس اقامت داشته، و مشاهدات خود را

۱. علی‌محمد فره‌وشی، آزاد‌مردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۱۷.

۲. درباره‌ی نادرستی روایت رایج درباره‌ی تغییر کیش میرزا آقاخان کرمانی در عثمانی، در فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت» (بخش «پیشروان آزادی در کرمان»)، ص ۱۱۹ گفتگو شده است.

۱. علی‌محمد فره‌وشی، آزاد‌مردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، صص ۱۶ و ۱۷.

۲. نک: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین‌شاه».

برای نگارنده، نقل کرده است، و بنا به میل خود ایشان، از بردن نامشان خودداری می‌شود.^۱

شرح مسافرت آن زائر بابی (ازلی) - که خود فره‌وشی است - بدین شکل آغاز شده است:

در سالی که ناصرالدین‌شاه، به تیر میرزا رضا، کشته شد، من، با حاج میرزا احمد، که طبیب، و ملقب به «مصابح‌الحکماء»، و فرزند آقای میرزا نورالله (پسر صبح ازل) بود، و عیال ایشان که خواهرزاده‌ی صبح ازل، و مسماة به «قمرخانم» بود، به قصد زیارت حضرت ازل، از تهران، به سمت قبرس حرکت کردیم عده‌ی دیگری هم بودند. یکی، خانم حاجیه (عیال صبح ازل)، با دو پسرش، عبدالوحید و تقی‌الدین، و یک دختر، مسماة به هبت‌الله‌خانم. این چند نفر، از قبرس به تهران آمده، برای دو مقصود. یکی، دیدن اقوام؛ و دیگر، آوردن یکی از دخترهای صبح ازل [برای ازدواج]. پس از انجام تشریفات عروسی، این جمع، خیال حرکت به قبرس را داشتند، که ما هم همراه آن‌ها به راه افتادیم. زن دیگری هم همراه ما بود، موسوم بود به «عمه‌خاتون»، که مادرزن میرزا عبدالعلی (پسر صبح ازل)، می‌شد. این زن هم برای دیدن دخترش، به قبرس مسافرت می‌کرد. من، در این وقت، در مرحله‌ی هفده از سنین خود بودم.^۲

دیده شد که نویسنده، در مقاله‌ی خود که به چاپ عمومی رسیده، از شخصی به نام حاج مصباح، به عنوان رییس کاروان یاد کرده، اما او را شناسانده است. با توجه به رونوشت رساله‌ی او - که خطی است، و چاپ عمومی نیافته - دانسته می‌شود که این شخص، حاج میرزا احمد مصباح‌الحکماء، فرزند میرزا نورالله (فرزند صبح ازل) بود. نویسنده، در هر

۱. علی‌محمد فره‌وشی، شرح حال میرزا یحیی صبح ازل، مقدمه، ص ۴.

۲. پیشین، ص ۹۰.

دو نوشته، به هفده‌ساله بودنش در زمان این سفر، اشاره کرده، اما، در مقاله، مقصد آن سفر را «مکة‌ی معظمه» برای حج، ولی در رساله، مقصد آن را قبرس، برای دیدار با صبح ازل، یاد کرده است.

در بیان سبب این دوگانه‌گویی، گذشته از سنت نهان‌زیستی و روش نهان‌نگاری، یکسانی راه مکة و قبرس - که پیش‌تر، مورد اشاره قرار گرفت^۱ - نیز باید مورد نظر باشد. گفته شد که یکی از راه‌های سفر حج در عصر قاجار، رفتن به اسلامبول، گذشتن از دریای مدیترانه و کانال سوئز و دریای سرخ، رسیدن به جدّه، و عزیمت به مکة بود. جزیره‌ی قبرس، در این مسیر قرار داشت. بایان (ازلیان) که خود را مسلمان نشان می‌دادند، برای دیدار با صبح ازل، ایران را با عنوان سفر حج، ترک می‌کردند، ولی با انتخاب آن مسیر، به قبرس می‌رفتند. البته، ایشان، گاه، به واقع، به مکة نیز می‌رفتند.

دیده شد که فره‌وشی، در ابتدای مقاله‌ی عمومی خود، به یکی از «بستگان»، که «با عیال، و دو نفر از عموهای خود»، عازم حج شده بود، اشاره کرده است. با توجه به رساله‌ی او، دانسته می‌شود که آن شخص، همان مصباح‌الحکماء بود که با همسر خود، و دوتن از عموهایش - که پسران صبح ازل - بودند، ایران را ترک کرده، و به قبرس رفتند. فره‌وشی، در رساله‌ی خود نیز مانند مقاله‌اش، پس از شرح حرکت از تهران تا بندر انزلی، به روایت دیدار با شیخ ابوالقاسم روحی و میرزا رضا کرمانی، رسیده است:

کشتی، حرکت کرد. به بادکوبه رسیدیم. از آنجا نیز به راه‌آهن نشستیم، به قصد باطوم حرکت کردیم، و چون به تقلیس رسیدیم، معلوم شد راه‌آهن را سیل برده. ناچار، چهل‌روز در این شهر، توقف کردیم، تا راه تعمیر [شد]. و حرکت کردیم. همین که به باطوم رسیدیم، در قهوه‌خانه، شیخ ابوالقاسم (برادر شیخ احمد روحی)، و میرزا رضای کرمانی (قاتل شاه) را

۱. لک، فصل «روزگاری که بر تکابوگران بابی گذشت»، بخش «سفر برای کشف حقیقت»، ص ۱۰۰.

دیدیم که عازم ایران بودند. خبر گرفتاری شهدای راه وطن (میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسن خان خبیرالملک) را آن‌ها به ما دادند، که در بندر طرابوزان، فعلاً، زندانی هستند.^۱

دیدار با ادوارد براون

پیش از این گذشت، که میرزا آقاخان کرمانی، به همسفر فره‌وشی سفارش کرد که به همسر او بگوید که نزد پدر خود (صبح ازل) رفته، و کتاب‌های او را نیز به ادوارد براون - که آن‌زمان، در اسلامبول بود- بدهد. فره‌وشی، در ادامه‌ی مقاله‌ی خود، به اقامت در اسلامبول، و دیدار با براون، پرداخته است:

باری، ما، به کشتی برگشتیم، و به اسلامبول وارد شدیم. همسفر ما، پیغام میرزا آقاخان را به عیالش رسانید. ادوارد براون هم به دیدار ما آمد، و از گرفتاری میرزا آقاخان و رفقاییش، اظهار تأسف کرد. ما، چندروزی در اسلامبول اقامت داشتیم، و براون هم غالب اوقات نزد ما می‌آمد، و با حاج مصباح - که مرد ادیبی بود- صحبت می‌کرد.

من، خاطره‌ای هم از پروفیسور براون دارم، که تا کنون فراموش نکرده‌ام. توضیح، آن‌که: روزی، ما، او را برای صرف ناهار دعوت کردیم. گفت: «به این شرط می‌پذیرم که ناهار، روی زمین، و به‌طرز ایرانی، صرف شود!»

ما هم قبول کردیم. او، در روز موعود آمد. در موقع ناهار، من، سفره را روی زمین انداختم، و ابتدا، نان و پنیر و سبزی، و یک کاسه ماست، روی آن گذاشتم. پروفیسور، منتظر نشد که بقیه‌ی غذا آورده شود. از روی صندلی برخاست، و آمد کنار سفره نشست، و یک پای خود را جمع، و دیگری را دراز کرد، و لقمه‌ی نانی را در ماست فرو برد، و چون خواست به طرف دهان ببرد، مقداری از ماست به لباسش ریخت، و در این حال، قاه‌قاه خندید، و گفت: «من می‌خواهم مافی‌الضمیر خود را بگویم، و آن،

۱. علی‌محمد فره‌وشی، شرح حال میرزا یحیی صبح ازل، ص ۹۱.

این است که یا پدر من انگلیسی، و مادرم ایرانی بوده، و یا پدرم ایرانی، و مادرم انگلیسی بوده، که من اینقدر عاشق ایران هستم!»
من، بلافاصله، گفتم: «شق ثانی، درست است!» و پروفیسور، باز، خنده را سر داد، و گفت: «عجب این جوان، مانند اصفهانی‌ها، در گفتن متلک، چه خوب حاضر جواب است!» حاج مصباح گفت: «این هم اهل اصفهان است!» گفت: «پس قضیه، معلوم شد!»

باید گفت که براون، پس از رفتن دوستان بابی‌اش به قبرس، خود نیز از اسلامبول به آنجا رفت، و دیگر بار، با صبح ازل دیدار کرد. شرح این مسافرت را دختر حاج مصباح‌الحکماء، آورده است:

ادوارد براون (مستشرق انگلیسی)، در ۱۳۰۷ قمری، سفری به قبرس، و در همان سال هم، به عکّا، رفت. شرح ملاقات خود را با این دو برادر، در مقدمه‌ی نقطه الکاف، شرح داده است.^۱ و بعد از آن سال، مکرر، به قبرس رفته. و در سال ۱۳۱۳، که پدرم، مرحوم احمد مصباح‌الحکماء، با مادرم، در جزیره‌ی قبرس بودند، پروفیسور ادوارد براون هم به جزیره آمده، ۱۵ روز، میهمان‌دار او بودند [پدر و مادرم] دوسال در قبرس بودند، در ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ - که ناصرالدین‌شاه کشته شد.^۲

ادوارد براون، با بابیان (ازلیان)، روابطی عمیق داشت،^۳ و طبیعی است که فره‌وشی، چون به مسافرت قبرس خود، اشاره نکرده، از اقامت پانزده‌روزه‌ی براون در آنجا نیز حرفی به میان نیاورد.

۱. حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، مقدمه‌ی ناشر، صص و تا یا.

۲. «طیبه روحی»، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۶.

۳. نگارنده، در جایی دیگر، گفتاری کوتاه درباره‌ی روابط براون با بابیان (ازلیان) و بهائیان، آورده است. (لک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به ادوارد براون)

آگاهی از کشته شدن ناصرالدین شاه

فروه‌وشی، در ادامه‌ی مقاله‌ی عمومی خود، به کشته شدن ناصرالدین شاه، رسیده، و نوشته که خبر قتل او را در اسلامبول شنید:

خلاصه، ما، مدتی در اسلامبول توقف داشتیم، و در همانجا شنیدیم که ناصرالدین شاه، با طپانچه‌ی میرزا رضا کرمانی به قتل رسیده است؛ یعنی، در همانجا که اهانتی به سید جمال کرده بود!^۱

باید گفت که نویسنده، در اینجا نیز نهان‌نگاری را پیشه کرده است. این بدان جهت است که او، در رساله‌ی شرح حال صبح ازل، از توقف چند روزه در اسلامبول، سخن گفته، و به قبرس رسیده است:

از باطوم هم حرکت کرده، به اسلامبول رسیدیم، و پس از چندروز توقف، مجدداً به کشتی نشست، به قبرس رسیدیم. در اینجا، بنا بر تلگرافی که از اسلامبول کرده بودیم، سه نفر از پسران حضرت ثمره، به استقبال آمده بودند، و آن‌ها، رضوان الله، و آقای بهاج، و میرزا عبدالعلی، بودند که با درشکه، ما را از بندر تا قلعه‌ی ماغوسا بردند.^۲

روشن است که کشته شدن ناصرالدین شاه (۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۳ ق.)،^۳ چندماه پس از حرکت میرزا رضا کرمانی از اسلامبول (رجب ۱۳۱۳ ق.)^۴ و نیز دیدارش با کاروان فره‌وشی، صورت گرفت. بر پایه‌ی رساله‌ی شرح حال صبح ازل، باید گفت که فره‌وشی و همراهانش، خبر کشته شدن ناصرالدین شاه را

۱. علی محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۱۷.

۲. علی محمد فره‌وشی، شرح حال میرزا یحیی صبح ازل، ص ۹۱.

۳. اعلامیه‌ی میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان، مندرج در: ابراهیم صفایی، نهضت مشروطیت ایران برپایه‌ی اسناد وزارت امور خارجه، ص ۸.

۴. پیش از این گذشت که در نسخه‌ی چاپی شرح حال میرزا آقاخان کرمانی، تاریخ دستگیری او، رجب ۱۳۱۲ ق. یاد شده است. (شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، ص ید.) اما در نسخه‌ی خطی این شرح حال، رجب ۱۳۱۳ ق. آمده است. (شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی، ص ۲۲)

در قبرس شنیدند، نه در اسلامبول. روشن است که او، به عنوان یکی بابی (الی) که سنت نهان‌زیستی را در نظر داشت، در مقاله‌ای که برای عموم مردم می‌نگاشت، نمی‌خواست از قبرس سخنی به میان آورد، بنابراین، نوشت که خبر کشته شدن ناصرالدین شاه را در اسلامبول شنیده است!

همان‌گونه که پیش از این آمد، زمانی که خبر کشته شدن ناصرالدین شاه به صبح ازل رسید، او، در جشنی که گروهی از زائران بابی، تدارک دیده بودند، شرکت کرد، و «لوح ضیافت» را درباره‌ی کشته شدن قاتل باب (ناصرالدین شاه) نگاشت.^۱ بر آن پایه که آن زمان، کسانی چون مصباح‌الحکماء، و فره‌وشی، به دیدار صبح ازل رفته بودند، می‌توان احتمال داد که برگزارکنندگان آن جشن، ایشان بودند.

آگاهی از کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

بر اساس آنچه فره‌وشی، در مقاله‌ی عمومی خود، نوشته، مدتی بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، خبر کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی، و شیخ احمد روحی، نیز پخش شد:

پس از چندی هم، باز، در روزنامه‌های ترکیه، خواندیم که میرزا آقاخان و رفقاییش، در تبریز، شهید شده‌اند. از قراری که بعدها شنیدم، گویا، به اصرار اتابک، این شهدای راه آزادی را به تبریز می‌آوردند، و زندانی می‌کنند. سلطان عبدالحمید، به اصرار سید، تلگرافی به مظفرالدین شاه می‌کند، که آن‌ها را آزاد، و به اسلامبول عودت دهند. این تلگراف، به دست اتابک می‌افتد. بنابراین، به‌طور رمز، به محمدعلی میرزا، تلگراف می‌کند که آن‌ها را شبانه، نابود کند، تا فردا که مضمون تلگراف سلطان عثمانی را به شاه خبر می‌دهد، کار، گذشته باشد. محمدعلی میرزا هم به

۱. فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین شاه»، بخش «واکنش میرزا یحیی صبح ازل، به کشته شدن ناصرالدین شاه»، ص ۱۸۰.

گفته‌ی او رفتار می‌کند، و شبانه، آن‌ها را در باغ شمال تبریز، نابود می‌نماید، یعنی، امر می‌کند که سر آن‌ها را از بدن، جدا نمایند.^۱

با توجه به آنچه از رساله‌ی فره‌وشی گفته شد، نیز مشخص می‌شود که او، خبر کشته‌شدن میرزا آقاخان کرمانی و همراهانش را در قبرس شنیده، نه آن‌گونه که سیاق مقاله‌اش نشان می‌دهد، در اسلامبول، و با خواندن روزنامه‌های عثمانی. این نوع گزارش‌گری نیز باید نمونه‌ای از روش نهان‌نگاری او، دانسته شود.

روایتی که تا کنون، درباره‌ی تلاش سید جمال‌الدین برای آزادی دستگیرشدگان اسلامبول، بیشتر، مورد توجه بوده، آنی است که شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی (برادر روحی)، نگاشته است. بر اساس این روایت، زمانی که آن سه‌تن، در طرابوزان تحت نظر بودند، سید جمال‌الدین، از سلطان عبدالحمید خواهش کرد تا ایشان را به ایران نفرستد. سلطان عبدالحمید نیز ابتدا، خواهش او را پذیرفت، اما پس از مدتی، با تلاش‌های سفیر ایران (محمودخان علاءالملک دیبا)، ابوالهدی افندی (ندیم سلطان)، و مدیر ضبطیه‌ی اسلامبول، حکم فرستاده‌شدن ایشان به ایران، صادر شد. این زمان بود که افضل‌الملک، دوباره از سید جمال‌الدین کمک خواست، اما او زیر بار نرفت، و گفت: «اگر پسر مرا، بالفرض، به مقتل ببرند، و از یک‌کلمه شفاعت من، وی نجات یابد، تن به کشتن او می‌دهم، اما عار خواهش از دشمن بر خود نمی‌نهم! بگذار به ایران برده، سر ببرند، تا در دودمان ایشان، پای‌ی شرف و افتخاری بلند شود!»^۲

روایت فره‌وشی، آگاهی جدیدی را درباره‌ی کشته‌شدن آن سه‌تن به‌دست

می‌دهد. بر اساس این روایت، دانسته می‌شود که سید جمال‌الدین، عاقبت پذیرفت تا دوباره نزد سلطان عبدالحمید شفاعت کند. از قضا، شفاعت او، پذیرفته شد، و سلطان عبدالحمید، تلگرافی برای مظفرالدین‌شاه فرستاد، و آزادی ایشان را خواستار شد. در این میان، میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان - که صدارتش در آغاز پادشاهی شاه جدید، تمدید شده بود - پیش از آگاهی شاه، حکم کشتن ایشان را صادر کرد. سرعت عمل او، شاید، از آنجا ناشی می‌شد که احتمال می‌داد مظفرالدین‌شاه، خواهش سلطان عبدالحمید را بپذیرد. همچنین، روشن است که امین‌السلطان، از رسیدن میرزا علی‌خان امین‌الدوله به تبریز، و کوشش او برای آزادی آن زندانیان، نگرانی داشت. همان‌گونه که در ادامه، آمده، امین‌الدوله، در مقام پیشکاری محمدعلی‌میرزا (ولی‌عهد جدید) در تبریز، به آنجا عازم شده بود. امین‌الدوله، نقطه‌ی امید پاران میرزا آقاخان بود تا او و دوستانش را رها کند.^۱

اقامت دوساله‌ی فره‌وشی در قبرس

اوپسنده، و همراهان بابی‌اش، دو سال در قبرس ماندند. یکی از خاطراتی که او، در رساله‌ی شرح حال صبح ازل نگاشته، به تمرین خط نزد صبح ازل مربوط است:

پس از آن که دو دفعه به زیارت ایشان مشرف شدم، و انواع ملاطفت‌ها و مهربانی‌ها دیدم، استدعا کردم سرمشق‌هایی به من بدهند که خط درشت را مشق کنم، زیرا که خط درشت ایشان، فوق‌العاده خوب بود، و قطعات زیادی از ایشان، باقی است. ایشان هم بزرگواری فرموده، استدعای مرا اجابت فرمودند، و چندی، سرمشق می‌دادند، و من هم می‌نوشتم، و به حضور می‌بردم، و تعلیمات لازمه را می‌گرفتم.

۱. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۱۷.

۲. شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی، مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، صص ید و یو.

۱. بهمنی دولت‌آبادی، حیات بهمنی، ج ۱، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

روزی، فرمودند: «فردا که آمدی، یک صفحه خط ریز بنویس، و بیاور!» چون بردم، فرمودند: «خط درشت، به چه کار شما خواهد خورد؟! بهتر این است که با خط ریز، مشق کنی!» و یک کتاب از خطوط خود، به من مرحمت کرده، فرمودند: «از روی این کتاب بنویس! هم خطت خوب می‌شود، و هم صاحب کتابی می‌شوی!» اطاعت کردم، و مشغول به نوشتن کتاب شدم. از خطوط درشت ایشان، قریب یک‌صد قطعه، چه خودشان مرحمت کردند، و چه بستگان [دادند] همراه خود، به تهران آوردم، و میان دوستان، تقسیم نمودم. ایشان، در نوشتن، شیوهی مخصوصی داشتند که مخصوص خودشان است. خلاصه، آن کتاب، تمام شد، بردم. کتاب دیگری مرحمت کردند. و در مدت اقامت دوساله، تقریباً شش کتاب، از روی خط اصل نوشتیم، که همه را حاج میرزا احمد [مصباح‌الحکماء] گرفت، و هنوز در میان کتب او هست.^۱

پیش از این آمد که یکی از آثار صبح ازل، که به وسیلهی فره‌وشی، در قبرس، از روی خط صبح ازل، نوشته شده، در دست است. این کتاب، «تغریذ الانس و نغمات الروح» نام داشته، و در میان اسناد علی روحی، در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری می‌شود. نیز آمد که روحی، داماد حاج مصباح‌الحکماء بود. بنابراین، باید نتیجه گرفت که این کتاب، از همان شش کتابی است که فره‌وشی، از صبح ازل گرفته، و رونویسی کرده بود.

فره‌وشی، پس از شرح اقامت در قبرس، به چگونگی خداحافظی کاروان با صبح ازل، اشاره کرده، و هدیه‌هایی را که صبح ازل، برای پدر و مادرش فرستاد، یاد کرده است. او، سپس، بدون هیچ اشاره‌ای به سفر «مکه‌ی معظمه»، به شرح رسیدن به تهران، و دادن هدیه‌ها به پدر و مادرش، رسیده

۱. علی‌محمد فره‌وشی، شرح حال میرزا یحیی صبح ازل، ص ۹۲.

است.^۱ با این ترتیب، دانسته می‌شود که هیچ سفری به مکه، در میان نبوده، و دیگر بار، باید گفت که آن کاروان بابی (ازلی)، به اسم سفر حج، ایران را ترک کردند، اما، دوسال، در قبرس ماندند، و از همان راه مرسوم حج، بازگشتند!

تکاپوهای بابیان (ازلیان) در عصر مظفرالدین‌شاه

میرزا علی‌خان امین‌الدوله، و تکاپوگران بابی (ازلی)

همان‌گونه که پیشتر آمد، کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، آغاز امیدواری برای فعالان سیاسی ضد قاجار بود.^۲ برکناری امین‌السلطان نیز که چندی بعد، روی داد، امیدواری ایشان را دوچندان کرد. این رویکرد را در گفتار فره‌وشی، می‌توان دید:

خلاصه، وقتی که ما به ایران مراجعت کردیم، مظفرالدین‌شاه، بر تخت سلطنت جلوس کرده بود. او، برعکس پدرش، شاه ملایمی بود. اتابک [را] معزول،^۳ و مرحوم [میرزا علی‌خان] امین‌الدوله را - که مردی نیک‌فطرت بود - به صدارت منصوب نمود.^۴

میرزا علی‌خان امین‌الدوله را از دولتمردان اصلاح‌طلب عصر ناصری و مظفری خوانده‌اند. با بررسی زندگانی امین‌الدوله، دیده می‌شود که او، با فعالان بابی (ازلی) ضد قاجار، پیوندی عمیق داشته است. در کتاب خاطرات حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، نمونه‌هایی از پیوندهای امین‌الدوله با «بیداران»

۱. پیشین، صص ۱۰۰ تا ۱۰۲.

۲. نک: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین‌شاه»، بخش «جایگاه حادثه‌ی قتل ناصرالدین‌شاه، در تاریخ ایران»، ص ۱۴۱.

۳. منظور از اتابک، همان میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان است که چندسال بعد (۱۳۱۸ق.)، از سوی مظفرالدین‌شاه، لقب «اتابک اعظم» گرفت. (نک: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۲۱۵)

۴. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۱۷.

را - که اغلب، همان بایبان (ازلیان) بودند - می‌توان دید.^۱

به عنوان نمونه، دولت‌آبادی، به «روابط معنوی» امین‌الدوله با «حوزهی بیداران طهران»،^۲ اشاره کرده است.^۳ همچنین، نوشته که پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه، و دستگیری و انتقال میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و خبیرالملک، به تبریز، «بیداران طهران، و مخصوصاً، دوستان میرزا آقاخان، امید داشتند که او، در مقام پیشکاری ولی‌عهد جدید در تبریز، آنان را «در سایهی وطن‌پرستی و تجدّدخواهی»، نجات دهد.^۴

در میان فعالان بابی (ازلی) که با امین‌الدوله ارتباط داشتند، شیخ هادی نجم‌آبادی، از جایگاهی ویژه برخوردار بود. او، که در نگاه دولت‌آبادی، از «بیداران عصر حاضر» بود،^۵ نسبت به امین‌الدوله، «سمت پیشوایی» داشت.^۶ زمانی هم که «روحانی‌نمایان»، به «جنجال» بر ضد صدارت امین‌الدوله پرداختند، یکی از اسباب مخالفت‌شان، «اظهار ارادت صدراعظم، به بعضی از روحانیان وارسته از دنیا، مانند حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، و غیره» بود.^۷

امین‌الدوله، در یکی از نامه‌هایش به دولت‌آبادی، پدرش، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، را «جناب مستطاب شریعتمدار آقا دامت برکاته»، یاد کرده بود.^۸ او، همچنین، با میرزا محسن‌خان مظفرالملک (پدر همسر دولت‌آبادی)

۱. نگارنده، در جایی دیگر، دربارهی کاربرد واژهی «بیداران»، در ادبیات نهان‌نگارانهی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، گفتگو کرده است. (نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی)

۲. دربارهی «حوزهی بیداران تهران» - که اساس «حوزهی اتحاد اسلام تهران» بود - در فصل‌های «روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت» (ص ۱۰۰)، و «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین‌شاه» (ص ۱۵۲)، گفتگو شده است.

۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴. پیشین، ص ۱۶۹.

۵. پیشین، ص ۵۹.

۶. پیشین، ص ۱۸۵.

۷. پیشین، ص ۲۰۷.

۸. پیشین، ص ۲۳۶.

که از بایبان بود،^۱ «رابطه‌ی خصوصی» داشت.^۲

امین‌الدوله، در خاطرات خود، میرزا آقاخان کرمانی را از «نجای کرمان»، و «صاحب تألیف و تصنیف» خوانده است. شیخ احمد روحی را نیز از «فضلائی متبحر، و علمای مستبصر کرمان به ذوق سلیم و طبع مستقیم، مخصوص به حکم و معارف، معروف به صفات زکیّه و اخلاق مرضیه»، یاد کرده است. جریان دستگیری آن «سه‌تن از افاضل ایران، و هنرمندان زمان» را هم «امری که تاریخ انسانیت را ملوث کرد، و داغی به رخسار مروّت و مردمی، گذاشت»، دانسته است.^۳ با این توصیف، می‌توان گفت که یکی از دلایل یادشدن امین‌الدوله، به ویژگی «نیک‌فطرت»، از سوی فره‌وشی، ارتباط محکم او، با فعالان بابی (ازلی) ضد قاجار بوده است.

تکاپوهای فرهنگی فعالان بابی (ازلی)

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، دربارهی آغاز نهضت مدارس جدید در زمان مظفرالدین‌شاه، نوشته که «تمام افکار تازه، و احساسات وطن‌خواهانهی ملت، از تیه خطرناک سیاست‌بازی بیرون کشیده [شده]، و در وادی امن معارف‌پروری، فروود آمد.^۴

زمانی که شیخ هادی نجم‌آبادی، برای سالگرد کشته شدن میرزا رضا کرمانی، مجلسی برپا کرد، تنها، امین‌الدوله و یکی از محارم خود را به آن

۱. «فرمان میرزا عین‌السلطنه (برادرزادهی ناصرالدین‌شاه)، به شهرت ازلی‌بودن مظفرالملک اشاره کرده است. «فرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۲۱۸۵. حاج آقا محمد علائقند، بهائی معاصر با مشروطیت، نیز وی را ازلی خوانده است. (حاج آقا محمد علائقند، تاریخ مشروطیت، ص ۱۲۲)

۲. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۹. دولت‌آبادی در همین کتاب، به ازدواج خود با دختر مظفرالملک، اشاره کرده است. (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۲، پ ۱)

۳. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۴. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

خواند. به‌نوشته‌ی یکی از آگاهان، «از نتایج این مجلس بود اقدام امین‌الدوله، به افتتاح مدرسه‌ی رشدیه، و ترویج معارف، و تکتیر مدارس و مکاتب»^۱ امین‌الدوله، با نظر ارشادی پیشوای خود، شیخ هادی نجم‌آبادی، مدرسه‌ی رشدیه را در تهران، بنیان نهاد. به‌نوشته‌ی یکی از تاریخ‌نگاران بابی (ازلی)، این کار، سرآغاز «نشر معارف، و ترویج دانش، و تأسیس مدارس جدید»، و در یک کلام، «نهضت فرهنگی»، و «طلیعه‌ی انقلاب مشروطیت» بود.^۲

توصیف نهان‌نگارانه‌ی دولت‌آبادی از «نهضت فرهنگی»، حضور فعالان بابی (ازلی) را در میان دیگر کوشندگان آن، به‌شکلی جدی، نشان می‌دهد. به‌نوشته‌ی این تکاپوگر بابی (ازلی)، آن «دستور دانشمند» (امین‌الدوله)، زمانی که می‌خواست کار معارف جدید را آغاز کند، «بیداران تهران را در هر لباس که باشند»، فراخواند.^۳ نمونه‌ای از حضور «بیداران تهران» در آن «نهضت فرهنگی» را در ادامه‌ی گفتار فره‌وشی، می‌توان دید:

در مدت زمامداری امین‌الدوله، آزادی‌خواهان، نفسی کشیدند، و انجمن معارفی تشکیل دادند، و شروع به تأسیس چند مدرسه‌ی ملی، از قبیل شرف و علمیه و ادب و غیره نمودند، و بعدها، سه‌نفر از اعضای این انجمن، تشکیل یک کمیته‌ی مخفی دادند، و شروع به انتشار شبنامه‌ها نمودند، و در آن‌ها، مطالبی برای بیداری عامه، و مضرات سلطنت استبدادی، و منافع حکومت ملی را می‌نوشتند. این سه‌نفر، عبارت بودند از: حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، و شیخ مهدی کاشانی، و نصرت‌السلطان پسر مصباح‌السلطنه.^۴

۱. میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۲۴.
۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۱۱۶ و ۱۱۷. برای آگاهی از رویکرد بابی (ازلی) ملک‌زاده، نک: فصل «زندگانی ملک‌التکلمین»، ص ۲۱۸. نیز: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به مهدی ملک‌زاده.
۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۸۲.
۴. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۱۷.

باید گفت که هر سه شخص نامبرده، از تکاپوگران بابی (ازلی) بودند. درباره‌ی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (اسم الله النجی)، در جای‌جای این پژوهش صحبت شده است. شیخ مهدی کاشانی (شریف کاشانی) نیز از بابیان (ازلیان) بود، و سالیانی پیش، برای دیدار با صبح ازل به قبرس رفته بود.^۱ پدر او، ملا محمدجعفر نراقی (اسم الله الرقیب)،^۲ در زمان اقامت صبح ازل در بغداد (۱۲۶۹ تا ۱۲۸۰ ق.)، یکی از هفت‌تن شهداء بیان بود که نمایندگی صبح ازل در میان بابیان را برعهده داشت.^۳ محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان نیز از بابیان (ازلیان) بود. پدر او، میرزا حسین‌خان مصباح‌السلطنه، کتابی با نام «رحیم و رجیم»، درباره‌ی باب، نگاشته بود.^۴

در تحلیل گفتار بالا، باید گفت که فره‌وشی، سه‌تن از تکاپوگران بابی (ازلی) را در میان کوشندگان نهضت فرهنگی، یاد کرده، و کارهای سیاسی ایشان را نیز آورده است. روشن است که او، به‌سبب نهان‌زیستی خود، نه‌خواسته تا از رویکرد اعتقادی ایشان، سخنی بگوید.

تکاپوهای سیاسی فعالان بابی (ازلی)

پدیده شد که فره‌وشی، ضمن اشاره به ورود دولت‌آبادی، شریف کاشانی، و نصرت‌السلطان به نهضت فرهنگی مدارس جدید، نمونه‌ای از کارهای سیاسی مخفیانه‌ی ایشان را نیز آورده است. این کار، همان پخش شبنامه‌های ضد حکومتی بود که در نگاه فره‌وشی، جهت «بیداری عامه»، [بیان] مضرات

۱. شریف کاشانی، شرح سفر خود به قبرس، و دیدار با صبح ازل را در کتاب «تاریخ جعفری»، آورده است. (شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۱۱۵ تا ۱۲۴)
۲. صبح ازل، به ملا محمدجعفر نراقی، لقب «اسم الله الرقیب»، داده بود. نک: شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۱۴۵.
۳. سید مهدی دهجی، رساله، صص ۶۱، ۷۰، و ۷۲.
۴. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت درباره‌ی میرزا حسین‌خان مصباح‌السلطنه.

سلطنت استبدادی و منافع حکومت ملی» نوشته می‌شد. فره‌وشی، خود نیز به ایشان یاری می‌رساند:

بنده نیز در این کمیته، به اصطلاح معروف، کوچک ابدال، یا به عبارت دیگر، پالانچی پهلوان دوم، بودم. این شبنامه‌ها را با خط جعلی، زلاتین می‌کردم، و نسخه‌های آن را، شبانه، با یک نفر دیگر، موسوم به «عبدالخالق سدهی»، منتشر می‌نمودیم. یعنی، مقداری از آن‌ها را لوله کرده، در جیب‌های خود می‌ریختیم، و اول شب، از منزل دولت‌آبادی، که مقابل مسجد سراج‌الملک بود، بیرون می‌آمدیم. من، در درشکه قرار می‌گرفتم، و به طرف حسن‌آباد، و از آنجا، با درشکه‌ی دیگر، به طرف دروازه قزوین می‌رفتم. و بلافاصله، این اوراق را به روی زمین، می‌انداختم. کسی هم این عمل را نمی‌دید، زیرا که شب‌ها، خیابان، برق نداشت، و کاملاً تاریک بود، و فقط، در دکان‌ها، چراغ‌های نفتی، می‌سوخت. و رفیق من هم، به طرف خیابان ری می‌رفت، و این عمل را تکرار می‌کرد. مخارج درشکه را کمیته می‌داد. گاهی هم آن‌ها را پاکت کرده، تمیر می‌زدیم، و در تهران، یا حضرت عبدالعظیم، و یا شمیران، به صندوق پست می‌انداختم.

دولتی‌ها، درصدد دستگیری ناشرین برآمدند، و جمعی را هم گرفتند، ولی به کشف کمیته موفق نگردیدند. و این شبنامه‌ها، در بیداری عامه، تأثیر خوبی کرد، و بر شماره‌ی آزادی‌خواهان افزود، و همه، منتظر فرصت بودند تا نهضتی برای آزادی‌خواهی شروع شود.^۱

مهدی ملک‌زاده (فرزند ملک‌المتکلمین) نیز در شرح حال پدر خود، به این گروه و کارهای‌شان اشاره کرده است. او - که خود در میان بایبان (ازلیان) جای داشت^۲ - نمونه‌ای از تکاپوهای این گروه را - که در سال ۱۳۱۸ق. بر

ضد قرض از روسیه - صورت گرفت، چنین شرح داده است:

یک انجمن سری، برای مخالفت با استقراض روس و ایران، از اشخاصی که نام آن‌ها را در اینجا ذکر می‌کنیم، و همه‌ی آن‌ها، از کسانی هستند که در مشروطیت ایران، و بنیان حکومت ملی، زحمات زیادی کشیده، و مشقات بسیار دیده‌اند، تشکیل یافت. ازجمله، ملک‌المتکلمین، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، آقای میرزا سلیمان‌خان میکده، میرزا محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان، حاج شیخ مهدی کاشی، می‌باشند. ناگفته نماند که معتمدخاقان - که سپس به لقب «قوام‌الدوله» ملقب شد، و در آن زمان، محرم مرحوم مظفرالدین‌شاه بود، و در دربار آمد و شد داشت - اگرچه جزء این انجمن نبود، ولی، چون با دولت‌آبادی و ملک‌المتکلمین، دوستی بسیار داشت، ... انجمن را از جریانات کارهای دولت، و نظریات درباریان، و روابط آن‌ها با خارجی‌ها، مطلع می‌ساخت.

باری، افراد انجمن، در مجالس و محافل، به اندازه‌ای که مقتضیات اجازه می‌داد، مضرات این قرارداد را گوشزد مردم می‌نمودند، و تلگرافات چندی با سیم کمپانی، به‌طور محرمانه، به علماء عتبات و ایرانیان مقیم خارجه، و روزنامه‌های آزادی‌خواه فرانسه و انگلیس مخابره کردند، و عدم رضایت ملت ایران را نسبت به استقراض اعلام نمودند.

و نیز لوایح مفصلی، به‌نام «شبنامه»، که به خط حاجی میرزا علی‌محمد (مترجم همایون) نوشته می‌شد^۱ - و در آن تاریخ، این عنوان، در ایران سابقه نداشت - زلاتین کرده، و شب‌ها، در کوچه و بازار منتشر نمودند. انتشار شبنامه‌ها را که در آن زمان، کار خطرناکی بود، به‌عهده‌ی نصرت‌السلطان، و دکتر ملک‌زاده - که در آن ایام، در دارالفنون تحصیل می‌کرد - واگذارند.

شانزده لایحه اعتراض، در تحت عنوان مخالفت ملت ایران با

۱. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، صص ۱۷ و ۳۱.

۲. برای آگاهی از رویکرد بایی ملک‌زاده، نک: فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین»، بخش «اعتقاد بایی» ملک‌المتکلمین و مهدی ملک‌زاده»، ص ۲۱۸.

۱. «شبنامه» می‌شود که ملک‌زاده، فره‌وشی را با عنوان «حاجی»، یاد کرده، در صورتی که به‌یقین می‌دانست که او، به محکه نرفته بود، بلکه دوسال در قبرس بوده است.

استقراض، که با کمال دقت و اطلاع نوشته شده بود، و مندرجات آن‌ها، متکی به اطلاعات سیاسی و تاریخی بود، منتشر نمودند، و بعضی از آن لوائح را برای روزنامه‌ی حبل‌المتین کلکته فرستاده، و در آن جریده‌ی ملی به طبع رسید.^۱

ملک‌زاده، در جایی دیگر نیز به این تکاپوها اشاره کرده، و فره‌وشی را این‌گونه یاد کرده است: «فره‌وشی مترجم همایون، که مقام علمی و تألیفات زیادش در پیشرفت علم و فرهنگ ایران، بر همه معلوم است، و امروز هم که به سن کهولت رسیده، خدمات سودمندی در بسط علم و تربیت، می‌نماید.» ملک‌زاده، در آن روایت، کسانی چون میرزا محسن (برادر صدرالعلماء)، حاج میرزا علی‌محمد دولت‌آبادی، شیخ محمدرفیع طاری، و میرزا محمدحسین اعتضادالحکماء را نیز در میان آن انجمن آورده است.^۲ اینان، همگی، از تکاپوگران بابی (ازلی)، بودند.^۳

اهمیت متون تاریخی بالا، در نشان دادن نمونه‌ای از فعالیت‌های ضد

حکومتی تکاپوگران بابی (ازلی)، در زمان مظفرالدین‌شاه، و پیش از جنبش مشروطیت، است. شخص دیگری که در گفتار فره‌وشی یاد شد، عبدالخالق سده‌ی است که در انتشار شبنامه‌ها کمک می‌کرد. او نیز از بایان سده اصفهان بود که به تهران آمده بود. این شخص، در وصیتنامه‌ی خود، به نقد طولانی بهائیان پرداخته، و در واقع، کتابی تفصیلی در رد دعوت بهاء الله، از دیدگاه بایان (ازلیان)، نگاشته است.^۱ سده‌ی، چندسال بعد، به انجمن بابی باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده دعوت شد، و در میان مشروطه‌خواهان جای گرفت.^۲ مهدی ملک‌زاده، در توصیف این شخص، از «روح سرکش»، و «افکار بلند» او، یاد کرده است.^۳ با دانستن رویکرد بابی (ازلی) ملک‌زاده، می‌توان احتمال داد که افکار بلند سده‌ی، همان اعتقاد بابی او، بوده است.

در گفتار بالا، منزل حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، در مقابل مسجد سراج‌الملک، یاد شده است. علت این همجواری، امامت پدر او، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، در آن مسجد بود. کوچه‌ی دولت‌آبادی، هنوز هم در کنار مسجد سراج‌الملک (خیابان امیرکبیر)، باقی است. حاج میرزا هادی، آن زمان، در میان بزرگان درجه‌ی اول بایان (ازلیان) جای داشت، و از سوی صبح ازل، به لقب «اسم الله الودود» نامبردار شده بود.^۴ با این حال، در آن مسجد برای مسلمانان امامت می‌کرد، و «در خانه‌ی خودش، درس و اداره‌ی

۱. نسخه‌ای از این وصیتنامه، با شماره‌ی ۲۳۰، در مجموعه‌ی ویلیام میلر، در کتابخانه‌ی دانشگاه برنستون، نگهداری می‌شود.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹. درباره‌ی رویکرد بابی (ازلی) انجمن باغ می‌کده، در فصل «زندگانی ملک‌المتکلمین» (بخش «تهبیه انقلاب، و مجمع آزادمردان»، ص ۲۶۰، گفتگو شده است. نگارنده، همچنین، در جایی دیگر، شرح دیگری درباره‌ی آن آورده است. (نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، مقدمه)

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۴۰.

۴. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص ۴۰۵؛ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۵۰۶.

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.
۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳. سعیدخان کردستانی، که با برخی از بزرگان بایان تهران، دوستی صمیمی داشت، میرزا محسن را در میان ایشان یاد کرده، و درباره‌اش نوشته که «در باطن، ازلی بود.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۲۶) حاج میرزا علی‌محمد دولت‌آبادی، برادر کوچک‌تر حاج میرزا یحیی بود، و همراه با پدرش (حاج میرزا هادی دولت‌آبادی)، به قبرس رفته، و با صبح ازل دیدار کرده بود. (ناصر دولت‌آبادی، فهرست زائران صبح ازل، ص ۱) شیخ محمدرفیع طاری، از «بزرگان ازلیه»، یاد شده است. (عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۶، ص ۸۴) میرزا محمدحسین اعتضادالحکماء نیز داماد حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، بود. (صدیقه دولت‌آبادی، نامه‌ها، نوشته‌ها، و یادها، ج ۱، ص ۵) بنابر آنچه استاد دکتر سید محمد دبیرسیاقی، برای نگارنده، بازگفتند، اعتضادالحکماء، نوه‌ی میرزا محمدهادی قزوینی (فرزند آخوند ملا عبدالوهاب قزوینی) بود. استاد دبیرسیاقی از طرف مادر، به خاندان ملاعبدالوهاب نسب می‌رسانند. میرزا محمدهادی قزوینی، در میان حروف حی باب جای داشت (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۰۴ تا ۳۰۶) و در سال‌های بعد، از سوی صبح ازل، شهید بیان (مرجع بایان)، دانسته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۲۵۱ و ۳۱۲)

شریعت، برقرار کرده، به قوت ثروت و مکنت که او را در دولت آباد بود، ریاست شرعیه‌ی اسلامیة برقرار کرده بود.^۱

نقش مهم حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در تأسیس مشروطیت ایران
فراز پایانی نوشته‌ی فره‌وشی، اشاره‌ای مختصر، به چگونگی برپایی نظام مشروطه در ایران است:

چون صفحات مجله، گنجایش شرح و بسط زیادی را ندارد، به اختصار کوشیده، و می‌گویم: همین که عین‌الدوله به صدارت رسید، به‌طور دیکتاتوری حکومت می‌کرد، و تجار را به چوب بست، و جمعی از طلاب را تبعید نمود، زمینه فراهم گردید، و مردم، به علما متوسل شدند، و در مساجد، جمع، و به حضرت عبدالعظیم و قم رفتند. و جمعی هم، در سفارت انگلیس تحصن نمودند، که شرح آن را نویسندگان، به تفصیل نوشته‌اند.^۲

باید گفت که تکاپوگران بابی (ازلی)، در جنبش مشروطیت ایران، نقشی مهم داشتند. فره‌وشی، در یکی از آثار خود، نوشته که «در قضیه‌ی مشروطیت ایران، بابیان، پیشقدم بودند».^۳ او، در رساله‌ی شرح حال صبح ازل نیز به این موضوع اشاره کرده است:

از این طایفه (بابی‌های اولیه)، عده‌ی خیلی مانده، و کتب و نوشتجاتی هم که در دست داشته‌اند، به‌مرور زمان، از بین رفته، و کمی باقی مانده است. به‌علاوه، این طایفه، به قول خودشان، برعکس بهائی‌ها، به امر صبح ازل، از تبلیغات و تکثیر عده، ممنوع بوده‌اند، ولی، در آزادی‌خواهی، جزء نفرات اولیه بوده‌اند، و در مشروطیت ایران هم متحمل زحمات بسیاری شده‌اند.^۴

برای بررسی دقیق نقش فعالان بابی (ازلی) در جنبش مشروطیت، باید به بررسی تحلیلی تکاپوهای اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده پرداخت. چنان که گفته شد - و در ادامه نیز بحث می‌شود - بیشتر اعضای این گروه، از بابیان (ازلیان) بودند، و توانستند در برهه‌های مختلف مشروطیت، اثرگذار باشند. یکی از مهم‌ترین نقش‌آفرینی‌های ایشان، گنجاندن موضوع «عدالتخانه» در میان خواسته‌های عالمان روحانی متحصن در حرم حضرت عبدالعظیم بود. این کار مهم، توسط حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (اسم الله التّجی) انجام شد. فره‌وشی - که خود از اعضای گروه جوانان انجمن باغ میکده بود^۱ - به این کار، اشاره کرده است:

از مطالب گفتنی هم - که شاید، کمتر کسی بداند - این است که شمس‌الدین‌بک (سفیر عثمانی) - که مردی فاضل و ادیب و آزادی‌خواه بود - محرمانه، به آزادی‌خواهان، مساعدت‌هایی می‌کرد. ازجمله، وقتی که علما، درصدد بودند که خواسته‌های خود را به شاه برسانند، عین‌الدوله مانع بود، و نمی‌گذاشت که اخبار، به‌طور واقع، به گوش شاه برسد. شمس‌الدین‌بک، به دولت‌آبادی گفته بود که: «من، ممکن است خواسته‌های روحانیان را به شاه برسانم»

روزی، دولت‌آبادی، مرا خواست، و پاکتی به من داد که به سفیر عثمانی برسانم. من، به سفارت غالباً می‌رفتم، یعنی، سفیرکبیر، [کتاب‌های] فارسی، مخصوصاً، دواوین شعرا را از دولت‌آبادی می‌خواست، و او هم تهیه می‌کرد، و به‌توسط من، برای سفیر می‌فرستاد. من، آن‌ها را می‌بردم، و وجهش را دریافت کرده، به دولت‌آبادی می‌دادم. به همین جهت، رفتن من به سفارت، عادی شده، و پیشخدمت‌ها هم تا مرا می‌دیدند، به سفیر خبر می‌دادند.

وقتی که من، سفیر را دیدم، و پاکت را به او دادم، بازکرد، و مشغول

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، صص ۵۰۵ و ۵۰۶.

۲. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۳۱.

۳. علی‌محمد فره‌وشی، آیین باب، ص ۱.

۴. علی‌محمد فره‌وشی، شرح حال میرزا یحیی صبح ازل، مقدمه، ص ۴.

خواندن، شد، و چون به ماده‌ی آخر رسید، دست روی آن گذاشت، و به من گفت: «آیا این ماده را هم علما، خواسته‌اند؟» من، در جواب گفتم: «از این موضوع، خبری ندارم.» و دو سه دفعه، تعجب خود را تکرار کرد. بعدها، دانستم که دولت‌آبادی و رفقاییش، از علما تقاضا کرده بودند که خواسته‌های خود را بنویسند، تا آن‌ها را از راهی که می‌دانند، به شاه برسانند. و پس از گرفتن، ورقه را عوض کرده، و یک ماده، در آخر آن، الحاق کرده بودند به این مضمون که: ما، همان حکومت قانون را می‌خواهیم که در ممالک اروپا برقرار است!

خلاصه، به‌طوری که دولت‌آبادی، بعدها به من گفت، این خواسته‌ها را سفیر عثمانی، به شاه می‌رساند، و شاه هم مشیرالدوله (وزیر امور خارجه) را خواسته، با او، مشورت می‌کند. مشیرالدوله هم در این موقع، شهادتی بروز می‌دهد، و می‌گوید: «قربان! این کار، خواهی نخواهی، دیر یا زود، خواهد شد! چه بهتر آن که اعلی‌حضرت، نام نیکی در دنیا از خود باقی گذارید!» شاه، قبول می‌کند، و عین‌الدوله را معزول، و دستخط مشروطیت صادر می‌شود، و شورش‌ها خاتمه پیدا می‌کند.^۱

ملک‌زاده، گنجاندن ماده‌ی مربوط به عدالتخانه را «رُئ بزرگ آزادی‌خواهان واقعی»، یعنی همان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده، نامیده است.^۲ روایت او، نشان از آن دارد که تقاضای عدالتخانه، با هماهنگی بزرگان مخالفان، به فهرست خواسته‌های متحصّنان اضافه شد.^۳ اما، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - که واسطه‌ی میان تحصن‌کنندگان و سفیر عثمانی - بود، نوشته که این خواسته، در فهرست نبوده، و او، خود، آن را اضافه کرده، و نزد شاه فرستاده، و سپس، آن را به تصویب مخالفان رسانده است.^۴ در

بیان ملک‌زاده، عدالتخانه، «در حقیقت، تخم مشروطیت» بود.^۱ توصیفی که ملک‌زاده، از سفیر عثمانی به دست داده، نشان می‌دهد که او، در سال‌های پیش از مشروطیت، با فعّالان بایی (ازلی)، دوستی قدیمی داشته است. بنابر این روایت، شمس‌الدین‌یک، «مردی آزادی‌خواه، دانشمند، عارف، و عالم به ادبیات زبان فارسی» بود، و «چون جویای اهل دل، و طالب معاشرت با مردان روشنفکر بود، از دیرزمانی، به‌وسیله‌ی مرحوم خان شوکت (مستشار سفارت عثمانی) - که با رهبران احرار، سر و سری داشت - با ملک‌المکلمین و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، دوستی پیدا کرد، و اکثر، از ملاقات یکدیگر، بهره‌مند می‌شدند.»^۲

باید گفت میرزا حسن‌خان شوکت که «منشی سفارت عثمانی» بود، در شمار بابیان (ازلیان) و «یاران» حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، جای داشت.^۳ ملک‌زاده، در ادامه، به کمک‌های شمس‌الدین‌یک، به مخالفان حکومت قاجار اشاره کرده است:

در مشکل‌ترین موقع بحران، این سفیر روشن‌ضمیر، برخلاف مسلک دولتش، بدون خوف و اندیشه، گام‌هایی در راه موفقیت مشروطه‌طلبان برداشت، و به‌وسیله‌ی همین مرد آزادی‌خواه بود که کمیته‌ی انقلاب ملی، به بسیاری از حقایق سیاسی و اطلاعات سودمند دست یافت، و باز، به‌وسیله‌ی همین مرد خیرخواه [بود که] طرفداران مشروطیت، توانستند مطالب خود را به مظفرالدین‌شاه برسانند، و او را از نیات ملت و جریانات امور، آگاه سازند.^۴

با این ترتیب، نقش مهم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (اسم الله النجی)، در

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. پیشین، ص ۲۵۶.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۲۸۸.

۴. پیشین، ص ۲۵۶.

۱. علی‌محمد فره‌وشی، آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند، ص ۳۱.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۳. پیشین، ص ۳۰۰.

۴. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، صص ۱۸ تا ۳۳.

بنیانگذاری نظام مشروطه در ایران، دانسته می‌شود.

گذشته از این، با توجه به اسناد، می‌توان به‌صورت جدی، احتمال داد که شمس‌الدین‌بک، از هویت بابی (ازلی) این فعالان، آگاه بوده است. این، از آن روست که در میان اسناد ادوارد براون، نامه‌ای از میرزا مصطفی کاتب موجود است که نشان می‌دهد که او، با آن سفیر، آشنایی داشته، و برخی آثار بابی را در اختیارش قرار می‌داده است. نامه‌ای به تاریخ ۲۴ شعبان ۱۳۳۱ق.، به خط میرزا مصطفی، در آن مجموعه، موجود است که در آن، به فرستادن «حکمت نظری» و «هشت بهشت»، برای «جناب شمس‌الدین افندی سفیر»، اشاره شده است.^۱ پیش از این آمد که این دو کتاب، در شرح عقاید و احکام آیین باب، نگاشته شده‌اند. بنابراین، چنین می‌نماید که بایان نهان‌زیستی چون میرزا حسن‌خان شوکت، ملک‌المتکلمین، دولت‌آبادی، و میرزا مصطفی کاتب، آن اندازه با سفیر عثمانی نزدیک بودند که مطالب مربوط به آیین باب را با او در میان می‌گذاشتند.

۵

«زندگانی ملک‌المتکلمین»

مهدی ملک‌زاده (۱۲۶۰ تا ۱۳۳۴ ش.)

مهدی ملک‌زاده، فرزند بزرگ حاج میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین اصفهانی است. او، که در دارالفنون تهران درس خوانده بود،^۱ در حدود سال ۱۳۲۴ق. (۱۲۷۵ ش.)، برای تحصیل پزشکی به بیروت رفت. پس از بازگشت به ایران (حدود ۱۳۳۳ق. / ۱۲۹۳ ش.)، به ریاست بهداری کل نظام در وزارت جنگ، و نیز ریاست بیمارستان احمدیه، رسید. وی در دوره‌های هفتم تا سیزدهم مجلس شورای ملی، نماینده‌ی بم بود، و یکبار نیز سناتور شد.^۲ آرامگاه او، در لهریزمین مقبره‌ی ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان شیرازی، و قاضی اروینی، قرار دارد.^۳

کتاب «زندگانی ملک‌المتکلمین»

ملک‌زاده، یکی از تاریخ‌نگاران پیشکسوت در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری جنبش مشروطیت ایران است. از او، دو کتاب «زندگانی ملک‌المتکلمین» و «تاریخ

۱. این نامه، در ابتدای کتاب «هشت بهشت»، که با شماره‌ی F.54(8) در مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، در کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود، قرار داده شده است. تصویر این نامه، در بخش اسناد و تصاویر آورده شده است.

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۲۴.

۲. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۱۶۸.

۳. تصویر آرامگاه مهدی ملک‌زاده، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

انقلاب مشروطیت ایران» به طبع رسیده است. این دو کتاب، در میان مهم‌ترین منابع در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری مشروطیت ایران قرار دارند. نویسنده، که مانند پدر خود، در میان بابیان (ازلیان) جای داشت، در نگارش هر دو کتاب، روش نهان‌نگاری را پیش گرفته است. بر همین اساس است که با دانستن رویکرد اعتقادی، و نیز روش نگارشی او، آگاهی‌های عمیق‌تری از داده‌های تاریخی‌اش به دست می‌آید. این فصل از پژوهش حاضر، بر آن است تا با تحلیل روش نهان‌نگاری او در نگارش کتاب «زندگانی ملک‌المتکلمین»، نمایی عمیق‌تر از تکاپوهای ملک‌المتکلمین و دیگر همراهانش به دست دهد.^۱

اعتقاد بابی ملک‌المتکلمین، و مهدی ملک‌زاده

در منابع مختلف تاریخی، به اعتقاد بابی (ازلی) ملک‌المتکلمین اشاره شده است. ادوارد براون - که او را باید یک «بابی‌پژوه برجسته» نامید - ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را در میان بابیان مشروطه‌خواه یاد کرده است.^۲ اهمیت گزارش براون، در آن است که او، با بابیان (ازلیان) ارتباطی بسیار دوستانه داشت، و بسیاری از بزرگان ایشان را از نزدیک می‌شناخت.^۳ سید حسن تقی‌زاده، در گفتگو با یکی از تاریخ‌نگاران غربی، سخن براون را تأیید کرده، و آن‌دو را بابی (ازلی) خوانده است.^۴ قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه (برادرزاده‌ی ناصرالدین‌شاه)، در خاطرات خود، به شهرت ملک‌المتکلمین به اعتقاد بابی، اشاره کرده است. وی، در یکی از یادکردهایش، نوشته: «این

۱. برای آگاهی از روش نهان‌نگاری ملک‌زاده، در نگارش کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به مهدی ملک‌زاده.

۲. Edward G. Browne, Materials for the Study of the Babi Religion, p. 221.

۳. درباره‌ی این ویژگی براون، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به ادوارد براون.

۴. J. N. R. Keddi, Roots of Revolution, p. 292, foot 8.

ملک‌المتکلمین را، گردن آن‌ها که می‌گویند، از بابی‌های بسیار متعصب می‌دانند.^۱ بامداد نیز درباره‌ی اعتقاد ملک‌المتکلمین، نوشته: «می‌گویند که اول، بهائی شد، و بعد، تغییر مسلک داده، و ازلی گردید.»^۲ نورالدین چهاردهی - که با برخی پیروان صبح ازل دوستی داشت - ملک‌المتکلمین را از «بزرگان بابیه» یاد کرده، و در ادامه، به سنت نهان‌زیستی ایشان اشاره کرده است.^۳ فریدون آدمیت، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ را «دو همشهری ازلی‌مشرّب» خوانده است.^۴ در میان بهائیان، عباس افندی (عبدالبهاء)، به اعتقاد بابی ملک‌المتکلمین، پرداخته، و او را به تعریض، «ملک‌الآخرین»، نامیده است.^۵ حاج آقا محمد علاقتند - که از بهائیان معاصر با مشروطیت بود - ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ را «از معتقدین به یحیی»، یاد کرده است.^۶ اسدالله فاضل مازندرانی هم، او را در شمار «بابیان جدید الشهره [ی اصفهان] ... که چندی، با بهائیان محترم اصفهان نیز جوشید»، آورده است.^۷ از گزارش‌های جاسوسان بریتانیا، چنین برمی‌آید که ملک‌المتکلمین، زمانی که به سال‌های پیش از مشروطیت، در شیراز سخنرانی می‌کرد، «اغلب، در بین وعظ خود، اظهار بابی‌بودن خود را می‌نمود».^۸ مجموع مدارک ذکرشده در بالا، سبب می‌شود که در نگاه این پژوهش،

۱. قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۱۸۱۵.

۲. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۳۴۶، پ ۱.

۳. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۹۸.

۴. فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۰۹.

۵. عباس افندی (عبدالبهاء)، مجموعه‌ی الواح تذهیب‌شده (به خط علی‌اکبر میلانی)، ص ۲۲۹. عبدالبهاء، در نامه‌ی خود، برخی بابیان (ازلیان)، یا همان «امت یحیی‌بی‌وفا» را طعن زده است. ازجمله، ملک‌المتکلمین را «ملک‌الآخرین» گفته است. این مجموعه - که به خط علی‌اکبر میلانی نوشته شده - بدون نام است. تصویر صفحه‌ی یادشده از این مجموعه، در بخش اسناد و تصاویر، آمده است.

۶. حاج آقا محمد علاقتند، تاریخ مشروطیت، ص ۴۱.

۷. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۱۷۰.

۸. وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری)، صص ۷۰۷ و ۷۰۸.

ملک‌المتکلمین، به‌عنوان یک بابی (ازلی) شناخته شود. به‌ویژه، سخن براون به‌عنوان یک مطلع آگاه - همراه با تأیید تقی‌زاده - و نیز گزارش جاسوسان بریتانیا، که نفعی در انتساب ملک‌المتکلمین به بابی‌گری نداشتند، این نتیجه‌گیری را جدی می‌کند.

باید گفت که مهدی ملک‌زاده نیز چون پدر خویش می‌اندیشید. کتاب‌های «زندگانی ملک‌المتکلمین»، و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، به خودی خود، نشان‌گر این معنی است. توصیف ملک‌زاده، از «اقلیت منورالفکر»، راهنمای مناسبی به نظر می‌رسد:

اقلیت منورالفکر: در مقابل قدرت و خودمختاری طبقه‌ی حاکمه و روحانیون، یک طبقه‌ی کوچک روشنفکری که عده‌ی آن‌ها در تمام ایران، از چند هزار نفر، تجاوز نمی‌کرد، و معتقدین بسیار ناچیزی داشتند، وجود داشت. این اقلیت روشن ضمیر - که از چند نفر روحانی متقی منزوی، و حکما و عرفا، و طرفداران تمدن و فرهنگ نوین، تشکیل یافته بود - چون جسم ناتوانی، در میان دو سنگ آسیا، زیر فشار روحانیون و عمال دولت، با ذلت و سختی، عمر پرمحتی می‌گذرانیدند، و چون روحانیون، به عوام تلقین کرده بودند که آنان، مردمانی بی‌دین و مخالف شرع می‌باشند، مورد تنفر و بی‌اعتنایی عمومی بودند، و در کوچه و بازار، مردم، از ملاقات و معاشرت و صحبت با آن‌ها، اجتناب می‌کردند، [و] همان‌طوری که از جذامی دوری می‌جستند، از آنان پرهیز می‌کردند.^۱

این توصیف، بدون هیچ شک و شبهه‌ای درباره‌ی بابیان (ازلیان) است. چرا که جز بابیان و بهائیان، کسانی با این جمعیت، در ایران نبودند که مورد مخالفت و دشمنی دو قدرت حکومتی و دینی بوده، و «مورد تنفر و بی‌اعتنایی عمومی» باشند. دیده می‌شود که ملک‌زاده، ایشان را «اقلیت

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۶۸.

منورالفکر»، و «اقلیت روشن‌ضمیر» نامیده است. وقتی این سخن، در کنار اعداد بابی پدر او قرار گیرد، نشان می‌دهد که او نیز به بابیان علاقه داشته است. او، بابیان را «روشنفکر» خوانده، و نوشته که از «تمدن و فرهنگ نوین» الهام‌داری می‌کردند. گذشته از این، در جایی دیگر از تاریخ خود، درباره‌ی «رود «آن آیین نو» به کرمان، سخن گفته، و سپس، مجمعی را که تمام اعضای آن، بابیان (ازلیان) بودند، یاد کرده است.^۱ بر همین اساس است که اعداد بابی (ازلی) این تاریخ‌نگار آگاه و پیشکسوت مشروطیت، به‌دست می‌آید. همچنین، باید دانست بیشتر کسانی که ملک‌زاده، هفت جلد تاریخ خود را به یاد ایشان، نگاشته، بابیانی بودند که در سال‌های مشروطیت کشته شدند. از جمله کتاب ملک‌زاده، به‌ترتیب، به یاد ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، سید جمال‌الدین واعظ، حاجی میرزا ابراهیم‌آقا، قاضی قزوینی، و م‌القدس، و تقی‌الاسلام تبریزی، نگاشته شده است. در این میان، ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، میرزا جهانگیرخان، و قاضی قزوینی، بابی (ازلی) بودند.^۲ و همگی، در میان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده - که «ارش خواهد آمد» - قرار داشتند.^۳

ملک‌زاده، در تدوین تاریخ خود، از دو کتاب تاریخی بسیار مهم که

۱. برای تحلیل گفتار ملک‌زاده درباره‌ی «آیین نو» در کرمان، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش و فایده‌ی نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به مهدی ملک‌زاده (قسمت مربوط به «فاجعه‌ی بزرگ: کشته‌شدن میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و خبیرالملک»).
 ۲. درباره‌ی اعتقاد بابی ملک‌المتکلمین، نکاتی، پیش از این آمد. رویکرد بابی سید جمال‌الدین واعظ نیز در ادامه، مورد بررسی قرار می‌گیرد. پیش از این گذشت که ادوارد براون، میرزا جهانگیرخان را بابی (ازلی) یاد کرده، و سید حسن تقی‌زاده نیز سخن او را درست دانسته بود. فریدون آدمیت هم به همین‌گونه نوشته است. (فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۲۲) عباس افندی، او را در میان ازلیان، آورده، و به‌تقریب، «صور و ناقر»ش، خوانده است. (عباس افندی (عبدالله)، مجموعه‌ی الواح تذهیب‌شده (به‌خط علی‌اکبر میلانی)، ص ۲۲۹) درباره‌ی اعتقاد بابی قاضی قزوینی هم پیش از این، سخن به میان آمد. (نک: فصل «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه» ص ۱۷۳) «آچار»، بخش «نقش تکاپوگران بابی (ازلی) در کشتن ناصرالدین‌شاه»، ص ۱۷۳.
 ۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

حاصل کار بابیان (ازلیان) بود، استفاده کرده است. نویسندگان آن کتاب‌ها، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، و شیخ محمد مهدی شریف کاشانی بودند؛ که هر دو، از بابیان برجسته به‌شمار می‌آمدند. این دو کتاب «حیات یحیی» و «واقعات اتفاقیه در روزگار»، در زمان کار ملک‌زاده، هنوز به طبع نرسیده بود،^۱ و طبیعی است که او، به سبب آشنایی با بازماندگان آن دو، توانست از آثارشان بهره برد. وی، شریف کاشانی را از «مردمان آزادی‌خواه، و با شخصیت این کشور»، که «در راه مشروطیت، و روشن کردن افکار ایرانیان، زحمات بسیار کشید»، یاد کرده است.^۲ در ادامه، فصل‌هایی از کتاب «زندگانی ملک‌المتکلمین»، که به تکاپوهای پیش از مشروطیت او باز می‌گردند، بررسی می‌شوند.

ولادت، تحصیل، سفر حج و هندوستان

ولادت و تحصیل

آن گونه که ملک‌زاده، نگاشته، پدرش، میرزا نصرالله، فرزند میرزا محسن بهشتی بود. وی، در ماه رجب ۱۲۷۷ق.، در اصفهان به دنیا آمد.^۳ از سن شانزده سالگی، به مدت هفت سال، نزد آخوند ملا صالح فریدنی - که یکی از شاگردان برجسته‌ی حاج ملا هادی سبزواری بود - به تحصیل فلسفه پرداخت.^۴ ملک‌زاده، این استاد را در میان «روشنفکران» آن زمان در اصفهان یاد کرده است.^۵

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱.
 ۲. پیشین، ج ۱، ص ۱۱.
 ۳. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۱۱.
 ۴. پیشین، ص ۱۲.
 ۵. پیشین، ص ۶۳.

تأثیر از شیخ محمد منشادی یزدی

یکی از نخستین گزارش‌هایی که به اعتقاد بابی (ازلی) ملک‌المتکلمین، می‌تواند مربوط باشد، آنی است که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، درباره‌ی شیخ محمد منشادی یزدی، آورده است. در بیان دولت‌آبادی، منشادی، «مردی فاضل و باجرات، و صاحب افکار تازه» بود که به اصفهان آمد، و با «مردمانی‌های خود، موجب شد تا «آثار ذوقی، و افکار تازه»، در اصفهان «رور کند، و «در دائره‌ی منجمد افکار عمومی، حرارتی، افزوده شود». منشادی، از سوی «ظاهرپرستان»، به «کفر و الحاد» متهم شده بود. او، از «طالب حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، و ملا محمدباقر فشارکی - که از «روحانیان باذوق اصفهان»، و «دارای نطق و بیان سودمندی برای عوام» بود - حمایت می‌شد.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - که خود، با منشادی هم‌نشین شده بود - نوشته که اقامت کوتاه منشادی در اصفهان، و «پرده‌دری‌ها»یش بر فراز منبر، «در زمین دل مستعدین، برای نمو افکار تازه، و خرق اوهم، بذر قابلی»^۱ باشد. وی، سپس، به اثر منشادی بر ملک‌المتکلمین، و سید جمال‌الدین واعظ، رسیده است: «خلاصه، شیخ منشادی، به افکار اصفهانیان خدمت کرده، دونفر از واعظین آن شهر، از سبک سخنان او استفاده‌ی بسیار می‌نمایند، و آن دو، حاج میرزا نصرالله بهشتی، و سید جمال‌الدین است.»^۲

همان گونه که در جایی دیگر، اشاره شده، عبارت‌هایی چون «بیداران»، «منورالفکران»، «افکار تازه»، و ... در ادبیات نهان‌نگارانه‌ی دولت‌آبادی، بیشتر با آیین باب ارتباط دارند.^۳ بر همین اساس است که به این توصیف نیز

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۴.
 ۲. لنگ، سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

نگاهی در همین مسیر احتمالی باید داشت. به‌ویژه آن که، شخصی چون حاج میرزا هادی دولت‌آبادی (آن زمان: بزرگ بایان اصفهان) نیز در این حرکت قرار داشت. سیر کلام دولت‌آبادی، چنان می‌نماید که زمان حضور منشادی در اصفهان، به حدود سال ۱۲۹۹ق. باز می‌گردد، یعنی ۲۲ سالگی ملک‌المتکلمین.^۱

سفر حج و هندوستان، و دوستی با میرزا حسین خان مصباح‌السلطنه

ملک‌المتکلمین، در همان زمان (۱۲۹۹ق.)، به مکه رفت، و پس از آن، از جانب بغداد، رهسپار هندوستان شد،^۲ و دوسال آنجا ماند.^۳ بنابر آنچه ملک‌زاده، آورده، میرزا حسین خان مصباح‌السلطنه (ژنرال کنسول ایران در بمبئی) - که «مردی روشنفکر و دانشمند» بود - بیش از دیگر ایرانیان آنجا، «شیفته‌ی لطف بیان، و فصاحت گفتار» ملک‌المتکلمین شد. او، «آنچه در قوه داشت، در شناسایی ایشان به اوضاع هندوستان، و آشنایی با مردمان معروف و دانشمند، فروگذار نکرده، و در حقیقت، تمام دوره‌ی توقف در هندوستان را با مصاحبت یکدیگر می‌گذراندند»، و «طولی نکشید که این مصاحبت، به دوستی واقعی، و رفاقت صمیمی، مبدل شد»، و در فرزندان ایشان نیز ادامه یافت.^۴ مصباح‌السلطنه، فرزند میرزا مسعود انصاری (وزیر امور خارجه‌ی عصر محمدشاه قاجار) بود. او، به بایان پیوسته، و چنان که پیشتر نیز اشاره شد، کتابی با نام «رحیم و رجیم»، درباره‌ی باب، نگاشته بود.^۵ شیخ محمدمهدی

۱. دولت‌آبادی، در همان بخش، به بازگشت خود از تهران به اصفهان، در اواخر سال ۱۲۹۹ق. اشاره کرده است. (یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۶۲)

۲. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۱۳.

۳. پیشین، ص ۲۱.

۴. پیشین، صص ۱۵ و ۱۶.

۵. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت درباره‌ی میرزا حسین خان مصباح‌السلطنه.

شریف کاشانی، این شخص را از بایان (ازلیان)، و در میان ارادتمندان پدر خود، ملا محمدجعفر نراقی (اسم الله الرقیب) - که آن زمان، یکی از شهداء^۱ بایان، و نمایندگان صبح ازل در سرپرستی بایان بود^۲ - یاد کرده است.^۳ توصیف ملک‌زاده، در حمایت زیاد مصباح‌السلطنه از ملک‌المتکلمین، و به‌ویژه، تبدیل شدن مصاحبت ایشان، به «دوستی واقعی و رفاقت صمیمی»، به همین هم‌کشی، می‌تواند مربوط باشد. می‌توان احتمال داد، که مصباح‌السلطنه، وقتی از اعتقاد بابی ملک‌المتکلمین آگاه شد، با او، دوستی واقعی یافت. همچنین، یکی از پسران مصباح‌السلطنه، چون پدرش، بابی (ازلی) بود. او، همان میرزا محمدعلی خان نصرت‌السلطان است،^۴ که بعدها در میان لکابوگران بابی (ازلی) ضد قاجار قرار گرفت، و در سلک مشروطه‌خواهان درآمد.^۵ با این توصیف است که نوع ادامه‌ی دوستی مصباح‌السلطنه و ملک‌المتکلمین، در فرزندان‌شان (نصرت‌السلطان و ملک‌زاده)، دانسته می‌شود.

دوستی با اردشیر ریپورتر

ملک‌المتکلمین، در هندوستان، مورد محبت پارسیان (زردشتیان ایرانی‌تبار هندوستان) نیز قرار گرفت، و دوستی همیشگی خود با ایشان را آغاز کرد. یکی از دوستان زردشتی او، اردشیر ریپورتر بود.^۶ ارتباط این دو، تا آخرین روز حیات ملک‌المتکلمین ادامه داشت.^۷ این سفر دوساله، با اخراج

۱. پیش از این، گذشت که این افراد، «شهید بیان» نام داشتند، و نراقی، یکی از ایشان بود. (نک: سید مهدی دهجی، رساله، صص ۶۱ و ۷۰)

۲. شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۱۴۵.

۳. ناصر دولت‌آبادی، یادداشت درباره‌ی میرزا حسین خان مصباح‌السلطنه.

۴. برای آگاهی از تکاپوهای نصرت‌السلطان، نک: فصل «فرزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «تکاپوهای بایان (ازلیان)، در عصر مظفرالدین‌شاه»، ص ۲۰۵.

۵. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۱۸ و ۱۹.

۶. پیشین، ص ۲۵۹.

ملک‌المتکلمین از هندوستان، پایان یافت:

روح تازه‌ای که در کالبد مسلمانان و ایرانیان هندوستان دمیده شده بود، و آتش مهر ایران، که در قلوب‌شان، روشن، و نور آزادی و آزادمردی که در افکار پیدا شده بود، جلب توجه زمامداران و بدخواهان را کرد، و برای خاموش کردن این چراغ دانش، به مخالفت پرداختند، و حکومت وقت را وادار کردند که به ایشان اخطار کند که دیگر، توقفش در هندوستان، موافق با صلاح وقت نیست، و بهتر است که هرچه زودتر، به طرف ایران حرکت کند.^۱

آشنایی با سید جمال‌الدین افغانی

ملک‌زاده، آشنایی پدرش با سید جمال‌الدین را این‌گونه یاد کرده است:

در ربیع الاول هزار و سیصد و سه قمری، مرحوم ملک‌المتکلمین، [در راه بازگشت از هندوستان،] وارد بندر بوشهر می‌شود، و در منزل ملک‌التجار - که در بلندی همت و شخصیت، معروفیت به‌سزا داشته - سکنا می‌کند. از حسن اتفاق، در همان زمان، مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی، معروف به افغانی - که موقعیت بلند، و مقام ارجمند آن مرد بزرگ، بالاتر از این است که محتاج به معرفی باشد - در بوشهر بود، و این دو مرد بزرگ آزادی‌خواه، از ملاقات یکدیگر برخوردار می‌شوند، و در حدود سه ماه، انیس و جلیس بوده‌اند.^۲

ملاقات ملک‌المتکلمین با سید جمال‌الدین، به دوستی صمیمی میان ایشان انجامید. به‌روایت ملک‌زاده، سید جمال‌الدین، که آن زمان، در حدود پنجاه سال داشت، درباره‌ی ملک‌المتکلمین جوان، گفته بود: «من، در این ویرانه گنجی یافتم!»^۳ توصیف ملک‌زاده، از میزان علاقه‌ی پدرش به سید

۱. پیشین، صص ۲۰ و ۲۱.

۲. پیشین، ص ۵۶.

۳. پیشین، ص ۵۷.

جمال‌الدین، چنین است:

از آن دریای فضل و دانش، استفاده‌ی بسیار کرد، چنانچه همیشه اسم سید جلیل‌القدر را با احترام می‌برد، و از مراتب دانش، و قوه‌ی جاذبه، و اتکای به نفس، و اطلاعات تاریخی و سیاسی او، تمجید می‌کرد، و تا زمانی که سید بزرگوار به رحمت ایزدی نبیوسته بود، با هم مکاتبه داشتند.^۱

دوستان روشنفکر ملک‌المتکلمین

ملک‌زاده، در این بخش از شرح زندگانی ملک‌المتکلمین، به ارزش روشنفکران آن زمان ایران، اشاره کرده است. او، نوشته که: «در آن زمان، مردمان روشنفکر، در ایران، نایاب بودند، و هرگاه اهل دلی پیدا می‌شد، «فیثاً قیمتی به‌سزا داشت.» او، سپس، آوردن «نام نیک» آن روشنفکران را «سراوار»، دیده، و «نام نامی چند نفر از روشنفکران اصفهان» را «که از دوستان صمیمی مرحوم ملک‌المتکلمین بودند»، و «در بینایی و روشن کردن فکر عامه»، سهم داشتند، آورده است.^۲ این کسان، عبارتند از: سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، جهانگیرخان قشقایی، آخوند ملا صالح فریدنی، میرزا محمود صدر، حاج میرزا بها حکمی، میرزا رضا حکمی، حاج فاتح‌الملک، شیخ حسن شیخ‌العراقین، شیخ حسن نظام‌العلماء، میرزا اسدالله‌خان زار، محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه،^۳ و میرزا نورالدین مجلسی.^۴ در میان

۱. پیشین، ص ۵۷.

۲. پیشین، صص ۶۳ و ۶۴.

۳. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۶۵. ملک‌زاده، اینجا، او را به‌اشتباه، «مؤیدالدوله» یاد کرده، اما در جای دیگر، او را به‌درستی، «مؤیدالسلطنه» آورده است. (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۷۳)

۴. ملک‌زاده، در ادامه، نام شیخ محمد عبده را نیز آورده، و نوشته: «یکی از تربیت‌یافتگان سید جمال‌الدین افغانی بود، و به بالاترین مقام روحانیت در میان مسلمانان ارتقاء یافت، و در نتیجه‌ی زحمات بسیار، و فداکاری‌های زیاد، پایه‌ی فرهنگ جدید اسلامی را استوار نمود، و نام بزرگش، در سلسله‌ی علماء روشنفکر مسلمانان برای همیشه باقی خواهد ماند. با مرحوم ملک‌المتکلمین رابطه داشت، و برنامه‌ی مدارس ابتدایی و عالی، و کتاب‌هایی که برای ایران مورد استفاده بود، از

این «روشنفکران»، برخی از بابیان (ازلیان) و بهائیان، دیده می‌شوند که بدین قرارند:

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی

توصیف ملک‌زاده، از سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، چنین است:

سی سال تمام، با مرحوم ملک‌المتکلمین، دوست و همقدم و همفکر بود، و تا روزی که اساس مشروطیت، با توپ ستمگری و بیداد، منهدم شد، و هردو شهید شدند، چون یک روح در دو بدن، در خدمت به نوع و اساس تمدن و آزادی، با یکدیگر همکاری می‌کردند.^۱

ملک‌زاده، در جایی دیگر، نوشته که سید جمال‌الدین واعظ، در «مجامع روشنفکران آن زمان، شرکت کرد، و با ملک‌المتکلمین، آشنایی، و سپس، دوستی فناپذیری پیدا کرد.»^۲ نخستین گزارش از آشنایی این دو که این پژوهش، بر آن آگاه است، همان تأثیرپذیری‌شان از سبک سخنرانی شیخ محمد منشادی یزدی است.^۳ پیش از این آمد که منشادی، «صاحب افکار تازه» بود، و در حدود سال ۱۲۹۹ق. (۲۲ سالگی ملک‌المتکلمین) به اصفهان آمد. سید جمال‌الدین، همچون ملک‌المتکلمین، در میان اعضای برجسته‌ی

الجمعی باغ میرزا سلیمان‌خان میکده، جای داشت،^۱ و در تکاپوهای مشروطه‌خواهی، از مشهوران زمان بود.

قهرمان میرزا عین‌السلطنه (برادرزاده‌ی ناصرالدین‌شاه)، در خاطرات خود، وی را «ازلی» خوانده است.^۲ نورالدین چهاردهی - که برخی پیروان صبح اول را می‌شناخت - از او، با عنوان یکی از «بزرگان بایه» یاد کرده است.^۳ عباس افندی (عبدالبهاء)، وی را در میان «امت یحیای بی‌وفا» آورده، و بر ایشان طعن زده است.^۴ حاج آقا محمد علاء‌الدین (وقایع‌نگار بهائی معاصر با مشروطیت) هم او را در کنار ملک‌المتکلمین، از «معتقدین به یحیی» یاد کرده است.^۵ این نکته نیز مهم است که سید محمدعلی جمال‌زاده (فرزند سید جمال‌الدین)، باب را بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ معاصر ایران دانسته،^۶ و به «بهارت» آرامگاه میرزا آقاخان کرمانی، در تبریز، همراه با پدر خود، اشاره کرده است.^۷

میرزا محمود صدر

ملک‌زاده، میرزا محمود صدر را «یکی از روشنفکران، و خطبای نامی آن زمان»، یاد کرده است.^۸ در جایی دیگر نیز درباره‌اش نوشته:

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.
 ۲. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، صص ۲۱۵۸ و ۲۱۸۵.
 ۳. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۹۸ و ۲۴۰.
 ۴. عباس افندی (عبدالبهاء)، مجموعه‌ی الواح تذهیب‌شده (به خط علی‌اکبر میلانی)، ص ۲۲۹. تصویر این صفحه، در بخش اسناد و تصاویر، آمده است.
 ۵. حاج آقا محمد علاء‌الدین، تاریخ مشروطیت، ص ۴۱.
 ۶. او، این عبارت را ضمن نامه‌ای که به دکتر هما ناطق، نوشته، آورده است. (نک: هما ناطق، روحانیت و درخواست بایان، مندرج در: www.faravahr.org)
 ۷. هما ناطق، میرزا رضای شاه‌شکار آشخور سرخوردگی‌ها و سرکشی‌ها، فصلنامه‌ی باران، ش. ۱۳، پاییز ۱۳۸۵. این موضوع را جمال‌زاده، برای نویسنده، نگاشته است.
 ۸. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۶۴.

آنجمله، دائرةالمعارف - که تازه به طبع رسیده بود - فرستاد، و از این طریق، روزنه‌ی کوچکی از معلومات تازه، در این شهر خاموشان، باز شد. مرحوم شیخ محمد عبده، از کسانی است که نام بزرگش، سرلوحه‌ی افتخارات عالم اسلام است، و چون علاقه و دوستی مخصوصی نسبت به ایران و ایرانیان، در تمام دوره‌ی زندگانی خود نشان می‌داد، به نام فرزندان روشنفکر ایران، از آن مرد بزرگ، سپاسگزاری می‌کنیم، و از خداوند مسألت می‌نماییم که درجات او را متعالی فرماید، و به روحانیون ایران توفیق عطا فرماید که از افکار آن مرد بزرگ، و طریقه‌ای که در عظمت اسلام و بزرگی مسلمانان پیش گرفت، پیروی کنند. (مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۶۵ و ۶۶)

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۶۴.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۶۴.

یکی از وعاظ معروف آن زمان بود، و در حکمت الهی، مقامی بلند داشت، و در نطق و بیان، کم نظیر بود. مردی بود آزادی خواه، پاک فطرت، شیرین گفتار، و در میان مردم به حسن اخلاق و نیکوکاری، معروف؛ و دوستان آزادی خواهش، او را «فال امام جعفر صادق» می نامیدند.^۱

این شخص، باید همان میرزا محمود صدرالعلماء فریدنی باشد که از «اهل عمامه و اهل منبر» بود، و در حدود سال ۱۳۲۲ق. بهائی شد. او، حتی در برخی مناطقی که بایبان (ازلیان) زیاد بودند، به تبلیغ ایشان پرداخت، و توانست جمعی از ایشان را بهائی کند.^۲ میرزا محمود، در اصفهان، «مورد سوء قصد معاندین، خصوصاً طلاب اصفهان، به تحریک شیخ محمدتقی نجفی، واقع شد.»^۳ وی، از سوی عباس افندی (عبدالبهاء)، لقب «صدر الاحرار» گرفت.^۴

حاج فاتح الملک

آنچه ملک زاده، درباره ی فاتح الملک نوشته، بدین قرار است:

یکی از آزادمردان زمان بود، و پس از آن که تحصیلات خود را در دارالفنون طهران به پایان رسانید، به سمت ریاست قشون اصفهان انتخاب شد، و سال ها، با ملک المتکلمین، دوست و همفکر بود، و در روشن کردن افکار مردم، زحمات بسیار کشید، و در نوشتن کتاب «رؤیای صادقه»^۵ سهمی به سزا دارد، و پس از فتح طهران به دست مشروطه طلبان، از طرف اهالی اصفهان، به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی، انتخاب شد.^۶

۱. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۴۴۷.

۴. پیشین، ج ۳، ص ۸۴.

۵. درباره ی کتاب «رؤیای صادقه»، در ادامه ی همین فصل گفتگو شده است.

۶. مهدی ملک زاده، زندگانی ملک المتکلمین، ص ۶۴.

ملک زاده، در جایی دیگر، فاتح الملک را شخصی «روشن فکر و آزادی خواه»، یاد کرده، و نوشته که خانه ی او، «محل آزادمردان آن زمان بود.»^۱ آنچه فاضل مازندرانی، ضمن بیان شرح حال یکی از زنان معروف بهائی، درباره ی فاتح الملک آورده، احتمال بهائی بودن او را قریب به یقین می کند:

دیگر [از بهائیان ایالات متحده ی آمریکای شمالی]، مادام لورا کلیفورد بارنی دریفوس، از قدماء امریک، بود بارنی، به اتفاق هیپولیت دریفوس فرانسوی - که هنوز با هم ازدواج نکرده بودند - مسافرت در ایران نمودند، و در تمامت بلاد ایران، خصوصاً طهران و تبریز و اصفهان، پذیرایی و تجلیل لایق از ایشان بعمل آمد، و در اصفهان، میرزا اسدالله خان وزیر و فاتح الملک، مهمان نوازی به عمل آوردند.^۲

همان گونه که در ادامه آمده، میرزا اسدالله وزیر، از «اعظام رجال بهائی» در اصفهان بود.^۳ نوع بیان فاضل مازندرانی، بیش از هر چیز، اعتقاد بهائی میزبانان را به ذهن می آورد. به ویژه، در اصفهان، که پذیرایی از آن دو بهائی، از سوی یک بهائی برجسته (وزیر)، و نیز فاتح الملک، صورت گرفته است. با این اولیاب است که با احتمالی قریب به یقین، فاتح الملک را باید بهائی دانست.

شیخ حسن شیخ العراقین

ملک زاده، درباره ی شیخ العراقین، نوشته که او، «مرد توانا و مقتدری بود، و از این رو، به طرفداران فکر تازه، کمک های زیادی کرد.»^۴ او، در جایی دیگر، شیخ العراقین را این گونه به وصف آورده است:

اعیانی بود در لباس روحانیت، بسیار متنفذ و متمول، و فطرتاً آزادی خواه.

۱. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش دوم، صص ۱۱۹۴.

۳. پیشین، بخش نخست، ص ۱۲۵.

۴. مهدی ملک زاده، زندگانی ملک المتکلمین، صص ۶۴ و ۶۵.

و دشمن آخوندهای آن زمان. در دوره‌ی زندگانی‌اش، به سبب نفوذی که داشت، به آزادمردانی که مورد تعقیب ملاها قرار می‌گرفتند، کمک بسیار می‌کرد، و در نجات چند نفر از آزادی‌خواهان - که به مخاطره‌ی عظیمی دچار شده بودند - کمک بسیار نمود.^۱

شیخ‌العراقین، با میرزا احمد دولت‌آبادی (فرزند بزرگ حاج میرزا هادی دولت‌آبادی) دوستی تمام داشت، و یکبار نیز با گماشتگان مسلح خود، از هجوم مخالفان دولت‌آبادی - که قصد هجوم به منزل او، و کشتنش را داشتند - مانع شد.^۲ بنابراین، میرزا احمد دولت‌آبادی را یکی از همان «آزادی‌خواهان، که به مخاطره‌ی عظیمی دچار شده بودند»، و مورد حمایت شیخ‌العراقین قرار گرفتند، باید دانست. پس از درگذشت او نیز دولت‌آبادی، با همسرش ازدواج کرد.^۳ با این توصیف است که احتمال بابی‌بودن شیخ‌العراقین، به ذهن می‌آید.

میرزا اسدالله وزیر

ملک‌زاده، میرزا اسدالله وزیر را «مرد بسیار نیک‌نفس و منورالفکری» یاد کرده، و نوشته که او، «کوشش بسیار در تنویر افکار، و مخالفت با مرتجعین و ستمکاران می‌نمود.»^۴ وی، در جایی دیگر، وزیر را این‌گونه توصیف کرده است:

مدت سی‌سال، وزیر اصفهان بود، و در نیکی فطرت و پاکی نیت و نیکوکاری، معروف بود، و در راه پیشرفت فلسفه‌ی نوین، از بذل مال مضایقه نداشت، و در حفظ آزادی‌خواهان از شر بدخواهان، خود را مکرر

به مهلکه انداخت. روحانیون، او را متهم به فساد عقیده کرده بودند، و انواع زحمات و خسارات، به او وارد آوردند.^۱

در آثار بهائیان، میرزا اسدالله وزیر، یکی از بزرگان ایشان در اصفهان یاد شده است. میرزا حیدرعلی اصفهانی - که از بهائیان قدیمی بود، و با وزیر دوستی داشت - درباره‌اش نوشته: «کوچک و بزرگ و علما و اعیان و ارکان دولت، او را بهائی می‌دانند و می‌شناسند. وزیر اصفهان است، و خانه‌اش مامن و منزل بهائیان است، و جمیع اعضا و اجزاء و انجال و عائله‌ی او، بهائی هستند.»^۲ فاضل مازندرانی، او را از «اعظم رجال بهائی» یاد کرده، و نوشته که نزدیک به سی‌سال در دستگاه ظل‌السلطان سمت داشت. وزیر، «نزد خاص و عام اهالی»، به بهائی‌بودن معروف بود، و «خانه‌اش، مرکز اجتماعات و توجهات بهائیان، و اقامتگاه مبلغین و مسافرین شد.»^۳

محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه

مؤیدالسلطنه - که آن زمان، رئیس تلگراف‌خانه‌ی اصفهان بود - در شرح ملک‌زاده از روشنفکران اصفهان، «مردی حکیم و دانشمند، و دارای قدرت بهان، و دشمن ملاهای ریاکار، و مأمورین جبار دولت»، یاد شده است.^۴ مؤیدالسلطنه نیز در میان بهائیان جای داشت. فاضل مازندرانی، او را در میان بهائیان یاد کرده، و نوشته که ابتدا، مانند پدرش، شیخی بود، ولی، پس از آن که به بهائیان پیوست، «به‌نوع مراعات حکمت»، در مسایل مربوط به اعتقاد بهائی، «مناظره کرده، تنویر افکار و تشهیر اذهان، همی‌نمود.» او، حتی،

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجة الصدور، ص ۳۱۷.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۱۲۵.

۴. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۶۵. ملک‌زاده، اینجا، او را به‌اشتباه، «مؤیدالدوله» یاد کرده، اما در جای دیگر، او را به‌درستی، «مؤیدالسلطنه»، آورده است. (مهدی ملک‌زاده، تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۷۳)

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. حسین سعادت نوری، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، ارمغان، دوره‌ی ۳۶، ش ۷، ص ۳۳۷.

۳. صدیقه‌دولت‌آبادی، نامه‌ها، نوشته‌ها، و یادها، ج ۱، ص ۴۵، پ ۱۳.

۴. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۶۵.

به دیدار عباس افندی (عبدالبهاء) رفت، و «ایامی، در جوار فضل و عنایت او، به سر برد.^۱ پدر او (محمد میرزا مؤید السلطنه)، در عکا، با میرزا حسینعلی بهاء الله، دیدار کرده بود.^۲

ملک زاده، از مجلسی در سال ۱۳۱۸ ق، با حضور ملک المتکلمین، سید جمال الدین واعظ، میرزا اسدالله وزیر، حاج فاتح الملک، و محمدحسین میرزا مؤید السلطنه، یاد کرده است.^۳ شاید، همین رفت و آمد ها بود که موجب شده بود که برخی بگویند ملک المتکلمین، ابتدا، بهائی بود، و سپس، ازلی شد.^۴ همچنین، این بهائیان را باید همان «بهائیان محترم اصفهان» دانست که ملک المتکلمین، چندی با ایشان «جوشید»^۵ نیز، باید احتمال داد که دوستی ملک المتکلمین با چنین کسان بود که موجب شد، وقتی یکی از بزرگان بهائیان (میرزا حسن ادیب)، به اصفهان آمد، به پیشنهاد بهائیان، در منزل ملک المتکلمین - که آن زمان، در فارس بود - ساکن شد.^۶

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، صص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. روح الله مهرباخانی، شرح حال جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۱۳۵.

۳. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۷۳.

۴. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۳۴۶، پ ۱.

۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۱۷۰.

۶. این رخداد را احمد مجدالاسلام کرمانی - که از دوستان و همکاران ملک المتکلمین، و خود، از بابیان (ازلیان) بود - آورده است: «... میرزا حسن، معروف به ادیب العلماء، از طهران، به عزم اصفهان و شیراز حرکت نموده، وارد اصفهان شد. این شخص، یکی از عماید بایئه است، و تقریباً، سمت پیشوایی، نسبت به ایشان دارد. ورود او به اصفهان، حضرات بایئه را به هیجان آورد، و دور او را گرفتند، و منزل او را در خانه‌ی حاجی میرزا نصرالله ملک المتکلمین - که خودش در آن تاریخ، در فارس شیراز بود - مقرر داشتند...» (احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۲۱۴) باید گفت که ادیب طالقانی، ابتدا، توسط شیخ هادی نجم آبادی، با اعتقاد بایی، آشنا شد، و سپس، به بهائیان پیوست. و خیلی زود، به یکی از بزرگان ایشان تبدیل شد. (نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، صص ۴۶۲ تا ۴۷۸) یادشدن ادیب طالقانی بهائی، به عنوان یکی از «عماید بایئه»، توسط مجدالاسلام کرمانی، خود، نمودی از روش نهان نگاری این وقایع نگار بایی (ازلی) است. برای آشنایی بیشتر نسبت به مجدالاسلام کرمانی، و روش نهان نگاری او، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع نگاران بایی در گزارش گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی.

ملک زاده، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، بسیاری از افراد بالا را در کنار تعدادی دیگر آورده، و ایشان را اعضای «یک مجمع سری از انجمنی آزادی خواهان و دانشمندان»، یاد کرده است. این مجمع سری - که از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، آغاز به کار کرده بود - به سبب «فشار استبداد و «انبون» - که در اصفهان، بیش از جاهای دیگر ایران بود - «با کمال حزم و احتیاط، منعقد می شد، و [اعضای آن]، با عشق و علاقمندی ای که در مردان صدر مشروطیت بود، برای روشن کردن افکار مردم، و نشان دادن «مسئله دستگاه دولت و ملامها، کوشش می نمودند». ملک زاده، پدر خود و سید جمال الدین واعظ را «سروران، و مؤسسين این انجمن ملی» یاد کرده است.^۱

تکاپوهای فرهنگی در اصفهان (۱۳۰۳ تا ۱۳۱۲ ق.)

ملک المتکلمین، از زمان بازگشت به ایران، در تکاپوهای مختلف سیاسی و فرهنگی، نقش داشت. ملک زاده، نوشته که او، همیشه، بر آن بود که «علم و معرفت»، زمینه ساز «آزادی و عدالت» است، و «اساس مقدس حکومت ملی»، و «مدارس ملی» و «جرائد آزاد» استوار است. از همین روی بود که «به «تستاری جمعی از روشنفکران»، مدرسه ای بنیان نهاد. او، این گونه مدارس را «کارخانه‌ی آدم سازی» می خواند.^۲

این مدرسه، قرار بود تا در «روز ولادت حضرت حجت، [نیمه‌ی] شعبان ۱۳۱۲»، افتتاح شود، اما شب پیش از آن، «عده‌ی زیادی از طلاب، به تحریک «علماء، به مدرسه هجوم بردند»، و آن اساس را به هم زدند. فردا صبح نیز «در «مساجد، اجتماع کردند، و از این فتح و فیروزی، شادی ها نمودند، و مؤسس

۱. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. مهدی ملک زاده، زندگانی ملک المتکلمین، ص ۶۹.

مدرسه را بی‌دین و دهری نامیدند، و معلم‌خانه را خانه‌ی شیاطین، و مرکز فساد و فرنگی‌مآبی، خواندند. ایشان، حتی، «پدران اطفالی [را] که داوطلب ورود به مدرسه بودند، دشمن شریعت، [و] پیروان کفر، خطاب کردند.» این کار، آشوبی در اصفهان ایجاد کرد، و به تعبیر ملک‌زاده، «بازار فتنه و ریاکاری، رونقی یافت، و باب دشمنی با علم و عدالت، گشایش یافت، و روحانی‌نمایان، برای این که گوی ریاکاری و سالوسی را از همگان برابند، و در نظر عوام منزلتی پیدا کنند، بیش از دیگران، بر این آتش جهل و نادانی می‌دمیدند، و مردم را به آشوب تحریک می‌کردند.»

مسافرت به تبریز (۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ ق.)

چون مخالفت‌ها با ملک‌التکلمین زیاد شد، و «بیم آن می‌رفت که نظم عمومی، از هم گسسته شود، و بی‌گناهای تلف شوند»، او، اصفهان را ترک کرد، و «با دونفر از همفکران خود، به طرف آذربایجان رهسپار گشت.»^۱ ورود ملک‌التکلمین به تبریز، با ماه محرم ۱۳۱۳ ق. مصادف شد. او، در مجلس عزاداری مظفرالدین‌میرزا ولی‌عهد، سخنرانی کرد، و مورد توجه ویژه‌اش قرار گرفت. ملک‌التکلمین، در تبریز، با برخی مخالفان حکومت قاجار که بعدها، در میان مشروطه‌خواهان قرار گرفتند، دوستی یافت. کسانی چون سید حسن شریف‌زاده، میرزا آقا فرشی، میرزا محمدعلی‌خان تربیت، و...^۲

اقامت در تهران، و همکاری با یاران سید جمال‌الدین افغانی (۱۳۱۳ ق.)

ملک‌زاده در این بخش، ابتدا، به تأثیرگذاری سید جمال‌الدین در تهران، اشاره کرده است:

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌التکلمین، صص ۷۰ و ۷۱.

۲. پیشین، صص ۷۲ و ۷۳.

چنانچه تاریخ مشروطیت ایران گواه است، مسافرت مرحوم سید جمال‌الدین افغانی به ایران، و ورودش به تهران، هیجانی در افکار تولید کرد، و با وجود مراقبت و سختگیری دولت وقت، عده‌ی زیادی از روشنفکران و جوینده‌های حقیقت، پروانه‌وار، دور شمع وجودش گرد آمدند، و از آن سرچشمه‌ی فضل و آزادی استفاده نمودند، و از فلسفه‌ی جدید آگاهی یافتند، و پس از آن که آن مرد بزرگ را به انواع مصائب از ایران بیرون کردند، پیروانش، کانونی تشکیل دادند، و گرد هم جمع می‌شدند، و به تبلیغ افکار بلند آن مرد نامی می‌پرداختند.^۱

وی، سپس، به همکاری ملک‌التکلمین با پیروان سید جمال‌الدین در تهران، رسیده است:

چون ملک‌التکلمین، از تبریز به تهران آمد، معتقدین به سید جمال‌الدین، آنچه را که در او دیده بودند، در این مهمان تازه‌وارد، یافته، و چون مردمانی که گم‌گشته‌ی خود را پیدا کرده‌اند، وجود عزیزش را مغتنم شمردند، و تا زمانی که در تهران توقف داشت، از نعمت افکار و بلندی گفتارش بهره‌مند شدند، و تخمی را که سید جلیل‌القدر، در قلوب کاشته بود، به دست او، آبیاری شد. زمینه‌ی همکاری روشنفکران مرکز و ولایات را برای بسط تمدن و آزادی فراهم نمودند، و ... [بعدها،] هسته‌ی مرکزی نهضت آزادی‌خواهی ایران را به وجود آوردند.^۲

بازگشت به اصفهان، به‌خواست ظل‌السلطان (۱۳۱۳ ق.)

این زمان بود که نامه‌ای از شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان (پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه، و حاکم اصفهان)، به ملک‌التکلمین رسید، و ضمن وعده به مساعدت همه‌جانبه، از او خواست تا به اصفهان بازگردد. ملک‌التکلمین،

۱. پیشین، ص ۷۲.

۲. پیشین، ص ۷۳. منظور از «هسته‌ی مرکزی نهضت آزادی‌خواهی»، همان «انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان» بوده است، که در ادامه‌ی همین فصل، مورد بررسی قرار گرفته است.

«پس از مشاوره‌ی کتبی با دوستان اصفهان»، به زادگاه خود بازگشت، و مورد استقبال «عموم طبقات» قرار گرفت.^۱ ملک‌زاده، در بیان سبب درخواست ظل‌السلطان، نوشته:

ظل‌السلطان (حاکم اصفهان) - [که] فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه بود، و خود را حقا، وارث تخت و تاج می‌دانست - نسبت به مظفرالدین‌شاه رشک می‌برد، و در باطن کینه‌ورزی می‌کرد، و به‌وسیله‌ی جاسوسان، از اوضاع دربار ولی‌عهد، مطلع بود. و چون از مهربانی مظفرالدین‌شاه به ملک‌المتکلمین، و توجه مردمان آذربایجان به آن مرد آزادی‌خواه، مطلع شد، توقف او را در طهران صلاح ندید، و بر آن شد که به هر وسیله که ممکن شود، وسائل مراجعت ایشان را به اصفهان فراهم کند. به‌علاوه، در آن زمان، ظل‌السلطان، مورد بی‌مهری و سوءظن ناصرالدین‌شاه واقع شده بود، و از این راه هم میل نداشت مردمان روشنفکر - که از اوضاع اصفهان، و تعدیات او به مردم آگاهی دارند - در پایتخت زیست کنند. این بود که به‌وسیله‌ی میرزا اسدالله‌خان وزیر - که از دوستان ملک‌المتکلمین بود - کاغذی نوشت، و ایشان را به مراجعت اصفهان تشویق کرد، و اطمینان داد که [از] هیچ نوع مساعدت، مضایقه نخواهد کرد.^۲

ملک‌المتکلمین - که به دعوت ظل‌السلطان به اصفهان رفته بود - از همان ابتدای ورود، با تجدید دشمنی مخالفانش روبرو شد. روایت ملک‌زاده، آن است که:

عده‌ای از علما و طلاب، به دستگیری ظل‌السلطان، گرد هم جمع می‌شوند، و از او، تبعید این مرد بزرگ را تقاضا می‌نمایند. و چون حکومت، نمی‌توانست به‌ظاهر با مقاصد آن‌ها همراهی کند، به‌ناچار، به طبقه‌ی عوام و رجاله متوسل می‌شود، و با همان حربه‌ای که در تمام ادوار تاریخی دنیا،

بزرگان را از پای درمی‌آوردند، دست می‌آزند، و چماق تکفیر را - که بزرگ‌ترین حربه‌ی ارتجاع و کهنه‌پرستی است - بیرون می‌کشند، و دین خدا را برای پامال‌کردن حق و راستی، آلت دست قرار می‌دهند. فلسفه‌ی جدید را بدعت در دین اعلام کرده، و قانون‌خواهی را بر خلاف شرع مبین معرفی می‌کنند، و حکمت و فرهنگ را وسوسه‌ی شیطانی می‌گویند، و رواج دین و شرع را [در] خاموش‌کردن این چراغ هدایت می‌طلبند.^۱

ملک‌زاده، سپس، نمونه‌هایی از مخالفت‌های دشمنان پدرش را آورده، و بر ایشان تاخته است. پس از آن، نوشته که آن مخالفت‌ها، تا آنجا پیش رفت که همان ملک‌المتکلمین در خطر قرار گرفت، اما، خبر کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، اوضاع را دگرگون کرد. روایت ملک‌زاده، این است که چون درگذشت ناهان در ایران، هرج‌ومرج را در پی داشت، مخالفان ملک‌المتکلمین نیز از آن الفتگی احتمالی ترسیدند؛ پس به فکر خود افتاده، و از او دست برداشتند.^۲

ارتباط ظل‌السلطان با فعالان بابی (ازلی)

در اینجا، به یک نکته‌ی مهم تاریخی - که به بحثی تفصیلی محتاج است - باید اشاره شود، و آن، روابط پنهانی ظل‌السلطان با فعالان بابی ضد قاجار است. ظل‌السلطان، با حاج میرزا هادی دولت‌آبادی درباره‌ی سلطنت آینده‌ی خود، و لزوم کمک او - به‌عنوان یک روحانی - سخن گفته بود. حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، از دوستان صمیمی ظل‌السلطان بود. میرزا آقاخان کرمانی، او را شایسته‌ترین فرد برای خیالات میرزا ملکم‌خان می‌دانست، و حتی به او پیشنهاداتی برای پادشاهی‌اش نظر داشت. حاج محمدعلی سیاح و ...^۱، کارگزار ظل‌السلطان در تکاپوهای سلطنت‌طلبانه‌اش - بر ضد ناصرالدین‌شاه - بود. میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، از اصلاح‌طلبی او

۱. پیشین، ص ۷۴.

۲. پیشین، صص ۷۵ و ۷۶.

۱. پیشین، ص ۷۴.

۲. پیشین، صص ۷۳ و ۷۴.

ستایش می‌کرد. شیخ مهدی شیخ‌الممالک قمی، با او رابطه داشت. میرزا محسن‌خان مظفرالملک، زمانی، در زمره‌ی اجزای حکومتی او بود. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - که در کتاب خود، از ظلم و ستم ظل‌السلطان بر خانواده‌اش در اصفهان، بسیار سخن گفته - در زمان مشروطیت، برای به سلطنت رساندن او، کوشش داشت. ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، میرزا جهانگیرخان شیرازی، و شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، نیز در زمان مشروطیت، به نفع ظل‌السلطان کار می‌کردند. فعالان سیاسی که با بایان (ازلیان) بر ضد ناصرالدین‌شاه هم‌مسیر بودند نیز با ظل‌السلطان همراهی داشتند. کسانی چون میرزا ملکم‌خان، سید جمال‌الدین افغانی و میرزا علی‌خان امین‌الدوله. بنابراین، در توجه به نوع بیان منفی‌گونه‌ی وقایع‌نگاران و تاریخ‌نگاران بابی (ازلی)، چون دولت‌آبادی و ملک‌زاده، درباره‌ی ظل‌السلطان، با دقت بیشتری باید برخورد کرد.^۱

برپایی مدرسه، در اصفهان (۱۳۱۵ق.)

پیش از این آمد که در زمان مظفرالدین‌شاه، تأسیس مدارس جدید، در تهران، با نظر ارشادی شیخ هادی نجم‌آبادی، توسط میرزا علی‌خان امین‌الدوله، آغاز شد.^۲ ملک‌زاده، در کتاب دیگر خود، این رویداد را «نهضت فرهنگی» و «طلیعه‌ی انقلاب مشروطیت ایران»، خوانده است.^۳ وی، در این کتاب نیز به تلاش «جمعی از دانش‌پروان» در تهران، و شروع به کار انجمن معارف، اشاره کرده است. در ادامه، نوشته که ملک‌المتکلمین، در اصفهان، با وجود اقتدار افزون‌شده‌ی علما، «از خیال دیرینه‌ای که در دل داشت، چشم‌پوشی نکرد، و مجدداً، درصدد تأسیس مدرسه‌ی جدید، یا به گفته‌ی خود،

«کارخانه‌ی آدم‌سازی»، افتاد.»^۱ این کار، در سال ۱۳۱۵ق. انجام شد. برخی «الش‌آموزان آن مدرسه، بعدها، برای تحصیلات بالاتر، به تهران فرستاده شده، و در دارالفنون و مدرسه‌ی آمریکایی‌ها درس خواندند.»^۲

برپایی «شرکت اسلامیّه» در اصفهان (حدود ۱۳۱۸ق.)

بنا به روایت ملک‌زاده، ملک‌المتکلمین، که «از دیرزمانی، بر این عقیده بود که استقلال حقیقی کشور، جز در سایه‌ی بی‌نیازی از خارج، مقدور نیست، و نه‌جای صدها هزار صنعتگر ایرانی از فقر و پریشانی، جز از راه ترویج امتعه‌ی داخله فراهم نمی‌شود، ... به ترویج صنایع داخلی، و به کار گماشتن هنرمندان ایرانی، همت گماشت.» او، توانست با کوشش و تلاش، جمعی از سرمایه‌داران اصفهان را با خود همراه کند. نتیجه‌ی کوشش‌های او، برپایی «شرکت اسلامیّه» بود. این شرکت، با سرپرستی حاج محمدحسین کازرونی که یکی از «تجّار روشنفکر اصفهان» بود - «با سرمایه‌ی نهصد هزار تومان که در آن دوره، مبلغ هنگفتی بود»، برای «ترویج امتعه‌ی داخله، و به کار گماشتن هنرمندان»، کار خود را آغاز کرد. شرکت اسلامیّه، رشد سریعی داشت، و پس از چندماه، «صدها دستگاه نساجی و صنعتی، به کار افتاد، و هزارها بی‌کار، به کار افتادند. شعبه‌های شرکت اسلامی، در تمام شهرهای بزرگ ایران برقرار شد.»^۳

نگارش کتاب «رؤیای صادقانه» (۱۳۱۸ق.)

روایت ملک‌زاده، از نگارش کتاب «رؤیای صادقانه» - که در تاریخ ادبیات معاصر ایران از شهرت برخوردار است - چنین است:

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۷۶ و ۷۷.

۲. پیشین، صص ۷۷، ۸۰، و ۸۱.

۳. پیشین، صص ۹۱ و ۹۲.

۱. تحلیل این ارتباط، به مجال دیگری نیاز دارد.

۲. نک: فصل «فروندگان مشعل مشروطیت» بخش «تکاپوهای بایان (ازلیان) در عصر مظفرالدین‌شاه»، صص ۲۰۵.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱۶.

در همین ایام، [یعنی پس از تأسیس شرکت اسلامیّه] مرحوم ملک‌المتکلمین، برای روشن‌کردن افکار، و یرده‌برداری از روی اعمال روحانیون و دولتیان، کتابی به نام «رؤیای صادق» تألیف و منتشر نمود. و در مدت کمی، هزارها نسخه خطی از روی آن برداشته شد، و به تمام نقاط ایران، و بسیاری از کشورهای خارجه فرستاده شد. و شهرت این کتاب، به جایی رسید که چندی بعد، در مملکت روسیه به طبع رسید، و در هندوستان هم چاپ شد.^۱

این کتاب، در مقام هجو ظل‌السلطان، و شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی (آقا نجفی) است، و صحنه‌ی تمثیلی محاکمه‌ی آن‌دو را در روز قیامت، به تصویر می‌کشد. ملک‌زاده، پس از شرح بالا، نوشته: «خالی از فایده نیست که صفحه‌ای از «رؤیای صادق» را که مربوط به همین روحانی عالی‌مقام است، بنویسیم، و مردم را به چگونگی اوضاع آن زمان، و رفتار این مروّجین دین، آگاه سازیم.»^۲ سپس، فراهایی از بخش مربوط به آقا نجفی را آورده است.^۳ ملک‌زاده، در گفتار بالا، نگارش «رؤیای صادق» را به ملک‌المتکلمین نسبت داده، اما در جایی دیگر، نوشته که فاتح‌الملک، در نگارش آن کتاب «سهمی به‌سزا» داشته است.^۴ یکی از معاصران ملک‌المتکلمین، کسانی را که در نگارش «رؤیای صادق» دخالت داشتند، بدین قرار آورده است: سید جمال‌الدین واعظ، ملک‌المتکلمین، شیخ احمد کرمانی، فاتح‌الملک، شیخ‌العراقین، و میرزا اسدالله (منشی اول کنسولگری روسیه در اصفهان).^۵ پیش از این، رویکرد سید جمال‌الدین واعظ، ملک‌المتکلمین، فاتح‌الملک،

۱. پیشین، ص ۹۴.

۲. پیشین، صص ۹۴ و ۹۵.

۳. پیشین، صص ۹۵ تا ۹۸.

۴. پیشین، ص ۶۴.

۵. میرزا حسن جابری اصفهانی، تاریخ اصفهان و ری، صص ۳۲۹ و ۳۴۰.

و شیخ‌العراقین نسبت به اعتقادهای بابی (ازلی) و بهائی، مورد اشاره قرار گرفت. شیخ احمد کرمانی، همان مجدالاسلام کرمانی است.^۱ این شخص، در میان بابیان (ازلیان) قرار داشت،^۲ و در تکاپوهای سیاسی، با ملک‌المتکلمین هم‌مسیر بود. درباره‌ی میرزا اسدالله‌خان نیز گفته شده که از بزرگان بابیان (ازلیان) بود.^۳

با این ترتیب است که دانسته می‌شود، نویسندگان این کتاب، اغلب، از بابیان (ازلیان)، و بهائیان بودند. آنان، در این کتاب، به شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی - که دیدگاهی بسیار منفی به ایشان داشت، و به کشتن برخی‌شان نیز فتوا داده بود - حمله کرده، و او را به استهزا گرفته‌اند. ظل‌السلطان، به‌واقع، مورد کینه‌ی بهائیان قرار داشت،^۴ اما، بر پایه‌ی آنچه پیشتر درباره‌ی روابط پنهانی او با فعّالان بابی (ازلی) آمد، باید احتمال داد که آوردن نام او در این کتاب، سببی دیگر داشته است.

ترک اصفهان، و اقامت در تهران (۱۳۱۸ق.)

به‌روایت ملک‌زاده، سخنرانی ملک‌المتکلمین برضد کارهای ظل‌السلطان در

۱. نک: احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (ج ۱: سفرنامه‌ی کلات)، مقدمه‌ی محمود خلیل‌پور (نوه‌ی دختری مجدالاسلام)، ص خ.

۲. یکی از بهائیان معاصر با مجدالاسلام کرمانی - که او را از نزدیک می‌شناخت - درباره‌اش نوشته که «مرشدی داشت که ازل باشد.» (حاج آقا محمد علائقند، تاریخ مشروطیت، صص ۳۶۳ و ۳۶۴).

۳. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۳۴۰. وقتی این گفتار، در کنار تحسن جمع زیادی از بهائیان اصفهان، در کنسولگری روسیه، در سال ۱۳۲۱ق.، که به پشت‌گرمی میرزا اسدالله‌خان انجام شد، قرار می‌گیرد، اعتقاد بهائی او، به ذهن می‌آید. شاید، صفایی، از آن جهت که بهائیان در عصر فاجار، به بابی معروف بودند، او را بابی (ازلی) پنداشته است. برای آگاهی از تحسن بهائیان در کنسولگری روسیه در اصفهان، نک: میرزا حسن جابری اصفهانی، تاریخ اصفهان و ری، ص ۶۰۶.

۴. میرزا حسینعلی بهاء الله، ظل‌السلطان را «ظل ظائف» خوانده، و در آثار خود، بر او طعن زده است. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، صص ۲۹۹ و ۳۰۰) روایت بهائیان، آن است که ظل‌السلطان، سال‌ها بعد، و زمانی که عباس‌افندی (عبدالبهاء)، به اروپا رفته بود، خواست با او ارتباط برقرار کند، اما، عباس افندی، او را نپذیرفت. (نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۱۷۴)

خراب کردن بعضی از قصرهای دوره‌ی صفوی، «شکافی در ارکان استبداد، و حکومت خودمختاری ظل‌السلطان و ملاها، ایجاد کرد، و آن‌ها را بر مخالفت با مرحوم ملک‌المتکلمین برانگیخت، و زمانی نکشید، که آن مرد نامی، اصفهان را ترک کرده، به طرف طهران مسافرت نمود.^۱ آنچه در اینجا، مهم می‌نماید، آن است که ملک‌المتکلمین، که به‌واقع، در میان بایان (ازلیان) قرار داشت، به‌واسطه‌ی «اتهام بابی‌گری»، توسط «آقایان اصفهان»، از آن شهر اخراج شد.^۲ با این حال، ملک‌زاده، با روش نهان‌نگارانه‌ی خود، به این موضوع، هیچ اشاره‌ای نکرده، و آن دشمنی را به صرف انتقاد ملک‌المتکلمین از «ظل‌السلطان و ملاها»، محدود کرده است. روایت او، همچنین، بیانگر این است که ظل‌السلطان، اسباب بدنامی ملک‌المتکلمین در تهران را فراهم کرد:

حرکت غیرمنتظره‌ی مرحوم ملک‌المتکلمین به طرف طهران، نگرانی فوق‌العاده‌ای در ظل‌السلطان ایجاد کرد، و به دستگیری کارکنانی که در طهران داشت، به تحریکات پرداخت، و ملاهای اصفهان را بر آن داشت که مکاتیبی به علماء طهران بنویسند، و آن مرد بزرگ را به بی‌قیدی به اصول دین، و طرفداری از طبیعیون و افکار جدید، متهم نمایند، و نگذارند به خیالاتی که در مغز خود می‌پروراند، و آرزوهایی که در دل دارد، نایل گردد. این بود که جمعی از ملاهای طهران، غم مخالفت و بدگویی را بر ضد او، بلند کردند.^۳

با این ترتیب، می‌توان احتمال داد که آن بدنامی، همان موضوع بابی‌گری، بوده است. با این وجود، در تهران، سید محمد طباطبایی (بعدها: رهبر روحانی مشروطه‌خواه)، به حمایت از ملک‌المتکلمین پرداخت. به‌روایت

ملک‌زاده، او، «در مقابل هجوم ملاهای عوام‌فریب و کهنه‌پرست، به کمک و ترویج مرحوم ملک‌المتکلمین همت گماشت، و مجلس وعظ و خطابه‌ای در مسجد خود برپا کرد، و ایشان را برای وعظ و هدایت افکار، دعوت نمود.»^۱ نتیجه‌ی حمایت طباطبایی، رضایت‌بخش بود:

اهمیت صاحب مجلس، و [و نیز] تاطق معروف، موجب شد که همه‌روزه، هزارها از کلیه‌ی طبقات، برای استفاضه حضور یابند، و به مقام رفیعی که آن خطیب بی‌نظیر در دانش و فصاحت کلام و افکار نو و مصالح عمومی داشت، پی‌برند، و بدخواهان و کهنه‌پرستان مرتجع، سرافکنده شوند چون همه‌روزه، عده‌ای از روشنفکران، در مجالس خطابه حضور پیدا می‌کردند، و آن بیانات فصیح، نقل مجالس و محافل پایتخت شده بود، و از تأثیرات آن، پادشاه را مطلع کرده بودند، از طرف مظفرالدین‌شاه، یک انگشتر الماس، با تشریفات و احترامات معموله، به ملک‌المتکلمین اهدا شد.^۲

تکاپو برضد استقراض از روسیه (۱۳۱۸ق.)

یکی از رویدادهای آن زمان، تصمیم حکومت برای قرض مالی از روسیه بود. این زمان، ملک‌المتکلمین و برخی از همکارانش، به فعالیت برضد انعقاد آن قرارداد پرداختند. آن همکاران، بدین قرازند: حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا سلیمان‌خان میکده، میرزا محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان، و شیخ محمد مهدی شریف کاشانی.^۳ شرح تکاپوهای این انجمن، پیش از این آمد.^۴ با این حال، تکاپوهای ایشان به جایی نرسید، و آن قرض انجام شد. حکومت، به مقابله با کسانی که در آن تکاپوها دست داشتند، پرداخت.

۱. پیشین، ص ۱۱۰.

۲. پیشین، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۳. پیشین، ص ۱۱۹.

۴. لک: فصل «فرزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «تکاپوهای بایان (ازلیان) در عصر مظفرالدین‌شاه»، ص ۲۰۷.

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۱۰۶.

۲. احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۵۶.

۳. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۱۱۰.

گروهی دستگیر شدند، و برخی نیز به انزوا روی آوردند. ملک‌المتکلمین هم به سبب یأس و ناامیدی، به مسافرت خارج، تصمیم گرفت.^۱

مخالفت حاجی خمّامی با ملک‌المتکلمین (۱۳۲۲ق.)

ملک‌زاده، به نقل از سید حبیب‌الله اشرف‌الواعظین - که «یکی از وعاظ روشنفکر، و از دوستان و پیروان مرحوم ملک‌المتکلمین» بود،^۲ و در سفر گیلان، همراهی‌اش می‌کرد- نوشته که او، بر آن بود که «استعداد مردم گیلان برای قبول تمدن، و زیر پا گذاردن خرافات، از بسیاری از شهرهای ایران بیشتر است. و هرگاه زمامداران ملت‌پرستی پیدا شوند، به‌زودی، در شاهراه سعادت خواهند افتاد، و طناب خود را از زیر بار خرافات و موهومات آخوندها، بیرون خواهند کشید.» با این حال، حاجی خمّامی (روحانی بزرگ رشت)، به مخالفت با ملک‌المتکلمین پرداخت. اشرف‌الواعظین و ملک‌زاده، او را «روحاً، مردی جامد و مستبد، و مخالف با افکار جدید»، خوانده، و نوشته‌اند که «چون، بازار ریاست خود را کساد یافت، و توجه عموم را نسبت به مسافر تازه‌وارد یافت، و از گفته‌های او آگاهی پیدا کرد، بنای ضدیت گذارد.» او، ملک‌المتکلمین را تکفیر کرد، و «افکار نوین را - که ریشه‌ی تمدن و انسانیت بود- مخالفت با شرع و شریعت اعلام نمود، و پیروان آن را کافر و بی‌دین، یاد کرد.» با این حال، آنچه ملک‌المتکلمین گفته بود، اثر خود را گذاشت. او، توانست در بندر انزلی، مدرسه‌ای با نام «عضدیه» تأسیس کند. ملک‌زاده، نهضت مشروطه‌خواهی گیلان را نتیجه‌ی فعالیت‌های آن زمان پدرش، در سال ۱۳۲۲ق. دانسته است.^۳

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۱۲۳.

۲. پیشین، ص ۸۱.

۳. پیشین، صص ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۷.

دیدار با طالبوف، و ناکامی در سفر اروپا

ملک‌المتکلمین، پس از گیلان، به بادکوبه رفت، تا از آنجا به اروپا برود. او، در بادکوبه، با عبدالرحیم طالبوف دیدار داشت. به روایت اشرف‌الواعظین: چون به بادکوبه رسیدیم، جمعی از روشنفکران و آزادی‌خواهان، انتظار ورود ما را داشتند، و چون پروانه، گرد شمع وجود آن جناب، جمع شدند. جناب طالبوف - که از آزادمردان آن دیار است، و کتاب‌ها در تربیت و روشن کردن افکار ایرانیان تألیف نموده- به ملاقات حضرت ملک شتافت، و این دو آزادمرد نامی، ایامی چند، از صحبت یکدیگر برخوردار شدند، و ایرانیان بادکوبه و آزادی‌خواهان قفقاز، از مجمع آن‌ها استفاده‌ی بسیار نمودند.^۱

آنچه پیش از این، در ترویج آثار طالبوف از سوی فعالان بایبی (ازلی) آمد، سببی برای علاقه‌ی دوجانبه‌ی ملک‌المتکلمین و طالبوف، می‌تواند دانسته شود.^۲ ملک‌المتکلمین، بزرگان و ثروتمندان بادکوبه را به تأسیس مدارس جدید تشویق کرد. بعد از اقامتی چندروزه در بادکوبه، به او اطلاع داده شد که از ورود به اروپا ممنوع است، و باید به ایران بازگردد. به روایت اشرف‌الواعظین:

نماینده‌ی دولت ایران، به‌طور خصوصی به ما فهماند که دولت نمی‌خواهد قضیه‌ی سید جمال‌الدین افغانی تجدید شود، و یک مرد روشنفکر چون حضرت ملک، به ممالک خارجه - که در آنجا می‌توان به آزادی آنچه را که در صلاح ملک و ملت ایران است، گفت و نوشت - مسافرت نماید.^۳

۱. پیشین، ص ۱۲۸.

۲. نک: فصل «وزگاری که بر تکاپوگران بایبی گذشت»، بخش «فعالان بایبی، و ترویج آثار میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی»، ص ۱۳۳.

۳. اصل: گفته و نوشته شود.

۴. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

از این روی بود که ملک‌المتکلمین، به مشهد رفت. او، در آنجا، مورد توجه نایب التولیه قرار گرفت، و در مسجد گوهرشاد، «در حضور هزارها خواص و عوام، منبر تشریف برد، و چراغ هدایت افکار را در آن محیط قدس، روشن نمود»^۱

مسافرت به شیراز (۱۳۲۱ق.)

ملک‌المتکلمین، پس از بازگشت به ایران، چندی در تهران و اصفهان ماند، و پس از آن، به دعوت «جمععی از آزادمردان فارس»، به شیراز رفت.^۲ او، در شیراز، به منبر می‌رفت، و افکار خود را به «خواص و عوام، از هر طایفه»، انتقال می‌داد. او، مدتی در مسجد وکیل سخنرانی داشت، و «مردم را به راه وطن‌دوستی و عدالت‌گستری، و مخالفت با اساس ظلم و استبداد» می‌خواند، و «از تهدید حکومت وقت، و تکفیر ملاهای کهنه‌پرست، اندیشه به دل راه نداد». به روایت ملک‌زاده، او، «انقلابی بزرگ برضد ظالمین، و پیروان حکومت استبدادی، و دشمنان وطن برپا کرد».^۳

به‌نوشته‌ی ملک‌زاده، علاءالدوله (حاکم شیراز)، به تهران تلگراف کرد، و حضور ملک‌المتکلمین در شیراز را «مایه‌ی فساد، و برانگیختن انقلاب» دانست، و تبعیدش را خواستار شد. پس از موافقت حکومت مرکزی، شبی، تعدادی سرباز، او را دستگیر کرده، و تا حدود اصفهان برده، و رها کردند. ملک‌زاده، علاءالدوله را «از جابرت‌ترین رجال آن دوره» که «به استبداد عقیده معروف بود»، یاد کرده است.^۴

۱. پیشین، ص ۱۲۹.

۲. گزارش خفیه‌نگاران بریتانیا، از اقامت ملک‌المتکلمین در شیراز، به سال ۱۳۲۱ق.، نشان دارد. (وقایع اتفاقیه، صص ۷۰۷ و ۷۰۸)

۳. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۴. پیشین، ص ۱۳۵.

باید گفت که ملک‌زاده، در شرح اخراج پدرش از شیراز، تنها به انقلاب او اشاره کرده، و مخالفانش را به ظلم و ستم نسبت داده، اما، لایه‌های زیرین را شرح نداده است. این، در حالی است که گزارش خفیه‌نویسان بریتانیا، از آن حکایت دارد که او به سبب گفتارهای آشکارش درباره‌ی اعتقاد بابی، از شیراز اخراج شد:

بالتسبیه به شورش و شلوغ در اصفهان از بابت حضرات بابی، در اینجا هم این مطلب سرایت کرده، جناب آقا میرزا ابراهیم مجتهد، ورقه نوشته خطاب به مردم، که هرکس حضرات بابی را به دست بیاورد و به قتل برساند، ثواب عظیم دارد. مردم به هیجان آمده، نزدیک بود شورش بشود. جناب علاءالدوله، مخبر شده، فرستادند پیش آقا میرزا ابراهیم، قدری تندی به او کرده، و او را ساکت نمودند. بعد، چند نفر سره‌ی بابی را هم گرفته، به زبان خوش، آن‌ها را خرجی داده، از شهر بیرون کردند، و مردم را استمالت کرده، آرام نمودند.

بعد از آن، شخصی واعظ، که از اصفهان بود، و ملقب به «ملک‌المتکلمین» بود، و چهار پنج ماه بود از اصفهان به شیراز آمده، وعظ می‌کرد، و اغلب در بین وعظ خود، اظهار بابی‌بودن خود را می‌نمود، چند شب قبل، مجلسی داشته، و جماعتی از حضرات بابی را دور خود جمع کرده، نطق می‌کرد. جناب علاءالدوله، مطلع شده، همان شب، دو نفر قزاق فرستادند، او را گرفته، به کناره بردند. بعد، فرستاده، او را از کناره، به آباد برده، که از آنجا، حاکم آباد، او را از خاک فارس اخراج کند.^۱

با توجه به آن که در این گزارش، تبلیغات ملک‌المتکلمین، پس از گفتاری درباره‌ی سرایت آثار بست‌نشینی بهائیان اصفهان در کنسول‌گری روسیه، به شیراز، آورده شده، شاید بتوان احتمال داد، که ملک‌المتکلمین، با بهائیان شیراز

۱. وقایع اتفاقیه، ص ۷۰۸.

ارتباط برقرار کرده بود، و چون، آن زمان، بهائیان را نیز بابی می‌گفتند،^۱ همین نسبت درباره‌ی او هم آورده شده است. تاریخ این گزارش، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۱ق. است.

اقامت در اطراف اصفهان (۱۳۲۱ق.)

ملک‌المتکلمین، پس از اخراج از خاک فارس، ابتدا به ملک خود در مهدی‌آباد اصفهان رفت، و چندماه آنجا ماند. او، در آنجا، باغی داشت که به صوابدید میرزا اسدالله وزیر (وزیر مالیهی ظل‌السلطان) - که در میان بهائیان جای داشت - ساخته بود. در همان زمان، نامه‌ای از وزیر، به او رسید. وی، در آن نامه، از ملک‌المتکلمین خواسته بود تا به اصفهان بیاید.^۲ او، در پاسخ به وزیر، نوشت که اکنون، به کتاب مثنوی - که بزرگ‌ترین کتاب شرق است - مشغول است:

گرامی نامه‌ی مرقومه [را] ... در حالی که مشغول [بودم] به خواندن کتاب مثنوی - که یگانه مونس من است - زیارت کردم انصافاً، مثنوی، بزرگ‌ترین کتابی است که در شرق نوشته شده، و هرگاه، شخص، با دقت، این کتاب ملکوتی را مطالعه کند، تغییرات شگفتی در اخلاق و افکارش پدیدار می‌شود، و در عرفان و فلسفه و درک حقایق، به مقامی بالاتر از آنچه داشته، نایل می‌گردد؛ و به همین جهت است که ملاهای ایران، برای نگاه‌داشتن مردم در ظلمت و تاریکی، خواندن این کتاب مستطاب را منع کرده‌اند، و سالکین آن طریقت را مرتد می‌دانند. ولی امیدوارم، اعتقاد من به مثنوی، موجب نگرانی علماء اصفهان نشود؛ زیرا من، دیرزمانی است که در نظر آنان، مرتد هستم، و به قول خودشان، تحصیل حاصل محال است.^۳

۱. به‌عنوان نمونه، یکی از تاریخ‌نگاران بهائی، به این موضوع اشاره کرده است: «در آن زمان [= عصر قاجار] عامه‌ی ناس، بهائی را به نام بابی می‌خواندند.» (عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۳، ص ۱۳۷)

۲. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۱۳۶ و ۱۳۸.

۳. پیشین، ص ۱۳۷.

ملک‌المتکلمین، در فرازی از آن نامه - که «حاکمی به مراتب مودت و صلاح‌اندیشی» بود - نوشته که برخلاف وزیر، به اوضاع خوشبین نیست، تا به اصفهان بیاید. به نظر می‌رسد که وزیر، از او خواسته بود تا به اصفهان بیاید تا با کمک هم، ظل‌السلطان را ساقط کنند. ملک‌المتکلمین، در پاسخ او، نوشته:

فرضاً، به‌طوری که مرقوم فرموده بودید، به اصفهان بیایم، و با هزار رنج و مشقت، موفق به کوتاه‌کردن دست بی‌رحمی ظل‌السلطان از گریبان این مردم بیچاره و نادان بشویم، تصور نمی‌فرمایید که ممکن است ظالم دیگری به‌جای او برقرار شود، و سودی از کرده‌ی خود نبریم؟! زیرا رجال این دولت، همه، تربیت‌شدگان مدرسه‌ی ظلم و استبداد هستند همه‌جا، همین آش است و همین کاسه این است که پس از تفکر زیاد، و زحمات بسیار - که خود جناب‌عالی، شاهد و گواهد - بر بنده ثابت شده که هرگاه دست به یک اقدام اساسی زده نشود، اقدامات کوچک و ناچیز [بی‌اثر است] لذا، باید ریشه‌ی ظلم و بیداد را از بیخ برانداخت، و بساط ستمگری را پایمال نمود، و درخت کهن جور و استبداد را از بیخ برانداخت، و شجره‌ی طیبیه‌ی مساوات و عدالت را به‌جای او، غرس کرد این است که مصمم هستم که به‌زودی، به طهران - که مرکز تمام این بدبختی‌هاست - بروم. زیرا، اگر کاری باید کرد، در آنجا باید بشود، و اگر اصلاحاتی پیش بیاید، از آنجا باید شروع شود. مادامی که قلب مریم است، سلامتی سایر اعضای بدن، غیر ممکن است؛ و مادامی که دماغ، ناتوان است، تمام مشاعر، مختل خواهد بود، و مکاتباتی که از دوستان طهران می‌رسد، بوی عشق و امیدواری از آن‌ها احساس می‌شود.^۱

با توجه به نوشته‌ی ملک‌المتکلمین، دانسته می‌شود که این زمان، دوستان او در تهران، امیدوار بوده، و او را نیز امید داده بودند.

«فتنه‌ی بابی و بهائی»: مانعی در پیشرفت آزادی‌خواهی

ملک‌زاده، در فصل دهم از کتاب خود، به شرح برخی رویدادهایی که در گذشتن حرکت آزادی‌خواهی اثر داشت، پرداخته است:

در این دوره، که روشنی در افکار پیدا شده بود، و امیدواری در قلوب روشن‌ضمیران ظاهر گشته بود، متأسفانه، حوادثی چند، روی داد که افق آزادی را تیره و تاریک کرد، و یأس و ناامیدی، جای امیدواری‌ها را گرفت، و در نتیجه، مستبدین و ملاها، گستاخ‌تر گشتند، و قدرت نفوذ آن‌ها، بالا گرفت، و در بیدادگری و خفه‌کردن افکار نوین، بیش از پیش، کامیاب شدند.^۱

کشته‌شدن میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و خیرالملک

ملک‌زاده، سپس، نفوذ روس‌ها در ایران، و حمایت ایشان از مستبدان در برابر آزادی‌خواهان را، به‌عنوان نخستین عامل در افول حرکت آزادی‌خواهی، دانسته،^۲ و سپس، به بحث «شهادت سه‌نفر از سران احرار، و برگزیده‌ترین فرزندان ایران» رسیده است:

موضوع دیگر که سبب مرعوبیت آزادی‌خواهان ایران شد، شهادت سه‌نفر از سران احرار، و برگزیده‌ترین فرزندان ایران، مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، مرحوم روحی، و مرحوم خیرالملک، است،^۳ و چنانچه تاریخ مشروطیت، این جنایت بزرگ را به‌تفصیل نگاشته، و تا ایران زنده است، و آزادمردانی در این سرزمین زیست می‌کنند، این فاجعه‌ی عظیم را فراموش نخواهند کرد.^۴

۱. پیشین، ص ۱۴۲.

۲. پیشین، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۳. اصل: خبیر السلطنه.

۴. پیشین، ص ۱۴۳.

ملک‌زاده، سپس، به شرح دستگیری آن سه‌تن، به‌سعی میرزا محمودخان علاءالملک (سفیر ایران در عثمانی)، که مردی «شقی»، و «یکی از رجال مستبد و جابر ایران بود»، اشاره کرده، و به «شهادت» ایشان، با دستور محمدعلی‌میرزا ولی‌عهد، رسیده است.^۱

پیش از این گذشت که میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، ایران را برای «نصرت امر» ترک گفته، و در قبرس، با دوتن از دختران میرزا یحیی صبح ازل ازدواج کردند، و سپس، در اسلامبول به تکاپو پرداخته، و در جنبش اتحاد اسلام، دو بازوی توانای سید جمال‌الدین افغانی به‌شمار آمدند. دولت ایران، به‌درستی، ایشان را از عاملان کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه می‌دانست.^۲ این که ملک‌زاده، به این ویژگی‌های ایشان، هیچ اشاره‌ای نکرده، نمودی مهم از روش نهان‌نگاری او، در نگارش زندگانی ملک‌المکلمین است. ملک‌زاده، همین رویکرد را نسبت به این «فاجعه‌ی بزرگ»، در کتاب تاریخ خود دارد.^۳

تهمت بابی‌گری

عامل بعدی افول حرکت آزادی‌خواهی که مورد توجه ملک‌زاده قرار گرفته، «تهمت بابی‌گری» است:

از سال‌های چند، «تهضت»، یا به عقیده‌ی جمعی، «فتنه‌ی بابی و بهائی»، در ایران پیدایش یافته بود، و کشمکش‌ها و خونریزی زیاد، رخ داده، که از موضوع این تاریخ خارج است؛ ولی، متأسفانه، به ذکر این حقیقت

۱. پیشین، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲. برای بررسی نقش میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در حادثه‌ی کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه، نک: فصل «دربار شاهی، و قتل ناصرالدین‌شاه»، ص ۱۲۷.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۴۰. برای توضیح بیشتر، نک: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، بخش مربوط به مهدی ملک‌زاده.

تاریخی، مجبوریم اعتراف کنیم که عمال استبداد، و ملاهای ایران، که همیشه کوشش می‌کردند که مردم را در تاریکی جهالت و بیدادگری نگاه دارند، چون آزادمردی در ایران پیدا می‌شد، و قدمی در راه تنویر افکار و هدایت مردم به طرف تمدن و آزادی برمی‌داشت، بدون درنگ، آخوندها، او را متهم به بابی‌گری می‌کردند، و عوام را برضد این طبقه برمی‌انگیختند، چنانچه اگر کسی برخلاف دستگاه ظلم حرفی می‌زد، بابی می‌شد؛ اگر صحبت از مدرسه و روزنامه می‌کرد، بابی می‌شد؛ اگر از ظلم مأمورین دولت شکایت می‌کرد، بابی می‌شد؛ و هرگاه از حقوق ملی و مصالح اجتماعی سخن می‌راند، بابی می‌شد؛ مخصوصاً کسانی که از منافع اجراء قوانین در کشور و بسط عدالت صحبت می‌کردند، بدون شک، بابی بودند، و ریختن خون آن‌ها حلال بود! این بود که چماق تکفیر، چون شمشیر برنده‌ای، بالای سر آزادمردان و طرفداران انصاف و عدالت، آویخته شده بود، و چون کسی، قدمی در راه بهبودی اوضاع، و پیروی از دنیای متمدن، برمی‌داشت، بدون درنگ، شمشیر تکفیر، به حیات او خاتمه می‌داد، و از جامعه، رانده و مردود می‌گردید، و در ردیف بابی‌ها، بی‌دین‌ها، [و] طبیعی‌مذهب‌ها جای می‌گرفت، و چاره‌ای جز سکوت، یا فرار، یا همرنگ‌شدن با جامعه، نداشت. چه بسیار اشخاص روشنفکر ولی سست‌عنصر، که گامی در راه اصلاح کشور برداشتند، و مورد خشم و تعقیب مرتجعین گشتند، از کرده‌ی خود پشیمان شده، و در حضور علماء، به توبه پرداختند؛ و بسیاری، از ایران مهاجرت کردند، و به سرگردانی، در نقاط دور از وطن، عمرشان خاتمه یافت.^۱

ملک‌زاده، سپس، به بسط‌نشینی بهائیان در کنسولگری روسیه در اصفهان - که به سال ۱۳۲۱ ق. رخ داد- رسیده، و آن را «یک کار بی‌خردانه، بلکه، مجنونانه‌ای [که] از طرف بهائیان اصفهان سرزد»، یاد کرده است. در نگاه او،

این حرکت، «به ضعف و پریشانی طبقه‌ی احرار، و قدرت و نفوذ دستگاه استبداد و ملاها تمام شد، و نفوذ این طبقه را بر جان و مال مردم صدچندان کرد.»^۱

این بخش را باید یکی از مهم‌ترین نمودهای روش نهان‌نگارانه‌ی ملک‌زاده، به‌عنوان یک وقایع‌نگار بابی به‌ظاهر مسلمان، دانست. به نظر می‌رسد، آنچه تا به حال در این پژوهش آمده، ملاک مناسبی برای سنجیدن میزان درستی سخنان ملک‌زاده باشد. دانسته شد که کارهایی که ملک‌زاده، به «آزادی‌خواهان متهم به بابی‌گری» نسبت داده، به‌واقع، بیشتر، از سوی «فعالان بابی ضد قاجار» انجام می‌شد. کسانی چون حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، حاج میرزا احمد کرمانی، میرزا رضا کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، عبدالحق سدهی، علی محمد فره‌وشی، محمدعلی خان نصرت‌السلطان، ملک‌المکملین، سید جمال‌الدین واعظ، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی، و ... همان فعالان بابی ضد قاجار بودند که در ادبیات نهان‌نگارانه‌ی ملک‌زاده، «آزادی‌خواهان»ی که از روی ستم و به‌دروغ به بابی‌گری متهم بودند، یاد شده‌اند. ایشان، در عصر ناصری و مظفری، در دو بُعد فرهنگی و سیاسی، تکاپوهایی مهم داشتند.

باید گفت که سخن ملک‌زاده، از جهتی درست است. اتهام بابی‌گری، «بابی‌جان‌کاه بود، و به‌واقع، مانعی برای پیشرفت حرکت‌های سیاسی بر ضد حکومت قاجار به‌شمار می‌رفت. اما، در اتهام‌بودن آن، نباید بزرگنمایی کرد. این، از آن روست که بسیاری از تکفیرشدگان آن عصر، به‌واقع، بابی (ازلی) یا بهائی بودند. پیش از این گذشت که بابیان (ازلیان)، حکومت قاجار را

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المکملین، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۱. پهلوی، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

«رجعت بنی‌امیه» می‌دانستند، و گذشته از آن، با شخص ناصرالدین‌شاه، به‌عنوان کشنده‌ی سید علی‌محمد باب، دشمنی ویژه داشتند، و از همین روی بود که با تمام توان، برای براندازی آن حکومت، و آن که در رأسش قرار داشت، می‌کوشیدند، و دیده شد که سرانجام او را از پای درآوردند.

تهیه‌ی انقلاب

تمرکز تکاپوهای «آزادی‌خواهان» در «شب انقلاب»

ملک‌زاده، در فصل مربوط به «تهیه‌ی انقلاب»، از تمرکز تکاپوهای «آزادی‌خواهان» در آستانه‌ی جنبش مشروطیت - که آن را «شب انقلاب» خوانده - سخن گفته است:

در این زمان است که نزدیکی و همکاری اجتماعی مابین عناصر ملی، پدیدار می‌شود، و عملیات انفرادی - که هریک از آزادمردان ایران، برای تنویر افکار، و انجام وظیفه‌ی وجدانی خود داشتند - وجه تازه‌ای به خود می‌دهد، [و] روح همکاری و همفکری، و طرح نقشه‌ی عملیات دامنه‌داری که به نهضت مشروطیت منتهی می‌شود، پیش می‌آید. روابط بیشتری در میان احرار پدیدار می‌شود، و عملیات اشتراکی که در تمام دنیا موجب جنبش عمومی است، پیدایش می‌یابد. اوضاع کشور، و قدرت مخالفین آزادی و بدخواهان ملت، تحت مطالعه قرار می‌گیرد، و توانایی آزادمردان، و وسائلی که ممکن است بدان دست یابند، و موجب تقویت یک نهضت اجتماعی گردد، سنجش می‌شود، و خط‌مشی مقطوعی برای بلندکردن نداء آزادی، و استفاده از عناصری که افکارشان مستعد برای قبول حکومت ملی و برقراری عدالت بود، ترسیم می‌شود.^۱

این توصیف را باید گفتاری بسیار مهم درباره‌ی مقدمات مشروطیت دانست

با بررسی تکاپوهای «انجمن باغ میرزا سلیمان‌خان میکده» - که در ادامه آمده - جزئیات این سخن کلی، دانسته خواهد شد.

ملک‌زاده، جامعه‌ی آن زمان ایران را به سه طبقه تقسیم کرده است. طبقه‌ی نخست، حکام و روحانیان بودند که «در تمام شؤون»، قدرت‌نمایی می‌کردند، و بر جان مردم «تسلط کامل» داشتند. طبقه‌ی سوم، از «عوام» تشکیل شده بود. ایشان، «در ظلمت نادانی و جهل» فرو رفته بودند، و در «نفوذ و اقتدار طبقه‌ی اول» قرار داشتند. توصیف ملک‌زاده از افراد طبقه‌ی سوم، نمودی دیگر از روش نهان‌نگارانه‌ی اوست:

اگرچه عده‌ی زیادی از طبقات مختلفه‌ی ایرانیان، از اوضاع ناراضی بودند، و در اندیشه‌ی بهبودی دستگاه اجتماعی کوشش می‌کردند، ولی، این طبقه، نجات و فلاح را در پیروی و پیشرفت شعبات مختلفه‌ی مذهبی که به نام شیخی، صوفی، بابی، [و] بهائی، در ایران تشکیل شده بود، تشخیص داده، و آن مسالک را که با کیش آزادی‌خواهی و حقوق ملی و تشکیلات اشتراکی و اصول مشروطیت، صدها فرسنگ فاصله داشت، پیروی می‌کردند. این طبقه از مردم - که تحت لواء کیش‌های مختلفه‌ی مذهبی زیست می‌کردند، و برای پیشرفت مسلک خود تلاش می‌نمودند - اگرچه مردمان بدخواهی نبودند، [و] مخالفتی با اصول مشروطیت نداشتند، ولی، چون مورد تنفر و خصومت طبقه‌ی حاکمه، و اکثریت مردم و روحانیون، بودند، من غیرمستقیم، سد راه طرفداران نهضت ملی قرار گرفته بودند. زیرا چون آزادمردی در ایران پیدایش می‌یافت، و چراغ هدایت افکار را در دست می‌گرفت، و مردم را به راه آزادی [و] فرهنگ جدید دعوت می‌کرد، روحانیون و عوام، او را متهم به طرفداری یکی از این کیش‌های مذهبی می‌کردند، و چماق تکفیر، بر سرش کوبیده می‌شد، و به دیار نیستی و عدمش می‌فرستادند.^۱

در این میان، «آزادمردان» که بسیار کم بودند، و «از دل و جان، طرفدار حکومت ملی، و حقوق اجتماعی، و بسط قانون و عدالت، و برقراری مجلس مبعوثان ملت، بودند»، به طبقه‌ی دوم که همان «طبقه‌ی متوسط» بود، تعلق داشتند. ایشان، همان کسانی بودند که در فرجام کار، مشروطیت ایران را تأسیس کردند:

چون این آزادمردان، فاقد وسائل مادی و اقتدارات ظاهری بودند، و از قدرت دولت، و [نیز] نفوذ در عوام، بی‌بهره بودند، موفقیت در راهی که در پیش گرفته بودند، بس دشوار و خطرناک بود [همچنین، با این که] وقایعی در جهان پیدایش یافته بود، و موجبات و عللی در ایران به وجود آمده بود که تا حدی، راه را برای وصول به منظور، صاف کرده بود، رسیدن به مقصود، با مشکلات زیاد که بزرگ‌ترین آن‌ها، جهل و نادانی مردم کشور، و نفوذ و اقتدار طبقه‌ی حاکمه و روحانیون بود، غیرممکن به نظر می‌رسید، و شاید، اکثر از ملل متمدن جهان، ملت ایران را آماده و مستعد برای قبول حکومت ملی نمی‌دانستند، و مردم این سامان را هنوز رشید و بالغ بر این که تقدیرات خود را در دست گیرد، نمی‌دانستند، ولی، چنانچه تاریخ ملل جهان، گواه است، چون نیروی ایمان و اتکاء به نفس، و حس فداکاری، در مردمی پدیدار گردد، تمام مشکلات بشری، یکی بعد از دیگری، چون سنگ‌های پوشالی در مقابل طوفان، از پای در می‌آید، و موانع استبدادی، چون کوه‌های یخ، در مقابل نور و حرارت خورشید، ذوب گردد، و پرچم آزادی، در روی خراب‌های ستمگری، برپا شود، و ملتی که هزارها سال در تاریکی زیسته، از خواب غفلت بیدار شود، و زمام ملک و ملت را در دست گیرد، و خود بر خود حکومت کند.^۱

با توجه به آنچه تا کنون آمد، روشن است که بسیاری از آزادی‌خواهانی که مورد تجلیل ملک‌زاده قرار داشتند، به گروه بابیان (ازلیان) وابسته بودند.

بنابراین، گفتار بالا، و نسبت دادن ایشان به طبقه‌ی دوم - و نه طبقه‌ی سوم که بابیان را شامل می‌شد - باید نمودی از روش نهان‌نگارانه‌ی ملک‌زاده، دانسته شود.

حاج شیخ هادی نجم‌آبادی: روحانی منورالفکر تهران

ملک‌زاده، در ادامه‌ی شرح دوره‌ای که «آزادمردان ایران، برای طلوع صبح سعادت، در تکاپو بودند»، به دونفر از «روحانیون طبقه‌ی اول طهران»، که «برای تنویر افکار، و نشان دادن مفاسد اوضاع، قدمی بس مفید برداشتند»، اشاره کرده است. این دو، شیخ هادی نجم‌آبادی، و سید محمد طباطبایی، بودند، و در نگاه ملک‌زاده، «حق به سزا، در تهیه‌ی مشروطیت ایران» داشتند.^۱ گفتار او، درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی، چنین است:

یکی از آن‌ها که مرحوم حاجی شیخ هادی نجم‌آبادی بود، در تقوا و پاکدامنی، نظیر نداشت، و دارای افکار بس بلند بود. او، سعی می‌کرد پرده‌ی سالوسی و ریاکاری را که آخوندها، برای منافع خود آویخته بودند، پاره کند، و حقیقت آن روحانی‌مآب‌ها را به مردم نشان دهد، و از منافع عدالت، که پایه‌ی مذهب اسلام است، مردم را آگاه سازد. همه‌روزه، عده‌ای از روشنفکران، گردش جمع می‌شدند، و از افکار بلندش، بهره‌مند می‌گشتند، و به خرابی دستگاه روحانیت پی می‌بردند. به همین جهت، مرحوم حاج شیخ هادی هم، با مقام ارجمندی که در جامعه داشت، و تمام مردم در زهد و تقوا و تردید نداشتند، از تکفیر آخوندها - چون سایر آزادی‌خواهان - بی‌نصیب نشد، و او را طبیعی‌مذهب و بی‌دین خواندند، و بعضی، او را منسوب به طبقه‌ی بابیه دانستند، و در تحقیر آن مرد بزرگ، کوتاهی نکردند.^۲

با توجه به آنچه درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی دانسته شد، روش نهان‌نگارانه‌ی ملک‌زاده، آشکارا، قابل بررسی است. شیخ، طبیعی‌مذهب و بی‌دین نبود، اما به‌واقع، از بابیان (ازلیان) بود. «افکار بس بلند»ی که ملک‌زاده، به شیخ نسبت داده، به‌احتمال زیاد، همان اعتقاد بابی اوست، چراکه این ویژگی را برای طباطبایی نیاورده است. بسیاری از «روشنفکران»ی هم که «همه‌روزه»، نزد شیخ می‌رفتند، در میان تکاپوگران بابی (ازلی) جای داشتند. برخی از ایشان، چون ملک‌المکتلمین (پدر ملک‌زاده)، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، حاج میرزا احمد کرمانی، قاضی قزوینی، میرزا جهانگیرخان شیرازی، عبدالخالق سدهی، و ... در این پژوهش یاد شدند.^۱

تهیه‌ی انقلاب و مجمع آزادمردان

ملک‌زاده، در بحث مربوط به مقدمات مشروطیت ایران، و دوره‌ای که «آزادمردان ایران، برای طلوع صبح سعادت، در تکاپو بودند»، پس از یادکرد از شیخ هادی نجم‌آبادی و سید محمد طباطبایی، به «مجمع آزادمردان» رسیده است. در توصیف ملک‌زاده، «مجمع آزادی‌خواهان»، از اعضای انجمن‌های کوچکی که به شکل مستقل و کم‌اثر در برابر استبداد کار می‌کردند، تشکیل شد:

با این که از طرف زمامداران دستگاه استبداد، کمال مراقبت به عمل می‌آمد که از اجتماعات جلوگیری شود، و اشخاصی که به آزادی‌خواهی مضمون بودند، در مضیقه و فشار بودند، جلسات عدیده‌ی چند نفری در تهران تشکیل می‌شد، و در اطراف اوضاع کشور تبادل نظر می‌کردند، و مقالات سودمندی از چگونگی اوضاع ایران نوشته، برای روزنامه‌ی حبل‌المتین و

۱. بسیاری از کسانی که در فصل «هنایش خرد، در آثار و آثار شیخ هادی نجم‌آبادی» (صص ۶۳ و ۶۴)، در فهرست شاگردان شیخ آمده‌اند، به گروه بابیان (ازلیان) وابسته بودند. مدارک این سخن، در پژوهش تفصیلی نگارنده درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی خواهد آمد.

جراید مصر می‌فرستادند، و در حدود امکان، در مجالس عمومی، به تبلیغات و روشن‌کردن افکار می‌پرداختند، و پس از آن که آشنایی و تماس مابین این مجامع کوچک و عناصر مختلف آزادی‌خواه پیدا شد، بر آن شدند که یک مجمع عمومی، تشکیل داده، و کلیه‌ی افراد طرفدار اصلاحات نوین را که مورد اعتماد بودند، دعوت نموده، و مجتمعاً، در اطراف وضعیت ناگوار ایران، تبادل نظر کرده، و همگی با هم، همصدا شده، خط‌مشی واحدی پیش گیرند، و فعالیت بیشتری از خود نشان دهند. و چون تشکیل مجلسی که در حدود چهل نفر از افرادی که اغلب آن‌ها، مورد سوءظن یا تعقیب بودند، خالی از اشکال نبود، بر آن شدند که محل خلوت و مناسبی را برای منظور فوق انتخاب نمایند. این بود که باغ مرحوم میرزا سلیمان‌خان میکه، -واقعه در خیابان گمرک- را که در آن زمان، کنار شهر واقع شده بود، و خیلی کم‌جمعیت بود، و به‌علاوه‌ی درب عمومی، یک درب کوچک هم در طرف جنوبی داشت که در صحرای معروف به «راضی‌امین‌الملک» باز می‌شد، و به‌کلی خلوت بود، اختیار کردند. و در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲، قریب به چهل نفر از آزادی‌خواهان -که جملگی مخالف با حکومت استبدادی بودند، و آرزوی بسط عدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند- در آنجا جمع شدند.^۱

ملک‌زاده، سپس، فهرستی از اعضای آن انجمن را که پدر همسرش، میرزا سلیمان‌خان میکه، به او داده بود، آورده است. گذشته از آن، چند نفر دیگر از اعضای آن را که از راه‌های دیگر شناخته بود، یاد کرده است. نگارش مقالات بی‌امضا درباره‌ی فایده‌های مشروطیت، ارتباط با شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله (فرزند قدرت‌طلب مظفرالدین‌شاه) برای بهره‌گیری از او، سیر دادن سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی به مخالفت جدی با حکومت، و ... کارهای مهمی است که ملک‌زاده، در این کتاب، به آن

۱. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المکتلمین، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

پرداخته، و به اعضای انجمن باغ می‌کده، نسبت داده است.^۱ وی، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، این انجمن را به‌شکلی تفصیلی، شرح داده، و تعداد بیشتری از اعضای آن را یاد کرده است. او، آن گروه را به‌درستی، «هسته‌ی انقلاب مشروطیت» نامیده،^۲ و کارهای زیر را - که گاه در روند مشروطه‌خواهی، بسیار اثر داشتند - به ایشان نسبت داده است:

۱. فرستاده‌شدن سید اسدالله خرقانی به نجف، برای فعالیت در آنجا؛^۳
۲. ایجاد اتحاد و همقدمی میان سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی؛^۴
۳. حرکت دادن تاجران تهران به سمت مخالفت با دولت؛^۵
۴. ارتباط با ابوالفتح میرزا سالارالدوله (فرزند قدرت طلب مظفرالدین شاه)؛^۶
۵. زمینه‌چینی برای چوب‌خوردن تاجران قند تهران، و بهره‌گیری از آثار آن (از جمله: تحصن معترضان در شهرری، و حرم حضرت عبدالعظیم)؛^۷
۶. تماس با روحانیان مخالف؛^۸
۷. دخالت در پیوستن پسر بزرگ شیخ فضل الله نوری به متحصنان شهرری؛^۹
۸. رساندن نامه‌ای تهدیدآمیز به مظفرالدین شاه؛^{۱۰}
۹. تلاش برای دامن زدن به اختلاف میان متحصنان شهرری با دولت؛^{۱۱}

۱. پیشین، صص ۱۵۷، ۱۵۸، و ۱۶۷.
۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۶.
۳. پیشین، ص ۲۴۵.
۴. پیشین، صص ۲۴۵ تا ۲۵۲.
۵. پیشین، صص ۲۵۲ تا ۲۵۵.
۶. پیشین، صص ۲۵۷ تا ۲۶۰.

۷. میرزا حسن رشدیه، کسی بود که میرزا احمدخان علاءالدوله (حاکم تهران) را به این کار تشویق کرد. (مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المکملین، ص ۱۶۵؛ شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، وقایع اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۲۸) ملک‌زاده، رشدیه را در میان اعضای انجمن باغ می‌کده، یاد کرده است. (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹)
۸. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۷۳.
۹. پیشین، ص ۲۷۵.
۱۰. پیشین، صص ۲۸۲ تا ۲۸۵.
۱۱. پیشین، ص ۲۸۷.

۱۰. شرح حکومت قانون و نتایج حاصل از مجلس مؤسسان، برای متحصنان در شهرری؛^۱
 ۱۱. تحریک عبدالمجید میرزا عین‌الدوله (صدراعظم وقت)، برای انصراف از تجدید دوستی با روحانیان مخالف؛^۲
 ۱۲. کمک مالی به مخالفان دولت؛^۳
 ۱۳. تهدید طباطبایی و بهبهانی به قتل، در صورت سازش با عین‌الدوله؛^۴
 ۱۴. نقش اساسی در تأسیس عدالتخانه.^۵
- با بررسی میزان تأثیرگذاری این کارها در روند حرکت مشروطه‌خواهی، می‌توان نتیجه گرفت که اعضای این گروه، بیش از هرکس دیگری در شکل‌گیری حکومت مشروطیت در ایران نقش داشته‌اند. ایشان را باید کسانی دانست که از ناراضی بودن مردم بهره بردند، موج‌هایی ایجاد کردند، و بر آن موج‌ها سوار شدند، و حکومت قاجار را متزلزل کردند. در این میان، فرستاده‌شدن سید اسدالله خرقانی به نجف، دخالت در چوب‌خوردن تاجران قند تهران، و نقش اساسی در تأسیس عدالتخانه را باید از مهم‌ترین کارهای ایشان دانست. خرقانی، توانست در نجف، تکاپوهایی مهم چون دخالت در ورود آخوند ملا محمدکاظم خراسانی در مشروطیت، داشته باشد.^۶ اهمیت چوب‌خوردن تاجران قند تهران نیز - که سرانجام به تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری) انجامید - بر آگاهان از تاریخ آن

۱. پیشین، ص ۲۸۷.
۲. پیشین، صص ۲۸۵ تا ۲۸۹.
۳. پیشین، صص ۲۹۲ و ۲۹۴.
۴. پیشین، ص ۲۹۳.
۵. پیشین، ص ۳۰۰.
۶. نگارنده، در جایی دیگر، به تکاپوهای مشروطه‌خواهی خرقانی در نجف، اشاره‌ای داشته است. (نک: سید مقداد نبوی رضوی، تکیه‌گاه مشروطه‌خواهان در نجف، مندرج در: انقلاب ناتمام (ویژه‌نامه‌ی ۱۰۶ سالگی جنبش مشروطه)، ضمیمه‌ی روزنامه‌ی شرق، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱).

جنبش پوشیده نیست. نقش اعضای این گروه در برپایی عدالتخانه - که در حکم مقدمه‌ی مشروطیت بود - نیز پیشتر مورد بررسی قرار گرفت.^۱

در میان اعضای این انجمن، بابیان برجسته‌ای چون شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، سید اسدالله خرقانی، شیخ مهدی بحر العلوم کرمانی، میرزا عباس‌علی خان شوکت، حامدالملک شیرازی، میرزا محمود شیرازی، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی و ... حضور داشتند. برخی از ایشان، در میان منسوبان نسبی و سببی صبح ازل قرار داشتند، و برخی نیز در گذشته، به قبرس رفته، و با پیشوای‌شان دیدار کرده بودند.

گذشته از آن که در منابع مختلف تاریخی، درباره‌ی اعتقاد بابی حدود نیمی از اعضای آن انجمن، مطالبی آمده، سخنی از سید جمال‌الدین واعظ، نشان از آن دارد که فکر بابی (ازلی) بر آن انجمن حاکم بود، و بیشتر حاضران، آن‌گونه می‌اندیشیدند. واعظ، به یاران خود اندرز داد که چون بیشتر ایشان مورد سوء ظن حکومت هستند، باید از حضور در مجالس غیراسلامی پرهیزند. این گفتار، نشان از آن دارد که بیشتر آن حاضران، در محافل غیراسلامی که مورد سوء ظن حکومت قاجار قرار داشت، شرکت می‌کردند. چنین مجالسی، جز به بابیان (ازلیان) و بهائیان تعلق نداشت. ناگفته پیداست که دشمنی شدید میان بابیان (ازلیان) و بهائیان، و نیز تفاوت رویکرد ایشان نسبت به حکومت قاجار، مانع از آن بود که بهائیان، به‌صورتی جدی، به آن انجمن مخفی حساس دعوت شوند. از این روست که باید گفت روح حاکم بر انجمن باغ می‌کده، تفکر بابی (ازلی) بوده است.^۲

۱. نک: فصل: «فروندگان مشعل مشروطیت»، بخش «نقش مهم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، در تأسیس مشروطیت ایران»، ص ۲۱۲.

۲. نگارنده، امیدوار است که در آینده، این بحث را به‌صورت مستند، در کتاب «دوره‌ی طلایی مشروطیت» ارائه دهد.

با تأمل در متون دیگر، دانسته می‌شود که آنچه ملک‌زاده - به‌عنوان یک لوپسندهی بابی - درباره‌ی «طلوع صبح سعادت» آورده، به باور بابیان (ازلیان) «درباره‌ی نزدیکی زمان «ذلت اعداء الله»، و «نصرت و ظفر اهل الله» از می‌گشت. بر همین اساس، باید گفت که برخی تکاپوگران بابی (ازلی)، «بگر هم‌مسلمان خود در مخالفت با حکومت قاجار را که در «انجمن‌های کوچکی»، «به شکل مستقل و کم‌اثر، در برابر استبداد کار می‌کردند»، در باغ میرزا سلیمان‌خان می‌کده، گردآورده، و «مجمع آزادمردان» و «مجمع آزادی‌خواهان» را تشکیل دادند، تا حرکتی جدی را رقم بزنند. ایشان، در فرجام، به جنبش مشروطیت رسیدند، ولی این، پایان کار نبود. در نگاه تکاپوگران بابی مشروطه‌خواه، نظام مشروطیت، مقدمه‌ای بر پادشاهی مرآت (میرزا یحیی صبح ازل) بود.^۱

تکاپوهای مشروطه‌خواهانه‌ی ملک‌المتکلمین

ملک‌زاده، در فصل‌های بعدی کتاب، به شرح تفصیلی فعالیت‌های مشروطه‌خواهانه‌ی پدرش پرداخته،^۲ که از حوزه‌ی مطالعاتی این پژوهش خارج است. ملک‌المتکلمین، در این مسیر، تا آنجا پیش رفت که به یکی از ارکان مشروطه‌خواهان تبدیل شد. احمد مجدالاسلام کرمانی - که از اعضای ازلی انجمن باغ می‌کده بود،^۳ اما نسبت به ملک‌المتکلمین انتقادهایی داشت - نوشته:

واقعاً هم، رشته در دست او بود، و تمام انجمن‌ها، تابع ارادات او بودند، و

۱. درباره‌ی این موضوع، در مقدمه‌ی پژوهش حاضر (بخش‌های «جامعه‌ی آرمانی بابیان» و «لایه‌های زیرین تکاپوهای فعالان بابی (ازلی) در دوره‌ی قاجار») گفتگو شده است.

۲. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۱۶۱ تا ۳۰۸.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹. درباره‌ی اعتقاد ازلی مجدالاسلام کرمانی، پیش از این، گفتگو شد.

مجلس هم، ... مطیع اوامر و نواهی انجمن‌ها بود. پس می‌توانیم بگوییم در ظرف این دو ساله، [که از آغاز مشروطیت تا قتل او گذشت،] قوای ملت ایران، فقط در دست ملک‌المتکلمین بود، و اگر بعضی عیوب در وجود او نبود، یکی از بزرگان دنیا شمرده می‌شد!^۱

ملک‌المتکلمین، در سخنرانی‌های خود، به سختی به محمدعلی‌شاه می‌تاخت. به‌نوشته‌ی شیخ محمدمهدی شریف کاشانی (رییس انجمن باغ می‌کده)،^۲ او، برجسته‌ترین واعظ در «اظهارات قبایح اعمال و افعال سابقه‌ی استبداد، و ظلم‌های دولتیان» بود، و «بدون ملاحظه» سخن می‌گفت.^۳ قهرمان میرزا عین‌السلطنه (برادرزاده‌ی ناصرالدین‌شاه) نیز که تکاپوهای ملک‌المتکلمین را از نزدیک شاهد بود، در همین مسیر - اما از دیدگاه خود - نوشته:

سه‌شنبه، ۱۳ شوال المکرم ۱۳۲۵ق.: ملک‌المتکلمین بهشتی - که مرد آشوب‌طلب بدگوی بدزبانی است، و از اول این آشوب‌ها، دقیقه‌ای وقت خود را از فساد و تحریک فروگذار و تلف نکرده - در مسجد سه‌سالار خطابه خواند. نطق مفصلی، باز در تکذیب [محمدعلی]‌شاه، و این که به دروغ قسم خورده، باید زد، باید کشت، باید چنین و چنان کرد، بیان نمود جمعه ۲۹ شوال ۱۳۲۵ق.: اجتماعی در مدرسه‌ی صدر شده بود. راپرت داد که ملک‌المتکلمین بهشتی - که جهنمی می‌گویند - اول، مثير رفت، [و] از شاه، بد گفت.^۴

همین تکاپوها بود که سرانجام محمدعلی‌شاه را به واکنش واداشت. ملک‌المتکلمین، در میان هشت نفری بود که او، تبعیدشان را می‌خواست، اما،

مجلس نمی‌پذیرفت.^۱ همچنین، در میان کسانی بود که او، بر دستگیری‌شان پافشاری داشت.^۲ به همین علت نیز زمانی که مجلس مورد حمله قرار گرفت، و مشروطه‌خواهان پراکنده شدند، در میان دستگیرشدگان، ملک‌المتکلمین، و میرزا جهانگیرخان شیرازی، که «به‌واسطه‌ی حملات سخت و زنده، و دشنام و بدگویی، خود را مغفور شاه کرده بودند، به دار آویخته شدند.»^۳ روایت شده که ملک‌المتکلمین، هنگام مرگ، خواست از محمدعلی‌شاه عفو بخواهد، اما، میرزا جهانگیرخان، او را شماتت کرد، و گفت: «ملک! از پسر ام‌خاقان تقاضای عفو می‌کنی؟!»^۴ (برخی مخالفان محمدعلی‌شاه، او را پسر مادرش (ام‌خاقان) - و نه پسر مظفرالدین‌شاه - می‌گفتند، و حرام‌زاده‌اش می‌خواندند!) توصیف ملک‌زاده از کشته‌شدن ملک‌المتکلمین، چنین است:

دژخیمان - که برای خودنمایی به آقای خود، کمال قساوت و ملعنت را به‌کار می‌بردند - طناب بلندی را که یک سر او را به توپ بسته بودند، به دور گردن آن آزادمرد دوران، و مؤسس آزادی و مشروطیت، و خداوند فصاحت و بیان، انداختند، و سر دیگر طناب را، چند نفر گرفته چون خداوند، مقدر فرموده بود که به‌خلاف آنچه محمدعلی‌شاه می‌خواست، خون این شهید ریخته شود، و چنانچه خود او، [به شاه] گفته بود، از قطرات خونش، آزادمردانی به‌وجود آیند، آن روح نیرومند، چنان مقاومتی از خود نشان داد که میرغضبان، برای خاتمه‌دادن به کاری که مشغول بودند، کارد و شمشیرها را کشیده، و بدن آن مظلوم را پاره‌پاره کردند!^۵

۱. سید احمد تفرشی حسینی، روزنامه‌ی اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ص ۲۶۲.

۲. ابراهیم خان کلانتری باغمیشه‌ای، روزنامه‌ی خاطرات شرف‌الدوله، ص ۲۲۶.

۳. سر یرسی سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۴۰.

۴. محمدابراهیم باستانی پاریزی، آسیای هفت‌سنگ، صص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۵. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۱. احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۶۸.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۴. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، صص ۱۸۱۵ و ۱۸۳۶.

روایت صادق مستشارالدوله - که خود از زندانیان باغ شاه بود، و در جریان قتل ملک‌المتکلمین قرار داشت - آن است که علت کشته شدن ملک‌المتکلمین با چاقو، تنومندی او بوده است:

معلوم شد، چند دقیقه پیش، حین خفه کردن مرحومان ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان به وسیله ی طناب، چون ملک‌المتکلمین تنومند بود، میرغضب، به سهولت، به انجام امر شنیع خود موفق نمی شده، با حالت عصبانی، با ضربات خنجر، به حیات آن مرحوم خاتمه داده است.^۱

جسد ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را در خندقی انداختند، اما، برخی دوستان شان، جسدها را برداشته، و در جایی دیگر به خاک سپردند:

جسد آن دو شهید راه آزادی را کشیده، در خندقی که نزدیک باغ شاه بود، انداختند، و منظور آن‌ها این بود که بدن این دو شهید، طعمه ی سگ‌ها شده، و حتی اثری از آن‌ها باقی نماند. ولی در نیمه ی شب، عده ای از آزادی خواهان، با از خود گذشتگی، آن دو بدن پاره پاره را از خندق بیرون کشیده، و در قبرستان کوچکی که در طرف جنوبی باغ شاه بود، دفن کردند. و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.^۲

آن گونه که نگارنده از مطلعی آگاه شنید، برخی مردم، محل دفن ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را «قبرستان بابی‌ها» می گفتند. مکانی که آن دو، و نیز قاضی قزوینی، دفن شده اند، بعدها، توسط ملک‌زاده، خریده شد، و تا کنون، به صورت مقبره ی کوچک، نگهداری می شود. آرامگاه ملک‌زاده هم در زیرزمین آن مقبره قرار دارد. برخی منسوبان ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان نیز آنجا دفن شده اند.^۳

۱. صادق صادق (مستشارالدوله)، خاطرات و اسناد مستشارالدوله ی صادق، مجموعه ی اول، یادداشت‌های تاریخی و اسناد سیاسی، ص ۱۵۰.
۲. مهدی ملک‌زاده، زندگانی ملک‌المتکلمین، ص ۲۸۱.
۳. تصویری از آرامگاه ایشان، در بخش اسناد و تصاویر، آورده شده است.

کتابنامه

- افیمت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. تهران، کتابخانه ی طهوری، ۱۳۴۶.
_____. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی)، تهران، انتشارات روشنگران، بی تا.
_____. فکر آزادی و مقدمه ی نهضت مشروطیت ایران. تهران، انتشارات سخن، ۱۳۴۰.
آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما. تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰.
ابراهیمی، محمدصادق. وصیتنامه. تصویر از نسخه ی خطی.
ابوالحسنی (منذر)، علی. سلطنت علم و دولت فقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
احمدی، شیخ یحیی. فرماندهان کرمان. با مقدمه ی محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.
ارداقی، علی اکبر. دربار شاهی. تهران، چاپخانه و کتابخانه ی مرکزی، ۱۳۲۱.
اول، رضوان علی. شرح صعود حضرت ثمره ی ازلیه، نسخه ی خطی، مجموعه ی ادوارد براون، کتابخانه ی دانشگاه کیمبریج، کتابچه ی شماره ی F.25.
اسدآبادی، لطف الله. شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی. مندرج در: سه رساله درباره ی زندگی و مبارزه ی سید جمال‌الدین اسدآبادی، این نسخه بدون نام است، و این نام را نگارنده، با توجه به نوع ادبیات نویسنده، بر آن گذاشته است.

به‌کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، کلبه‌ی شروق: نشر سماط، ۱۳۷۹.

استنطاق میرزا رضا کرمانی. مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم‌خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان. روزنامه‌ی صوراسرافیل. ش ۹ و ۱۰.

اصفهان، حاج میرزا حیدرعلی. بهجة‌الصدور. بمبئی، بی‌نا، ۱۳۳۱ق.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. المآثر و الآثار. تهران، انتشارات کتابخانه‌ی سنائی، بی‌تا.

اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، حسن. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله. بی‌جا، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹.

افضل‌الملک کرمانی، شیخ محمود. مختصری از شرح حال مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، مندرج در: کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. هشت بهشت. بی‌جا، بی‌تا. (چاپ بابیان)، بی‌تا.

شرح زندگانی میرزا آقاخان فیلسوف کرمانی. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۴۶.

افنان، ابوالقاسم. عهد اعلی، زندگانی حضرت پاپ. همکار و ویراستار: دکتر همتاج بازاریار، آکسفورد، انتشارات ONEWORLD، بی‌تا.

اقتداری، احمد. صنعتی، نویسنده‌ای از کرمان. یغما، آذر ۱۳۵۶، ش ۳۵۱.

اکبرنژاد، مهدی. بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت. قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

امین، میرزا مهدی. دلیل‌المتحیرین. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۵۸.

امین‌الدوله، میرزا علی‌خان. خاطرات سیاسی امین‌الدوله. به‌کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱.

ایرانپور، محمد. کرمان در نهضت مشروطیت، تهران، انتشارات دستان، ۱۳۸۳.

باب، سید علی‌محمد. بیان عربی. بی‌جا، بی‌تا. (چاپ بابیان به دستخط محمدصادق ابراهیمی)، بی‌تا.

بیان فارسی. بی‌جا، بی‌تا. (چاپ بابیان به خط نستعلیق)، بی‌تا.

تفسیر سوره‌ی یوسف. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۶۹.

رساله‌ای بدون نام، تصویر از نسخه‌ی خطی، همراه با پی‌گفتار محمدصادق ابراهیمی.

صحیفه‌ی بین‌الحرمین. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۱۴.

صحیفه‌ی عدلیه. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۳۱.

الصحیفه فی شرح دعاء الغیبه. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۲۸.

صحیفه‌ی مخزونه. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۴۳.

کتاب‌الفهرست. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۱۴.

استانی پاریزی، محمدابراهیم. آسیای هفت سنگ. تهران، مؤسسه‌ی انتشارات دانش، ۱۳۴۶.

سخنی چند در پیرامون اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی تألیف دکتر فریدون آدمیت، و روزگاری که گذشت به قلم صنعتی‌زاده کرمانی، ماهنامه‌ی وحید، س ۵، ش ۷.

سخنی چند پیرامون اندیشه‌های میرزا آقاخان و روزگاری که گذشت، ماهنامه‌ی وحید، س ۵، ش ۸.

بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۳.

بهرالعلوم کرمانی، مهدی. حاشیه بر ترجمه‌ی باب از زبان روسی. مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۶۱.

براون، ادوارد. انقلاب ایران. ترجمه‌ی احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸.

یک‌سال در میان ایرانیان، ترجمه‌ی مانی صالحی علامه، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۶.

۱. این ترجمه، دارای حاشیه‌هایی با امضای «م ه ۱۴» است. این امضا، از آن شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی بوده، و از این روست که وی، به‌عنوان نویسنده‌ی حاشیه، یاد شده است.

بروشکی، محمدحسن. اثبات بی اعتباری کتاب اقدس. به اهتمام فرح الله عینی، تهران، نشر راه نیکان، ۱۳۸۹.

بهاء الله، میرزا حسینعلی. ایقان. نسخه‌ی خطی، تاریخ کتابت: حدود ۱۲۹۸ق.

_____. لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی مشهور به نجفی. بی جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.

بهرامی، عبدالله. خاطرات عبدالله بهرامی. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت استاد)، جلد اول: رضا شاه، به کوشش فرهاد رستمی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

تبریزی، میرزا قاسم خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان. روزنامه‌ی صوراسرافیل.

تفرشی حسینی، سید احمد. روزنامه‌ی اخبار مشروطیت و انقلاب ایران. به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.

تقریرات ملا حبیب خادم آستانه. مندرج در: تبریزی، میرزا قاسم خان؛ شیرازی، میرزا جهانگیرخان. روزنامه‌ی صوراسرافیل، ش ۱۷.

تقی‌زاده، سید حسن. تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، مندرج در: سید حسن تقی‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، به کوشش عزیزالله عزیززاده، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۹.

_____. زندگانی طوفانی. به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۷۲.

_____. سید جمال‌الدین باعث نهضت‌ها. مندرج در: سه رساله درباره‌ی زندگی و مبارزه‌ی سید جمال‌الدین اسدآبادی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، کلبه‌ی شروق: نشر سماط، ۱۳۷۹.

تنکابنی، محمد بن سلیمان. قصص العلماء. به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

جابری انصاری، میرزا حسن. تاریخ اصفهان و ری. اصفهان، بی نا، ۱۳۲۲.

چهاردهی، نورالدین. باب کیست و سخن او چیست؟. تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۶۳.

_____. بهائیت چگونه پدید آمد؟. تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۶۶.

حاج سیاح، [محمدعلی]. خاطرات حاج سیاح. به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶.

عززالدین، الشیخ محمد. معارف الرجال. قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق.

الحسینی البحرانی، السید هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۷ق.

حکیم، سید محمدحسین. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. ج ۲۰، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.

حاکم‌الملک ساسانی، احمد. دست پنهان انگلیس در ایران. بی جا، سازمان اسناد، بی نا.

_____. سیاستگران دوره‌ی قاجار. تهران، انتشارات بابک و انتشارات هدایت، بی نا.

شاهی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان. وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم. به کوشش رسول جعفریان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵.

شاهی، حسین. خاطرات اسلامبول. مندرج در: مرتضی مدرّسی چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.

هستانی کرمانی، محمود. میرزا آقاخان کرمانی. یغما، س ۲، ش ۶، صص ۲۵۵ تا ۲۶۰، شهریور ۱۳۲۸.

دولت‌آبادی، قمرتاج. زندگی‌نامه‌ی خودنوشت قمرتاج دولت‌آبادی، تصویر از نسخه‌ی خطی.

_____. دولت‌آبادی، ناصر. فهرست زائران صبح ازل. نسخه‌ی تایپی.

_____. یادداشت درباره‌ی حاج میرزا هادی دولت‌آبادی. تصویر از نسخه‌ی خطی.

_____. یادداشت درباره‌ی میرزا حسین خان مصباح‌السلطنه. تصویر از نسخه‌ی خطی.

_____. یادآبادی، یحیی. حیات یحیی. تهران، انتشارات عطار و انتشارات فردوس، ۱۳۶۲.

_____. کتاب علی. بی جا، بی نا. (چاپ سنگی)، ۱۳۲۱ق.

_____. سید مهدی. رساله. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، ش F.57(9).

_____. اسماعیل. فراموشخانه و فراماسوئری در ایران. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

رضازاده شفق، صادق. **خاطرات مجلس و دموکراسی چیست**. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۳۴.

روحی، عطیه. **شجره‌نامه‌ی نوادگان صبح ازل**. بی‌جا، بی‌نا. (چاپ بایان)، بی‌تا.

_____. **شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)**، بی‌جا، بی‌نا. (نسخه‌ی تایپی)، بی‌تا.

روحی کرمانی، شیخ احمد. **نامه‌های شیخ احمد روحی کرمانی**. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۴۲.

زعیم‌الدوله تبریزی، میرزا مهدی‌خان. **مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء**. ترجمه‌ی حسن فرید گلپایگانی، چاپ تابان، بی‌جا، ۱۳۳۴.

سایکس، سر پرسی، **تاریخ ایران**. ترجمه‌ی سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشار کتب ایران، بی‌تا.

سپهر، میرزا محمدتقی لسان‌الملک. **ناسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه)**. تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۸۵ق.

سدهی، عبدالخالق. **وصیتنامه**. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۳۰.

سعادت نوری، حسین. **حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی**، ارمغان، دوره‌ی ۳۶، ش ۷.

سلیمانی اردکانی، عزیزالله. **مصایح هدایت**. ج ۱، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.

_____. **مصایح هدایت**. ج ۳، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع.

_____. **مصایح هدایت**. ج ۶، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.

سمندر قزوینی، کاظم. **تاریخ سمندر**. بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

شریف کاشانی، شیخ محمدمهدی. **تاریخ جعفری**. تصویر از نسخه‌ی خطی.

_____. **واقعات اتفاقیه در روزگار**. به‌کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

شکیب ارسلان، سید جمال‌الدین افغانی فیلسوف شرق، مندرج در: **لوتروپ ستوداره، عالم نو یا امروز مسلمین**، تعریب عجاج نویزش، با حواشی به‌قلم امیر البیان امیر شکیب ارسلان، ترجمه‌ی سید احمد مهذب، ج ۲، به‌سرماهی شرکت طبع کتاب.

تهران، ۱۳۲۱.

شهاب فردوسی، سید هدایت‌الله. **حالات و مقالات استاد شهاب فردوسی**. به‌کوشش محمد رحیمیان فردوسی، قم، کانون مکتوب، ۱۳۸۲.

صادق، صادق مستشارالدوله. **خاطرات و اسناد مستشارالدوله‌ی صادق**، مجموعه‌ی اول، یادداشت‌های تاریخی و اسناد سیاسی. به‌کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۱.

صادقی، مصطفی. **تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور**. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.

الصفافی الغلپایگانی، لطف‌الله. **منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر**. قم، مؤسسة السیدة المعصومة، ۱۴۱۹ق.

صبح ازل، میرزا یحیی. **تغرید الانس و نعمات الروح**. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۸۱.

_____. **لوح ضیافت**. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه‌ی اسناد به‌شماره‌ی ۱۰۷۷۲.

_____. **مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع**. مجموعه‌ی اسناد ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، مجموعه‌ی اسناد به‌شماره‌ی F66*(15).

صدرالاسلام الخوئی، محمدامین (اصل: الشیخ صدرالاسلام محمدامین الإمامی الخوئی)، **مرآة الشرق**. تصحیح و تقدیم: علی الصدرائی الخوئی، قم، مکتبه سماحة آیة‌الله العظمی المرعشی النجفی الکبری، ۱۴۲۷ق.

صدیقه دولت‌آبادی، نامه‌ها، نوشته‌ها، و یادها. به‌کوشش مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، شیکاگو، Midland Printers، ۱۳۷۷.

مفاتی، ابراهیم. **اسناد دوران قاجاریه**. تهران، انتشارات بابک، ۲۵۳۵.

_____. **رهبران مشروطه**. ج ۱، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲.

_____. **نهضت مشروطه‌ی ایران بر پایه‌ی اسناد وزارت امور خارجه**. تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.

صنعتی‌زاده کرمانی، عبدالحسین. **روزگاری که گذشت**. تهران، چاپخانه‌ی تابان، ۱۳۴۶.

- صنیع‌الطباء کاشانی، میرزا محمدباقر. صورت مکاشفه. تصویر از نسخه‌ی خطی.^۱
- ظل‌السلطان، مسعود میرزا. تاریخ سرگذشت مسعودی. تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۲.
- عبّاس افندی (عبدالبهاء). مجموعه‌ی الواح تذهیب‌شده (به خط علی‌اکبر میلانی). بی‌جا، بی‌نا. (چاپ سنگی)، بی‌تا.^۲
- عرفان، محمود. فراماسون‌ها. یغما، س ۲، ش ۱۱، بهمن‌ماه ۱۳۲۸.
- عزیه‌خانم. تنبیه النائمین. بی‌جا، بی‌نا. (چاپ بابیان)، بی‌تا.
- علاقبند، حاج‌آقا محمد. تاریخ مشروطیت. بی‌جا، انتشارات لجنه‌ی ملی محفظه‌ی آثار و آرشیو امر، ۱۳۲ بدیع.
- علوی، سید ابوالحسن. رجال مشروطیت. به کوشش نخستین حبیب یغمائی، بازخوانی و تجدید چاپ به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
- العمیدی، سید ثامر هاشم. در انتظار ققنوس: کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی‌باوری. ترجمه و تحقیق: مهدی علی‌زاده، قم، مرکز انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا. روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه. ج ۱، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
- _____ روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه. ج ۳، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- _____ روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه. ج ۱۰، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
- فاروقی، فؤاد. آقا شیخ هادی. سپید و سیاه، ش ۸۳۱، صص ۱۶، ۱۷، ۵۷ و ۵۹، تهران، ۱۳۴۸.
- فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی. ج ۱، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
- _____ اسرار الآثار خصوصی. ج ۲، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

- _____ اسرار الآثار خصوصی. ج ۳، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
- _____ اسرار الآثار خصوصی. ج ۴ و ۵، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- _____ تاریخ ظهور الحق. ج ۲، ۴، ۵ و ۶، تصویر از نسخه‌ی خطی.
- _____ تاریخ ظهور الحق. ج ۳، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- _____ تاریخ ظهور الحق. ج ۸، بخش نخست، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
- _____ تاریخ ظهور الحق. ج ۸، بخش دوم، بی‌جا، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
- فروغی، محمدحسین. روزنامه‌ی تربیت.
- فروشی، علی‌محمد. آزادمردانی که مشعل مشروطیت را برافروختند. ماهنامه‌ی رادیو ایران، ش ۶، صص ۱۶، ۱۷، و ۳۱، مرداد ۱۳۴۰.
- _____ آیین باب. بی‌جا، بی‌نا. (چاپ بابیان)، بی‌تا.
- _____ شرح حال میرزا یحیی صبح‌ازل. رونوشت از نسخه‌ی خطی.^۱
- قزوینی، محمد. وفیات معاصرین. یادگار، س ۳، ش ۴، آذرماه ۱۳۲۵.
- _____ وفیات معاصرین. یادگار، س ۵، ش ۳، آبان ۱۳۲۷.
- _____ یادداشت‌های قزوینی. به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقاسیدحسین کاتب. بی‌جا، بی‌نا، (چاپ بابیان)، بی‌تا.
- القمی، محمد بن علی بن بابویه، کمال‌الدین و تمام النعمة. صححه و علق علیه علی‌اکبر الغفاری، طهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- قهیر، ملارجعلی. کتاب ملارجعلی قهیر. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، ش F.24(9).
- کاتب، میرزا مصطفی. رونوشت نامه‌ای از کرمان. مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، کتابچه‌ی ش F.25.

۱. این نسخه، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

۲. این نسخه، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

- نوشته‌ی یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملا زین‌العابدین نجف‌آبادی. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۳۹.
- کاتب کرمانی (نویسنده‌ای ناشناخته). رساله‌ی کاتب کرمانی، تصحیح و تحشیه: محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.
- کاساکوفسکی، و. ا. خاطرات کلنل کاساکوفسکی. ترجمه‌ی عباسقلی جلی، تهران، کتاب‌های سیمرخ (به‌سرماهی انتشارات امیرکبیر)، ۲۵۳۵.
- کاشانی، حاجی میرزا جانی. نقطة الکاف. به‌کوشش ادوارد براون، لیدن، مطبعه‌ی بریل، ۱۳۲۸ق.
- کدی، نیکی. تحریم تنباکو. ترجمه‌ی شاهرخ قائم‌مقامی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۲۵۳۶.
- کردستانی، سعیدخان. شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، نسخه‌ی تایپی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، مجموعه‌ی CO385، جعبه‌ی شماره‌ی ۴.
- کرمانی، حاج محمدکریم‌خان. ازهاق الباطل. کرمان، مطبعة السعادة، ۱۳۹۲ق.
- تیر شهاب در راندن باب خسران‌مآب. مندرج در: حاج محمدکریم‌خان کرمانی. مجمع الرسائل فارسی. کرمان، چاپخانه‌ی سعادت، ۱۳۸۶ق.
- رساله در رد باب مرتاب. کرمان، چاپخانه‌ی سعادت، ۱۳۸۴ق.
- الشهاب الثاقب فی رد النواصب. کرمان، مطبعة السعادة، بی‌تا.
- کرمانی، میرزا آقاخان. رضوان. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۵۳.
- صدخطابه. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، ش ۷۱۷۶.
- کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. حکمت نظری. مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، ش F.53، (ج ۱).
- هشت بهشت. بی‌جا، بی‌نا. (چاپ بابیان)، بی‌تا.

- هشت بهشت. مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، ش F.53، (ج ۲).
- هشت بهشت. مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، ش F.54(8).
- کرمانی، میرزا محمدحسین. کیمياء السعادة (عشقیه). نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ویلیام میلر، کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، ش ۲۶۲.
- کسروی، احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر (دو جلدی)، ۲۵۳۷.
- تاریخ مشروطه‌ی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- [کلانتری باغمیشه‌ای، میرزا ابراهیم‌خان]. روزنامه‌ی خاطرات شرف‌الدوله (ابراهیم‌خان کلانتری باغمیشه‌ای). به کوشش یحیی ذکا، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
- کمیتة‌ی مجازات و خاطرات عمادالکتاب. به‌اهتمام محمدجواد مرادی‌نیا، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.
- گلپایگانی، میرزا ابوالفضل؛ گلپایگانی، سید مهدی. کشف الغطاء عن حیل الاعداء. تاشکند، بی‌نا، بی‌تا.
- گلریز، سید محمدعلی. مینودر یا باب الجنه قزوین. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- گویینو، آرتور (کنت دو گوبینو). مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی. ترجمه‌ی م. ف. [علی‌محمد فره‌وشی]، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد. تاریخ انحطاط مجلس (فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران). مقدمه و تحشیه: محمود خلیل‌پور، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۲۵۳۱.
- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول: سفرنامه‌ی کلات، مقدمه و تحشیه از محمود خلیل‌پور، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، بی‌تا.
- المجلسی، محمدباقر. بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مجموعه‌ی اسناد و مدارک چاپ‌نشده درباره‌ی سید جمال‌الدین مشهور به افغانی. جمع‌آوری و تنظیم: اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۴۲.

محمود، محمود. تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۵.

محیط طباطبایی، سید محمد. تاریخ تحلیلی مطبوعات. تهران، مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۶۶.

_____ . سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق‌زمین. تهران، کلبه‌ی شروق: نشر سماط، ۱۳۷۹.

محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیت. به‌کوشش مجید تفرشی و جواد جانفدا، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳.

مدرس‌ی چهاردهی، مرتضی. سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.

مرآت‌ی نوری، بدیع. وقایع راستین تا کر نور. بی‌جا، بی‌نا. (چاپ بابیان)، بی‌تا.

مظفری، حمیده. به یاد دانشمند فقید شادروان حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی. بی‌جا، [تهران]، چاپخانه‌ی فردوسی، ۱۳۲۷.

معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی. مکارم الآثار در احوال رجال قرن ۱۳ و ۱۴ هجری. ج ۸، تصحیح، تحقیق، تکمیل از سید محمدعلی روضانی، اصفهان، انتشارات نقش‌مانا، ۱۳۸۱.

معیرالممالک، دوست‌علی‌خان. یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

مکی، حسین. زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر. تهران، بنگاه نشر و ترجمه‌ی کتاب، ۱۳۶۰.

ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲.

_____ . زندگانی ملک‌المتکلمین. تهران، چاپخانه‌ی شرکت مطبوعات، ۱۳۲۵.

ملکم، رساله‌های میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله. گردآوری و مقدمه: حجت‌الله اصیل، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

مؤید بیدگلی، شیخ عبدالعلی. هنایش خرد. طهران، چاپخانه‌ی جناب آقا مرتضی، ۱۳۲۲ق.

_____ . دیوان مؤید. ضمیمه‌ی: مؤید بیدگلی، شیخ عبدالعلی. هنایش خرد، طهران، چاپخانه‌ی جناب آقا مرتضی، ۱۳۲۲ق.

موریه، جیمز. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی. ترجمه‌ی میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرّس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.

مهرابخانی، روح‌الله. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی. بی‌جا. مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

ناطق، هما. روحانیت در برخاست بابیان، مندرج در: www.faravahr.org.

_____ . کارنامه و زمانه‌ی میرزا رضا کرمانی. بی‌جا. [آلمان]، انتشارات حافظ، ۱۳۶۳.

_____ . میرزا رضای شاه‌شکار آبخشور سرخوردگی‌ها و سرکشی‌ها. فصلنامه‌ی باران، ش ۱۳، پاییز ۱۳۸۵.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. تاریخ بیداری ایرانیان. به‌کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه و انتشارات نوین، ۱۳۶۲.

نبوی رضوی، سید مقداد. تاریخ مکتوم. فصلنامه‌ی گفتگو، ش ۵۹، اسفند ۱۳۹۰.

_____ . تکیه‌گاه مشروطه‌خواهان در نجف. مندرج در: انقلاب ناتمام (ویژه‌نامه‌ی ۱۰۶ سالگی جنبش مشروطه)، ضمیمه‌ی روزنامه‌ی شرق، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱.

_____ . رویکرد اعتقادی حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در پاسخ به بهائیان. فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۵۳ و ۵۴، بهار و تابستان ۱۳۸۹.

_____ . نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۱، بهار ۱۳۹۱.

نجاززادگان، فتح‌الله. بررسی تطبیقی تفسیر آیات مهدویت در شخصیت‌شناسی امام مهدی در دیدگاه فریقین. قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.

نجم‌آبادی، شیخ مهدی. حیات حاج شیخ هادی نجم‌آبادی. ضمیمه‌ی: نجم‌آبادی، شیخ هادی. تحریر العقلاء. به‌کوشش شیخ‌الدین نجم‌آبادی، هامبورگ، انتشارات کتابسرا، ۱۳۸۹^۱.

نجم‌آبادی، شیخ هادی. تحریر العقلاء. به سعی و اهتمام مرتضی نجم‌آبادی، تهران، مطبعه‌ی ارمغان، ۱۳۱۲.

_____ . تحریر العقلاء. نسخه‌ی خطی، کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، ش ۴۶۲۵.

۱. این نوشته، بدون نام است. این نام را نگارنده، بر آن گذاشته است.

نجم‌آبادی، میرزا محسن. تقریرات آقا شیخ محسن نجم‌آبادی درباره‌ی تأسیس کمیته‌های سری مخصوصاً «بین الطلوعین». مندرج در: زائین، اسماعیل. حیدرخان عمواغلی. تهران، مؤسسه‌ی تحقیقات راثین و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲.

نراقی، حسن. زندگی‌نامه‌ی خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین). بی‌جا، انتشارات گوتنبرگ، بی‌تا.

_____. نخستین شاعر آزادی‌خواه ایران. دوره‌ی مجله‌ی یغما، س ۱۳، صص ۱۴۷ تا ۱۴۹، تهران، چاپخانه‌ی برادران علمی، ۱۳۳۹.

نراقی، ملا محمدجعفر. تذکرة الغافلین. نسخه‌ی خطی، مجموعه‌ی ادوارد براون، کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج، ش F.63(9).

النوری، المیرزا حسین بن محمدتقی. کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار. تحقیق: احمد علی مجید الحلّی، کربلاء، العتبة المقدسة العباسية، ۱۴۳۱ق.

نیکلا، [آلفونس]. مذاهب ملل متممته (تاریخ سید علی محمد معروف به باب). ترجمه‌ی ع م ف [= علی محمد فره‌وشی (مترجم‌هایون)]، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۲۲.

وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری). به‌کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۱.

هاردینگ، آرتور. خاطرات سر آرتور هاردینگ. به‌کوشش محمدجواد شیخ‌الاسلامی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.

هدایت، مهدی‌قلی (مخبرالسلطنه). خاطرات و خطرات (توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه، و گوشه‌ای از دوره‌ی زندگی من). انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴.

Browne, Edward G. *Materials for the Study of the Babi Religion*. Cambridge, Cambridge University Press, 1918.

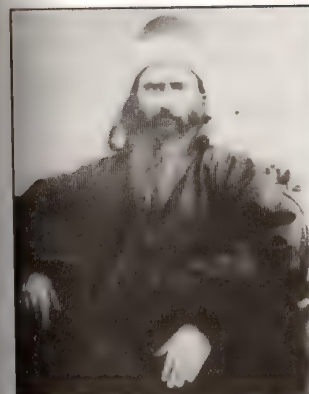
Haweis, H. R. *Talk with a Persian Statesman*. Contemporary Review, July 1899.

Keddie, Nikki R., *Roots of Revolution*, New Haven, Yale University Press, 1981.

Smith, Peter. *A Note on Babi and Bahai Number in Iran*. Iranian Studies, Vol. XVII, Nos. 2-3 (Spring – Summer 1984).



سید علی محمد باب



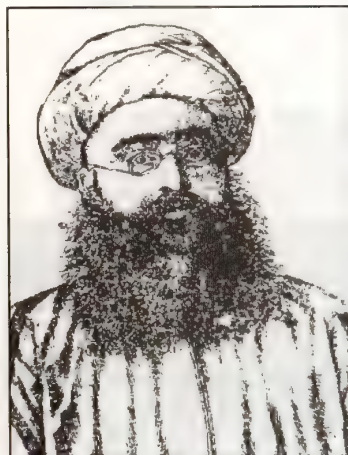
میرزا حسینعلی بهاء الله



میرزا یحیی صبح ازل، و سه تن از فرزندانش
(آن که پشت سر صبح ازل است، رضوان علی است که گزارش درگذشت او را نگاشته است.)



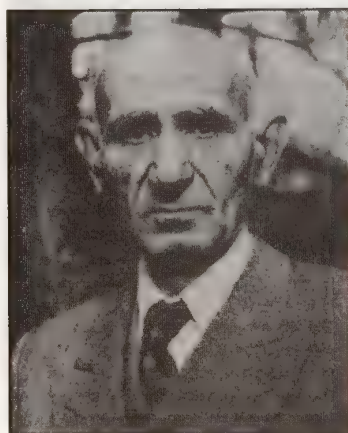
عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی



شیخ عبدالعلی بیدگلی



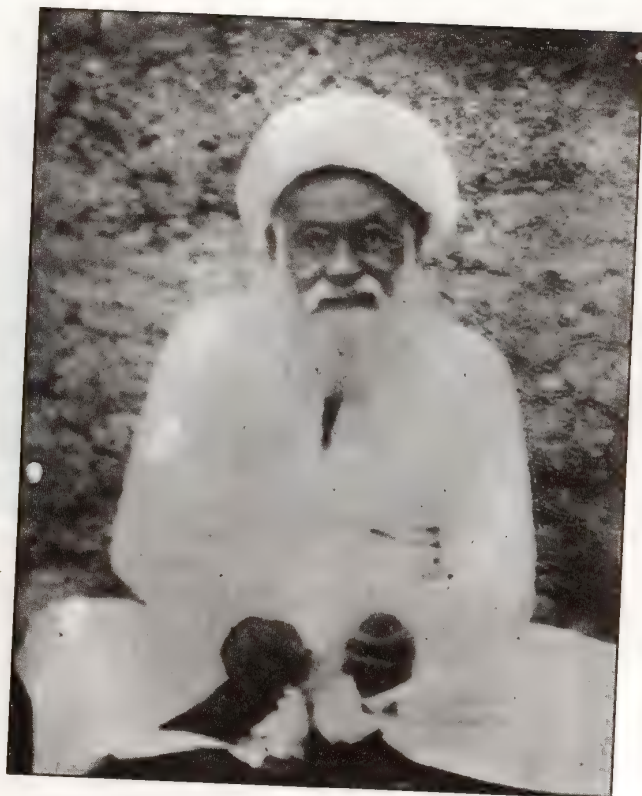
علی محمد فره وشی



مهدی ملک زاده



مشروطه خواهان زندانی در باغ شاه
میرزا علی اکبر ارداقی، نویسنده‌ی کتاب «دربار شاهی» (سومین نفر نشسته از سمت راست)،
شیخ علی قاضی قزوینی، برادر ارداقی (نخستین نفر ایستاده، از سمت چپ).



حاج شیخ هادی نجم آبادی



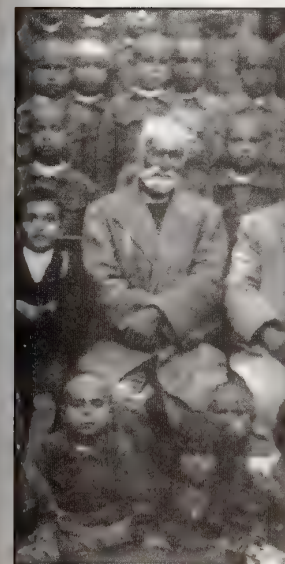
تصویر برخی از بزرگان بایان کرمان در کتاب «روزگاری که گذشت».
از چپ به راست: شیخ محمود افضل الملک (***)، آخوند ملا یوسف (***)،
آخوند ملا محمدجعفر کرمانی (بنیان‌گذار آیین باب در کرمان)،
شیخ مهدی بحرالعلوم (***)، ابراهیم وحیدالملک، محمدجواد فولادی (*)
کودک ایستاده: شیخ یحیی افضل الملک (**)
کودک نشسته: عطاءالملک روحی (**)

۱. پیش از این گذشت که این شخص، داماد ملا محمدجعفر کرمانی، و از بایان کرمان بود. (نک: فصل «روزگاری که بر تکاپوگران بایی گذشت»، بخش «آزادی‌خواهان کرمان»)



نمونه‌ی کامل تصویر میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسن خان خبیرالملک، در کتاب «روزگاری که گذشت».

تصویر حاج میرزا احمد کرمانی در زمان دستگیری سال ۱۳۰۸ ق. یادداشت ناصرالدین شاه که در کتاب «روزگاری که گذشت» حذف شده، این است: «حاجی میرزا احمد کرمانی بابی که سابقاً هم در حبس بوده است.»



حاج علی اکبر صنعتی کرمانی



میرزا مصطفی کاتب

حاج میرزا هادی دولت آبادی



نمای فعلی مسجد سراج الملک (محل امامت حاج میرزا هادی دولت آبادی)
(تصویر از نویسنده کتاب)

حاج میرزا یحیی دولت آبادی،
ابراهیم حکیم الملک،
شیخ محمدمهدی شریف کاشانی



آخرین تصویر از حاج میرزا یحیی دولت آبادی
(این معنی توسط همسر حاج میرزا یحیی، حمیده مظفری، در
ابتدای رساله‌ی «به یاد دانشمند فقید شادروان حاج میرزا یحیی
دولت آبادی»، آورده شده است.)



نمای فعلی آرامگاه حاج میرزا یحیی دولت آبادی (سمت راست) در کنار آرامگاه خواهرش،
صدیقه دولت آبادی (سمت چپ) در زرگنده‌ی تهران. (تصویر از نویسنده‌ی کتاب)



سلطان عبدالحمید دوم



ناصرالدین شاه قاجار



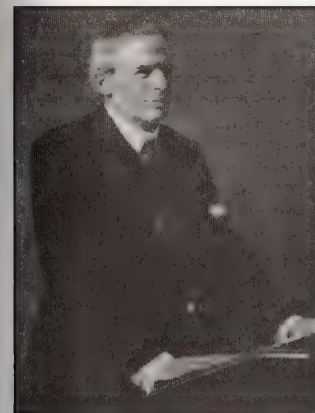
میرزا رضا کرمانی



تصویر سید جمال الدین افغانی در
کتاب روزگاری که گذشت



میرزا علی اکبر ساعت ساز (حکیم)



ادوارد براون



مجمّد حسن خان اعتماد السلطنه در حضور ناصرالدین شاه

جمعی از اعضای «حوزه ی بیداران
تهران» در زندان (۱۳۰۸ ق.)
دو نفر نخست از سمت راست،
میرزا حیدرعلی زردوز و حاج میرزا
احمد کرمانی (از اعضای گروه
کشتندگان ناصرالدین شاه) بوده، و
نفر سوم، میرزا عبدالله حکیم قاننی
است.



گروهی از مسافران قبرس در زمان
کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار.
ردیف جلو، از راست به چپ: میرزا
احمد مصباح الحکماء (فرزند میرزا
نورالله پسر صبح ازل)، میرزا تقی الدین
(فرزند صبح ازل)، میرزا عبدالوحد
(فرزند صبح ازل، بعدها داماد میرزا
مصطفی کاتب).
ردیف پشت: علی محمد فره وشی
(مترجم همایون، داماد میرزا نورالله
پسر صبح ازل).



میرزا یحیی صبح ازل در حدود زمانی سال کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار. کسانی که پشت سر او ایستاده اند، از چپ به راست، میرزا احمد مصباح الحکماء (نوهی صبح ازل)، میرزا احمد، میرزا تقی الدین، و میرزا عبدالوحید (پسران صبح ازل) هستند.



شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان



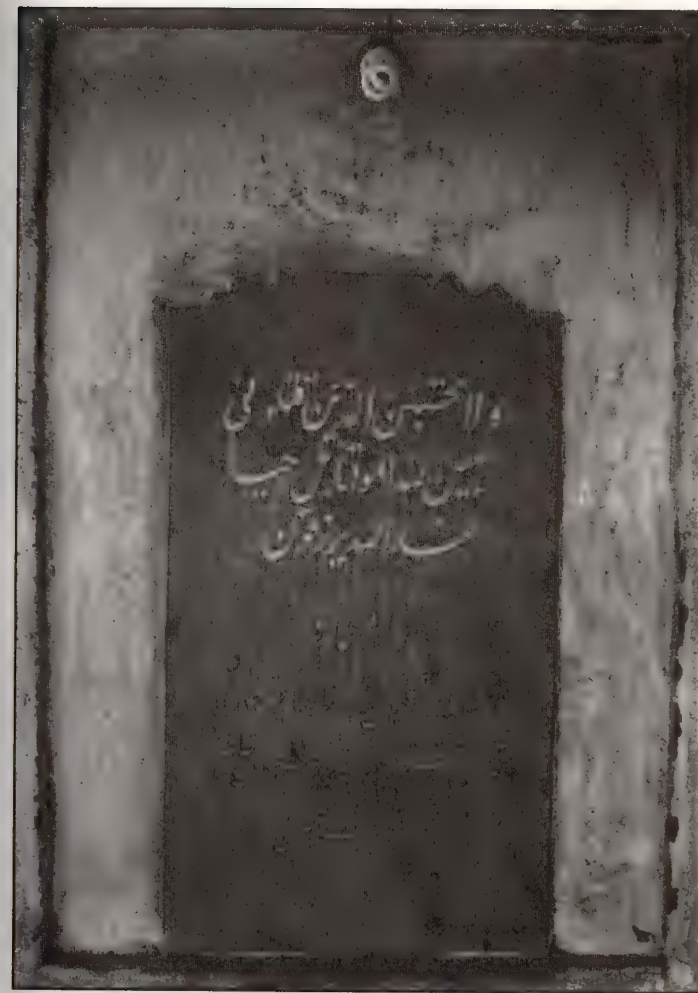
میرزا علی خان امین الدوله



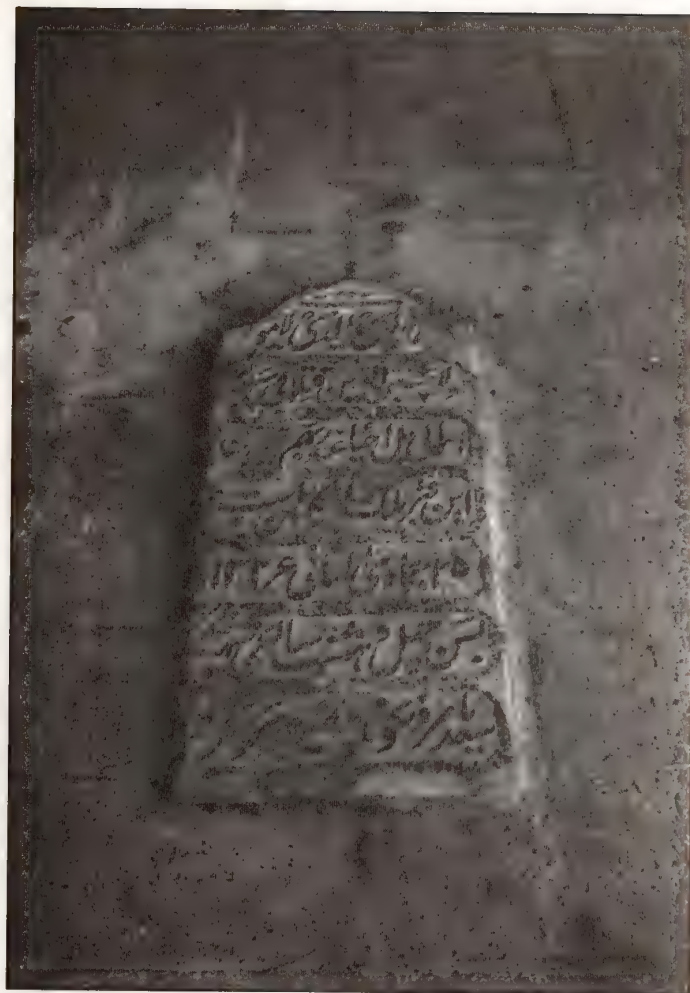
از راست به چپ: اردشیر ریپورتر، مهدی ملکزاده، و میرزا نصرالله ملک المتکلمین.



میرزا سلیمان خان میکده



سنگی که بر دیوار آرامگاه ملک المتکلمین، همسرش، میرزا جهانگیرخان شیرازی و قاضی قزوینی، نصب شده است. (تصویر از نویسنده‌ی کتاب)



سنگ آرامگاه میرزا نصرالله ملک المتکلمین. (تصویر از نویسنده‌ی کتاب)

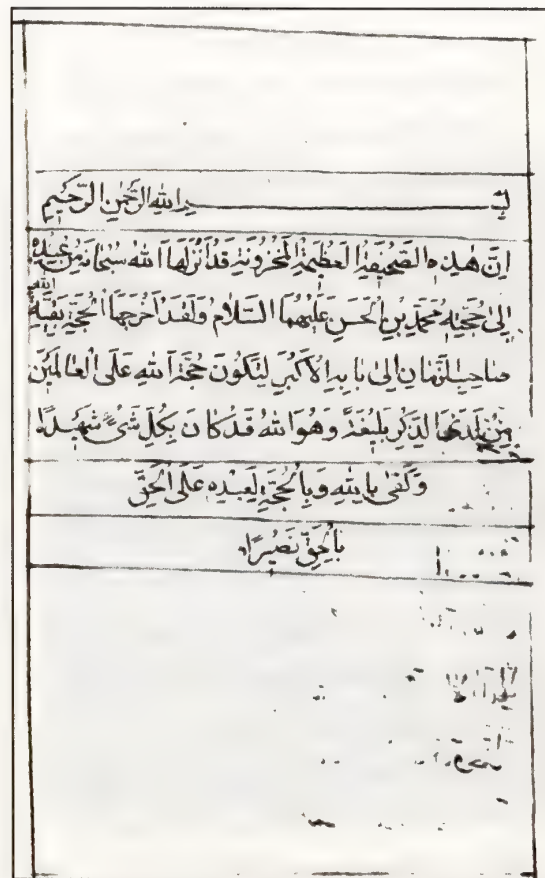


آرامگاه دکتر مهدی ملک‌زاده، در زیرزمین مقبره‌ی ملک‌المکملین.
(تصویر از نویسنده‌ی کتاب)

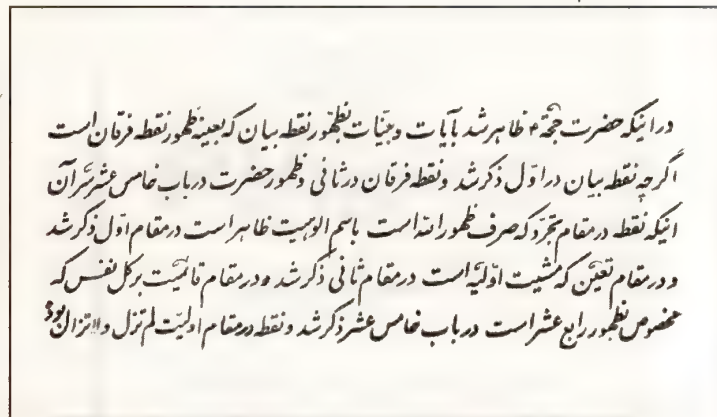
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده ليكون للعالمين نورا وهاجا
ان هذا امر اطاع على عند ربك بالحق قد كان في ام الكتاب على الحق
القيم مستقيما وان في ام الكتاب لبالمعنى وعلى الحق الاكبر قد كان
عند الرحمن حكما وان الحق من عند الله وعلى الدين الفاضل قد كان
في ام الكتاب حولا الطور وسطورا ان هذا هو الحق صراط الله
في السموات والارض من شاء اتخذ الله بالحق سبيلا ان هذا
هو الدين القيم وكفى بالله ومن عنده علم الكتاب شهيدا ان هذا هو
الحق بالحق على الكلمة الاكبر من الله القديم قد كان من حوله الناس صبيحا
ان هذا هو السرفى السموات والارض وعلى الامر البديع بابدى الله افعلى
قد كان بالحق في ام الكتاب مكتوبا الله قد قدر ان يخرج ذلك الكتاب
في تفسير احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن
علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي
علي بن عبد الله ليكون حجة الله من عند الذكر على العالمين بليغا اشهد الله
كشهادته لنفسه انه الحق لا اله الا هو وهو الله كان بكل شئ عليما
ان الدين الفاضل هذا الذكر سالم في امار الاسلام فليسلم امره كان
يكثير الله في كتاب الابواب صلا على الدين الفاضل قد كان بالحق
عموما

صفحه نخست از کتاب «تفسیر سوره‌ی یوسف»، نخستین کتاب دوره‌ی باییت سید
علی محمد باب (۱۲۶۰ ق.)، که در آن خود را عبد امام دوازدهم (محمد بن الحسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن
ابی طالب) خوانده، و کتابش را آیات او دانسته است. (نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر در
کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون، به دستخط میرزا مصطفی کاتب)



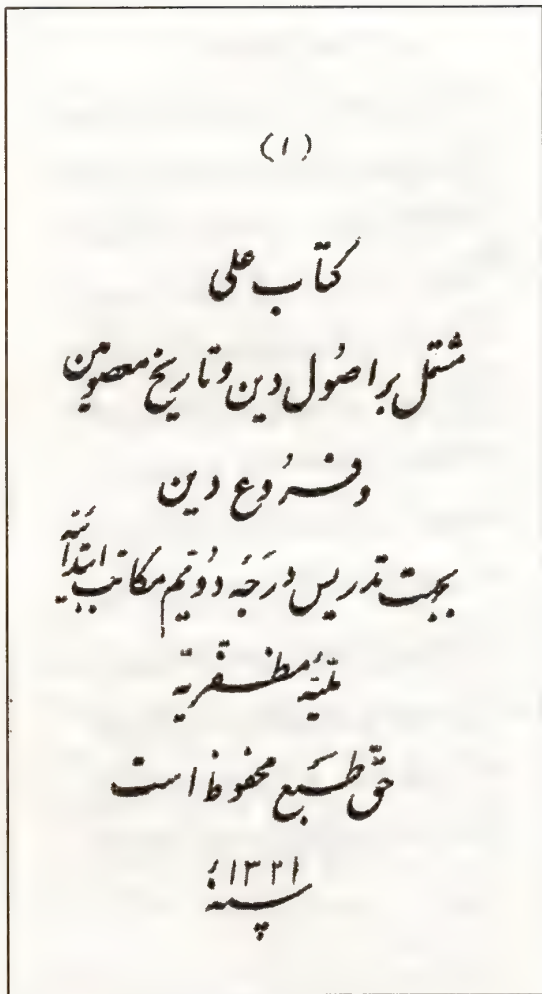
صفحه‌ی نخست از کتاب «صحیفه‌ی مخزونه»، یکی از نخستین آثار دوره‌ی بابت سید علی محمد باب (۱۲۶۰ ق.)، که آن را آیات امام دوازدهم (محمد بن الحسن بقیة الله صاحب الزمان) که بر او به عنوان باب اکبر وی نازل شده، یاد کرده است. تاریخ نگارش این نسخه ۱۲۶۲ ق. (دومین سال دعوت باب) است. (نسخه‌ی مجموعه‌ی ویلیام میلر در کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون)



بخشی از کتاب «بیان فارسی» که سید علی محمد باب در آن، ظهور امام دوازدهم را در ظهور خود دانسته، و گذشته از آن، با گفتن این که ظهور او (نقطه‌ی بیان)، مانند ظهور پیامبر اسلام (نقطه‌ی فرقان) است، دعوی نسخ اسلام را طرح کرده است. وی، در این فراز به ظهور الله نیز اشاره کرده است. (۱۲۶۴ ق.)



نوشته‌ی سید علی محمد باب خطاب به میرزا یحیی صبح ازل، که در آن، خود و او را «ذکر الله للعالمین» خوانده، و او را «صراط حق عظیم» یاد کرده است. همچنین، به او دستور داده تا بیان را حفظ کرده، و به آن امر کند. این نوشته در ادبیات بابیان (ازلیان)، «لوح وصایت» خوانده می‌شد. تصویر این لوح، نخستین بار، از سوی بابیان (ازلیان) در دهه‌ی ۱۳۳۰ ش.، در میان مجموعه‌ای با نام «قسمتی از الواح خط نقطه‌ی اولی و آقا سید حسین کاتب» آورده شد.



صفحه‌ی نخست از «کتاب علی»، اثر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

بسم الله الملك الفضال اللطيف

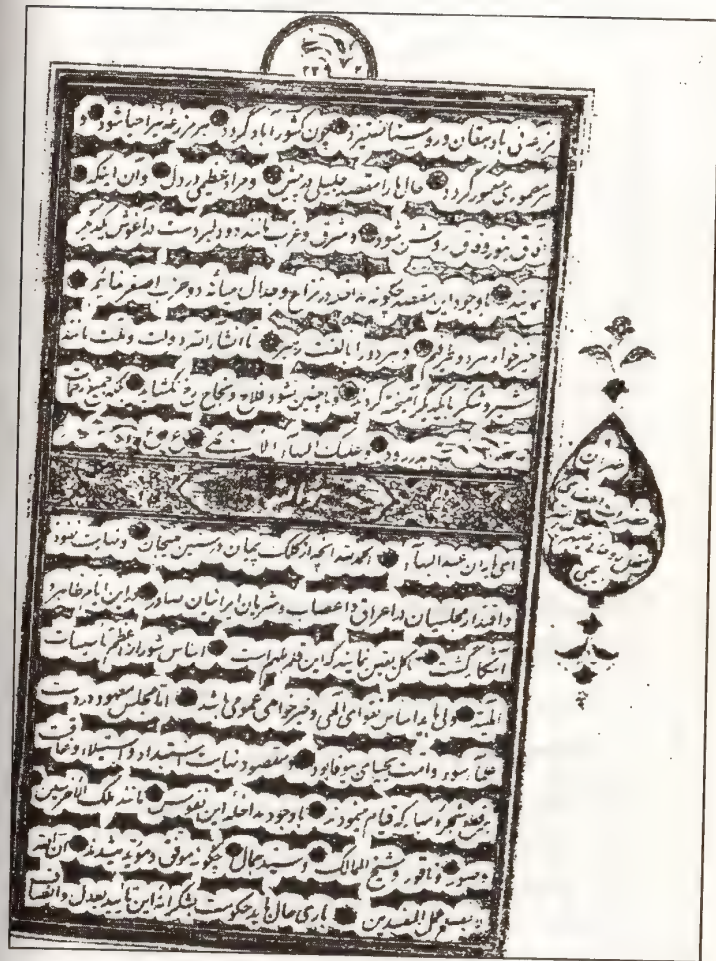
سبحان من یؤدی الذین امنوا باياته ان یخیروا الذین یسبحون
 مما یلقوا الروح بالحق من ايات الکتاب انه علم بما فعل
 اهتدوا وعلیم شریک دقیب نیز فی الکتاب ما یوحیهم الله
 یسندوه فی الله الذی یقول الحق الم یطیعین وذلک
 فلا یلقیها الا الذین اهتدوا والانی اهتدین ویشهدکم
 بالحق من عباده انه یکل شی فی حیط فقد فعل الذین یقول
 بما رغبی الله یسند فقد فعلوا ما هم فی سبیل وهاجر
 له خالصا انهم کانوا یلقاه من الموقنین کذلک یهدی
 الله المیزان وینزل الحق فی العبد انه یکل شی فی حیط فقد
 سار الله فیها من بعض الی الله ویهیضوا مالهم فی سبیل
 ولا یشک ذلك فلیول الله ذینا وبقی الله فی قلوبهم
 وانا الحق من الله فلا یحجب عن لقاء الذین امنوا
 ویسعد الله بهما فی الکتاب عباده الصابرين
 قد است

صفحه‌ی نخست از لوح ضیافت به خط میرزا یحیی صبح ازل
 در شادباش کشته شدن ناصرالدین شاه.

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و
 مرسولی دارد اما از معتدین (سید) است و او را مرید
 بزرگی میداند . هر کس که آمد که بصیرتی داشته باشد
 میداند که سید دخیل بمردم این روزگار ندارد . حقایق
 اثباتاً جیباً پیش سید مکتوف است تمام فیلسوفها و
 حکمای بزرگ فرنگ و همه روی زمین در خدمت سید
 گردنشان کج است . و هیچ از دانشمندان روزگار قابل
 توکری و شاگردی سید نیست واضح است حاجی شیخ
 هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوند های پیشور
 نیست)

(هر کس که باین آثار و علامات پیدا
 شد) (خودش است . دولت ایران قدر سید
 را شناخت و توانست از وجود محترم او فواید و منافع
 ببرد . بان خفت و احتضاح او را فنی کردند بروید حالا
 به پشید سلطان عثمانی چطور قدر او را میداند . وفقی که
 سید از ایران به (لندن) رفت سلطان عثمانی چندین
 تلگراف بلو کرد که جنب از وجود مبارک توست
 که دور از حوزه اسلامت بسربری و مسلمین از وجود
 تو منتفع نشوند بیا در جمع اسلام اذان مسلمانان بگوشت
 بخورد و باهم زندقه کنیم

صورت تغییر داده شده‌ی گفتار میرزا رضا کرمانی درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی در
 روزنامه‌ی صور اسرافیل.



یکی از الواح عباس افندی (عبدالبهاء) که در آن به ازلیان (امت یحییای بی وفا) تاخته، و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را «ملک الاخرمین» و «صور و ناقور» نام داده است.

فهرست ها

آباده ۲۴۹.	آقا میرزا شهاب الدین ۱۲۹، ۱۳۲.
آثار قدوسیہ (کتاب) ۲۰.	آقا نجفی ← نجفی اصفهانی.
آخوند ملا یوسف ۱۲۹، ۱۳۰.	آقای نور ← میرزا نورالله (فرزند صبح ازل).
آدمیت، فریدون ۶۰، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۱.	آل قاجار ← حکومت قاجار.
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۷۸، ۲۱۹، ۲۲۱.	آل محمد ۱۶۵.
آذربایجان ۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸.	آیین باب (کتاب) ۱۸۵، ۱۸۶.
آرامگاه مهدی ملکزاده ۲۱۷، ۲۶۸.	آیین بهائی ۸۲، ۱۰۶.
آزادی خواهان (کرمان) ۱۲۴، ۱۲۶.	آیین بیان (آیین باب) ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۶.
۱۳۲.	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۹۲، ۹۶.
آزاد مردانی که مشعل مشروطیت را	۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۰.
برافروختند. (مقاله) ۵۰، ۱۸۷، ۱۸۸.	۱۷۰، ۲۱۶.
آشتیانی، حاج میرزا حسن ۶۱، ۶۷.	
آقا حسن کتابدار ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰.	الف
آقا سید جواد ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۷۵.	ائمه (ائمه‌ی هدی) ← امامان شیعه.
آقا مهدی رئیس بلد ← مهدی آقا حسن	ابراهیمی، محمدصادق ۹۰، ۱۰۴، ۱۲۶.
(رئیس بلدیّه).	۱۲۹، ۱۳۱.

- ابوالفتح زاده، میرزا محمد ۱۲۹، ۱۳۲.
 ابوالهدی افندی ۲۰۰.
 اتابک (امین السلطان) ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳.
 احسائی، شیخ احمد ۱۳، ۱۴، ۱۸.
 احمد (فرزند باب) ۲۵.
 احمد میرزا (فرزند صبح ازل) ۱۰۳.
 احمدی، شیخ یحیی ← شیخ یحیی.
 ادرنه ۱۹، ۳۶.
 ادیب طالقانی، میرزا حسن ۲۳۴.
 ادیب العلماء ← ادیب طالقانی.
 ارداقی، میرزا علی اکبر ۵۰، ۵۵، ۸۶.
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۳.
 اراضی امین الملک ۲۶۱.
 ارض ک ر (کرمان) ۹۴.
 ارفع الدوله، میرزا رضاخان ۵۵.
 ارمنی ۶۱، ۸۳.
 اروپا ۲۴۳، ۲۴۷.
 از صبا تا نیما (کتاب) ۸۹.
 ازبکان ۱۶.
 ازل ← صبح ازل.
 ازلی ۲۰، ۲۱، ۴۵.
 ازلیان ← بابیان.
 ازلی ها ۱۱، ۱۸.
 ازهاق الباطل (کتاب) ۱۴.
 اسدآباد همدان ۴۷.
 اسدآبادی، سید جمال الدین ← افغانی،
 سید جمال الدین.
 اسدآبادی، لطف الله ۱۴۴.
 اسلام ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۱۳۳، ۲۵۹.
 اسلامبول (استانبول) ۱۹، ۳۱، ۳۶، ۵۶،
 ۵۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۶،
 ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰،
 ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۵۳.
 اسم الله الجمال ۸۲.
 اسم الله الرقیب ۲۰۷، ۲۲۵.
 اسم الله العظیم ۲۱، ۳۶.
 اسم الله القدوس ۳۶، ۹۳.
 اسم الله القيوم ۳۶.
 اسم الله النجی ۱۳۸، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۰۷،
 ۲۱۳، ۲۱۵.
 اسم الله الودود ۲۴، ۲۱۱.
 اشرف الواعظین، سید حبیب الله ۲۴۶،
 ۲۴۷.
 اصفهان ۲۴، ۴۱، ۵۹، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۷۹،
 ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱.

- ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲،
 ۲۵۳، ۲۵۴.
 اصفهانی، سید محمد ۳۶.
 اصفهانی، میرزا حیدر علی ۱۳۳.
 اصفهانی، میرزا محمود ۱۴۲.
 اصول آدمیت (رساله) ۶۰، ۱۱۰، ۱۱۱.
 اعتضادالحکماء، میرزا محمد حسین ۲۱۰.
 اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۶۱.
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۲،
 ۱۸۳.
 افشار، ایرج ۴۷، ۱۷۳.
 افضل الملک، شیخ یحیی ۱۲۹، ۱۳۱.
 افضل الملک کرمانی، شیخ محمود ۹۳،
 ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۰۰.
 افغانستان ۷۵.
 افغانی، سید جمال الدین ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۸،
 ۵۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵،
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲،
 ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲.
 الف و لام (اسلامبول) ۳۰، ۳۱.
 الوهیت ۱۹.
 الامام الثاني عشر ۱۶.
 امام جعفر صادق ۲۳۰.
 امام زاده حمزه ۱۶۲.
 امام حی غائب (امام دوازدهم) ۱۵.
 امام دوازدهم ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۷۷،
 ۱۸۳.
 امام غائب منتظر (امام دوازدهم) ۱۷.
 امام یازدهم ۱۵.
 امامان شیعه ۱۷، ۲۰، ۲۱.
 امتیازنامه‌ی رؤی ۴۸.
 امر جدید ۱۲۷، ۱۲۸.
 امیرکبیر، میرزا تقی خان ۱۸، ۲۰، ۱۱۴،
 ۱۸۰.
 امت انجیل ← مسیحیان.
 امت مسیح ← مسیحیان.
 امت یحیای بی وفا (ازلیان) ۲۱۹، ۲۲۸.
 امخاقان ۲۶۷.
 امیربهادر ۵۳، ۵۴.
 امیر عبدالرحمن خان ۷۵.
 امین، میرزا مهدی ۲۴.
 امین الاسلام (درگاهی) (دبستانی)،
 محمود ← دبستانی.

امین الدوله، میرزا علی خان ۵۴، ۶۳،
 ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۰.
 امین السلطان، میرزا علی اصغر خان ۴۵،
 ۵۴، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۰۳.
 امین الضرب، حاج محمد حسن ۶۰
 امینه اقدس ۱۵۷.
 امینی، تورج ۱۱.
 انبار تهران ۱۲۳، ۱۴۳.
 انبیاء ۳۶، ۱۸۱.
 اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی
 (کتاب) ۹۰، ۱۰۶.
 انجمن باغ میرزا سلیمان خان میکده ۳۹،
 ۴۰، ۴۳، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۹،
 ۲۳۷، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶.
 انجمن زرتشتیان تهران ۱۸۶، ۱۸۷.
 انجمن معارف ۲۰۶.
 اندرمانی، شیخ محمد ۱۶۱.
 اندرون ناصرالدین شاه ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱،
 ۱۸۲.
 انزلی ۱۴۳، ۱۹۵، ۲۴۶.
 ان شاء الله ما شاء الله (رساله) ۱۱۵.
 انصاری، میرزا مسعود ۲۲۴.
 انقلاب ایران (کتاب) ۴۹.

انگلستان ← بریتانیا.
 انگلیسیان ۲۱، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۸۴.
 اهل بیان ← بایان.
 اهل حق ← علی اللهی.
 اهل سنت ۱۶، ۶۱، ۷۱، ۸۳، ۱۴۶.
 ایاس پاشا (محلّه) ۱۰۲.
 ایالات متحدهی آمریکای شمالی ۲۳۱.
 ایران ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۴۲،
 ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۸۳،
 ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴،
 ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰،
 ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰،
 ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲،
 ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،
 ۲۶۱.
 ایرانیان ۱۶۴، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۷،
 ۲۵۸.
 ایران پور، کاظم ۱۲۹.

ب

باب، سید علی محمد ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
 ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸،
 ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲،
 ۴۳، ۵۰، ۶۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۸.

۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۸۱، ۱۸۳،
 ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۵۶.
 بایان ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۰، و ...
 بابی گری ۱۰، ۱۱۹، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۵.
 بایه ← بایان.
 بادکوبه ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۹۵،
 ۲۴۷.
 بارنی دریفوس، مادام لورا کلیفورد
 ۲۳۱.
 باروت کوب، محمد رضا ۱۲۹.
 باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۹۰، ۱۳۰.
 باطوم ۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸.
 باغ شاه ۱۵۲، ۱۷۳، ۲۶۸.
 باغ میرزا سلیمان خان میکده ۲۶۱، ۲۶۵.
 باکو ۵۶.
 بامداد، مهدی ۱۳۴، ۲۱۹.
 بحر العلوم کرمانی، شیخ مهدی ۹۳، ۹۵،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۵، ۲۴۰، ۲۶۴.
 بدشت، ۱۵، ۹۳.
 براون، ادوارد ۲۹، ۴۹، ۹۸، ۱۳۴، ۱۵۱،
 ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱.
 بربریان ۷۵.
 بردسیری، میرزا عبدالحسین ← میرزا
 آقاخان کرمانی.
 برغانی، ملا علی ۱۸.

برم ۷۸.
 بروجردی، آقا جمال الدین ۸۲.
 بریتانیا ۴۳، ۴۵، ۵۵، ۶۰، ۱۱۸، ۱۵۱،
 ۱۸۴، ۲۰۹.
 بشرویه ای، ملا حسین ۳۶.
 بقیه الله منتظر ۱۵.
 بغداد ۱۹، ۲۲، ۶۲، ۱۳۸، ۱۴۹، ۲۰۷، ۲۲۴.
 بلغارستان ۳۶.
 بم ۲۱۷.
 بمبئی ۴۵، ۲۲۴.
 بندرعباس ۹۹.
 بنی العباس ۲۰، ۴۰.
 بنی امیه ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۱۴،
 ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۵۶.
 بوشهر ۲۲۶.
 بهاء الله، میرزا حسینعلی ۱۴، ۱۹، ۲۲،
 ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۴۶، ۶۲، ۸۲، ۹۳، ۹۴،
 ۱۲۲، ۱۳۵، ۲۱۱، ۲۳۴، ۲۴۳.
 بهائیان (بهائی ها) ۱۴، ۱۸، ۲۸، ۳۸، ۴۵،
 ۴۶، ۴۸، ۸۱، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۱۷،
 ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰،
 ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۴.
 بهبهانی، سید عبدالله ۱۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۶۳.

بهرام ۷۱، ۷۲.

بهشتی، میرزا محسن ۲۲۲.

بهاج ۱۹۸.

بیات، کاوه ۱۱.

بیان ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۹۵.

بیان عربی ۲۴، ۳۸.

بیان فارسی ۱۵، ۲۵، ۳۸.

بیدگلی، شیخ عبدالعلی ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۶۴، ۱۷۳.

بیدگلی، محمدباقر ۶۵، ۶۶.

بیروت ۲۱۷.

بیمارستان احمدیه ۲۱۷.

پ

پادشاهان بابی ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲.

۳۵، ۳۶، ۳۷.

پادشاهی بیان ← حکومت بیان.

پادشاهی مرآت ← حکومت بیان.

پارسیان ۲۲۵.

پانف ۵۵، ۵۶.

پای قاپوق ۱۰۶، ۱۰۷.

پترزبورگ ۵۵.

پژوه، احمد ۴۹.

پسر ام‌خاقان ۲۶۷.

پنجاب ۷۱.

پهلوی ← سلسله‌ی پهلوی.

پیامبر اسلام ۱۷، ۶۵، ۷۵.

پیشروان آزادی (کرم‌ان) ۱۱۳، ۱۱۴.

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶.

ت

تاجران قند ۱۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳.

تاریخ انحطاط مجلس (کتاب) ۴۹.

تاریخ انقلاب ایران (مجموعه کتاب) ۱۵۲.

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

(نوشته‌ی مجدالاسلام کرمانی) ۴۹.

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

(نوشته‌ی ملک‌زاده) ۴۹، ۲۱۷.

۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۶۱.

تاریخ بیداری ایرانیان (کتاب) ۴۹.

تاریخ جعفری (کتاب) ۲۳، ۲۰۷.

تاریخ وقایع زنجان (کتاب) ۳۹.

تبریز ۱۸، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴.

۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶.

تجار تهران ۲۶۲.

تحریر العقلاء (کتاب) ۵۸، ۶۲، ۶۴.

تربیت، میرزا محمدعلی‌خان ۲۳۶.

ترشیزی، ملا شیخ علی ۲۱، ۳۶.

ترکیه ۱۹۹.

تفرشی، میرزا حسن‌خان ۸۱.

تفرشی، میرزا محمد ۷۷.

تفسیر سوره‌ی یوسف (کتاب) ۱۴.

تفلیس ۱۹۵.

تفلیسی، حاج محمدعلی ۱۶۵.

تقی‌الدین ۱۹۴.

تقی‌زاده، سید حسن ۵۸، ۱۴۱، ۱۴۶.

۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱.

تغرید الانس و نغمات الروح (کتاب)

۱۸۵، ۲۰۲.

تکاپوگران بابی ضد قاجار بسیاری

از صفحات.

تکوین و تشریع (کتاب) ۱۳۴.

تلگرافچی‌زاده، میرزا مهدی‌خان ۱۲۹.

تلماک (کتاب) ۱۸۸.

تلمیتمی، سید علی ۷۴.

تنبيه النائمین (کتاب) ۹۵، ۱۲۲.

تورات (کتاب) ۸۲، ۸۳.

تهران ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۴۳.

۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۱۰۱.

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶.

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷.

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳.

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۲.

۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۸.

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱.

۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱.

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰.

۲۶۲، ۲۶۳.

تهمت بابی‌گری ۲۵۳، ۲۵۵.

تیر شهاب در رد باب خسران‌مآب

(کتاب) ۱۴.

ث

ثقة الاسلام تبریزی ۲۲۱.

ج

جاسوسان بریتانیا ۲۱۹، ۲۲۰.

جامع آدمیت ۶۰.

جده ۱۰۰، ۱۹۰، ۱۹۵.

جدی افندی ۱۰۵.

جرايد مصر ۲۶۱.

جعفر کبیر ۹۶.

جعفر کذاب ۹۴.

جلال‌الدین رومی ← مولوی.

جمال‌زاده، سید محمدعلی ۲۲۹.

جمشید ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶.

جنیش اتحاد اسلام ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۳.

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۷۰، ۲۵۳.

جوپاری، صادق‌خان ۱۲۹.

جهودها ۴۶.

جیرفت ۹۹.

ج

چهارده معصوم ۱۶.
چهاردهی، نورالدین ۱۸، ۹۰، ۱۰۴، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۲۹.

ح

حاج سید جواد ← آقا سید جواد.
حاجی ابراهیم خان ۷۴.
حاجی بابای اصفهانی (کتاب) ۱۲۷.
حاجی خمایی ۲۴۶.
حاجی میرزا ابراهیم آقا ۲۲۱.
حاکم تهران ۱۶۰، ۲۶۲.
حامدالملک شیرازی، میرزا احمد ۳۸، ۳۹، ۲۶۴.
حجت زنجانی، ملا محمدعلی ۳۹.
حجت قائم منتظر (امام دوازدهم) ۱۵.
حجاج بن یوسف ۷۴.
حروف حی ۱۴، ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۲۱۰.
حروف واحد ۱۴.
حسن آباد ۶۷، ۲۰۸.
حسن آقاتقی ۱۲۹.
حسین خان ۷۰.
حسین مشهدی محمد جوپاری ۱۲۹.
حضرت اعلی ← باب.
حضرت ثمره ← صبح ازل.
حضرت حجت (امام دوازدهم) ۲۳۵.

خ

حضرت عبدالعظیم ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۲، ۲۶۳.
حکمت نظری (کتاب) ۱۲۸، ۲۱۶.
حکمی، حاج میرزا بها ۲۲۷.
حکمی، میرزا رضا ۲۲۷.
حکومت بیان ۱۸، ۲۴، ۴۴، ۲۶۵.
حکومت قاجار ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۶۴.
حکومت ناصری ۴۵، ۱۱۱، ۱۴۴.
حوزهی اتحاد اسلام اسلامبول ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۹۲.
حوزهی اتحاد اسلام تهران ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۴.
حوزهی بیداران اسلامبول ۱۴۷، ۱۴۸.
حوزهی بیداران تهران ۲۰۴.
حوزهی نجف ۱۴۵.
حیات یحیی (کتاب) ۴۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۲۲.

خان ارگ دولتی ۱۶۰.

خانم حاجیه ۱۹۴.

خان ملک ساسانی، احمد ۲۱، ۱۴۷.

خبرالملک، میرزا حسن خان ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۵۲.

خراسان ۳۶، ۱۴۹.

خراسانی، آخوند ملا محمدکاظم ۲۶۳.

خراسانی، ملا صادق ۹۳، ۹۷.

خرقانی، سید اسدالله ۶۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴.

خفیه نویسان بریتانیا ۲۴۹.

خلافت عثمانی ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۴۷.

خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان ۱۶.

خونکار روم ۳۱.

خیابان امیرکبیر ۲۱۱.

خیابان ری ۲۰۸.

خیابان گمرک ۲۶۱.

د

دارابی، سید یحیی ۳۱.

دارالخلافة (تهران) ۶۵.

دارالفنون ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۳۰.

داستان مانی نقاش (کتاب) ۸۹.

دام گستران یا انتقام خواهان مزدک (کتاب) ۸۹.

دانش اصفهانی، حسین ۱۴۵، ۱۴۶.

دبستان پسرانهی جمشید جم ۱۸۷.

دبستان دخترانهی ایرج و گیلو ۱۸۷.

دبستان رشديه ← مدرسهی رشديه.

دبستانی، محمود ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲.

دبیراعظم ۴۶.

دبیرستان پسرانهی فیروز بهرام ۱۸۷.

دبیرستان دخترانهی انوشیروان دادگر ۱۸۷.

دبیرسیاقی، سید محمد ۲۱۰.

دربار شاهی (کتاب) ۵۰، ۵۵، ۱۵۲، ۱۷۳.

دربار عثمانی ۱۹۱.

دروازه قزوین ۲۰۸.

درویش هندی ۷۴.

دریای سرخ ۱۰۰، ۱۹۵.

دریای سیاه ۱۰۰.

دریای مدیترانه ۳۶، ۱۰۰، ۱۹۵.

دریغوس، هیپولیت ۲۳۱.

دعای عهد ۱۷.

دلیل المتحیرین (کتاب) ۲۴.

دورهی طلایی مشروطیت (کتاب) ۳۰، ۲۶۴.

دورهی نادری (کتاب) ۱۳۹.

دوغان، اسرا ۱۰۰.

- دولت صفوی ← صفویان. دین البیان ← آیین بیان.
- دولت آباد اصفهان ۱۸۵، ۲۱۲.
- دولت آبادی، حاج میرزا هادی ۲۳، ۴۱، ۶۲، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۸.
- دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۴۱، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۵۵، ۲۶۴.
- دولت آبادی، حاج میرزا یحیی ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۴، ۶۳، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴.
- دولت آبادی، صدیقه ۱۳۷.
- دولت آبادی، قمرتاج ۹۰، ۱۳۷.
- دولت آبادی، میرزا احمد ۲۳۲.
- دولت آبادی (مترجم همایون)، میرزا علی محمد ۱۸۵.
- دولت آبادی، ناصر ۹۰.
- دهخدا، میرزا علی اکبرخان ۶۳.
- دهقان (بهمنیار)، احمد ۱۲۹، ۱۳۲.
- ذکاءالملک ← فروغی، میرزا محمدحسین.
- ذکاءالملک اول ← فروغی، میرزا محمدحسین.
- ذکاءالملک دوم ← فروغی، محمدعلی.
- ذوالریاستین ۱۲۹.
- ذوالکلاع ۷۴.
- ذ
- رائین، اسماعیل ۶۰.
- راوری، سید ابوتراب ۱۲۹.
- رجعت عیسوی ۱۱۱.
- رحیم و رجیم (کتاب) ۲۰۷، ۲۲۴.
- رساله در رد باب خسران مآب (کتاب) ۱۴.
- رساله ی کاتب کرمانی (کتاب) ۱۳۰.
- رستاخیر پنهان (کتاب) ۱۱.
- رستاخیز بی سرانجام (مقاله) ۱۱.
- رسول خدا ← پیامبر اسلام.
- رشت ۲۳، ۵۵، ۱۱۸، ۲۴۶.
- رشتی، سید کاظم ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۹۳.
- رشدیه، میرزا حسن ۴۳، ۵۴، ۶۳، ۸۶، ۲۶۲.

- روزنامه های اروپایی ۱۶۵.
- روزنامه های ترکیه ۱۹۹.
- روزنامه های عثمانی ۲۰۰.
- روزنامه ی تربیت ۶۴.
- روزنامه ی حبل المتین ۲۱۰، ۲۶۰.
- روزنامه ی دارالامان کرمان ۱۲۹.
- روزنامه ی صور اسرافیل ۱۷۷، ۱۷۸.
- روزنامه ی قانون ۶۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۷.
- روس ها ۵۵، ۵۶، ۱۵۱، ۲۵۲.
- روسیه ۵۵، ۱۵۱، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۴۱.
- روحی، شیخ احمد ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۲۴۵.
- روحی، شیخ ابوالقاسم ۹۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵.
- روحی، شیخ احمد ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵.
- روحی، عطاءالملک ← عطاءالملک.
- روحی، عطیه ۳۹، ۱۳۰.
- روحی، علی ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۰۲.
- روزگاری که گذشت (کتاب) ۵۰، ۹۰، ۹۶، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱.
- زارع، علی ۱۲۹، ۱۳۲.
- زارفشان ۱۶۱.
- زرتشتیان ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۵.
- زردوز، میرزا حیدرعلی ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۳.
- زردوز، میرزا یحیی ۱۶۸.
- زعیم الدوله ی تبریزی، میرزا مهدی خان ۲۲.

- زنجان ۱۵، ۳۹.
زند، میرزا غنی خان ۱۲۹.
زندان قزوین ۱۴۳.
زندگانی ملک المتکلمین (کتاب) ۵۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲.
س
ساعت ساز (حکیم)، میرزا علی اکبر ۶۳، ۸۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸.
سالارالدوله، ابوالفتح میرزا ۲۶۱، ۲۶۲.
سالور، مسعود میرزا ۱۷۳.
سامراء ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۱.
سبزواری، حاج ملا هادی ۲۲۲.
سده ۲۱۱.
سدهی، عبدالخالق ۶۴، ۲۰۸، ۲۱۰.
۲۵۵، ۲۶۰.
سرآسیابی، شیخ فرج الله ۱۲۹.
سر مستتر ۳۰.
سردار سپه، رضاخان ۴۳، ۴۴، ۴۶.
سرلئی، سید مهدی ۶۲.
سعیدالعلماء بارفروشی ۲۰، ۱۱۴.
سفارت ایران در اسلامبول ۱۴۷.
سفارت بریتانیا در تهران ۱۱۸، ۱۶۶.
۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۱۲.
سفارت عثمانی در تهران ۲۱۳، ۲۱۵.
- سفرنگ، سهراب ۱۸۷.
سفیانی ۱۴.
سفیر ایران در اسلامبول ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۵۳.
سفیر بریتانیا در تهران ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۴.
سفیر عثمانی در تهران ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶.
سفیر فرانسه در تهران ۱۸۶.
سقراط ۸۰.
سلسله ی پهلوی ۴۱، ۱۳۱.
سلطان عبدالحمید دوم ۳۱، ۷۵، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱.
سلطنت آباد ۲۱.
سلطنت بابی ← حکومت بیان.
سلطنت قاجار ← حکومت قاجار.
سلوک الملوک (کتاب) ۱۶.
سنی ← اهل سنت.
سه مکتوب (کتاب) ۱۲۰.
سیاح محلاتی، حاج محمدعلی ۴۹، ۶۳، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۴۳، ۲۳۹.
سیدالساجدین ۷۴.
ش
شام ۳۶.
شاه فقید ← سردار سپه.

- شاهرخ ۱۵۶، ۱۵۷.
شاهنامه (کتاب) ۵۳.
شاهنامه ی امیربهادر (کتاب) ۵۴.
شبنامه ۲۰۹.
شجره ی طور ۱۶.
شرکت اسلامیة ۲۴۱، ۲۴۲.
شرکت تنباکو ۴۵.
شریف کاشانی، شیخ محمد مهدی ۲۳، ۴۹، ۱۱۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۶.
شریف کاشانی، میرزا حسین ۱۰۳.
شریف زاده، سید حسن ۲۳۶.
شکیب ارسلان ۱۴۵.
شمس الحکماء ۱۲۹.
شمس حقیقت ۳۳، ۳۵.
شمس الدین یک ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶.
شمس العلماء قزوینی، شیخ محمد مهدی ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹.
۱۷۱، ۱۸۳.
شمیران ۲۰۸.
الشهاب الثاقب فی رد النواصب (کتاب) ۱۴.
شهاب فردوسی، سید هدایة الله ۲۸، ۴۴.
شهداء بیان ۳۳، ۳۴، ۱۰۳، ۱۳۸، ۲۰۷، ۲۲۵.
شهید بیان ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۱۰.
شهری ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸.
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۶۲، ۲۶۳.
شوکت، میرزا حسن خان ۲۱۵، ۲۱۶.
شوکت، میرزا عباس علی خان ۲۶۴.
شهزادی، موبد رستم ۱۸۷.
شیبانی، احمدخان ۱۲۹.
شیخ ۱۳۴، ۱۳۶.
شیخ ابوالقاسم فرزند آخوند ملا محمدجعفر ← روحی، شیخ ابوالقاسم.
شیخ صدوق ۱۷.
شیخ عبدالعلی ← بیدگلی.
شیخ میرزا علی ۵۵.
شیخ الرئیس قاجار، ابوالحسن میرزا ۱۰۱.
شیخ العراقین، شیخ حسن ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۳.
شیخ المشایخ ۱۲۴، ۱۲۹.
شیخ الملک، شیخ حسین قمی ۱۲۹.
شیخ الممالک قمی، شیخ مهدی ۲۴۰.
شیخ یحیی ۱۲۹، ۱۳۱.
شیخیان ۱۳، ۱۴، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۲۵۷.
شیخیه ← شیخیان.
شیراز ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹.
شیرازی، حاج میرزا محمدحسن ۶۲.
شیرازی، سید علی محمد ← باب.

- شیرازی، میرزا جهانگیرخان ۶۳، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۰.
- شیرازی، میرزا محمود ۲۶۴.
- شیعیان ← شیعیان اثنی عشری.
- شیعیان اثنی عشری ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۶۱، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۵.
- شیعه ← شیعیان اثنی عشری.
- ص
- صاحب الزمان ۱۷۶.
- صاحب الزمانی، سید حسن ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۳.
- صبح ازل، میرزا یحیی ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵.
- صحیفه‌ی بین الحرمین (کتاب) ۱۵.
- صحیفه‌ی عدلیه (کتاب) ۱۵.
- صحیفه‌ی مخزونه (کتاب) ۱۵.
- صد خطابه (کتاب) ۱۲۰، ۱۳۵.
- صدر، میرزا محمود ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰.
- صدرا لحرار ۲۳۰.
- صدرا العلماء ۲۱۰.
- صدرا العلماء فریدنی، میرزا محمود ← صدر.
- صفائیه ۱۵۰، ۱۵۱.
- صفایی، ابراهیم ۴۵، ۱۷۸، ۲۴۳.
- صفویان ۱۶.
- صنعتی کرمانی، حاج علی اکبر ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۷۰.
- صنعتی زاده کرمانی، عبدالحسین ۵۰، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۵۰.
- صور و ناقور ۲۲۱.
- صوفی ۲۵۷.
- ط
- طاری، شیخ محمد رفیع ۶۴، ۲۱۰.
- طالبوف، میرزا عبدالحکیم ۱۳۳، ۲۴۷.

- طباطبایی، سید صادق ۶۱، ۶۳، ۶۷.
- طباطبایی، سید محمد ۶۱، ۶۳، ۱۶۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲.
- ۲۶۳.
- طیب، میرزا علیرضا ۱۲۷.
- طیب رشتی، میرزا محمد حسن ۲۳.
- طرابوزان ۳۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۱، ۱۹۲.
- ۱۹۶، ۲۰۰.
- طهران ← تهران.
- ظ
- ظل السلطان، مسعود میرزا ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۱۱۷، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱.
- ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱.
- ظل ظانل ۲۴۳.
- ظهور الله ۱۷.
- ع
- عباس افندی (عبدالبهاء) ۴۶، ۹۵، ۱۳۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۳.
- عباس خان یاور ۱۲۹، ۱۳۱.
- عبدالبهاء ← عباس افندی.
- عبدالوحد ۱۳۴، ۱۹۴.
- عبده، شیخ محمد ۲۲۷، ۲۲۸.
- عتبات ۲۳، ۲۰۹.
- عثمانی ۳۱، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳.
- عثمانیان ۱۶، ۱۴۷.
- عجم ۱۶۴.
- عدالتخانه ۱۶۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۶۳، ۲۶۴.
- عدالتخانه‌ی مملکتی ۱۷۳.
- عراق ۱۴.
- عراق عجم ۳۶.
- عزیه خانم ۹۵، ۹۶، ۱۲۲.
- عسکر مراد، حاجی حسین ۱۲۹.
- عشق آباد ۹۲، ۹۶.
- عطاءالملک ۱۲۹، ۱۳۰.
- ع - ف ۱۸۶.
- علی الهی ۵۷، ۶۱، ۸۳، ۸۶.
- عکا ۲۰، ۱۹۷، ۲۳۴.
- علاءالدوله، میرزا احمدخان ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۲.
- علاءالملک دیبا، محمودخان ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۵۳.
- علائی ۴۶.
- علاقبند، حاج آقا محمد ۱۷۹، ۲۰۵.
- ۲۱۹، ۲۲۹.
- علی خان سرهنگ توپخانه ۱۲۹.
- علی محمدخان ۷۲.
- عمادالکتاب ۱۶۴.
- ع. م. ف. ۱۸۶.

عمه جان ← همسر دوم باب.

عمه خاتون ۱۹۴.

عیسی مسیح ۴۲، ۱۷۶.

عین السلطنه، قهرمان میرزا ۴۶، ۱۷۳.

۲۱۸، ۲۲۹، ۲۶۶.

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۲۱۲، ۲۱۳.

۲۱۴، ۲۶۳.

غ

غیبت صغری ۱۷.

ف

فاتح الملک ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴.

۲۴۲.

فارس ۳۵، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹.

فاضل مازندرانی، اسدالله ۲۱، ۶۷، ۱۰۳.

۱۳۵، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۳.

فاماگوستا ۲۰.

فتح الله ۹۸.

فتنه یابی و بهائی ۲۵۲، ۲۵۳.

فراماسونری ۶۰.

فراموشخانه ۲۷.

فرانسه ۱۸۶، ۲۰۹.

فرشی، میرزا آقا ۲۳۶.

فرعون ۸۲.

فرقان ۱۴.

فرنگستان ۱۲۷، ۱۷۶.

فرنگیس ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱.

فروغی، ابوالحسن خان ۶۳.

فروغی، محمدعلی ۶۳.

فروغی، میرزا محمدحسین ۶۳، ۶۴.

فرهوشی، علی محمد ۴۸، ۵۰، ۱۵۰.

۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹.

۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸.

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵.

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲.

۲۱۳، ۲۵۵.

فریدنی، آخوند ملا صالح ۲۲۲، ۲۲۷.

فشارکی، ملا محمدباقر ۲۲۳.

فصل الخطاب فی ترجمه احوال الباب

(کتاب) ۱۲۰.

فصلنامه ی گفتگو ۹۱.

فعالان بایی ضد قاجار بسیاری از

صفحات.

فلسطین ۲۰.

فولادی، محمدجواد ۱۲۹، ۱۳۱.

ق

قاسمی، علی محمد ۱۰۶.

قائم آل محمد ۱۶، ۱۸، ۱۷۷.

قائمیت ۱۹.

قاجاریه (قاجار) ← حکومت قاجار.

قاضی قزوینی، شیخ علی ۶۳، ۸۶، ۱۵۲.

۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۲۱.

۲۶۰، ۲۶۸.

قبرس ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹.

۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۷۱.

۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷.

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳.

۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۵۳، ۲۶۴.

قبرستان ابن بابویه ۹۰.

قبرستان بایی ها ۲۶۸.

قبرس ← قبرس.

قدوس، ملا محمدعلی ۲۰، ۳۶، ۹۳.

۹۵.

قرائتخانه ی کرمان ← مدرسه ی ملی

کرمان.

قره العین ۳۶.

قزوین ۱۴۳.

قزوینی، آخوند ملا عبدالوهاب ۲۱۰.

قزوینی، میرزا محمدخان ۵۸، ۶۱، ۶۷.

۱۲۲، ۱۵۴، ۱۶۹.

قزوینی، میرزا محمدهادی ۲۱۰.

قشقایی، جهانگیرخان ۲۲۷.

قصرهای دوره ی صفوی ۲۴۴.

قفقاز ۱۸۲.

قلعه ی ماغوسه ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۸.

قم ۲۱۲.

قمرخانم ۱۹۴.

قوام الاسلام ۱۲۹، ۱۳۱.

قوام الدوله ← معتمدخاقان.

قهیر، ملا رجبعلی ۶۲.

قیوم الاسماء (کتاب) ۳۱.

ک

کابلی ۷۲.

کابلی، سردار عبدالوهاب خان ۷۱.

کاخ گلستان ۱۸۸.

کاتب، میرزا مصطفی ۲۷، ۲۹، ۹۹.

۱۲۰، ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۱۶.

کازرونی، حاج محمدحسین ۲۴۱.

کاشف الغطاء، شیخ علی ۱۴۵.

کاشف الغطاء، شیخ محمدحسین ۱۴۵.

کاشان ۲۳.

کاشانی (حبل المتین)، سید حسن ۵۴، ۸۶.

کاشانی، شیخ یحیی ۵۴.

کاظمی، سید مصطفی خان ۱۲۹.

کاکو، علی ← زارع.

کانال سوئز ۱۹۵.

کانون معرفت ۴۹.

کتاب احمد ۱۳۳.

کتاب الفهرست ۱۵.

کتاب بیان ۱۹، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۴.

کتاب علی ۱۳۹.

- کتاب وصیت ۳۰.
کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ۳۱، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۲.
کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون ۹۹.
کتابخانه‌ی دانشگاه کیمبریج ۲۹.
کربلایی ابوالقاسم قالی‌باف (شمر) ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲.
کربلایی، حاج سید جواد ۲۹.
کربلایی اکبر ۹۹.
کردستانی، سعیدخان ۲۴، ۲۷، ۱۲۰، ۱۳۵، ۲۱۰.
کرمان ۲۳، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۰۵.
کرمان در نهضت مشروطیت (کتاب) ۱۳۲.
کرمانی، حاج محمدکریم‌خان ۱۴، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷.
کرمانی، حاج میرزا احمد ← مشرف کرمانی.
کرمانی، شیخ احمد ← مجدالاسلام کرمانی.
کرمانی، ملا محمدجعفر ۲۳، ۶۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۷۴.
کرمانی، میرزا آقاخان ۱۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۲، ۵۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵.
کرمانی، میرزا رضا ۴۳، ۶۱، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵ تا ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۵۵.
کرمانی، موتاب ۹۹.
کسروی، احمد ۵۳، ۵۴، ۱۳۳.
کمیته‌ی مجازات ۱۵۳، ۱۶۴.
کله‌جوش ۷۸.
کناره ۲۴۹.
کنز ۴۷.
کنسول‌گری روسیه در اصفهان ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۴.
کوچه‌ی دولت‌آبادی ۲۱۱.

- کوچه‌ی سراج‌الملک ۱۳۳.
کوزه‌کنانی ۱۵۸.
کیمیاء السعادة (عشقیه) (کتاب) ۹۸، ۹۹.
گودرز ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۲.
گوینو، ژوزف آرتور ۱۸۶.
گیلان ۵۶، ۱۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷.
لندن ۱۳۴.
لنکر ۹۶.
لوح ضیافت ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۹.
ل م المآثر و الآثار (کتاب) ۱۵۴.
مازندران ۱۵، ۳۶، ۹۳، ۹۶.
ماغوسا ۲۰.
ماکو ۱۵، ۳۸.
ماوراء النهر ۱۶.
مبشر همایون ← پژوه.
مترجم همایون ← فره‌وشی.
مثنوی (کتاب) ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۲۵۰.
مجتهد اصفهانی، شیخ محمدتقی ← نجفی اصفهانی.
مجدالاسلام کرمانی، شیخ احمد ۴۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۵.
مجدالملک، محمدتقی‌خان ۱۰۱.
مجلس (شورای ملی) ۳۸، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۱۲۰، ۲۱۷، ۲۶۷.
مجلس سنا ۱۳۰.
مجلسی، میرزا نورالدین ۲۲۷.
مجمع آزادی‌خواهان (مجمع آزادمردان) ۱۵۸، ۲۶۰، ۲۶۵.
مجمع دیوانگان (کتاب) ۸۹.
مجموعه‌ی مؤید (کتاب) ۶۵.
محمد بن الحسن العسکری (امام دوازدهم) ۱۶، ۱۷.
محمد بن علی بن بابویه ← شیخ صدوق.
محمد پسر میرزا ابوالفتح ← ابوالفتح‌زاده.
محمدشاه ۱۸۰، ۲۲۴.
محمد مهدی (امام دوازدهم) ۱۶.
محمدعلی‌شاه ۵۴، ۵۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۶۷.
محمدعلی‌میرزا ← محمدعلی‌شاه.
محمود، محمود ۱۵۱، ۱۸۴.
محیط مافی، میرزا هاشم ۱۴۲.

- محیط طباطبایی، سید محمد ۱۰۳.
مخبر السلطنه، مهدی قلی خان ۱۴۶.
مدرسه‌ی ادب ۲۰۶.
مدرسه‌ی رشیدیہ ۵۴، ۶۹، ۲۰۶.
مدرسه‌ی شرف ۲۰۶.
مدرسه‌ی صدر ۲۶۶.
مدرسه‌ی عضدیہ ۱۴۶.
مدرسه‌ی علمیه ۲۰۶.
مدرسه‌ی علمیه‌ی جلالیه ۲۴.
مدرسه‌ی ملی کرمان ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۷۵.
مدیر ضبطیه‌ی اسلامبول ۲۰۰.
مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (کتاب) ۱۸۶.
مذاهب ملل متمدنه یا تاریخ سید علی محمد باب (کتاب) ۱۸۶.
مرآت ۱۹، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۲۶۵.
مرآت الله ← مرآت.
مرایای الهی ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴.
مسالك المحسنين (کتاب) ۱۳۳.
مستشار الدوله، صادق ۲۶۸.
مسجد سپهسالار ۲۶۶.
مسجد سراج‌الملک ۲۰۸، ۲۱۱.
مسجد گوهرشاد ۲۴۸.
مسجد وکیل ۲۴۸.
مسعودنظام، محمدخان ۶۳.
مسلمانان ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۴۶، ۱۰۱، ۱۷۳، ۲۲۶.
مسلمین ← مسلمانان.
مسیح ← عیسی مسیح.
مسیحیان ۲۸، ۳۱.
مشرف کرمانی، حاج میرزا احمد ۶۳، ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۵۵، ۲۶۰.
مشهد ۲۴۸.
مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان ۲۱۴.
مشیر السلطنه ۱۶۸.
مصباح‌الحکماء، میرزا احمد ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۵.
مصباح‌السلطنه، میرزا حسین خان ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۴.
مظاهر الهیه ۱۹.
مظفرالدین شاه ۵۱، ۵۴، ۷۵، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷.
مظفرالملک، میرزا محسن خان ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۰.
مظهر ظهور الله ۱۶، ۱۸.
معاون‌التجار ۱۲۹.

- معمدخاقان (قوام‌الدوله) ۲۰۹.
معیر‌الممالک، دوست‌علی خان ۱۴۲، ۱۴۷.
مغولان ۸۳.
م. ف. ۱۸۶.
مقبره‌ی ملک‌المتکلمین و ... ۲۱۷، ۲۶۸.
مقتل بابیه ۱۸۶.
م. ک. ۴۳، ۱۷۸.
مکه ۲۵، ۷۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۴.
ملا حبیب ۱۶۸.
ملا محمد ۱۶۱.
ملای رومی ← مولوی.
ملا مصطفی گوش‌بریده ← میرزا مصطفی کاتب.
ملت ایران ← ایرانیان.
ملک‌الآخرمین ۲۱۹.
ملک‌التجار ۲۲۶.
ملک‌المتکلمین، حاج میرزا نصرالله ۴۰، ۴۱، ۶۳، ۹۸، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰ تا ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴،

- مهدی (موعود اسلام) ۱۶، ۱۷.
 مهدی آباد اصفهان ۲۵۰.
 مهدی آقا حسن (رییس بلدیہ) ۱۲۹، ۱۳۲.
 مهر، فرهنگ ۱۸۷.
 میدان توپخانه ۱۳۳.
 میرزا آقاخان [نوری] ۲۱.
 میرزا آقا مستوفی ۱۲۹.
 میرزا ابراهیم مجتهد ۲۲۹.
 میرزا اسدالله خان ۲۴۲، ۲۴۳.
 میرزا رضاخان عضو بانک شاهی ۱۲۹.
 میرزا عبدالعلی ۱۹۴، ۱۹۸.
 میرزا غلامحسین ۱۲۹، ۱۳۲.
 میرزا محسن (برادر صدرالعلماء) ۲۱۰.
 میرزا محمدعلی خان ۵۴.
 میرزا ملکم خان ۴۲، ۴۷، ۵۹، ۶۰، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۹، ۲۴۰.
 میرزا مهدی خان رییس دفتر ۱۲۹، ۱۳۲.
 میرزا نورالله (فرزند صبح ازل) ۲۳، ۳۹، ۱۳۰، ۱۹۴.
 میکده، میرزا سلیمان خان ۲۰۹، ۲۴۵، ۲۶۱.
 میلر، ویلیام ۹۹، ۱۳۵.
 میلانی، علی اکبر ۲۱۹.
 ناصرالدین شاه ۲۰، ۲۱، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۶.
 ناطق، هما ۲۲۹.
 ناظم، شیخ علی ۶۴.
 ناظم الاسلام کرمانی، میرزا محمد ۴۹، ۶۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۹.
 ناظم العلوم، علی خان ۱۸۹.
 نایب التولیه ۲۴۸.
 نایب السلطنه، کامران میرزا ۱۴۷.
 نایبان امام دوازدهم ۱۷.
 نایب حسین کاشی ۳۸.
 نجف ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۱۴۵، ۲۶۲، ۲۶۳.

ن

- نجف آبادی (زین المقریین)، ملا
 زین العابدین ۱۳۵، ۱۸۱.
 نجفی اصفهانی (آقانجفی)، شیخ
 محمدتقی ۱۴، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۳.
 نجم آبادی، آغاییگم ۶۳.
 نجم آبادی، شیخ مهدی ۶۳.
 نجم آبادی، حاج شیخ هادی ۲۴، ۵۰، ۵۳، ۵۷ تا ۵۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰.
 نجم آبادی، مرتضی ۶۴.
 نجم آبادی، میرزا محسن ۶۳.
 نراق ۲۳.
 نراقی، ملا محمدتقی ۲۳.
 نراقی، ملا محمدجعفر ۲۳، ۳۴، ۶۲، ۱۰۳، ۱۳۸، ۲۰۷، ۲۲۵.
 نصرت السلطان، میرزا محمدعلی خان
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۵۵.
 نظام العلماء، شیخ حسن ۲۲۷.
 نظم الدوله، ابوتراب خان ۱۴۲.
 نقطه ۱۸۰، ۱۸۱.

- نقطه ی اولی ۹۴، ۹۵، ۱۸۱.
 نقطه ی بیان ۱۹، ۱۳۸.
 نقطه الکاف (کتاب) ۱۹۷.
 نواب، میرزا عباسقلی خان ۱۶۶.
 نوری، شیخ فضل الله ۱۳۳، ۲۶۲.
 نوری، میرزا حسینعلی ← بهاء الله.
 نوری، میرزا یحیی ← صبح ازل.
 نوری طبرسی، حاج میرزا حسین ۱۶.
 نهج البلاغه (کتاب) ۱۱۷.
 نهضت مدارس جدید ۴۸، ۱۴۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۰.
 نیریز ۱۵، ۳۱.
 نیکلا، آلفونس ۱۸۶.
 نیهلست های روسیه ۴۵.
 واحد اول ← حروف واحد.
 واعظ اصفهانی، سید جمال الدین ۴۰، ۴۱، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۶۴.
 واقعات اتفاقیه در روزگار (کتاب) ۴۹، ۲۲۲.
 وحید ۳۰.
 وحید اکبر (سید یحیی دارابی) ۳۱.
 وحیدالملک، ابراهیم ۱۳۱.

و

وخشوران ۷۳.
وزیر، میرزا اسدالله خان ۲۲۷، ۲۳۱،
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۵۰.
وکیل الملک ثانی ۱۲۳.
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۲.

ی

یحیی ← صبح ازل.
یزدی، شیخ محمد ۱۱۸.
یزدی، ملا عبدالخالق ۱۸.
یزدی، میرزا شیخعلی ۱۱۸.
یکسال در میان ایرانیان (کتاب) ۹۸.
یوسف پهلوان احمد ۱۲۹.
یونان ۳۶.
یونانیان ۸۰.
یهودی ۶۱، ۸۳.
یبت الله خانم ۱۹۴.
هرات ۱۶.
هرقلی، اسماعیل ۱۶.
هسته‌ی انقلاب مشروطیت ۲۶۲.
هشت بهشت (کتاب) ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۷.
۴۰، ۴۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۸،
۱۳۰، ۲۱۶.
همدان ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۳.
همدانی، ملا حسینقلی ۷۴.
همسر دوم باب ۲۷.

هنایش خرد (کتاب) ۵۰، ۶۴، ۶۸، ۸۴.
۸۵
هندوستان ۷۱، ۹۶، ۹۹، ۲۲۲، ۲۲۴.
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۲.